

خاطرات سیاسی

قوام السلطنه

غلامحسین میرزا صالح

تبرستان

www.tabarestan.info





تبرستان
www.tabarestan.info

خاطرات سیاسی قوام السلطنه

سرشناسه	: قوام السلطنه، احمد، ۱۲۵۲-۱۳۳۴.
عنوان و نام پدیدآور	: خاطرات سیاسی قوام السلطنه / غلامحسین میرزا صالح.
مشخصات نشر	: تهران: معین، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۵-۰۸۰-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.	
موضوع	: قوام السلطنه، احمد، ۱۲۵۲-۱۳۳۴. - خاطرات.
موضوع	: سیاستمداران ایرانی - خاطرات.
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷ - خاطرات.
شناسه افزوده	: میرزا صالح، غلامحسین، ۱۳۲۴-، گردآورنده.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۹۴۳/ق ۱۴۸۶ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۰۴۴۲۹۶۰

خاطرات سیاسی قوام السلطنه

تبرستان
www.tabarestan.info

غلامحسین میرزا صالح



انتشارات معین

تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات معین

روبه روی دانشگاه تهران، فخررازی، فاتحی داریان، پلاک ۳
صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۴۵ تلفن ۶۶۴۰۵۹۹۲ و ۶۶۹۷۷۳۷۲
غریب اینترنتی: www.moin-publisher.com
پست الکترونیک: info@moin-publisher.com

خاطرات سیاسی قوام السلطنه

غلامحسین میرزاصالح

چاپ اول: ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

صفحه آرایشی: علم روز

لیتوگرافی طیف نگار، چاپ مهارت

تمامی حقوق این اثر برای انتشارات معین محفوظ است

ریال

فهرست مطالب

۹	نظری به یادداشت‌های قوام‌السلطنه
۷۹	کافتارادزه در تهران
	تهیه طرح تحریم مذاکرات نفت
۹۱	شوروی و تجزیه آذربایجان
	حکومت خودمختار پیشه‌وری
۹۸	تشکیل حکومت‌های خودمختار آذربایجان
	کردستان آزاد
	وقایع خراسان
۱۰۹	نخست‌وزیری صدرالاشراف
	ورود سیدضیاءالدین طباطبائی به ایران
	شورای متحده مرکزی
	امتناع دولت شوروی از تخلیه خاک ایران
۱۲۸	مذاکرات وزرای خارجه دولت‌های آمریکا
	انگلیس و شوروی درباره ایران
	سیاست فرماندهی کل ارتش سرخ راجع به ایران
۱۳۵	طرح تجزیه ایران
	مذاکرات وزرای خارجه دولت‌های آمریکا، انگلیس و شوروی درباره ایران
	سیاست فرماندهی کل ارتش سرخ راجع به ایران
	طرح تجزیه ایران

- تجزیه آذربایجان و کردستان
- ۱۴۴ شکایت ایران علیه شوروی
- اعلام حکومت جمهوری کردستان بوسیله قاضی محمد
- ۱۵۳ ملاقات با سفیر شوروی
- ارسال تلگراف و نامه
- به سران کشورهای انگلستان، آمریکا و شوروی
- ۱۷۰ مظفر فیروز معاون سیاسی
- آزادی احزاب
- دکتر مصدق و تمدید دوره چهاردهم مجلس
- عزیمت به مسکو
- تغییر سفرای انگلیس و آمریکا در ایران
- ۱۸۲ اسرار مذاکرات مسکو
- رفتار خشن استالین
- مذاکره با استالین و مولوتف
- تلگراف از مسکو به نایب نخست وزیر
- ختم مذاکرات مسکو و صدور اعلامیه مشترک
- ۱۹۰ پایان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی
- توقیف سید ضیاءالدین
- تعیین سادچیکف به سمت سفیر کبیری شوروی در ایران
- تخلیه خاک ایران از ارتش سرخ
- ۲۰۱ مواد موافقتنامه قوام - سادچیکف
- اسناد سیاسی مربوط به تخلیه قوای شوروی از ایران
- تشکیل شرکت مختلط استخراج نفت شمال
- ۲۰۹ ورود پیشه‌وری به تهران
- چگونگی ربودن مفتاح رمز پیشه‌وری
- تصویرنامه هفت ماده‌ای مربوط به اختیارات
- دموکرات‌های آذربایجان
- ۲۲۵ نخست وزیر شدن پیشه‌وری
- انتخاب دکتر جاوید به سمت استاندار آذربایجان
- تشکیل حزب دموکرات ایران
- توقیف و تبعید مورخ الدوله سپهر

۲۵۶	شوکت رهبران حزب توده در کابینه توطئه جنوب
۲۷۱	حوادث فارس برکناری وزرای عضو حزب توده از دولت تشکیل اتحادیه سندیکاهاى کارگران شکست شورای متحده مرکزی کارگران
۲۸۳	انتخابات دوره پانزدهم مجلس تجدید نظر در قرارداد نفت جنوب
۳۰۱	اعلام جرم بر ضد قوام نطق مهم سقوط کابینه
۳۲۹	نمایه ها فهرست نام اشخاص فهرست نام جای ها احزاب، گروه ها، مؤسسات و نهادهای مدنی جرايد و خبرگزاریها
۳۴۳	تصاویر

تبرستان
www.tabarestan.info

نظری به یادداشت‌های

قوام‌السلطنه

قوام‌السلطنه در آغاز یادداشت‌های خود پس از شرح مسافرت به مسکو و ملاقات با ژنرال‌یسم استالین نوشته است: «من با یک صفای باطن نسبت به روس‌ها به مسکو رفتم، در حالی که با یک مغز پر تزویر درباره آنها به تهران بازگشتم.»

پس از بازگشت از مسکو اولین مرحله بازی‌ای که قوام می‌خواست با روس‌ها بکند تشکیل حزب دموکرات ایران بود، زیرا او خوب می‌دانست که برای مقابله با جمعیتی موجود یک جمعیت مشابهی لازم است و تشخیص داده بود که با سرنیزه نمی‌توان به جنگ اجتماع رفت. بنابراین برای از هم پاشاندن حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان لازم بود یک حزب قوی و متشکل در سراسر مملکت به وجود آورد تا در هنگام لزوم بدست مردمی که در این حزب سیاسی اجتماع می‌کنند آن احزاب را کوبید و برای همیشه قلم قرمز به روی نام آنها کشید.

یکی از خصوصیات اخلاقی قوام این بود که وی نسبت به همه

کس بدبین بود و همه چیز را با عینک سوءظن می‌نگریست و به همین جهت بود که در بدو زمامداری خود یک سازمان مخفی تشکیل داده بود که تا روز آخر هم کسی از اصرار این سازمان آگاهی نیافت. وظیفه این سازمان مخفی کسب خبر و خرید اطلاعات بود و مخصوصاً در کلیه احزاب و جمعیت‌ها این سازمان مخفی اشخاصی را خریده بود که به نفع قوام جاسوسی می‌کردند... قوام السلطنه در یادداشت‌های خود کلیه آنها را درلیست اسامی کسانی که از بودجه شبری حزب دموکرات استفاده کرده‌اند آورده است. بوسیله همین سازمان جاسوسی بود که قوام السلطنه پس از بازگشت از مسکو خبری دریافت داشت که حزب توده در صدد ائتلاف با حزب ایران است. پس برای مقابله و خنثی کردن فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی این احزاب قوی به فکر تشکیل حزب دموکرات افتاد و بلافاصله دستور داد که مرامنامه و اساسنامه جامعی برای این حزب نوشته شود.

در این میان مظفر فیروز برای آن که بتواند رل حساس این حزب را در دست بگیرد خودش به تنهایی داوطلب تنظیم این مرامنامه و اساسنامه شد و پس از چند روز مطالعه مرامنامه‌ای نوشت که بسیار جالب و در عین حال مترقی بود.

پس از تهیه و تنظیم مرامنامه و اساسنامه حزبی قوام السلطنه در شب یکشنبه نهم تیرماه ۱۳۲۵ ضمن نطق مؤثری که در رادیو ایراد کرد تشکیل حزب دموکرات ایران را اعلام داشت. برای تمام افرادی که خطر حزب توده را در بالای سر خود احساس می‌کردند تشکیل حزب دموکرات مژده بزرگی بود و همه دریافتند که تنها بوسیله همین حزب می‌شود ریشه احزاب چپ را که در ایران به مرحله خطرناکی رسیده بودند از بیخ برکنند.

انتشار نطق قوام به همان اندازه که برای سرمایه‌داران، ملاکین، افراد متعصب و آنها که نسبت به مرام کمونیسم بغض و کینه فراوانی در دل

داشتند، امیدبخش بود؛ به همان اندازه برای پیشه‌وری و همدستانش ناهنجار می‌نمود.

روز بعد مردم بطور عجیب و بی‌سابقه‌ای از این حزب نوظهور استقبال کردند و با ولع و اشتیاق عجیبی به کلوپ مرکزی حزب که در کافه شهرداری قرار داشت هجوم بردند تا نام خود را در دفتر اعضای حزب دموکرات ایران ثبت نمایند.

بدیهی است که این استقبال عجیب، رعمای حزب توده و فرقه دموکرات را سخت ناراحت و نگران ساخت و به روس‌ها بیدارباش دادند که زیاد هم نباید به فعالیت‌های قوام‌السلطنه از دریچه چشم خوشبینی نگرست، ولی در اینجا باز هم مظفر فیروز نیرنگ ماهرانه‌ای به کار برد و آن این بود که قبل از وقت به روس‌ها حالی کرده بود که: «زیاد هم نمی‌شود به حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان اعتماد کرد، اجازه بدهید من بدست قوام‌السلطنه یک حزب جدید تشکیل بدهم تا بوسیله این حزب بتوانیم به مقاصد سیاسی خود جامعه عمل ببوشانیم.» به همین جهت بود که روس‌ها بعد از تشکیل حزب دموکرات تردید داشتند که آیا وجود این حزب موجبات پیشرفت مقاصد سیاسی آنها را فراهم خواهد ساخت، یا سدی در مقابل آن خواهد بود! زیرا اگر مظفر فیروز در ایران باقی می‌ماند روی اعتمادی که به او داشتند ممکن بود در آینده بهره‌هایی از وجود حزب دموکرات بگیرند، ولی روس‌ها از این وحشت داشتند که مظفر در مقابل آن همه دشمنانی که برای خود ایجاد کرده است و در رأس آنها دربار قرار داشت نتواند ایستادگی کند و از میدان دربرود و سرنوشت بدست افرادی بیفتد که مخالف اصول و تئوری‌های مارکسیسم بودند. بطوری که همه می‌دانند بالأخره این کابوس حقیقت پیدا کرد و مظفر به‌عنوان سفیرکبیر به مسکو روانه شد و زمام امور حزب دموکرات بدست عده‌ای افتاد که درست در جبهه مخالف روس‌ها صف‌بندی کرده بودند. در رأس این دسته احمد آرامش

قرار داشت که بعد از عزیمت مظفر فیروز با سمت دبیرکل حزب کلیه امور حزبی را زیر نظر گرفت. فعالیت او هنگامی که تصدی وزارت کار و تبلیغات را به عهده داشت باعث از هم پاشیدن شورای متحده گردید. قوام السلطنه بوسیله همان سازمان مخفی اطلاع پیدا کرده بود که روز یکشنبه نهم تیر مقاوله نامه ائتلاف بین حزب توده و حزب ایران منعقد خواهد شد. دکتر یزدی و دکتر کشاورز از طرف حزب توده و اللهیار صالح و مهندس فریور از طرف حزب ایران این مقاوله نامه را امضا خواهند کرد. به همین جهت بود که او شب قبل از آن روز یعنی در ساعت بیست و یک روز شنبه هشتم تیرماه تشکیل حزب دموکرات ایران را اعلام داشت.

در اینجا قوام برای مقابله با عوامل مؤثر حزب توده و فرقه دموکرات که عموماً افرادی ماجراجو، بی باک و از جان گذشته بودند ناگزیر بود که عده ای عناصر حادثه جو و ماجراطلب را به حزب دموکرات وارد کند. زیرا افراد صاحب عنوان و کندرو استعداد و انرژی مبارزه با صف ورزیده و جنگ آزموده حزب توده و فرقه دموکرات را نداشتند. چون این افراد گمنام و حادثه جو پایه گذار حزب دموکرات شده بودند مخالفین قوام از قبیل سید ضیاءالدین طباطبائی، دکتر طاهری و سید محمدصادق طباطبائی در عین خوشحالی از تشکیل حزب دموکرات از آن وحشت داشتند که مبدا پس از رهایی از چنگال حزب توده در دست عناصر مخالف حزب توده که در عین حال با مرتجعین و عمال سیاسی دست راستی هم به نظر بغض و کینه نگاه می کردند، گرفتار بشود. برای آنها خطر ارسنجانی، فروزش، عمیدی نوری و عباس شاهنده به مراتب بیش از سید جعفر پیشه‌وری، غلام یحیی، روستا و اردشیر آوانسیان بود؛ زیرا آنها چون توده ای نبودند و مبارزات نمایانی هم با حزب توده کرده بودند نمی توانستند مورد تکفیر قرار بگیرند و ماسک بیگانه پرستی و کمونیستی بر پیشانی آنها لایتجسبک بود.

از طرفی دیپلماسی انگلیس و آمریکا در مقابل حزب توده و فرقه دموکرات ممکن بود از این صف مرتجع و کهنه‌پرست جانبداری کند، ولی مسلماً هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد در مقابل افراد دیگری که برای مملکت خطری نداشتند خود را طرفدار حفظ منافع این گروه قلمداد نماید. بنابراین از همان آغاز تشکیل حزب دموکرات عناصر مرتجعی علیه آنها صف‌بندی کردند، متها در آغاز کار به واسطه نفوذ و قدرت عجیبی که قوام‌السلطنه به دست آورده بود جرئت نداشتند مخالفت خود را علنی نمایند، گویی هنوز وطن در خطر نیفتاده بود.

پس از اعلام تشکیل حزب دموکرات بلافاصله کمیسیون تشکیلات حزب به ریاست موسوی‌زاده در تهران و ولایات شروع به فعالیت کرد و در ظرف مدت بسیار کوتاهی در کلیه شهرهای ایران به استثناء شهرهای آذربایجان و کردستان که زیر نفوذ و سلطه مطلق فرقه دموکرات و حزب کومله قرار داشتند، تابلوی حزب دموکرات ایران بالا رفت.

قوام‌السلطنه در بخشی که راجع به تشکیل حزب دموکرات بحث کرده نوشته است: «پس از تشکیل حزب دموکرات بزرگ‌ترین اشکالی که در سر راه من قرار داشت تأمین مخارج حزب بود.»

در آن روز هر وقت از شهرهای دور و نزدیک ایران تلگرافاتی به دبیرخانه حزب واصل می‌شد که در آنها مسئولین کمیته‌های حزبی تقاضای ارسال وجه برای خرید اسباب و اثاثیه کلوپ را داشتند. قوام‌السلطنه نه می‌توانست از کابینه‌ای که مقرر بود در همان یکی دو هفته سه چهار وزیر توده‌ای وارد آن شود تقاضای کمک کند و از اعتبار مخفی دولت تنخواهی برای این منظور اختصاص بدهد و نه مصلحت می‌دید که با خارجی‌ها در این خصوص مذاکره کند و از آنها استعانت بجوید.

از طرف دیگر سازمان جاسوسی قوام‌السلطنه روز به روز توسعه پیدا می‌کرد و این دستگاه نیز احتیاج به پول داشت. ژنرال شوارتسکف رئیس وقت اداره کل ژاندارمری که او هم سهم مختصری در این سازمان

مخفی داشت برای پرداخت وجه به مأمورینی که اطلاعات پرارزشی از تشکیلات حزب و فرقه دموکرات و حزب کومله در دسترس می گذاشتند نیازمند به پول بود.

در این هنگام بود که قوام به فکر تهیه اعتبار مخصوصی برای حزب دموکرات و سازمان جاسوسی خود افتاد. برای این منظور مبلغی در حدود چهل و چهار میلیون ریال از راه فروش چند پروانه که برای صدور برنج، جو و ورود چای به دست آورد و همچنین مبلغ گزافی از افراد متمکن که انتظار انتخاب شدن از یک حوزه انتخابیه را داشتند دریافت داشت.

از این مبلغ حدود دو میلیون و دویست هزار ریال به مخارج علنی حزب اختصاص داده شد که در حدود چهار میلیون و هشتصد هزار ریال آن تا روز آخر باقی بود و در کابینه آقای حکیم الملک این وجه را از بانک شاهنشاهی گرفتند و به جمعیت شیر و خورشید سرخ تحویل دادند. همچنین حدود بیست و یک میلیون و هفتصد هزار ریال از آن مبلغ، مصرف سازمان جاسوسی و خرید اطلاعات شد.

تا روزی که آذربایجان برگشت داده نشده بود هیچ یک از مخالفین جرئت این که درباره فروش جوازاها انتقادی از کار قوام نکنند نداشتند، ولی به محض آن که آذربایجان به ایران بازگشت و برنامه سقوط قوام همان طور که گفتیم بوسیله دستگاه سیاسی انگلستان تنظیم گردید، قضیه فروش جوازاها از طرف مخالفین قوام پیراهن عثمان شد و برای لجن مال کردن او از این موضوع حداکثر استفاده را بردند و تا آنجایی که مقدور بود به لجن مالی قوام و دوستان او پرداختند.

چنین به نظر می رسید که قوام السلطنه بر اثر تأثیری که از این لجن مالی به دل گرفته بود بیشتر مصمم شد که این یادداشت ها را به رشته تحریر در بیاورد. شاید محرک اصلی او در تدوین این یادداشت ها اصولاً تبرئه خود و همکارانش در عدم استفاده از این وجوه بوده است، زیرا بخشی از این

یادداشت‌ها به شرح جزئیات وصول این وجوه و ارقام جزء پرداخت‌هایی که از این محل به عمل آمده تخصیص داده شده است.

قوام‌السلطنه در این قسمت از یادداشت‌های خود پرده‌ها را بالا زده و مشت بسیاری از رجال امروزی را که به ازاء چند هزار تومان پول برای او جاسوسی می‌کردند باز کرده است و در خاتمه فعالیت آنها را یک انجام وظیفه توأم با فداکاری قلمداد کرده است.

در حالی که وظیفه‌ای که با پول معاوضه شود ارزش و استحقاق آن را ندارد که صفت فداکاری به آن اطلاق گردد. این قسمت که باید آن را مهم‌ترین قسمت یادداشت‌های سیاسی قوام‌السلطنه دانست مسلماً جنجال بزرگ و دامنه‌داری در محافل سیاسی تهران ایجاد خواهد کرد و حتی بعید نیست جان چند تن از سران حزب توده و حزب ایران که قوام‌السلطنه آنها را خریداری کرده بود و عضو سازمان جاسوسی قوام‌السلطنه بودند به مخاطره بیفتد.

به هر حال قوام‌السلطنه در این قسمت پس از اثبات این که بر خلاف آنچه که مخالفین او انتشار داده‌اند هیچ‌یک از سران مؤثر حزب دموکرات از این وجوه استفاده نامشروعی نبرده‌اند از همکاران نزدیک خود که در این خصوص مورد تهمت و افترا قرار گرفته بودند اظهار خجالت می‌کند و در عین حال از مخالفین خود که به این طریق او و همکارانش را لجن‌مال کردند طلب بخشایش می‌نماید. قوام در این باره عیناً چنین می‌نویسد: «آنها مرا با حربه‌ای کوبیدند که خود به وجود آن افتخار می‌کنند.»

چنان‌چه می‌دانیم در بدو امر دولت قوام‌السلطنه نسبت به فرقه دموکرات آذربایجان و سایر دسته‌های چپ، سیاست مسالمت‌آمیزی را در پیش گرفته بود. قوام‌السلطنه علت این مدارا را چنین شرح می‌دهد: «... یک علت بزرگ مدارای ما با متجاسرین عدم اطمینان از قوای خود بود که در آن موقع افسران تشویق به فرار می‌شدند و در تهران از افسران و گروه‌بانیان

مراکز سری تشکیل می‌شد که نقشه آنها کمک به متجاسرین بود...» این نوشته نشان می‌دهد که قوام السلطنه در همان موقع بوسیله سازمان جاسوسی خود تا اندازه‌ای به وجود شبکه نظامی حزب توده در ارتش ایران پی برده بود و بر اثر ترس از همین شبکه بود که در بدو امر نسبت به گروه‌های چپ روی خوش نشان داد.

قوام السلطنه ضمناً نوشته است: «... البته افسران وطن‌پرست در ارتش جوان ما به حد کافی وجود داشتند، زیرا من از نزدیک شاهد احساسات وطن‌پرستانه و قابل ستایش افسران جوان ارتش بودم و می‌دیدم وقتی که احساسات وطن‌پرستانه آنها تحریک می‌شد بعضی از امرای ارتش ما چقدر برای نجات آذربایجان بی‌تاب می‌شدند... با این حال ارتش ما تا چند ماه اول زمامداری من به هیچ وجه مستعد برای این کار نبود.»

در اینجا قوام السلطنه برای سیاستمداری دولت خود دلیل دیگری می‌تراشد: «من مایل بودم بدون برادرکشی و ایجاد جنگ خانگی قضیه آذربایجان فیصله پذیرد، زیرا شروع جنگ خانگی آسان بود، ولی خاتمه آن را در آن موقع هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد و معلوم نبود که امروز ایران سرنوشت یونان را نداشته باشد.» قوام ادامه می‌دهد: «بله اگر من با بردباری و ملایمت رفتار نمی‌کردم نمی‌توانستم دو نفر افسر رشید و جوان را که محکوم به اعدام شده بودند و به پای دار رفته بودند از چنگال مرگ خلاص کنم و به آغوش پرمهر عائله خودشان برگردانم.»

پس از این بحث قوام السلطنه به سازمان کسب اطلاعات خود می‌پردازد: «گرچه به مقتضای مصالح سیاسی کشور حذر داشتم تا این اندازه هم توضیحی بدهم، ولی برای این که خاطر هم‌میهنان عزیز برای همیشه در اشتباه نبوده و نسبت به اشخاصی که در دوره زمامداری من فداکاری‌ها کرده‌اند بی‌جهت بدبین نباشند، ناچار گوشه‌ای از این پرده اسرارآمیز را بالا زده و برای اولین بار فاش نمایم که قسمت عمده موفقیتی را که دولت اینجانب تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه در

تفرقه و قطع ایادی ماجراجویان به‌دست آورد و توانست از پیشرفت مقاصد خطرناک تجزیه‌طلبان که تمام عوامل توسعه هرج و مرج را با وسایل کافی در اختیار داشتند بموقع جلوگیری کند، وجود یک سازمان اطلاعات و کسب خبر بود. به علت وجود همین سازمان و بودجه سری که از وجوه حزب دموکرات در اختیار این سازمان گذاشته شده بود ما توانستیم به وسایل مختلف افراد مطمئن و مهمی را چه در محل و چه از مرکز محرمانه مأمور کنیم که از تمام اصرار و نقشه‌هایی که افراد و دستجات فوق‌الذکر برای اجرای نظریات شوم خود طرح می‌کردند اطلاع حاصل کرده و با اطلاع از این نقشه‌ها بموقع از اجرای آن جلوگیری نماییم»

در اینجا قوام‌السلطنه مطالب جالبی را فاش می‌نماید: «موقعی که سران فرقه دموکرات آذربایجان بین تهران و زنجان و آذربایجان سرحد موهومی ایجاد کرده و به احدی بدون پروانه مخصوص اجازه تردد بین تهران و مناطق تحت سلطه خودشان را نمی‌دادند گزارش تمام اقدامات و ملاقات‌ها و مذاکراتی که در تبریز و مجامع محرمانه سران فرقه دموکرات و دیگران به عمل می‌آمد و نقشه‌هایی که طرح می‌گشت و عملیاتی را که می‌خواستند انجام دهند هر روز در تهران تسلیم من می‌گردید.»

قوام در اینجا این‌طور می‌نویسد: «...اگر من خواسته باشم حتی در زمان حاضر که مدتی از آن اوضاع ناگوار سپری شده جزئیات نقشه‌هایی را که برای ایجاد انقلاب از ملایر تا کردستان جهت پیوستن به تجزیه‌طلبان طرح کرده و مرکز عملیات خود را در اطراف ملایر و همدان قرار داده بودند و همچنین جریان انقلابی را که در همان زمان می‌خواستند جهت مشغول داشتن قوای دولتی در نقاط مختلف مازندران برپا کنند به اطلاع هم‌میهنان عزیز برسانم شاید در این زمان تولید وحشت و اضطراب نماید.»

سپس قوام‌السلطنه برای اولین بار از انقلاب ملایر پرده برمی‌دارد: «در آن وقت تنها در همدان و ملایر چندین هزار قبضه تفنگ به منظور کشتار برادران ایرانی توزیع شده و کسی ندانست دولت با چه وسایلی از

جزئیات نقشه‌های آنها اطلاع پیدا کرده و از حدوث انقلاب که بطور قطع تمام نقاط کشور را فرا می‌گرفت جلوگیری نموده است و با صرف چه مبالغی که در اختیار حزب دموکرات ایران بود قبل از وقت و پیش از آن که نقشه‌های طرح شده جامه عمل بپوشد نقش بر آب گردید.

در اینجا برای توضیح باید گفت حسین مکی که در آن وقت عضو فعال حزب دموکرات و از افراد مورد توجه قوام السلطنه بوده است از طرف شخص قوام السلطنه مأمور می‌شود تا بطور ناشناس به ملایر رفته و گزارش دقیق و جامعی از چگونگی انقلاب ملایر تهیه کند. مکی همان‌طور که قوام دستور داده بود مخفیانه به ملایر می‌رود و گزارش محرمانه‌ای از وضع ملایر تهیه می‌کند و آن را تسلیم رئیس دولت می‌نماید. شاید اگر این گزارش چند روز دیرتر می‌رسید و از طرف دولت اقدامات و پیش‌بینی‌های لازم به عمل نمی‌آمد بعید نبود که انقلاب ملایر با موفقیت متجاسرین تحقق پذیرد. به هر حال در پایان این قسمت قوام السلطنه می‌نویسد: «افسوس که مصالح ایران و عهد میثاقی که بسته شده اجازه نمی‌دهد از آنچه باید نهفته بماند پرده بردارم، ولی اطمینان دارم که آفتاب حقیقت برای همیشه زیر ابر نخواهد ماند و به هر ترتیب حقیقت تجلی خواهد کرد. آن وقت تمام حقایق آشکار خواهد شد و مردم ایران خواهند دانست که در گذشته مردمانی بودند که صلاح کشور را بر حسن شهرت خویش مقدم داشتند و رضایت دادند خود را فدای سلامت مملکت نموده، تحمل تهمت و افترا را سهل شمارند.»

چنان‌چه می‌دانید قوام السلطنه به توصیه مظفر فیروز عده‌ای از رجال ایرانی از جمله سید ضیاء الدین و جمال امامی و دکتر طاهری را بازداشت و زندانی کرد. پس از پایان قسمت مربوط به سازمان جاسوسی، قوام السلطنه علت دستگیری رجال ایرانی را بیان می‌دارد.

غروب ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۴ که مردم ایران به استقبال عمون‌رور می‌رفتند و تهران سرگرم تهیه و تدارک مراسم عید بود، ناگهان خبری در

محافل تهران شایع گردید که: سید ضیاءالدین طباطبائی به دستور قوام‌السلطنه نخست‌وزیر بازداشت و زندانی شد...

انتشار این خبر محافل سیاسی تهران را غرق حیرت ساخت و مخصوصاً گروه‌های چپ این خبر را با خوشحالی زایدالوصفی تلقی کردند، زیرا در آن روز با نفوذی که سید ضیاءالدین طباطبائی در مجلس و سایر محافل تهران داشت همه او را مظهر ارتجاع می‌دانستند.

بازداشت سید ضیاءالدین همان قدر که برای روش‌ها و محافل چپ وجدآور و امیدبخش بود، برای محافل دست راست یک صاعقه ناگهانی به شمار می‌رفت. مخصوصاً این اقدام دولت قوام‌السلطنه که پیدا بود با تحریکات مظفر فیروز انجام یافته است، بیش از هر چیز حس تنفر و کینه‌توزی جناح دست راست را نسبت به قوام‌السلطنه تحریک کرد.

حتماً می‌دانید در کودتای ۱۲۹۹ وقتی که سید ضیاءالدین به عنوان رئیس‌الوزرا در صحنه سیاست ایران ظاهر شد به کلنل محمدتقی‌خان پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان دستور داد تا قوام‌السلطنه را که در آن وقت والی خراسان بود دستگیر کرده و تحت‌الحفظ به تهران بفرستد. در تهران نیز او را بدستور سید ضیاء زندانی کردند، ولی از آنجا که چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد، چندی بعد قوام‌السلطنه وقتی در زندان بسر می‌برد حکم ریاست‌وزرایی را دریافت داشت و به محض جلوس بر مسند نخست‌وزیری سید ضیاء را به خارج از کشور تبعید ساخت.

در غروب روز ۲۹ اسفند ۱۳۲۴ نیز وقتی که سید ضیاءالدین بدستور قوام‌السلطنه بازداشت و زندانی شد، در محافل سیاسی تهران این عمل قوام‌السلطنه به عنوان یک انتقامجویی ناجوانمردانه تلقی شد و همه این کینه‌توزی را از دیپلمات ورزیده‌ای مانند قوام بعید دانستند.

قوام‌السلطنه در این باره می‌گوید: «یکی از گناهان کبیره من را توقیف اشخاص معینی از طرف حکومت نظامی و شهربانی دانسته‌اند. من صریحاً می‌گویم که سیاست آن روز مملکت و نجات وحدت ملی ما

مستلزم این اقدامات بود. قوام گفته است: «خیلی از اوقات وطن پرستی حکم می‌کند انسان به محرومیت‌هایی تن دردهد. توقیف یک یا چند تن که نتیجه آن اسکات خشم و غضب باشد آن هم هنگامی که ارتش‌های خارجی ایران را ترک نکرده بودند قابل اغماض است.» در پایان این قسمت قوام می‌نویسد: «من که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مسئولیت سرنوشت پانزده میلیون نفر بی‌گناه را به عهده داشتم تشخیص می‌دادم که برای اغراض شخصی چند نفر انگشت شمار نمی‌توان مملکت را تسلیم به سرنوشت موهوم و خطرناک کرد.»

چنانچه گفتیم قوام السلطنه پس از بازگشت از سفر مسکو تصمیم به تشکیل یک حزب سیاسی گرفت و این تصمیم را با عده‌ای از رجال ایرانی از جمله سردار فاخر حکمت در میان گذاشت و از آنها خواهش کرد تا برای ایجاد وحدت نظر مقدمات تشکیل یک حزب سیاسی را فراهم آورند. سردار فاخر و دوستانش حزب ایران نو را تشکیل دادند. چند روز بعد هیئت مرکزی حزب را نیز انتخاب کردند و لیست اسامی هیئت مرکزی را برای ملاحظه نزد نخست‌وزیر بردند و ضمناً گفتند که هیئت مرکزی حزب ایران نو جناب اشرف را به‌عنوان رهبر مخفی حزب تعیین کرده است.

قوام السلطنه وقتی که لیست اسامی هیئت مرکزی حزب ایران نو را مرور کرد دریافت که این هیئت نمی‌تواند در کار خود توفیق حاصل نماید. بطوری که بعدها در یکی از مجالس گفت او عقیده داشت که با رجال صاحب عنوانی مثل سردار فاخر حکمت نمی‌شود به جنگ پاچه‌ورمالیده‌هایی مثل پیشه‌وری، اردشیر آوانسیان و رضا روستا رفت. این بود که فعالیت‌های مقدماتی حزب ایران نو مورد تأیید او قرار گرفت و شخصاً حزب دموکرات ایران را تشکیل داد و خود را نیز به‌عنوان رهبر کل حزب معرفی کرد.

قوام السلطنه علت تشکیل حزب دموکرات را چنین شرح می‌دهد:

«تأسیس حزب دموکرات ایران به منظور نجات مملکت از تجزیه و تفرقه بود. در قبال حزب دموکرات آذربایجان و سایر دسته‌های سیاسی که با آن همساز بودند فقط یک حزب سیاسی و مبارزی که هدف تجدید وحدت ملی و نجات مملکت داشته باشد می‌توانست اوضاع را به نفع شایسته‌ای در دست گیرد و به راه راست برگرداند، کارگران اغفال شده را متوجه حقایق امور کند، مردم روشنفکر و بی‌گناه را اراده طریق نماید.» قوام باز هم تأکید می‌کند که: «تأسیس حزب دموکرات ایران بزرگ‌ترین خدمت به تاریخ این مملکت است و روزی که حزب و بغض‌ها پایان یافت و حقایق آشکار شد هر انسان باوجدانی ناچار به اعتراف این نکته خواهد گردید.» قوام ادامه می‌دهد «آن روزها من مصمم شدم در قدم اول برای تثبیت اوضاع سایر نقاط غیر از آذربایجان و کردستان که وضع دیگری داشت حزب دموکرات ایران را تأسیس کنم و این حزب هنگامی تأسیس شد که احزاب دیگر در منتهای قدرت خود بودند.» سپس قوام‌السلطنه از اعضای حزب دموکرات یاد می‌کند: «جوانان باشرف و فداکاری در این کانون ملی جمع شدند، کتک خوردند، زخمی شدند و حتی عده‌ای جان خود را فدای پیشرفت مرام و مسلک خود کردند، ولی از فداکاری بازنایستادند. روزی که این مردان شرافتمند سینه خود را سپر اسلحه ماجراجویان می‌کردند بعضی از هموطنان عزیز من در خارج از ایران تشریف داشتند و بعضی هم گوشه املاک و خانه خود را بر محیط پرجنجال و مبارزه ترجیح داده منتظر این مبارزات بودند.»

در اینجا قوام‌السلطنه به وجوه حزب دموکرات ایران اشاره می‌کند: «البته تأسیس این حزب یا هر حزب دیگر مخارجی دربر داشت و از این جهت است که راجع به وجوهی که به حزب دموکرات ایران هدیه داده شده و جمع کل آن به پنج درصد ارقام موهومی که مغرضین انتشار داده‌اند نمی‌رسد و به آن عنوان سوءاستفاده داده‌اند... بعضی‌ها با کمال بی‌انصافی به من نسبت سوءاستفاده می‌دهند. بیست و دو ماه در

حساس‌ترین اوقات مملکت زمامدار امور بودم و چند وزارتخانه را خودم اداره می‌کردم و در این مدت یک دینار حقوق نگرفتم، حتی از تشریفاتی که معمول هم بود استفاده نکردم.

کاری‌ترین حربه‌ای که مخالفین برای کوبیدن قوام علیه او به کار بردند موضوع صدور جوازهای صادراتی بود و اگر فراموش نکرده باشید در روزهایی که از همه طرف به دولت قوام السلطنه حمله می‌شد در تمام جراید صبح و عصر ارقام وحشت‌آوری از سوءاستفاده‌های قوام و همکاران او به چشم می‌خورد. قوام السلطنه در بخشی که راجع به حزب دموکرات ایران بحث می‌کند در این باره می‌گوید: «موضوع دادن چند فقره جوازهای صادراتی را برای من پیراهن عثمان کردند و هر چند گاه یک بار برای عوامفریبی و مشوب کردن اذهان عنوان نمودند. گویی صدور پروانه‌های صادراتی به منظور استفاده‌های شخصی به عمل می‌آمده است.»

قوام السلطنه در اینجا نمی‌تواند تأثر شدید خود را پوشیده نگاه دارد: «باید کاری کرد که بعد از این رجال ایران جرئت کنند خود را به میدان مخاطره اندازند و پیش خود فکر نکنند که وقتی فداکاری و خدمت کردند دستمزدشان فحش و ناسزا و هتاک‌ها و اسنادات خلاف شرافت و وجدان است.»

قوام السلطنه باز هم به حزب دموکرات ایران می‌پردازد: «با این ترتیب حزب دموکرات ایران تأسیس شد و کم‌کم به صورت یک قدرت بزرگ اجتماعی در آمد و به یاری این اجتماع قوی که شهرت بین‌المللی یافت وحدت ملی از نو در سراسر کشور تجدید شد و زمینه برای بازگرفتن آذربایجان فراهم گردید... آذربایجان نجات یافت و ارتش بدون جنگ و خونریزی وارد تبریز شد و در بعضی نقاط شمالی مستقر گردید... انتخابات جریان یافت و حزب دموکرات ایران که حیثیت بزرگ ملی و سیاسی بدست آورده بود نقش بزرگی را بازی کرد و در نتیجه اغلب آقایان به‌عنوان نامزدهای حزبی یا مؤتلفین حزب دموکرات ایران انتخاب شدند.»

در اینجا قوام‌السلطنه به شرح مهم‌ترین یادداشت‌های خود می‌پردازد و در قالب الفاظ دیپلماتی نقاب از چهره عده‌ای از رجال ایرانی برمی‌دارد، رجالی که برای حفظ مقام و موقعیت خود مثل مردم کوفه به عهد و میثاقی که بسته بودند پشت پا زدند.

قوام‌السلطنه می‌نویسد: «عده زیادی از نمایندگان پیش از انتخاب اسنادی به حزب دموکرات ایران سپرده‌اند که در آن وفاداری خویش را تا آخر دوره پانزدهم نسبت به حزب دموکرات ایران و تصمیمات آن اعلام کردند و حتی در همان اسناد نوشتند که اگر از راه راست منحرف شدند پاداش آنها چه باشد... بعضی از این اسناد برای ثبت در تاریخ در دفتر حزب دموکرات ایران ضبط شده و پس از انتشار معلوم خواهد شد کسانی که مدعی صراحت لهجه و ثبات عزم هستند چه قول‌ها و اسناد کتبی داده‌اند.»

چه کسانی به حزب دموکرات ایران سند و قولنامه سپردند و چه کسانی به قول خود پشت پا زدند؟ قوام‌السلطنه در این باره نکات بسیار جالبی را در یادداشت‌های خود آورده است. قوام وقتی که دست به کار انجام انتخابات دوره پانزدهم شد تصمیم گرفت حتی‌الامکان اشخاصی را به مجلس راه بدهد که برخلاف غالب متول‌های دوره چهاردهم با سیاست‌های خارجی سر و سری نداشته باشند تا با دست آنها دور از بند و بست‌های عوامل سیاست‌های خارجی نقشه‌های اصلاحی را که داشت بموقع اجرا بگذارد. به عقیده او افراد جوان و غیرآلوده که هیچ نوع تعهداتی در مقابل سیاست‌های خارجی نداشتند به لوایح اصلاحی روی قضاوت فکر خودشان رأی می‌دادند و وجود اکثریت آنها در مجلس سبب می‌شد که لوایح مفید در کمیسیون‌ها مدفون نمی‌گردید. قوام‌السلطنه با آن که خود از ملاکین بزرگ بود، معهذا به پیروی از منویات شاهنشاه برای تعدیل مالکیت ارضی و تقسیم آن بین دهاقینی که هیچ نوع علاقه ملکی نداشتند برنامه مفصلی داشت و نظرش این بود که با

تصویب این لوایح به تعداد خرده مالکین در کشور بیفزاید و از این راه به عده‌ای که قلباً بر اثر داشتن علاقه ملکی حاضر به مبارزه با کمونیزم بودند بیفزاید و چندین صدهزار نفر قشون منظم و بدون اونیفورم که مخالف اصول مارکسیسم باشند در کشور به وجود بیاورد و برای همین منظور بود که اصل تعدیل مالکیت ارضی را در مرامنامه حزب دموکرات ایران قید کرد. برای اجرای این برنامه خطیر قوام السلطنه در انتخابات دوره پانزدهم نود درصد از متولی‌های دوره چهاردهم را با تمام اقداماتی که به عمل آوردند از انتخاب شدن محروم داشت و در مقابل افرادی نو و جوان را که تا آن روز هیچ نوع آلودگی سیاسی نداشتند از قبیل حسین مکی، دکتر عبده، دکتر بقائی، مهندس رضوی، ارسنجانی، مهندس خسرو هدایت و کشاورز صدر از صندوق انتخابات بیرون آورد. وکلایی که با کمک حزب دموکرات ایران در سراسر ایران انتخاب شدند و عضویت فراکسیون پارلمانی حزب را پذیرفتند عموماً اسنادی به حزب دموکرات ایران سپردند و ضمن آن سوگندنامه‌ای به شرح زیر امضا کردند:

اینجانب... که عضو فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران هستم به شرافت خود و به کلام الله مجید سوگند یاد می‌کنم که مادام‌العمر نسبت به مرامنامه حزب و رهبر آن وفادار بوده و تابع تصمیمات اکثریت فراکسیون حزب در امور پارلمانی باشم و چنانچه برخلاف عهد خود عمل کنم هر تصمیمی را که کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران درباره اینجانب اتخاذ کند با طیب خاطر بپذیرم.

تعداد کسانی که این سوگندنامه را امضا کردند و عضویت فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران را پذیرفتند روی هم رفته هفتاد و پنج نفر بودند. البته رقم هفتاد و پنج نفر عضو ثابت و متشکل در مجلس شورای ملی ایران، خصوصاً این که اگر نمایندگان منفرد نیز نسبت به رهبر کل حزب دموکرات سمپاتی داشتند از هر جهت برای قوام السلطنه امیدبخش

بود و اطمینان داشت که این مجلس دولت را تا پایان دوره پانزدهم تقویت و پشتیبانی خواهد کرد، ولی چندی بعد مجلس پانزدهم نسبت به دولت او رستی به خود گرفت که هیچ‌کس انتظار آن را نداشت. قوام در این باره می‌گوید: «مجلس شورای ملی پس از مدتی فترت بالأخره افتتاح شد و فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران با داشتن هفتاد و پنج نفر عضو که همه مدعی صداقت و ثبات بودند تشکیل یافت... بدون تردید اختلافات نظری در مسائل جزئی پیش آمد و این اختلافات نظر در کلیه احزاب سابقه دارد.» قوام ادامه می‌دهد: «رئیس موقتی مجلس را حزب دموکرات ایران نامزد کرد و پیش برد.»

خوب است بدانید در آن وقت پس از یک کشمکش شدید سردار فاخر حکمت که کاندید حزب دموکرات بود به‌عنوان رئیس موقتی مجلس انتخاب شد و جناح دست راست، مخصوصاً برای مجلس رئیس موقتی انتخاب کردند تا تقی‌زاده که به نمایندگی انتخاب شده بود و در آن موقع در لندن بسر می‌برد به تهران بیاید و او را به ریاست مجلس انتخاب کنند. به هر حال انتخاب سردار فاخر حکمت به ریاست موقتی مجلس نمونه موفقیت حزب دموکرات ایران در مجلس پانزدهم بود و همین امر نیز بیش از پیش امیدواری قوام‌السلطنه را نسبت به مجلس فراهم کرد، ولی آینده نشان داد که همین مجلس که عموم نمایندگان آن وکالت خود را مدیون و مرهون جناب اشرف می‌دانستند قوام‌السلطنه را به مرحله سقوط کشانید. قوام یادداشت‌های خود را چنین دنبال می‌کند: «مقارن زمانی که مجلس می‌خواست رسمیت پیدا کند دولت باید استعفا می‌کرد تا رأی تمایل مجلس معلوم باشد. بیش از هفتاد نفر از آقایان فراکسیون دموکرات ایران سوگند یاد کردند و در پای ورقه سوگندنامه امضا نمودند که تا آخر دوره پانزدهم نسبت به حزب دموکرات و رهبر حزب وفادار باشند و من به اتکاء این دسته مجهز بود که مجدداً قبول مسئولیت کردم و الا همان زمان در صدد استعفا بودم و طبق تشخیص

اطباء معالجه و استراحت ممتدی برای من ضروری بود... از زمانی که با تمایل مجلس چهاردهم از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مأمور تشکیل دولت شدم تا روزی که مجلس شورای ملی افتتاح شد هم من مصروف نجات آذربایجان و برگرداندن ایران به حال عادی و استخلاص کشور از ارتش‌های خارجی بوده است... آرزوی من این بود که پس از یک عمر تنعم از آب و هوای سرزمینی که مرا در دامان خود پرورش داده و دو هزار و پانصد سال سابقه زندگی و حیات دارد بتوانم در خطرناک‌ترین ساعات که همه کس از قبول مسئولیت گریزان بود خدمتی بکنم.

قوام باز هم به حزب دموکرات ایران می‌پردازد و از اثر وجودی آن سخن می‌راند: «پس از آن که ارتش ایران وارد آذربایجان شد من که به آرزوی خود رسیده بودم همان‌موقع اگر بعضی ملاحظات نبود می‌خواستم از ادامه کار معذرت بخواهم و ایران را به صورت یک کشور مستقل و آزاد تسلیم ملت ایران کنم و خود به استراحت بپردازم، ولی یک چیز مرا مانع شد که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم و آن قدرت معنوی حزب دموکرات ایران بود... من نجات آذربایجان را برای مملکت کافی نمی‌دانستم و معتقد بودم که اگر بعد از این در ایران حزب مقتدیری که مردم را در صفوف خود متشکل کند وجود نداشته باشد و مجلس از طرف جمعیت سیاسی قوی و نیرومند پشتیبانی نشود و نمایندگان برای اجرای نقشه‌های اصلاحاتی از میان مردم ضمانت اجرایی برای خود احساس نکنند اصلاحات اساسی این مملکت نقش بر آب خواهد بود و بدون تردید بعد از مدتی حکومت ملی متزلزل و هرج و مرج جانشین نظم و امنیت خواهد گردید و طرفداران اصلاحات واقعی حق حیات نخواهند داشت. زیرا پس از ضعیف شدن دسته‌های چپ افراطی طبیعی بود که اگر دسته معتدلی متشکل نشود دسته‌های راست افراطی که مرتجع‌ترین افراد در صفوف آنان هستند جای خالی را پر می‌کرد و سیر مملکت را به قهقرا می‌برد... من پیش خود اندیشیدم که

پس از بازگشت وحدت ارضی ایران پایه‌های اساسی اصلاحات ایران جوان و خالی از تشنگی گذارده شود و این پایه‌های متین را حزب دموکرات ایران دانستم. مخصوصاً آن که پس از انتخابات نود درصد نمایندگان که نامزد حزب یا مؤتلف حزب بودند پیوسته صمیمیت و علاقه خود را اعلام می‌نمودند و در جلسات فراکسیون‌های حزبی نطق‌های پرحرارت می‌کردند. قوام درباره‌ی فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران این‌طور اظهارنظر می‌کند: «ابراز احساسات آقایان نمایندگان عضو فراکسیون حزب ما طوری بود که وقتی برای شرکت در هیئت وزرا صحبت از چند نفر افراد فراکسیون پیش آمد حیغم آمد در میان این صف محکم رخنه‌ای پیدا شود و اندرزهایی دادم که البته در نظر چند نفر مطلوب نبود و میان من و دوستان قدیمی و صمیمی من تولید رنجش نمود... آن قدر نمایندگان عضو فراکسیون نسبت به من ابراز علاقه و اعتماد می‌کردند که بعضی اوقات توضیح بعضی مطالب را غیرضروری می‌دیدم و هر ساعت بیشتر به اجرای نقشه‌ی اصلاح طلبانه تشویق می‌شدم.»

قوام‌السلطنه بالاخره درباره‌ی نمایندگان دوره‌ی پانزدهم با اشاره به عهدشکنی‌ها می‌گوید: «در زمانی که ما وارد زندگی اجتماعی می‌شدیم قول و تعهد اخلاقی بزرگ‌ترین سند محسوب می‌شد و کسی که شفاهاً تعهدی می‌کرد اگر جانش به خطر می‌افتاد محال بود از تعهد خود سرپیچی کند. مردم آن ایام بندرت امروز یافت می‌شوند و هنوز هم آنچه باقی مانده‌اند خصیصه‌ی اخلاقی خود را از دست نداده‌اند. من با اشخاصی کار کرده‌ام که به امضای خود خیلی اهمیت می‌دادند. گرچه اشخاصی دورو و منافق پیدا می‌شوند، ولی وجودشان در میان مردان شریف در حکم عدم بود. بنابراین اعتماد به قول و امضای اشخاص برای من عادت ثانوی شده است... من وقتی با تعهدات اخلاقی و قول‌ها و امضاها و سوگندها مواجه می‌شدم جز باورکردن آنها به حکم عادت چهاره‌ای نداشتیم. این بود که هر بار در صدد استعفا برمی‌آمدم وقتی این ابراز

احساسات را از آقایان نمایندگان می‌دیدم با وجود علت مزاج به خدمتگزاری مصمم می‌شدم تا روزی که پایه‌ی اساسی یک ایران مرفعی و نیرومند گذاشته شود و بدست این اشخاص بسپارم.

اما همین «اشخاص» با قوام چه کردند؟ و این «اشخاص» چه کسانی بودند؟ قوام السلطنه در یادداشت‌های خود آنها را آورده است.

یکی دیگر از مهم‌ترین نقشه‌هایی که قوام السلطنه در حکومت ۶۸۱ روزه خود بازی کرد متلاشی ساختن شورای متحده بود که در آن روزها قدرت عجیبی کسب کرده بود. به عقیده قوام السلطنه: «... منظور از تشکیل اتحادیه‌ها در نظر شورای متحده مرکزی استثمار کارگر و استفاده‌های سیاسی از کثرت جمعیت کارگران بود. شاید به نظر آنها کارگر نیاز به بهداشت و تعلیم و تربیت نداشت. درست است که در آغاز وعده‌هایی از قبیل تأمین حوایج زندگی کارگران داده بودند، ولی عملاً این وعده‌ها فراموش شد و کارگر جز پرداخت حق عضویت و اعانه‌های بی‌دلیل اثری از اقدامات شورای متحده مرکزی نمی‌دید. انتشارات شورای متحده مرکزی و حزب توده ایران حاوی سلسله مطالبی بود که درک معانی آنها برای کارگرانی که کوچک‌ترین آشنایی به مسائل سیاسی نداشتند مشکل و بلکه محال بود. توده کثیری از کارگران از کتب و روزنامه‌های منتشره چیزی درک نمی‌کردند و اگر سخنرانی یا تبلیغاتی صورت می‌گرفت شامل نکاتی بود که فهم آن مطالعات و تبلیغات قبلی لازم داشت. با کارگری که معنی قانون و مرام را نمی‌فهمد سخن از سوسیالیسم، کمونیسم و مارکسیسم می‌گفتند، آیا متوجه نبودند که کارگر بی‌سواد پیش از دقت در این گونه مسائل سیاسی محتاج به آموختن الفباء زبان فارسی است؟ آیا بجا نبود که در عوض تبلیغات دامنه‌دار و توخالی به تعلیم و تربیت کارگران می‌پرداختند و عملاً گام‌هایی در راه بالا بردن سطح زندگی آنها برمی‌داشتند؟»

قوام السلطنه یادداشت‌های خود را این طور دنبال می‌کند: «... از

ترس اجتماع همین کارگران در دسته‌های غیرصالح بود که بسیاری شب‌ها در خانه خود نمی‌خوابیدند و همه هراسناک بودند و انتظار حوادث شومی را داشتند. همین قوای منظم و با انضباط که در دست مخالفین وحدت ایران افتاده بود بعضی افسران ساده‌ما را تشویق به نافرمانی و شرکت در دسته‌بندی‌ها می‌کرد. اجتماعات و نمایشات آنها بود که تمام اقدامات آشوب‌طلبانه را صورت حق به جانب می‌داد و برخلاف حقیقت در دنیا منتشر می‌شد که مردم ایران یا حداقل گروه کثیر و مجمعی از آنها پشتیبان این نهضت‌های تجزیه‌کننده هستند.

در اینجا قوام‌السلطنه به ذکر اقدامات شورای متحده و چگونگی شکست آن می‌پردازد و شرح می‌دهد که چگونه «توده‌های وسیع» را متفرق کرد. «توده‌های وسیع» از کسانی تشکیل می‌شد که بر اثر فشار و تهدید به اتحادیه‌ها پیوسته بودند. اکثر آنها «مخصوصاً کسانی که فریب تبلیغات عوامل شورای متحده را نخورده و برای وعده‌های پوچ و توخالی هیئت عامله ارزشی قایل نمی‌شدند، عضویت اتحادیه را یک نوع بندگی و انقیاد اجباری می‌پنداشتند. شورای متحده مرکزی برای ازدیاد نفرات خود و پدید آوردن یک قدرت ظاهری با وسایل نامشروع کارگران را به ورود در اتحادیه‌ها مجبور می‌کرد. برای نمونه چند سند از اقدامات خلاف قانون شورای متحده را در اینجا نقل می‌کنیم:

ورقه ۲۳ فرمانداری نظامی

از دخانیات - تاریخ ۱۳۲۵/۹/۲۸

برگ بازجویی بغوس میناسیان ۴۸ ساله، ارمنی - ساکن بخش سه چهار راه سپهسالار، منزل مسیو آرمناک. کارمند تلگرافخانه - شغل نجار دخانیات

اظهارات: من حزب و اینها را نمی‌شناسم. یک روز شاهزاده عضد آمد دخانیات گفت: «هر کس جزو اتحادیه نباشد خرد می‌کنیم، تیرباران می‌کنیم.» چون دیدم فشار آوردند من هم رفتم.

یک سند دیگر

اتحادیه کارگران اشکودا

نمره ۱۳۷۰

بخشنامه ۱۳۲۳/۸/۱

اخیراً در نتیجه مراجعه به کارتهای عضویت بعضی از اعضا اتحادیه‌ها معلوم گردیده است که اغلب اعضا حق خود را مرتباً نپرداخته‌اند و بعضی از آنها تا مدت هفت ماه بدهکار می‌باشند. چون این روش سهل‌انگاری مخالف جریان تشکیلات کارگری است، لزوماً تذکر داده می‌شود هیئت عامله هر اتحادیه موظف است به محض وصول بخشنامه به تمام دفترچه‌های عضویت کارگران رسیدگی نموده و حق عضویت پس‌افتاده آنها را وصول نمایند که در موقع تفتیش و رسیدگی مأمورین شورای متحده مرکزی این نقصان مشاهده نگردد.

شورای متحده مرکزی

امضای رضا روستا

ملاحظه فرمودید؟ اگر کارگری مدتی بیکار مانده و قادر به پرداخت حق عضویت نبود «مخالف جریان تشکیلات کارگری» رفتار کرده و اگر از عهده پرداخت حق عضویت برنمی‌آمد «لزوماً به او تذکر می‌دادند» که بدهی پس‌افتاده را به هر طریقی که ممکن است تهیه کرده و یکجا بپردازد.

پرداخت حق عضویت پس‌افتاده در زندگی حقیر کارگر مصیبت بزرگی بود. مجموع حق عضویت چند ماهه رقم درستی می‌ساخت و کارگر گذشته از دشواری‌های دیگر که در زندگی خود می‌دید با دشواری تازه‌تری مواجه می‌شد.

طرز جمع‌آوری پول صورت عجیبی داشت. دکتر یزدی از ساعت دوازده تا ساعت یک بعد از ظهر در منزل خود واقع در خیابان شاه‌آباد کوچه باغ‌سپهسالار می‌نشست و به اخذ وجوه می‌پرداخت.

این بخشنامه را بخوانید:

تاریخ ۱۳۲۴/۱۰/۴

شماره ۴۵۳۰

اتحادیه کارگران...

طبق تصمیم متخذۀ شورای متحدۀ مرکزی و شورای شهرستان کلیۀ وجوه موجودی در صندوق آن اتحادیه و همچنین عواید وصولی آتیه، اعم از حق عضویت یا عواید دیگر، بایستی به موجب قبوض رسمی شورای متحدۀ دریافت گردد و در آخر هر هفته به صندوق مرکزی شورای متحدۀ که مسئولیت آن به عهده آقای مرتضی یزدی محول شده است طبق ته‌سوش‌های پرداخته قبض رسمی جداگانه دریافت دارید. همه روزه صندوق مرکزی شورا از ساعت دوازده تا ساعت یک بعد از ظهر در منزل دکتر یزدی واقع در شاه‌آباد، کوچه سپهسالار برای اخذ وجوه باز است.

شورای متحدۀ مرکزی و شورای شهرستان و تهران

رضا روستا - دکتر رادمنش

یکی از مصارف این پول‌هایی که از جیب کارگران بیچاره به صندوق شورای متحدۀ ریخته می‌شد خرید اسلحه بود.

بازجویی از یوسف لنکرانی

۱۳۲۵/۱۰/۱۸

س - از وجوهی که عاید شما شده است برای خرید اسلحه به تهران فرستاده‌اید یا خیر؟

ج - در حدود سی هزار تومان جهت اسدالله بهار که در کلوب حزب توده ایران کار می‌کرد فرستادم اسلحه خریداری کند...

با این ترتیب در آن وقت کارفرما یا مدیر کارخانه نه تنها اسامی کارگران خود را نمی‌دانست، بلکه به تعداد آنها نیز آگاه نبود. هیئت عامله شورای متحدۀ هر کسی را که مانع کار می‌دید اخراج می‌کرد و هر

کس را برای اجرای نظریات خود لازم داشت استخدام می نمود.
این هم سندی دیگر:

شورای شهری شاهی

۱۳۲۵/۷/۱۵

شماره ۷۲۲

هیئت عامله اتحادیه کارگران کنسروسازی
بدین وسیله آقای سیف الله روستا معرفی می شود که ایشان را هر
چه زودتر در آن کارخانه بگمارید. ضمناً متذکر می شود این عمل
هم با تشریک مساعی مسیو پوین باید انجام یابد.
شورای شهری شاهی
مهر شورا - چهار امضا

و بالأخره گزارش سرهنگ دادستان (سرلشکر دادستان فعلی) نیز شایان
توجه است:

استخراج از پرونده شماره ۴ - ۴۷۸/۴ رکن ستاد ارتش

گزارش سرهنگ دادستان

به تاریخ ۱۳۲۴/۱۲/۲۱

فرمانداری کل نظامی راه های آهن و شوسه و بنادر
محترماً به عرض می رساند در ساعت شانزده روز بیست اسفند
هنگامی که این بنده با قطار به سمنان رسیدم مشاهده شد کلیه
دیوارهای ایستگاه را با روزنامه های مختلف و عکس های بیشمار
پوشانده اند. موضوع را پرسیده و تذکر دادم این تظاهرات عدم
میهن پرستی شما را می رساند. از طرف حزب توده به نام این
که راه آهن فرماندار نظامی نمی خواهد و باید عکس های دیگر
برداشته شود کارگران را تحریک به توهین اینجانب نمودند.

در چنین وضعی و با چنان قدرتی که شورای متحده و رضا روستا
کسب کرده بود، قوام السلطنه خواست شورای متحده را بگوید. برای این

منظور قبلاً مهندس حبیب نفیسی را که در آن وقت مدیر کل کارخانجات در وزارت پیشه و هنر بود احضار کرد و به او مأموریت داد که هر چه زودتر تأسیس وزارت کار را فراهم نماید و او در کمیسیونی که با شرکت مهندس رادپور، دکتر شاهکار و دکتر کیهان تشکیل داد یک قانون کار جامع و کارگرسند تدوین کرد و آن را از تصویب هیئت وزیران گذرانید که به موجب همین قانون کار وزارت کار و تبلیغات تأسیس شد.

از طرف دیگر قوام‌السلطنه برای آن که دکانی در مقابل دکان شورای متحده باز کند تصمیم گرفت به موازات حزب دموکرات ایران یک اتحادیه کارگری تشکیل بدهد.

در این وقت حزب دموکرات ایران کمیسیون‌های متعدد داشت و یکی از آنها کمیسیون کارگری بود که اعضای برجسته آن مهندس مهیمن، دکتر افراشته، آشتیانی‌زاده و نوری آشتیانی بودند. این عده از طرف رهبر کل حزب مأمور دادن تشکیلات جدید شدند و پس از چندی اتحادیه آن را به وجود آوردند، ولی از همان بدو تأسیس بین زعمای اتحادیه اختلاف نظر موجود بود تا این که بالأخره این تشکیلات تجزیه شد و یک اتحادیه امکا به رهبری مهندس مهیمن و یک اتحادیه امکا به رهبری آشتیانی‌زاده و نوری آشتیانی به وجود آمد و عجیب این که این هر دو اتحادیه کارگری خود را وابسته به حزب دموکرات ایران می‌دانستند و عجیب‌تر این که چندی بعد یک اتحادیه کارگری دیگر وابسته به حزب دموکرات تأسیس گردید که بعدها به «اسکی» معروف شد.

در رأس این اتحادیه جدید در بدو تأسیس عباس شاهنده و سپس شریف امامی قرار داشتند. دکتر علی امینی و سلمان اسدی نیز به عنوان مشاور در جلسات هیئت مرکزی ایسن اتحادیه شرکت می‌کردند. از وجوه حزب دموکرات بودجه هنگفتی در اختیار این تشکیلات گذاشته شد و قوام رقم به رقم پرداختی‌ها را به این اتحادیه در یادداشت‌های خود ذکر کرده است.

در آن وقت مهم‌ترین کمیسیون‌های حزب دموکرات کمیسیون تشکیلات بود. رئیس کمیسیون تشکیلات موسوی‌زاده، نایب‌رئیس آن مهندس خسرو هدایت و منبر آن حسین مکی بود. قوام‌السلطنه چون خیلی مایل بود اتحادیه اسکی علی‌رغم شورای متحده تقویت شود به مهندس خسرو هدایت گفت شما باید بروید و این تشکیلات کارگری را اداره کنید و در نتیجه خسرو هدایت به عنوان دبیر مسئول اسکی انتخاب شد و با انتخاب او مخصوصاً از نظر مقامی که داشت (چون نماینده دوم تهران بود) تشکیلات اسکی رونق بیشتری پیدا کرد و کارگرانی که عضو شورای متحده بودند دسته‌دسته به این اتحادیه رو آوردند و چندی بعد شورای متحده که بزرگ‌ترین امیدواری حزب توده بود و توده‌ای‌ها آن را ستاد زحمتکشان می‌نامیدند قوای خود را به کلی از دست داد و در نتیجه حزب توده نتوانست در انجام نقشه‌های تخریبی خود توفیق حاصل نماید.

قوام‌السلطنه پس از آن که چگونگی شکست شورای متحده را بیان می‌دارد می‌نویسد: «... با این همه زحمت دیدیم که پاداش من و دوستانم را چگونه دادند. البته این اشخاص حق دارند گذشته را فراموش کنند، زیرا امروز بر اثر مساعی اشخاص وطن‌پرست و زحمات شبانه‌روزی اینجانب و عده کثیری از جوانان فداکار و سالخوردگان ایران دوست آسوده از آن همه حوادث نشسته‌اند و در خود احتیاجی حس نمی‌کنند که گذشته را به یاد بیاورند، ولی باید بدانند که دنیا را می‌خکوب نکرده‌اند و حوادث همیشه ممکن است تکرار شود.

در اواخر سال ۱۳۲۵ به نظر نمایندگان مجلس و رجال سیاسی و اکثریت ملت ایران چنین رسید که دولت باید با تمام قوا بکوشد که هرگونه سوءتفاهم را با دولت شوروی بر طرف سازد.

آرزوی قلبی هر ایرانی این بود که در نظر رجال سیاسی و پیشوایان شوروی کاملاً روشن گردد که ملت و دولت ایران بدون تأمل و تردید خواهان تفاهم و دوستی خالصانه با شوروی هستند و در این هدف خود

به هیچ وجه قصد تعارف ظاهری و سیاست بازی ندارند.

قوام در این باره می‌نویسد: «مردم می‌خواستند این حقیقت واضح شود که ملت و دولت ایران هرگز پیروی از سیاست یک‌جانبه که مورد اندک نگرانی همسایگانش شود نخواهد کرد و بی‌گزار ملتزم به یک سیاست عاقلانه و متعادل خواهد بود که روی شرافت و صداقت متقابل و عاری از هرگونه خدعه سیاسی و تبعیض و مستند به احترام کامل منافع مشروع طرفین باشد.

«چون این منظور روش سیاست خارجی را با اطلاعی که از نظرات و تعلیمات خردمندانه اعلیحضرت همایونی شاهنشاه کسب کرده بودم و با تماس کامل که با قاطبه طبقات مردم داشتم و با تجارب یک عمر سابقه خدمتگذاری که اندوخته بودم به خوبی تشخیص دادم، این است همین‌که در تاریخ ۲۵ بهمن ماه سال ۱۳۲۴ به حکم تمایل مجلس از طرف قرین‌الشرف همایونی افتخار تشکیل دولت را پیدا کردم در اولین وهله عزم نمودم این منشور اساسی را تعقیب کنم.

«پس بی‌درنگ با کسب اجازه از حضور ملوکانه در صدد برآمدن به همراهی هیئت‌های شخصی به مرکز ممالک شوروی عزیمت کنم و هدف و تمایل واقعی و صمیمانه ملت ایران را مستقیماً به سمع اولیای شوروی برسانم و در نظر رجال بزرگ آن کشور کاملاً عیان سازم که سیاست دولت ایران نسبت به تمام متفقین مخصوصاً نسبت به شوروی که همسایه دیوار به دیوار و طرف معاملات اساسی بازرگانی ما است بدون اندک تردیدی صمیمانه و دوستانه است و ما حاضریم هرگونه تضمین مشروع شرافتمندانه بدهیم که در آینده هم روش ما همین خواهد بود و سوءظن‌ها و تهمت‌ها و تحریکات نخواهد توانست آن را به هم بزنند.»

قوام ادامه می‌دهد: «خواستم من و همراهانم دولت معظم شوروی را به همکاری کامل اقتصادی و اجتماعی که بر شالوده اعتماد و صداقت مستحکم شده باشد دعوت کنم و مشکلات را با مذاکرات دوستانه و مستقیم

چنان‌که توصیه شورای امنیت ملی هم موید آن بود حل و فصل نمایم.»
 قوام سپس به شرح سفرنامه خود می‌پردازد: «روز سه‌شنبه ۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۴ وارد پایتخت کشور بزرگ همسایه شدیم. در حین ورود به مسکو جناب مولوتف با هیئت کمیسرهای ملی و سفرای خارجه برای استقبال آمده بودند و در فرودگاه منتظر ورود ما بودند و ما را با کمال احترام و مهربانی پذیرفتند و گارد احترام مراسم تجلیل به عمل آورد و موزیک نظامی سلام شاهنشاهی و سلام شوروی را نواخت. بعد از رژه گارد احترام و تعارف با پیشواز کنندگان اینجانب را در عمارتی زیبا که پیش از من آقایان چرچیل و ژنرال دوگل و بنش در آنجا اقامت ورزیده بودند جادادند و قسمتی از مهمانخانه ناسیونال مسکو را در اختیار هیئت ما گذاشتند و تمام وسایل مهمان‌نوازی را برای ما فراهم آوردند.»

قوام اضافه می‌کند: «فردای آن روز به موجب تعیین وقت به همراهی هیئت اعزامی به دیدن جناب مولوتف در کاخ کرملین رفتیم و افراد هیئت به ایشان معرفی شدند و در مدت کوتاهی که در پیش ایشان بودیم کلیاتی مربوط به لزوم دوستی فی‌مابین صحبت شد و در موقع خداحافظی آقای مولوتف در باب تعیین وقت ملاقات با جناب ژنرال‌یسم استالین تذکر دادند و برای روز پنجشنبه دوم اسفند ۱۳۲۴ تعیین وقت شد و در موعد مقرر در کاخ کرملین بدیدار استالین پیشوای بزرگ دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نائل آمدم.»

در اینجا قوام یک تعارف دیپلماسی می‌کند: «البته دیدن شخصی که مظهر رفورم‌های اساسی کشور همسایه بزرگ ما و فرمانده عالی سپاهیان دلاور شوروی بود که جنگ خطیر بزرگ عالمگیر را با فیروزی شگفت‌آوری به پایان رسانیدند برای من بسیار مغتنم بود.»

و بعد به شرح ملاقات می‌پردازد: «در این مجلس جناب مولوتف هم با یک مترجم حضور داشتند. پس از آن‌که جناب ژنرال‌یسم استالین با کمال مهربانی از اینجانب راجع به جریان مسافرت هیئت اعزامی و

خودم پرسش کردند بلافاصله مذاکره آغاز شد و چنین گفتم که من برای مباحثه حقوقی و استناد به معاهدات که هر یک به جای خود هست نیامدم، بلکه با یک نیت صادقانه و دوستانه و شرط اصلی مشروع روابط دوستی و حل مشکلات بین ایران و شوروی را که تخلیه فوری ایران از نیروی شوروی است با یک اراده فراهم کنید و در باب اصطلاح مسئله آذربایجان که با این وضع خلاف قوانین و حق حاکمیت ایران است کمک معنوی ابراز دارید و اضافه کردم که ما در حل قضیه آذربایجان سیاست مخاصمت‌آمیزی نداریم و مردم آذربایجان را برادران خود می‌پنداریم و تا آنجا که با قوانین کشور مابینت نداشته باشد حاضریم ارفاق‌هایی از قبیل این که در تعیین برخی از رؤسای ادارات نظیر شهربانی و شهرداری حتی خود استاندار پیشنهاد انجمن ایالتی مورد توجه دولت مرکزی واقع گردد بنماییم و اصلاحات اساسی برای ترفیه حال مردم در آنجا و سایر ایالات کشور بجا آوریم.

نخستین برخورد استالین با قوام‌السلطنه بسیار زننده بود و شاید طرز برخورد قوام‌السلطنه نیز نزد استالین زننده به نظر می‌رسید، زیرا استالین قبل از آن که قوام را ببیند او را یک نخست‌وزیر ضعیف و دست نشانده که صدارت خود را باید مدیون روس‌ها بداند می‌شناخت، ولی در این ملاقات استالین خود را با یک شخصیت باهوش و جدی روبه‌رو دید، با این حال قیافه خود را بیش از پیش خشن کرد.

قوام در این باره می‌نویسد: «باید با کمال تأسف بگویم که این دو پیشنهاد چنان که منظور نظر من بود جلب توجه ژنرال‌یسم استالین را ننمود و در جواب اظهار داشتند آنچه موضوع تخلیه است عجالتاً نمی‌توانیم و به موجب ماده ششم معاهده ۱۹۲۱ حق داریم قوایی را در ایران نگاه داریم، اما در موضوع آذربایجان یک امر داخلی است که ما مداخله نداریم، ولی خودمختاری در آنجا چه ضرری دارد و مغایر با استقلال ایران نیست و اساساً ما نظر ارضی نسبت به ایران نداریم.»

وضع مضحکی ایجاد شده بود. آنها قوام را به مسکو دعوت کرده بودند تا به بهای کمک‌هایی که در روی کار آوردن او کرده‌اند امتیاز نفت شمال را از او بگیرند و روانه‌اش کنند، ولی قوام چیزی هم از آنها طلبکار شده بود و مسئله اخراج قشون و آذربایجان را مطرح کرده بود، اما بطوری که قوام می‌نویسد: «ژنرال‌یسم مسئله نفت را به میان کشیدند. در جواب اظهار داشتم من در این باب به حکم قانونی که اخیراً از مجلس شورای ملی گذشته است نمی‌توانم وارد مذاکره بشوم، زیرا مسئول خواهم شد مگر این که مجلس شورای ملی ایران قانون مزبور را لغو نماید.» این قانون در مجلس چهاردهم به پیشنهاد دکتر مصدق به تصویب رسیده بود.

قوام ادامه می‌دهد: «آنگاه ژنرال‌یسم استالین با مراجعه به کتابی که در برابرش بود گفت که بعد از جنگ بین المللی هیئت اعزامی ایران در پاریس تقاضاهایی بر ضد منافع شوروی کرد و نشان داد که سیاست دولت ایران در آن قرن هم نسبت به ما خصمانه بود. در جواب گفتم این عمل در نتیجه تشنجی بود که از اقدامات شدید دولت تزاری روسیه در ایران حاصل شده بود که از جمله آن اقدامات خونریزی و به دار آویختن آزادیخواهان من جمله ثقة الاسلام روحانی بزرگ و آزادیخواه ایران در روز مقدس عاشورا بود. پس این عمل نمی‌تواند نمونه سیاست اساسی ایران نسبت به شوروی ملحوظ گردد، چنان‌که تا رژیم تزاری رفت و آزادیخواهان روسیه شوروی بر سرکار آمدند دولت و ملت ایران فوراً دست دوستی بسوی دولت شوروی دراز کرد و آن دولت را پیش از دیگران شناخت و معاهده ۱۹۲۱ در تحت لوای لنین پیشوای بزرگ بین دو کشور منعقد گشت. اما آنچه راجع به ماده ششم این معاهده فرمودید حکم ماده مزبور و مراسله متمم سفیر شوروی در ایران در همان زمان با کمال صراحت حق اقامت به قوای شوروی را در موقعی می‌دهد که مرزهای دولت شوروی بوسیله دولت ثالثی از طریق ایران مورد تهدید

واقع شود و پس از اخطار دولت شوروی و دولت ایران نتواند از آن جلوگیری کند، در صورتی که در حال حاضر چنین تهدیدی وجود ندارد.» در این ملاقات استالین وقتی که خود را با حریف سمج و خطرناکی روبه‌رو دید صراحتاً گفت همین است که گفتم، یک ذره هم از تصمیم خود عدول نخواهم کرد.

قوام جریان اولین ملاقات خود را با استالین با این جمله تمام می‌کند: «مذاکره به همین نحو جریان یافت، ولی نتیجه‌ای گرفته نشد. در ضمن این مذاکرات از لزوم تعیین سفیر کبیر شوروی در ایران نیز بحث کردم.» قوام سپس به تفسیر ملاقات می‌پردازد: «حاجتی نیست ذکر کنم با انتظاری که ملت ایران و تمام سران آزادیخواه کشور ما داشتند و با شوقی که خود من با وجود کسالتی که داشتم با همراهان به مسکو شتافته بودیم این اولین برخورد تا چه پایه تأثرآور بود.»

بطوری که آقای سلمان اسدی که در سفر جزء همراهان قوام بود اظهار می‌دارد آن شب قوام‌السلطنه پس از بازگشت از نزد استالین به قدری گریه کرده بود که چشمانش سرخ شده بود و به همراهان خود گفته بود در وضع عجیبی گیر کرده‌ام.

قوام دنبالهٔ یادداشت‌های خود را این طور می‌گیرد: «فردای آن روز یعنی جمعه سوم اسفند ۱۳۲۴ به موجب دعوت به عصرانه که از طرف جناب مولوتف بر پا شده بود به عمارت وزارت خارجه رفتم. کمیسرهای ملی شوروی و سفراء خارجه نیز حضور داشتند. در اول ملاقات تأثر خودم را از جریان مذاکره با ژنرال‌یسم استالین به آقای مولوتف اظهار داشتم و ایشان با کمال ملایمت گفتند روابط ما درست خواهد شد و شرحی در این زمینه مذاکره کردند و بعد به مذاکره با مهمانان دیگر پرداختیم. جناب مولوتف تمام وقت را که در حدود دو ساعت امتداد داشت با اعضای هیئت اعزامی صحبت داشتند و در تمام این صحبت‌ها با کمال خوشرویی و صمیمیت از امکان دوستی صادقانه

بین دو کشور به شرط تأمین منافع طرفین بحث می‌کردند و اظهار امیدواری می‌نمودند. آقای ویشینسکی و آقای اسمیرنف سفیر کبیر سابق شوروی در ایران هم در عداد دعوت شدگان بودند.

قوام سپس می‌نویسد: «روز سه‌شنبه چهارم اسفند ۱۳۲۴ باز از آقای مولوتف وقت ملاقات خواستم و مذاکره جدی و ممتدی جریان یافت و موضوع تخلیه قوا و قضیه آذربایجان از سر نو مطرح گشت.» در این ملاقات مولوتف نیز مثل استالین نسبت به طرح موضوع تخلیه قوا و قضیه آذربایجان روی خوش نشان نداد و موضوع امتیاز نفت را مطرح کرد.

قوام در این باره می‌نویسد: «آقای مولوتف هم مسئله را به میان کشیدند ایشان نقشه ایران را مقابل من نهادند و صحبت از نفت به میان آوردند و سیاست ما را در این باب سیاست یک جانبه و تبعیض نامیدند.» پیدا بود که لحن مولوتف در این ملاقات کاملاً تغییر یافته است و این تغییر لحن نشان می‌داد که در طی ۲۴ ساعت گذشته مولوتف ملاقاتی با استالین به عمل آورده بود و استالین وی را به پایداری در مقابل قوام السلطنه تشویق کرده بود.

قوام ادامه می‌دهد: «به آقای مولوتف اظهار داشتم که امتیاز نفت جنوب در ۱۹۰۱ یعنی قبل از مشروطیت ایران داده شده و دولت مشروطه ایران مشمول آن نیست و آن وقت هم با شرایط آن زمان سیاست تبعیض نسبت به دولت روسیه درکار نبوده و اکنون نیز این موضوع بطور مسلم مبتنی به سیاست تبعیض نمی‌تواند بشود؛ و در باب امتیازی که حالا صحبتش می‌شود البته من به موجب قانون اساسی ایران و قانونی که اخیراً در منع مذاکره مربوط به امتیاز نفت از مجلس شورای ملی گذشته نمی‌توانم وارد مذاکره بشوم و اگر راه برای مذاکرات اقتصادی به واسطه سیاست دوستانه شوروی که از آن جمله تخلیه ایران است باز گردد البته اقداماتی برای وارد شدن به مذاکرات اقتصادی بین

دو کشور به عمل خواهد آمد.»

بطوری که یکی از همراهان قوام در سفر مسکو اظهار می‌دارد بالأخره در این ملاقات مولوتف تذکاریه‌ای که متن آن به روسی نوشته شده بود به قوام داد و اظهار داشت که دولت شوروی به موجب این تذکاریه اهتمام کرده است تفاهم حاصل گردد و بیشتر از آنچه گفته شده مساعدت مقدور نخواهد بود.

در این تذکاریه اظهار داشته بودند «به واسطه مشکلاتی که موجود است فعلاً نمی‌توانیم امر تخلیه را در تمام ایران عملی نماییم ولی بعضی نقاط تخلیه خواهد شد» و در باب آذربایجان اظهار کرده بودند «برای حل قضیه آذربایجان ممکن است دولت آذربایجان به استثناء وزیر جنگ و وزیر امور خارجه تشکیل یابد و رئیس آن هم سمت استانداری از طرف دولت مرکزی داشته باشد، مراسلات با مرکز به فارسی جریان یابد.»

در باب نفت هم دولت شوروی حاضر است از درخواست امتیاز صرف نظر کند و یک شرکت ایران و شوروی به نسبت پنجاه و یک سهم شوروی و چهل و نه سهم ایران تأسیس گردد.

البته تا اینجا به واسطه مقاومت سختی که قوام نشان داده بود روس‌ها یک قدم عقب نشستند و به اصطلاح خودشان یک گذشت بزرگ کردند، زیرا در مذاکراتی که سابقاً بین طرفین در این باب به واسطه مجید آهی سفیر ایران در مسکو به عمل آمده بود موضوع شرکت را رو کرده بودند و در این وقت حاضر بودند به جای آن که امتیاز نفت شمال را بگیرند یک شرکت مختلط با ایران تشکیل بدهند.

قوام در این باره می‌نویسد: «با وجود نهایت علاقه و اهتمامی که من و همکارانم به حل قضایا و پیدا کردن راه تفاهم داشتیم قبول این شرایط با وجود کمال احترام و حسن تقدیر نسبت به حسن نیت مقامات شوروی به حکم قانون برای ما نامقدور بود و با کمال تأسف ناچار شدیم روی اصل تخلیه ایران و لزوم کمک معنوی دولت شوروی در

حل قضیه آذربایجان بایستیم.»

ما با نهایت خلوص به آغاز مذاکرات در ایران راجع به تشکیل شرکت نفت حاضر بودیم ولی بدون تخلیه ایران و حل مشکلات دیگر راه این اقدام برای ما بسته بود و هیچ‌گونه طرق قانونی نداشتیم. پس قراردادیم در همین زمینه مطالب خود را به شکل تذکرایه‌ای بنویسیم و بفرستیم.

فرصت هرچه می‌گذشت روس‌ها قیافه‌ی خشن‌تری به خود می‌گرفتند و برای آن که قوام را از میدان در کنند و به او تفهیم نمایند که هر چه بیشتر سرسختی نشان دهد دامنه‌ی توقعات آنها وسیع‌تر خواهد شد ورق برنده‌ای رو کردند. بدین معنی که روز بعد تذکریه‌ی جدید به هیئت نمایندگی ایران دادند که چون پیشنهادهای شوروی را طرف ایرانی قبول نکرده است دولت شوروی پیشنهاد خود را در باب شرکت نفت پس می‌گیرد و امتیاز نفت شمال ایران را می‌خواهد.

البته این ورق برنده تا مدتی قوام را مات کرد، ولی نتوانست وی را از میدان به‌در کند. قوام در جواب این تذکرایه پاسخ داد که موضوع شرکت نفت از طرف هیئت رد نشده است، متتها چون به موجب قوانین ایران باید این قبیل شرکت‌ها به تصویب مجلس شورای ملی برسد در صورتی که دولت شوروی قوای خود را از ایران فوری خارج نماید این عمل فرصتی خواهد بخشید که مقدمات مذکور در این امر در تهران فراهم گردد تا با توافق طرفین در شرایط شرکت مزبور مقاوله‌نامه برای تقدیم به مجلس تهیه شود.

در دنباله‌ی سفرنامه قوام این‌طور می‌نویسد: «روز سه‌شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۴ یک ملاقات سوم از جناب مولوتف خواستم و یکبار دیگر برای حل مشکلات فی‌مابین اهتمام کردم و کمک ایشان را تقاضا نمودم، ولی بدبختانه با کمال حسن نیت و مهربانی که داشتند در عمل موافقت خاصی که به نتیجه برسد ابراز نکردند.»

مطابق قراردادی که قبلاً بین ایران و نیروهای اشغالگر به امضاء

رسیده بود قرار بود روز دوم مارس ۱۹۶۴ کلیه قوای اشغالی خاک ایران را تخلیه کنند و به همین جهت قوام در مسکو با بی‌صبری انتظار دوم مارس را می‌کشید.

راجع به دوم مارس قوام می‌نویسد: «در این بین دوم مارس ۱۹۴۶ فرا رسید و با وجود این سوابق هیئت اعزامی ایران هم مانند تمام ملت ایران و همه جهان انتظار داشت ژنرال‌یسم استالین که حامی آزادی ملت‌ها است و قرارداد سه‌گانه را تصویب و اعلامیه تهران را امضاء کرده است و ما به حق او را دوست بزرگ ایران می‌شناختیم فرمان تخلیه ایران را از قوای شوروی صادر کند و چنین خبری را با نهایت بی‌صبری می‌جستیم، ولی وقتی خبر تخلیه ناقص بعضی ولایات را در روزنامه/یروزستیا خواندیم بی‌نهایت درجه متأثر و مبهوت شدیم. از طرفی ژستی که روس‌ها به ما نشان می‌دادند و قیافه تلخ و غیر قابل تحملی که در ملاقات‌های سیاسی به خود می‌گرفتند بالأخره ما را وادار کرد که به حالت قهر از مسکو خارج شویم و این تصمیم خطرناک را به اطلاع آقای مولوتف کمیسر ملی امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی رساندیم.» این ورق برنده‌ای بود که قوام در مقابل روس‌ها رو کرده بود.

وقتی که قوام‌السلطنه ورق برنده قهر سیاسی را در مقابل استالین رو کرد، زعمای کاخ کرملین را نگران ساخت و فوراً استالین برای قوام پیغام فرستاد که مسافرت خود را به تأخیر بیندازد چون در نظر است یک ضیافت به افتخار هیئت نمایندگی ایران داده شود و قوام بطوری که در یادداشت‌های خود اشاره کرده است از لحاظ حفظ نزاکت دیپلماسی این دعوت را پذیرفت و به اتفاق هیئت نمایندگی ایران در مهمانی باشکوه استالین شرکت کرد و در همین ضیافت بود که استالین برای بار اول دست سادچیکف را توی دست قوام گذاشت و او را به‌عنوان سفیر فوق‌العاده شوروی در ایران معرفی کرد.

قوام‌السلطنه جریان این ضیافت را این‌طور شرح می‌دهد: «سر میز

شام آقای مولوتف به نام تمام افراد هیئت اعزامی صحبت‌های بسیار گرم و دوستانه کردند، بخصوص با اشاره ژنرال یسم استالین به سلامتی اعلیحضرت همایونی صحبت نمودند و دوستی و تفاهم بین دو کشور را آرزو کردند، اینجانب به نام هیئت اعزامی تشکرات صمیمانه کردم و در ضمن گفتم با اینکه آقای مولوتف این بیانات پر از مهر و محبت را فرمودند افسوس در باب حل مشکلات مساعدت نشان ندادند.»

قوام ادامه می‌دهد: «بعد از صرف شام در تالار دیگر صحبت‌های دوستانه بین اعضاء هیئت و مقامات شوروی به عمل آمد و از آن جمله خود ژنرال یسم استالین بیانات دقیق و حکیمانه که نمونه وسعت نظر و علو افکار سیاسی ایشان بود در باب لزوم اصلاحات و رفورم‌ها در ایران نمودند در پاسخ ایشان اظهار داشتم تاکنون تأثیرات جنگ و تغییر آنی رژیم سابق و اختلال امور کشور به علت فقر و نظایر آن مجال برای اصلاحات اساسی به دولت ایران نبخشیده و اکنون که دولت من مہیای رفورم‌های اساسی و تأمین زندگانی مرفه و عادلانه برای مردم ایران است به واسطه عدم مساعدت دولت شوروی با تخلیه نکردن ایران از نیروی خود و مشکلات دیگر کار اصلاحات بسیار سخت و دشوار خواهد بود و دولت شوروی با حسن نیت و یک اقدام می‌تواند مشکلات کار را از پیش راه ما بردارد و در این صورت البته اصلاحات اساسی در داخله ایران وقوع خواهد یافت و سیاست خارجی ایران روی اصل موازنه و دوستی صادقانه با دولت شوروی خواهد بود.»

در دنبال شرح ضیافت روس‌ها قوام می‌نویسد: «ژنرال یسم استالین این نظر اصلاحی مرا تأیید و تصدیق کردند، ولی راجع به تخلیه ایران جواب مساعدی ندادند بعد ما را به دیدن فیلمی که از قهرمانی بی نظیر سربازان شوروی حکایت می‌کرد بردند و بعد ایشان را وداع گفتیم.»

سپس قوام السلطنه به عزیمت هیئت نمایندگی ایران اشاره می‌کند: «روز پنجشنبه شانزدهم اسفند از مسکو به بادکوبه حرکت کردیم موقع

حرکت باز هم آقای مولوتف با رؤسای کمیساریای خارجی برای مشایعت در فرودگاه که به بیرق‌های طرفین مزین بود حاضر بوده و گارد احترام با موزیک مراسم سلام را مانند روز ورود به عمل آورد و آخرین سخنان آقای مولوتف این بود که روابط بین ایران و شوروی خوب خواهد شد و البته این سخنان بهترین بدرقه ما بود.

آنگاه قوام به هدف کلی خود در سفر مسکو می‌پردازد: «در تمام جریان مذاکرات اساس نظریات و هدف ما عبارت از دو اصل بود. اولاً اهتمام خاص و صمیمانه برای جلب رضایت و موافقت همسایه محترم ما حتی در مسائلی که قضاوت در آن حق طلق ما بود و تنها به حکم احترام نسبت به تمایل دوست و متفق خودمان به توصیه و مشورت آنان ارزشی مخصوص قائل می‌شدیم. ثانیاً در سرتاسر مذاکرات عملی شدن و تحقق هرگونه توافق فی‌مابین را گذشته از تقاضای تخلیه کشور از نیروی شوروی مشروط با مطابقت با قانون اساسی ایران و تصویب مجلس شورای ملی ساختیم بدین معنی که مذاکرات و مقاولات ما به حکم این اصل بدون انطباق با قوانین کشور و تصویب مجلس هیچ‌گونه ارزش قانونی نخواهد داشت.»

در اینجا قوام‌السلطنه نامه محرمانه‌ای را که برای استالین نوشته عیناً نقل می‌کند: «چنان‌چه در موقع مذاکرات روز ۲۳ فوریه خاطر نشان نمودم حل مشکلاتی که فعلاً در ایران پیش آمد نموده و مهم‌ترین آنها مربوط به انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و جریان حوادث آذربایجان ایران است ارتباط کامل با موضوع تخلیه ایران از قوای شوروی و سایر متفقین دارد، زیرا برای انجام هرگونه اصلاحات در زمینه روابط سیاسی و اقتصادی فی‌مابین دو کشور باید طرح‌های مربوطه تنظیم و به تصویب مجلس شورای ملی برسد و تا زمانی که قوای متفقین خاک ایران را تخلیه ننماید، به موجب قانون منع انتخابات که در مجلس چهاردهم دوره گذشته، انتخابات دوره پانزدهم مجلس صورت نخواهد

گرفت. بنابراین اگر دولت اتحاد جماهیر شوروی واقعاً متمایل باشد که با دولت فعلی از طریق دوستانه همکاری کند و در راه رفع محظورات و مشکلات موجوده کمک نماید و اصلاح روابط ایران و شوروی را با رعایت قانون اساسی کشور ایران عملی سازد ناگزیر باید با دولت در حل مشکلات معاضدت نماید تا با تخلیه خاک ایران موجبات انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی فراهم و در انجام مقاصدی که در نظر است تسهیلات لازمه مهیا گردد و اینجانب یقین قطعی دارم که با این اقدام دوستانه دولت شوروی مقدمات یک دوره نوین و درخشانی در روابط فی مابین خواهد گردید که قطعاً به صلاح و سود هر دو کشور خواهد بود.»

قوام در نامه خود به مسئله آذربایجان نیز اشاره می‌کند: «آذربایجان از بدو تاریخ ایران یعنی حداقل از ۲۵ قرن به این طرف جزء لاینفک ایران و از لحاظ توپوگرافی ایدئولوژی (یعنی ارضی سیاسی) و کلیه عادات و رسوم ملی در طی این مدت کاملاً ایرانی بوده و در ادوار گذشته حتی یک مدت کوتاهی هم در تاریخ این کشور دیده نشده است که در آن دوره صحبت از یک ملت خاص غیر ایرانی در آنجا به میان آمده باشد و از حیث زبان هم با این که امروز مکالمه مردم به زبان ترکی است، ولی در تمام مدت ۲۵ قرن نوشته‌ها و زبان ادبی در آن دیار به فارسی بوده و دوره‌ای را سراغ نداریم که مردم آنجا به ترکی چیزی نوشته باشند و یا به ترکی کتاب درسی یا ادبی یا تاریخی قابل توجهی تألیف کرده باشند، یا مدرسه‌هایی برای تدریس زبان ترکی وجود داشته باشد، آذربایجان به حکم سوابق تاریخی و قانون اساسی جزء لاینفک ایران است و هیچ‌گونه مجوز تاریخی یا قانونی برای نهضت خودمختاری و اقدامات خلاف قانونی که در آنجا به عمل آمده و موجب وارد شدن لطمه به تمامیت ارضی ایران گردیده وجود ندارد. عملیاتی که از چندی قبل به این طرف بدون مقدمه و سابقه در آذربایجان به عمل

آمده از قبیل اعلان حکومت خودمختاری و تشکیل دولت محلی برخلاف متن صریح قانون اساسی و خلع سلاح و اخراج قوای دولتی و قوای تأمینیه از قبیل ژاندارم و پلیس، ادعای ملیت و زبان مخصوص ملی برای آذربایجان اخذ مالیات و سربازگیری، تصرف بسیاری از شهرها و دهات آذربایجان، تصرف ادارات دولتی و بانک ملی و عملیات تجاوزکارانه دیگر، تغییر و اخراج کارمندان مسئول و امثال این قبیل عملیات کاملاً برخلاف قانون اساسی و کلیه مقررات ایران بوده است و اگر همین روش ادامه یابد کار عملاً منجر به تجزیه خواهد گردید و بدیهی است همچو نهضتی از هیچ راهی قابل تألیف اصول استقلال و تمامیت ارضی و قانون اساسی ایران نیست.»

قوام‌السلطنه سپس علت اساسی روی کار آمدن خود را برای استالین تشریح می‌کند: «در یک همچو موقعی که مشکلات عظیمی از هر سو به کشور ایران رو آور گردیده است میهن‌پرستان ایران که دوستی صمیمانه با دولت شوروی را شرط اول حل مشکلات سیاسی ایران می‌دانستند، اظهار تمایل کردند به این که اینجانب زمام امور کشور را بدست گیرم و دولتی برای انجام مراسم این دوستی تشکیل دهم و آنچه اینجانب شخصاً از تماس با مأمورین محترم شوروی و آثار و قرائن دیگر استنباط نمودم این بود که می‌توان راه حل دوستانه‌ای برای مسائل مذکور در بالا پیدا کرد. از این رو با امیدی وافر به پایتخت کشور بزرگ شما آمدم و اکنون یکبار دیگر به صراحت می‌گویم که مرام من تأمین دوستی پایدار و تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور است، ولی شرط اساسی برای حصول موفقیت کامل در این منظور که منتهای آرزوی ملت ایران است این است که قوای شوروی خاک ایران را تخلیه نماید و مسئله آذربایجان نیز بطوری که کوچکترین لطمه به حق حاکمیت و استقلال و تمامیت ارضی ایران وارد نگردد حل شود.»

آنگاه قوام برای حل قضیه آذربایجان پیشنهاداتی به استالین

می‌دهد: «آنچه به نظر اینجانب می‌رسد موضوع آذربایجان با رعایت شرط اصلی مربوط به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با اجرای یک رشته اصلاحات به شرح زیرین قابل حل است. اول اعلان عفو عمومی برای کلیه اشخاصی که در نهضت خودمختاری آنجا شرکت داشته‌اند و دوم انتخاب فوری انجمن ایالتی با داشتن اختیارات زیرین:

حق نظارت در تنظیم بودجه محلی و در خرج و دخل مالیاتی. وضع مالیات محلی برای مصارف محلی از قبیل راه‌سازی و امور فرهنگی و بهداری و غیره.

حق نظارت در فروش و تغییر و نقل و انتقال املاک عمومی دولتی در استان آذربایجان با رعایت قوانین و مقررات موجوده در این باب. اظهار نظر در تعیین رؤسای پاره‌ای از ادارات دولتی از قبیل شهرداری و رئیس فرهنگ و رئیس شهربانی و رئیس بهداری و حتی استاندار.

و بالاخره باز هم روی موضوع تخلیه آذربایجان اصرار می‌ورزد: «بطور کلی دولت می‌خواهد بکوشد احتیاجات محلی و تقاضاهای مشروع و قانونی انجمن ایالتی را برای هرگونه اصلاحات مورد توجه قرار دهد و فوراً به آن ترتیب اثر دهد. در هر صورت آنچه اینجانب فکر می‌کنم برای عملی کردن یک رشته اصلاحات اساسی در کشور و تهیه مقدمات برای دوستی واقعی بین دو ملت و توسعه و انجام مسائل اقتصادی، تخلیه ایران ضرورت فوری خواهد داشت و ملت ایران کاملاً با یک چنین سیاستی موافق و همراه خواهد بود.»

به قراری که چندین تن از اعضاء هیئت نمایندگی ایران اظهار می‌داشتند این نامه محرمانه در استالین اثر خاصی بجا گذاشت و او را واداشت که در مقابل نخست‌وزیر ایران روش ملایم‌تری اتخاذ نماید.

قوام در دنباله یادداشت‌های خود می‌نویسد: «در این بین که ما مشغول مذاکرات و مراسلات بودیم با کمال تأسف اخبار ناگوار در باب توسعه هرج و مرج و تجاوز و حملات دسته‌های مرموز موسوم به

دموکرات تحت حمایت قوای شوروی به حدود گیلانات رسید و در نتیجه در مذاکرات این موضوع را به رجال شوروی اظهار نموده و یادداشت ذیل را هم فرستادم.

قوام سپس به نقل یادداشت می‌پردازد: «تقدیم مذاکرات شفاهی و تذکاریه‌های اینجانب برای آن که هیچ‌گونه تردیدی در صحت اظهارات و مطالبی که تاکنون تذکر داده‌ام باقی نماند خاطر آن جناب را به نکات زیر جلب می‌نمایم:

اوضاع کنونی آذربایجان جز هرج و مرج و اغتشاش و تهیه زمینه مساعد برای ایجاد اوضاع مشابه آن در سایر ایالات و ولایات ایران نتیجه دیگری ندارد و برای هیچ دولتی مقدور نخواهد بود با این ترتیب نظم و آرامش را در کشور بر عهده گیرد. چند روز قبل از حرکت من به سمت مسکو پیشه‌وری ضمن اعلان سربازگیری به اهالی آذربایجان اعلام می‌دارد که باید خود را برای حرکت به تهران و واژگون حکومت مرکزی آماده و مهیا سازند. در موقعی که اینجانب در مسکو با مقامات عالی‌ه اتحاد جماهیر شوروی برای بهبودی و تحکیم روابط مناسبات بین دو کشور مشغول بحث و مذاکره هستم، مطابق تلگرافی که اخیراً رسیده است دستجات مسلح آذربایجان مهاجمات خود را به سمت گیلان شروع نموده ابتدا قصبه هشت‌پر را تصرف کرده با دو کامیون افراد مسلح به گرگان‌رود حمله برده آنجا را نیز متصرف می‌شوند. چون در تمام گیلان به واسطه وجود قوای شوروی بیش از دو گردان ژاندارم وجود ندارد و باز به واسطه وجود نیروی شوروی این دو گردان هم آزادی عمل ندارند و مقامات محلی شوروی هم از موافقت با دولت مرکزی در اعزام قوای امدادی مضایقه می‌نماید هیچ‌گونه وسیله برای دولت در جلوگیری از حمله و مهاجمات متمردين در دست نیست و اهالی گیلان در نهایت تشویش و اضطراب به سر می‌برند.

«مراتب فوق را به اطلاع آن جناب می‌رسانم و خواهشمندم دستور

لازم صادر نمایند که مأمورین نظامی شوروی در گیلان از آزادی عمل ژاندارمری‌های ایران در گیلان ممانعت ننمایند و ثانیاً موافقت نمایند قوای امدادی از مرکز برای ایجاد امنیت به گیلان اعزام شود.»

قوام ادامه می‌دهد: «فردای آن روز یعنی در تاریخ ششم فروردین تذکاریه زیرین از طرف آقای مولوتف واصل شد. راجع به اوضاع آذربایجان ایران نظر به وضعیت مشکلی که برای دولت ایران پیش آمده است پیشنهاد زیرین را بطور تفاهم و اتفاق می‌نمایند:

۱- در استان آذربایجان حکومت خودمختار برقرار می‌گردد. این حکومت در استان عبارت خواهد بود از انجمن ایالتی آذربایجان و دولت ایالتی آذربایجان که از طرف انجمن انتخاب خواهد گردید و در ولایات انجمن‌های ولایتی و کمیته‌های اجرایی آنها انتخابات انجمن‌ها بر طبق مقرراتی به عمل خواهد آمد که فعلاً در آذربایجان وضع شده است. دولت ایالتی آذربایجان تشکیل می‌شود از نخست‌وزیر و وزارتخانه‌های کشاورزی، پیشه و هنر و بازرگانی کشور (با یک عده معین قوای ملی که برای حفظ امنیت عمومی ضرورت داشته باشد) دارایی، کار، فرهنگ بهداری و همچنین ادارات حمل و نقل و شهریانی و دوایر دادگستری و دادستانی.

۲- اهالی آذربایجان حق خواهند داشت در امور اداری محلی و تدریس در مدارس و محاکمات و غیره از زبان محلی استفاده نمایند.

۳- نخست‌وزیر دولت ایالتی آذربایجان در عین حال سمت استانداری استان آذربایجان را خواهد داشت که با تصویب دولت ایران خواهد بود.

فرمانده پادگان نظامی ایالتی آذربایجان از طرف دولت ایران با جلب موافقت دولت ایالتی آذربایجان تعیین می‌گردد. در قسمت نفرات واحدهای نظامی اصول دستجات ملی محلی معمول خواهد گردید. ارتباط دولت ایالتی آذربایجان با مرکز به زبان فارسی خواهد بود.

۴- در مورد تعیین فوائد مالیاتی و درآمدهای بودجهٔ آذربایجان ایران ۷۰ درصد عواید آذربایجان به بودجهٔ دولت ایالتی آذربایجان تخصیص داده خواهد شد.

۵- دولت ایران آزادی عمل تشکیلات دموکراسی را از قبیل حزب دموکرات آذربایجان ایران و اتحاد پیشه‌وران و غیره را در آذربایجان ایران تأیید می‌نماید.

۶- در موقع انتخابات مجلس شورای ملی به تعداد نمایندگان آذربایجان به نسبت جمعیت واقعی استان مزبور افزوده خواهد شد. راجع به امتیاز نفت دولت شوروی برای حسن استتقال از تمایل دولت ایران حاضر است از پیشنهاد واگذاری امتیاز نفت در نواحی شمال ایران صرف‌نظر نماید و در عوض پیشنهاد می‌کند شرکت مختلط ایران و شوروی برای اکتشافات و استخراج و مشتقات نفت در شمال ایران تشکیل شود به این ترتیب که ۵۱ درصد سهام متعلق به شوروی و ۴۹ درصد متعلق به دولت ایران خواهد بود.

راجع به توقف قوای نظامی شوروی در ایران دولت شوروی در نظر دارد از تاریخ دوم مارس سال جاری به خروج قوای خود از بعضی نواحی ایران شروع نماید و اما راجع به بقیهٔ قوای شوروی این قوا موقتاً بر طبق عهدنامهٔ ایران و شوروی مورخ ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ در ایران خواهد ماند. قوای شوروی موقعی خاک ایران را به کلی تخلیه خواهد نمود که دولت ایران کلیهٔ اقدامات خصمانه و دیسکری‌میناسیون (تبعیض) را نسبت به دولت شوروی از ایران ببرد و در شمال ایران آرامش برقرار نماید و سیاست دوستانه نسبت به دولت شوروی ایجاد نماید.»

در این تذکاریهٔ رسمی با آن که روس‌ها دربارهٔ نفت شمال یک قدم به عقب گذاشته بودند و درخواست امتیاز به تشکیل شرکت مختلط تبدیل یافته بود، ولی در مورد مسئلهٔ آذربایجان و تخلیهٔ قوای شوروی از نواحی شمالی ایران حاضر به هیچ‌گونه گذشت و ارفاق نشدند، یعنی در

مورد تخلیه قوا بهانه اقدامات خصمانه و دیسکری میناسیون را تراشیدند و در مورد آذربایجان شرایطی پیشنهاد کردند که نمی توانست مورد موافقت قوام و همکاران او قرار گیرد.

قوام ادامه می دهد: «تصمیم گرفتم در مقابل سرسختی حریف سرسختی نشان دهم، یعنی یادداشت زیر را به وزرات خارجه شوروی تسلیم داشتم:

باید با کمال صداقت و از روی عقیده به شما بگویم که برخلاف بعضی شایعات زمینه دوستی ایران و شوروی در تمام ایران کاملاً فراهم است و آن زمینه را با اندک تدبیر و از بین برداشتن علل سوء تفاهم های بسی لزوم می شود فوراً در تمام ایران بسط داد و برعکس متدهای دیگر مانند ادامه توقف قوای شوروی یا ایجاد خودمختاری در داخل ایران بطور قطع دوستی و محبتی را که باید در قلوب مردم ایران جای گیر شود و ریشه دواند آن را نگران و مأیوس خواهد نمود. شک نیست که اکثریت ملت ایران به محض وصول اعتماد کامل نسبت به این که هیچ گونه تهدید از ناحیه اتحاد جماهیر شوروی متوجه تمامیت و استقلال ایران نیست بدون تأمل به دوستی و همکاری صمیمی ملت شوروی خواهد گروید و این مقصود را دولت من با بودن شرایط مساعد می تواند کاملاً اطمینان بدهد و عملی کند.

درباره آذربایجان باردیگر توجه مخصوص آن جناب را به این نکته جلب می نماید که اعلان خودمختاری و تشکیل دولت در آذربایجان که از قدیم الایام جزء لاینفک ایران بوده علاوه بر آن که چنان که سابقاً گفته شد مخالف صریح قانون اساسی ایران است مشکلات فراوانی به وجود خواهد آورد که هیچ دولتی در ایران نمی تواند بر آن مشکلات فایق آید. قانون اساسی ایران در نتیجه انقلابات و فداکاری های ملت ایران به وجود آمده و تنها سند ملی دوره مشروطه جوان ملت ایران است و اگر خلاف آن در یک قسمت از کشور ظاهر شود هیچ ضامنی باقی نخواهد

بود که در ایالات دیگر تحریکاتی برای گرفتن نتایج مشابه به وجود نیاید. در اینجا قوام‌السلطنه قبلاً غائله قشقایی‌ها در شیراز را پیش‌بینی کرده بود. قوام ادامه می‌دهد: «باید در نظر داشت هرگونه تغییری در قانون اساسی به حکم قانون مزبور باید با دعوت و تأسیس مجلس مؤسسان و مراجعه به افکار عمومی ایرانیان به عمل آید. بنابراین چون تشکیل دولت محلی و تعیین وزراء مخالف صریح قانون اساسی ایران است، دولت مرکزی می‌تواند موافقت نماید فقط رؤسای بعضی ادارات و حتی استاندار با موافقت انجمن ایالتی تأیید گردد.»

سپس باز هم به موضوع تخلیه اشاره می‌کند: «و اما راجع به تخلیه ایران، از این‌که هنوز مقامات محترم شوروی با خروج کامل قوای خود از ایران تا دوم مارس موافقت ندارند مورد نهایت تأسف است.»

و سپس می‌نویسد: «در خاتمه ناگزیر باید اظهار بدارم که برای من موجب نهایت تأسف است که چنین به نظر می‌رسد که مواعید و صلاح‌اندیش‌ها و مطالب اینجانب که حقاً نماینده کلیه وطن‌پرستان و آزادیخواهان و تمام طبقات بی‌طرف ملت ایران هستم، کمتر جلب اعتماد مقامات شوروی را می‌کند تا دعاوی عده معدودی که برخلاف قانون مدعی حکومت تازه آذربایجان می‌باشند.»

قوام در اینجا به روس‌ها نوید می‌دهد و می‌نویسد: «و اما در موضوع نفت و تشکیل شرکت ایران و شوروی امیدوارم با حل مسئله آذربایجان و تخلیه ایران از قوای شوروی بلافاصله این قضیه به ترتیبی که مورد توافق نظر طرفین باشد انجام یابد.»

در پایان نامه خود قوام‌السلطنه پیشنهاد می‌کند: «در خاتمه پیشنهاد می‌کنم با سوپرس خاصی که از صفات سیاستمداران دور اندیش شوروی است موافقت خودشان را در باب آذربایجان و تخلیه کامل ایران از قوای شوروی اظهار دارند تا اصول همکاری درباره روابط اقتصادی و موضوع نفت تعیین شود. تردیدی نیست که اگر بر فرض احساسات غیر

دوستانه‌ای در میان دستجاتی در کشور نسبت به اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته باشد کاملاً بر طرف خواهد شد و جای آن را وداد و اعتماد کامل خواهد گرفت. بعد از وصول موافقت شما در این باب اینجانب به تهران عودت می‌نمایم و بعد از تبادل نظر با دولت مذاکرات توسط سفیر کبیر شوروی در تهران ادامه داده خواهد شد و اطمینان کامل دارم که به نتیجه قطعی نایل گردم.»

بطوری که بعدها معلوم شد شخص مولوتف این نامه را از نظر استالین گذرانید و استالین از مندرجات نامه سخت عصبانی شد و بالاخره این عصبانیت منجر به مبادله یادداشت بسیار زننده و شدید از طرف روس‌ها شد.

قوام در این باره می‌نویسد: «بعد از این یادداشت که انتظار بهبود در جریان مذاکرات و نزدیک شدن به حل اشکالات می‌رفت با کمال تأسف در تاریخ ۹ اسفند یادداشت سخت‌تری از مولوتف بر وجه زیرین رسید: «در سال ۱۹۴۴ دولت اتحاد جماهیر شوروی به دولت ایران پیشنهاد نمود که امتیازات نفت نواحی شمال ایران را به دولت شوروی واگذار نماید حق اتحاد شوروی در مورد تحصیل این امتیاز به هیچ وجه قابل بحث نیست. خاصه اگر در نظر گرفته شود که در جنوب ایران از مدت‌ها پیش امتیاز نفت به انگلیس‌ها داده شده است. با وصف این طرف ایرانی پیشنهاد شوروی را رد کرد، دولت شوروی برای حسن استقبال از طرف ایرانی و به زیان منافع خود در تاریخ ۲۵ فوریه سال جاری ممکن دانست پیشنهاد امتیاز نفت را به پیشنهاد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تبدیل نماید به این ترتیب که ۵۱ درصد سهام متعلق به طرف شوروی و ۴۹ درصد آن متعلق به طرف ایرانی باشد، ولی طرف ایرانی در تذکاریه ۲۶ فوریه با این پیشنهاد کومپرومیس (مصالحه) موافقت ننمود.»

در اینجا روس‌ها دبه در می‌آورند: «نظر به این که طرف ایرانی

چنان که حالا معلوم می‌شود میل ندارد منافع شوروی را در این باب مورد توجه قرار دهد و برای حصول موافقت با اتحاد جماهیر شوروی کوشش نمی‌نماید و با این ترتیب علناً در مورد شوروی قائل به تبعیض شده است، کمیسرهای خارجه اتحاد جماهیر شوروی بدینوسیله اعلام می‌دارد که پس از گزارش امر به آقای نخست‌وزیر استالین تصمیم گرفته شده است پیشنهاد کومپرومیس شوروی مسترد گردد و همان پیشنهاد رسمی سال ۱۹۴۴ دائر به واگذاری امتیاز نفت در شمال ایران طبق امتیاز نفت انگلیس در جنوب را تجدید نماید.»

سپس به مسئله آذربایجان اشاره می‌کنند: «طرف شوروی مسئله آذربایجان را یک موضوع داخلی ایران دانسته و می‌داند با این حال نظر به مذاکره نخست‌وزیر ایران دائر بر این که طرف شوروی در تنظیم شرایط موافقت بین دولت ایران و آذربایجان ایران قبول وساطت نماید طرف شوروی با تقاضای طرف ایران موافقت نمود و شرایط مربوطه را پیشنهاد کرد. بطوری که از تذکاریه طرف ایرانی مورخ ۲۶ فوریه معلوم می‌شود طرف ایرانی شرایط پیشنهادی را رد می‌کند. در عین حال طبق اطلاعات واصله نمایندگان آذربایجان ایران نیز شرایط پیشنهادی را رد کرده و آن را رضایت‌بخش ندانسته‌اند. بنابراین وساطت دولت شوروی در این مورد متفی می‌گردد.»

راجع به تخلیه قوای شوروی روس‌ها بنای گله‌گذاری از طبقه حاکمه ایران را می‌گذارند: «نظر دولت شوروی این است که در بین محافل حاکمه ایران رجال نسبتاً برجسته دولتی وجود دارند که پایه سیاست خود را بر روی مجاهدت در تولید مشکلات بین جماهیر شوروی و دول معظم دیگر قرار داده‌اند و برای این که از اختلافات ممکنه بین آنها استفاده نموده آذربایجان شوروی و بادکوبه و ترکمنستان شوروی را تصرف نمایند، چنان که در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس پاریس یادداشتی از طرف دولت ایران به زمامداری صمصام‌السلطنه بختیاری به

امضای مشاورالممالک وزیر امور خارجه وقت تسلیم گردید و تقاضا شده بود که آذربایجان شوروی با شهر بادکوبه و ترکمنستان شوروی با شهرهای عشق آباد و مرو و قسمتی از ارمنستان شوروی با شهر ایروان و غیره به ایران واگذار گردد.»

سپس روس ها از خوبی های خود یاد می کنند: «با وجود این سیاست غاصبانه دولت ایران، دولت شوروی از بدو تشکیل خود همواره رفتار دوستانه خود را نسبت به ایران خاطر نشان می نمود و در ماه فوریه ۱۹۲۱ عهدنامه ای منعقد نمود که بر طبق آن برای ابراز مودت راه آهن متعلق به روسیه و راه های شوسه و بنادر و اسکله ها و کشتی ها و کرجی ها و باراندازها و بانک ها و خطوط تلگرافی و تلفونی و جزایر متعلق به روسیه را با طیب خاطر و بلاعوض به ایران تسلیم نمود. دولت شوروی انتظار داشت که محافل حاکمه ایران به اهمیت این رفتار دوستانه اتحاد جماهیر شوروی که در تاریخ روابط بین دو دولت نظیر نداشته است پی برده و ارزش آن را خواهند فهمید، ولی چند ماه پس از عقد این عهدنامه دولت ایران در همان سال امتیاز نفت شمال ایران را در نزدیک ترین نقاط مرز شوروی به شرکت خارجی موسوم به استاندارد اوایل واگذار نمود تا بدینوسیله لطمه ای به منافع اتحاد شوروی وارد سازد.»

روس ها به گله گذاری خود ادامه می دهند: «راست است که این قرارداد در سال بعد به واسطه اعتراض اتحاد جماهیر شوروی لغو گردید، ولی در سال ۱۹۳۷ مجدداً دولت ایران امتیاز نفت نواحی واقع در مرز اتحاد شوروی در قسمت خاوری بحر خزر را به یک شرکت نفت آمریکایی واگذار نمود، باز به خیال این که بدینوسیله لطمه ای به منافع شوروی وارد آورده و موجبات تصادم بین اتحاد جماهیر شوروی و دول متحده آمریکا فراهم سازد این قرارداد نیز در سال بعد به واسطه اعتراض شوروی ملغی گردید.»

و باز هم به سوابق تاریخی می پردازند: «با تمام این سوابق دولت

ایران در سال ۱۹۳۹ مجدداً امتیاز نفت نواحی واقع در جنوب بادکوبه را به نفت انگلیس نیوزلند واگذار نمود باز به خیال این که لطمه به منافع اتحاد جماهیر شوروی وارد آورده و باعث تصادم اتحاد شوروی و انگلستان گردد. این امتیاز فقط پس از مدت پنج سال به واسطه اعتراض اتحاد شوروی لغو گردید.

و بالأخره عقده دل خود را بدین ترتیب خالی می‌نمایند: «ضمناً باید این نکته را تذکر دهد که دولت ایران که امتیازات مشروطه بالا را به دول دیگر واگذار می‌نموده همواره از دادن حق امتیاز به اتحاد شوروی در شمال ایران امتناع ورزیده و می‌ورزد.»

و ادامه می‌دهند: «تمام این قضایا دلالت بر این می‌نماید که محافل حاکمه ایران نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سوء قصد دارند و منتظر فرصت هستند که نسبت به منافع شوروی لطمه وارد آورند و نواحی نفت‌خیز آذربایجان شوروی و ترکمنستان شوروی را مورد تهدید قرار دهند.»

راجع به آقای حکیم‌الملک روس‌ها می‌نویسند: «این قضیه را نمی‌توان بر حسب تصادف و اتفاق دانست که همین اواخر نیز در سال ۱۹۴۵ مقامات حاکمه ایرانی آقای حکیمی را که احساسات خصمانه وی نسبت به اتحاد جماهیر شوروی معروف است به سمت نخست‌وزیری ایران انتخاب نمودند. آقای حکیمی همان شخصی است که در کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری که یادداشت غاصبانه‌ای راجع به دعاوی ایران نسبت به بادکوبه و آذربایجان شوروی و ترکمنستان شوروی به کنفرانس پاریس تقدیم نموده بود، یکی از وزرای برجسته به شمار می‌رفت. بطوری که همه می‌دانند دولت حکیمی تا ماه فوریه ۱۹۴۶ بر روی کار باقی ماند و با عملیات خود محیط روابط ایران و شوروی را مسموم ساخت.»

و بالأخره نتیجه می‌گیرد: «بنابراین ملاحظات اتحاد شوروی مجبور است نسبت به محافل حاکمه ایران احتیاط را از دست ندهد و به همین جهت ناگزیر است خروج قوای خود را از شمال ایران بعهده تأخیر اندازد.»

این یادداشت شدیدالحن موجبات یأس قوام السلطنه و هیئت نمایندگی ایران را در مسکو فراهم ساخت و آنها اطمینان یافتند که مذاکرات با شکست کامل مواجه خواهد شد.

قوام در این باره می‌نویسد: «وصول این یادداشت بی‌نهایت اسباب تکدر خاطر گردید، زیرا این پاسخ ما را از مقصود دور می‌ساخت. در این یادداشت دولت شوروی یکی دو پیشنهاد نسبتاً مساعد خود را پس گرفته بود.»

موقعی که قوام در مسکو مشغول مذاکره و چانه‌زدن با روس‌ها بود اکثریت مجلس چهاردهم که اغلب همان اکثریت مجلس سیزدهم بودند و در غائله هفده آذر با قوام خرده حساب پیدا کرده بودند، میدان را برای مخالفت و ضدیت با قوام خالی گیر آوردند و کوشیدند تا دولت او را ساقط سازند.

این عده برای سقوط کابینه قوام در محافل تهران شایع کردند که قوام در مسکو با روس‌ها سازش‌هایی کرده و برای ادامه حکومت خود آوانس‌هایی به روس‌ها داده است و ضمناً در قیافه دلسوزی چند تن از وزیران را تشویق به تسلیم لوایح قانونی نمودند تا با رد این لوایح در مجلس دولت قوام را مطابق صریح قانون اساسی «منعزل» نمایند.

مورخ الدوله سپهر وزیر پیشه و هنر پی به این حيله برد و در جلسه هیئت وزیران با تقدیم لایحه مخالفت کرد و عقیده داشت که اکثریت مجلس توطئه‌ای علیه کابینه ترتیب داده‌اند و تا مراجعت نخست‌وزیر صلاح نیست لایحه‌ای به مجلس تقدیم شود.

از میان وزیران فقط سبهدی وزیر دادگستری نظر مورخ الدوله را تأیید کرد و او نیز عقیده داشت که تقدیم لایحه را به بعد از مراجعت نخست‌وزیر موکول نمایند، اما اکثر اعضاء کابینه این عقیده را نپذیرفتند و معتقد بودند که چون از عمر مجلس چیزی باقی نمانده است لازم است هر چه زودتر لوایح مورد لزوم را به مجلس تقدیم کرد.

مورخ‌الدوله وقتی که خود را در هیئت وزیران در اقلیت دید فوراً تلگرافی به قوام‌السلطنه مخابره کرد که اکثریت مجلس برای سقوط کابینه توطئه ترتیب داده‌اند و اعضاء دولت را اغفال کرده‌اند که لوایحی به مجلس تقدیم نمایند تا با رد این لوایح کابینه را «منعزل» کنند.

وصول این تلگراف قوام‌السلطنه را خیلی ناراحت و نگران ساخت. از یک طرف ژست جسورانه‌ای که استالین در مقابل او گرفته بود و یادداشت شدیدالحنی که روس‌ها برای او ارسال داشته بودند و از طرف دیگر توطئه‌ای که در داخله کشور علیه کابینه او ترتیب داده شده بود وی را سخت آزرده خاطر ساخته بود.

قوام در یادداشت‌های خود این روزها را سخت‌ترین روزهای عمر خود می‌داند، ولی باید در نظر داشت در تابستان ۱۹۵۰ که قوام‌السلطنه این یادداشت‌ها را در فرانسه تحریر می‌کرد هنوز واقعه سیم تیر و عواقب تلخ و وحشت‌انگیز آن رخ نداده بود و شاید اگر قوام این یادداشت‌ها را بعد از واقعه سیم تیر تهیه می‌کرد آن روزها را سخت‌ترین روزهای عصر خود محسوب نمی‌داشت.

به هر حال قوام‌السلطنه تلگراف مورخ‌الدوله را با تردید و سوءظن تلقی کرد زیرا وی عقیده داشت که به اظهارات یک نفر سیاستمدار زیاد هم نباید مؤمن و معتقد بود. قوام از مورخ‌الدوله کمی سوءظن داشت، با این حال وقتی که تلگراف مورخ‌الدوله بدستش رسید پیدا است که چه غلیانی در فکر و روح او ایجاد شد.

قوام‌السلطنه در یادداشت‌های خود ضمن تمجید از فضل و لیاقت مورخ‌الدوله مشکلات همکاری با او را نیز ذکر می‌کند و می‌گوید که «مقتدر و سرکش است. علاوه بر این که به وزراء با سابقه‌تر از خود اعتنا نمی‌کرد، توقع داشت من هم بی چون و چرا از افکار او تبعیت کنم. در اوایل تشکیل کابینه بدون اطلاع من ابلاغیه‌ای علیه مدیران کارخانه‌های اصفهان صادر نمود و در جواب استیضاح من به تندی در

حضور سایر وزراء با من طرف شد و من چون به همکاری او احتیاج داشتم این زیاده‌روی‌ها را تحمل می‌کردم.»

در اینجا قوام السلطنه کلمه «احتیاج» را گنگ گذاشته و آن را تعبیر نکرده است. معلوم نیست قوام چه احتیاجی به مورخ‌الدوله داشت. آیا این «احتیاج» یک احتیاج سیاسی بود یا همکاری او را برای پیشرفت دولت خود ذی‌قیمت می‌دانست؟

شاملو مخبر جریده آمریکایی آسوشیتد پرس که بوسیله مورخ‌الدوله با قوام نزدیک شده بود و روابط خود را تا سال‌های اخیر با وی محفوظ داشت بعدها وقتی که روابط قوام و مورخ‌الدوله و همچنین علت تبعید او را به کاشان از قوام السلطنه پرسید، قوام پاسخ داد که: «از آغاز جنگ بین‌الملل اول که مورخ‌الدوله سپهر دبیر اول سفارت آلمان بود او را می‌شناختم. با وجود جوانی نفوذ زیادی در مقامات ملی داشت. با سلطان احمد شاه خیلی نزدیک بود و به من کمک می‌کرد، اما وقتی که بین مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و من اختلاف پیدا شد با آنها علیه من به مبارزه پرداخت به همین جهت چندین مرتبه روابط ما تیره شد و در ۱۹۱۹ که فعالیت شدید بر ضد برادرم وثوق‌الدوله می‌نمود با من هم به کلی قطع رابطه کرد تا این که بعد از کودتا مرحوم مدرس از من خواهرش کرد با مشارالیه تجدید دوستی کنم.»

قوام به شاملو گفت: «پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ مورخ‌الدوله برای ریاست وزرایی من در حضور اعلیحضرت و نزد وکلای مجلس اقدامات مؤثر معمول داشت، اما من در آن وقت نتوانستم او را به عضویت کابینه دعوت نمایم، زیرا سابقه خدمتش در سفارت آلمان موجب سوءظن روس‌ها و انگلیسی‌ها بود. به همین جهت فقط او را به معاونت وزارت منصوب کردم، اما توصیه او را برای وزارت مستشارالدوله و بهاء‌الملک پذیرفتم.»

قوام ادامه داد: «از آن تاریخ جز صداقت از او چیزی ندیدم تا مجدداً در ۱۳۲۴ زحمات فوق‌العاده‌ای برای تجدید زمامداری من کشید

و علاوه بر اقدام در دربار همایونی که آن موقع تقرب داشت با اکثریت مجلس جنگید. از لحاظ سیاست خارجی، هم در سفارت روس و هم در سفارت آمریکا و انگلیس به نفع من اقدامات جدی نمود. فقط هنگامی که او را رسماً مأمور مذاکره با پیشه‌وری کردم به واسطه تندى و خشونتى که نشان داد او را رنجانید بطوری که پیشه‌وری با تعرض تهران را ترک نمود و همین قضیه مقدمه تیرگی روابط من و روس‌ها شد. مورخ‌الدوله با تشکیل حزب دموکرات ایران مخالف بود و سایر وزراء وقت هم چندان موافق نبودند اما مورخ‌الدوله بدون پروا زبان به انتقاد گشود و علناً نطق افتتاحی مرا مورد تمسخر قرار داد.

در اینجا قبل از آن که به دنباله اظهارات قوام درباره مورخ‌الدوله پردازیم خوب است بدانید شبی که قوام‌السلطنه قرار بود از رادیو تهران تشکیل حزب دموکرات ایران را به رهبری خودش به ملت ایران مژده بدهد کلیه وزرای کابینه در باغ سفارت آلمان که مقر نخست‌وزیری بود جمع بودند تا نطق نخست‌وزیر را بشنوند، اما یک ربع قبل از ساعت نه، ساعتی که قرار بود قوام‌السلطنه نطق افتتاحیه را ایراد کند، ناگهان برق نخست‌وزیری خاموش شد و وزراء که اشتیاق عجیبی به استماع بیانات رهبر کل حزب دموکرات ایران داشتند از این خاموشی بی‌موقع سخت ناراحت شدند تا این که تصادفاً فکر بکری به خاطرشان رسید و همگی در اطراف اتومبیل آقای دکتر اقبال که در آن وقت وزیر بهداری بود گرد آمدند و از رادیو اتومبیل وزیر بهداری نطق نخست‌وزیر را شنیدند.

آن شب موقعی که صدای قوام‌السلطنه شنیده شده که خود را رهبر کل حزب معرفی کرد مورخ‌الدوله سپهر خنده تمسخرآمیزی نمود و روز بعد یکی از وزراء نزد قوام افشا کرد و جریان را به او گفت و این که قوام می‌گوید مورخ‌الدوله نطق افتتاحی مرا مورد تمسخر قرار داد اشاره به همان خنده تمسخرآمیز است.

قوام‌السلطنه درباره مورخ‌الدوله می‌نویسد: «مراوده را با درباریان و

با رجالی امثال مستشارالدوله و میرزا محمد صادق طباطبایی زیاده‌تر کرد و رفته رفته کار به جایی رسید که شایعه وزارت دربار او قوت گرفت. البته مظفر فیروز هم موقع را مغتنم شمرده ذهن مرا مشوب ساخت و من بالأخره مجبور شدم که تصمیم فوق‌العاده شدیدی درباره او اتخاذ کردم و در گرمای سوزان اواسط تیر او را به کاشان تبعید نمودم.

قوام اضافه می‌کند: «البته از چنین اقدام تندی متأسف بودم و لکن نمی‌توانستم بزودی به تبعید او خاتمه دهم و این مار زخمی را آزادش سازم، زیرا مورخ‌الدوله همان طور که در دوستی مقید است در دشمنی بسیار خطرناک می‌باشد و بعید نیست که با یک آن‌تریک شفاف‌ی ریشه حریف را بکند. در زمان اعلیحضرت فقید او بدون داشتن مقام رسمی با دست خالی با سه نفر از رجال مقتدر و متحد آن روز یعنی تیمورتاش و نصرت‌الدوله و داور طرف شد و بالأخره هر سه را مغلوب ساخت.»

و بالأخره قوام درباره مورخ‌الدوله این طور اظهار نظر می‌کند که: «همکاری با مورخ‌الدوله بسیار مشکل است، او مشاور خوبی است، اما وزیر خوبی نیست.»

به هر حال با سوءظنی که قوام السلطنه همواره از مورخ‌الدوله داشت وقتی که تلگراف او را در مسکو ملاحظه کرد نمی‌توانست مفاد آن را به طیب خاطر بپذیرد و به همین جهت نمی‌دانست جواب تلگراف را چگونه بدهد، اما این شکست و تردید چندان طولی نکشید، زیرا دو روز بعد گزارش دیگری از تهران به او رسید که مفاد تلگراف مورخ‌الدوله را تأیید می‌کرد.

این گزارش که از طرف یکی از رجالی که امروز پست حساسی دارد برای قوام السلطنه ارسال شده بود حکایت می‌کرد که در خانه عده‌ای از کارگردانان مجلس رفت و آمدهای مشکوکی مشاهده می‌شود و گویا با حضرات مشغول دسته‌بندی علیه کابینه هستند.

گرچه این گزارش قوام السلطنه را بیش از پیش نگران و ناراحت

ساخت، اما او را از تردید رهایی داد و فوراً بوسیله همایون‌جاه معاون وزارت خارجه تلگراف رمزی از مسکو به تهران مخابره کرد و به هیئت وزیران تکلیف نمود که تا مراجعت او از تقدیم هر گونه لایحه قانونی به مجلس خودداری شود.

بدین ترتیب توطئه‌ای که اکثریت مجلس چهاردهم علیه کابینه قوام ترتیب داده بود و می‌خواست از پشت به قوام خنجر بزند با شکست مواجه شد و قوام السلطنه توانست با خیال راحت در مسکو با روس‌ها مقابله کند.

در این وقت مهم‌ترین موضوعی که در دستور کار هیئت نمایندگی ایران قرار داشت وضعی بود که می‌بایستی در مقابل یادداشت شدیدالحن روس‌ها به خود بگیرند. قوام السلطنه می‌نویسد:

«در موضوع نفت که قبل از ما، یعنی درست یک سال پیش از اسفند هزار و سیصد و بیست و سه مذاکرات مقدماتی توسط مرحوم آهی سفیر ایران در حضور شرکت مختلط ایران و شوروی در مسکو به عمل آمده بود، من نمی‌توانستم مذاکراتی که منتهی به تصمیم قانونی گردد به عمل آورم. در باب آذربایجان هم به حکم متن تذکاریه هیئت از وساطت دولت شوروی سخن به میان نیاورده، بلکه کمک معنوی از آنان خواسته بودیم و بی پرده بگویم خواهش من این بود که دولت شوروی از مساعدت نسبت به سران دموکرات خودداری نماید. افسوس در این موضوع جواب یأس‌آوری داده بودند و در ضمن مذاکرات و پیشنهادهایی را که در سابق در خصوص نفت بین دولت و کمپانی‌های خارجی به عمل آمده و هیچوقت صورت خارجی پیدا نکرده بود دلیل خصومت و سوءنیت ایران نسبت به شوروی شمرده بودند. در این خصوص ضمن یادداشت مجددی که برای روس‌ها فرستادم توضیح دادم این که اشاره به بعضی از اظهارات صمصام السلطنه و یادداشت از طرف مشاورالممالک نموده‌اند این نکته مسلم است که اظهارات یا یادداشت

بعضی از زمامداران ایران در ۲۷ سال پیش که در نتیجه مظلالم دولت تزاری روسیه و در حین انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیش انعقاد پیمان دوستی با دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوده است نمی‌تواند مستند شود که دولت شوروی به این عناوین از انجام تعهدات صریح خود که طبق پیمان سه‌گانه مورخ ژانویه ۱۹۴۲ دایر به خروج کلیه قوای خویش از خاک ایران نموده است خودداری و یا تعلل نماید. در تلو این مذاکرات با وجود اشکالات و موانع ما امید خود را نسبت به تخلیه ایران از دست نمی‌دادیم و هنوز منتظر بودیم قوای شوروی در تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ مطابق ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ بر طبق پیمان سه‌گانه خاک ایران را کاملاً تخلیه کنند، ولی با نهایت حیرت و تأثر اعلامیه‌ای از طرف آژانس تاس در روزنامه/ایزوستیا انتشار یافت که امر تخلیه تنها قسمتی تحقق پیدا نمود و اخبار ایران هم مؤید همین اعلامیه بود. در نتیجه بلافاصله شخصاً در نزد ژنرال‌یسم استالین از این نقض صریح پیمان اعتراض کردم و بعداً یک اعتراض کتبی به وزرات خارجه شوروی فرستادم.

قوام متن اعتراض کتبی را نقل کرده است: «آقای کمیسر ملی در روزنامه/ایزوستیا شماره ۵۳/۸۹۶۹ تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ اعلامیه‌ای از طرف آژانس تاس انتشار یافته است دایر بر این که دولت شوروی تصمیم گرفته است از تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ شروع به تخلیه قوای خود از نواحی خراسان و شاهرود و سمنان بنماید. ضمناً خاطر نشان نموده است که قوای شوروی در سایر نواحی شمال ایران تا روشن شدن وضعیت باقی خواهد ماند. با استناد به خبر رسمی مذکور لازم می‌داند مراتب زیرین را به اطلاع شما برساند.»

سپس قوام به ذکر موارد می‌پردازد: «طبق پیمان سه‌گانه منعقد در تهران بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بریتانیای کبیر در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ تخلیه ایران از طرف قوای متفقین در تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ حتمی و غیر قابل بحث می‌باشد، چنان که قوای

انگلیس در تاریخ مزبور کلیه خاک ایران را تخلیه نموده‌اند. بنابراین باقی ماندن قسمتی از قوای شوروی در پاره‌ای نواحی شمال ایران به هیچ وجه با پیمان مزبور مطابقت ندارد و بر خلاف اظهارات مکرر شوروی دایر به موافقت کامل با مقررات پیمان مزبور در این باب است. بنا به مراتب مذکوره ناگزیر است با کمال تأسف به نام دولت ایران نسبت به این تصمیم دولت شوروی اعتراض نمایم و تقاضا کنم دستور اکید صادر فرمایید که قوای شوروی هر چه زودتر کلیه خاک ایران را تخلیه نمایند. خواهشمند است احترامات فائقه اینجانب را نسبت به خود قبول فرمایید. بعد از این اعتراض با رسیدن خبر از ایران و تأیید تجاوز متجاسرین به شهرستان‌های شمالی، چند یادداشت به وزارت خارجه ارسال داشتم.

قوام یکی از این یادداشت‌های خود را نقل می‌کند: «اخبار اخیر که از ایران رسیده معلوم می‌دارد دستجات جدید مسلح با اسلحه جدید مانند تفنگ خودکار و بمب و نارنجک دستی و کامیون‌های متعدد مملو از اسلحه و افراد به نواحی گیلان هجوم می‌آورند و فرمانداران و مأموران دولت را دستگیر کرده و فوق‌العاده اسباب وحشت و اضطراب آن حدود را فراهم و امنیت کشور را مختل نموده‌اند.»

در هنگامی که قوام‌السلطنه این یادداشت‌ها را پی در پی برای روس‌ها می‌فرستاد گیلان وضع فوق‌العاده‌ای به خود گرفته بود.

همانطور که قوام اشاره کرده بود گروه کثیری از فدائیان فرقه دموکرات با هفده کامیون اسلحه خودکار و بمب و نارنجک دستی از راه دیناچال وارد شفا رود شده و فرماندار طوالش را دستگیر کردند. یک گروه پانصد نفری از طارم به منجیل هجوم بردند و بندرپهلوی و ماسوله نیز مورد تهدید فدائیان قرار گرفته بود، در حالی که در این وقت قوای ژاندارم دولتی هیچ‌گونه آزادی عمل نداشتند.

با گزارش‌هایی که از ایران برای قوام می‌رسید و اوضاع آشفته گیلان خیال او را ناراحت کرده بود و همچنین سرسختی که روس‌ها

نشان می دادند بالأخره قوام قصد عزیمت کرد.

در این باره می نویسد: «بعد از وداع با ژنرال یسم و رجال شوروی صبح روز ۱۶ اسفند از مسکو به سوی تهران رهسپار و روز ۱۸ وارد شدیم. آخرین جمله ای که در ایستگاه مسکو از آقای مولوتف شنیدم این بود که گفتند: «امیدوارم روابط بین شوروی و ایران رفته رفته بهتر شود.»

آنگاه قوام به فعالیت هایی که بعد از سفر مسکو در تهران به عمل آورد اشاره می کند: «بعد از ورود به تهران چون دوره چهاردهم به پایان رسید بدیهی است اولین وظیفه دولت به حکم قانون اساسی این بود که بی درنگ مقدمات انتخابات دوره پانزدهم را فراهم نمایم تا دوره فترت پیش نیاید، ولی با کمال تأسف اوضاع آشفته آذربایجان و توقف قوای شوروی در ایران و بروز طغیان و دسته بندی در نقاط دیگر کشور که نتیجه مستقیم اوضاع آذربایجان بود اجرای این مقصود را به کلی ممتنع ساخته و اساساً استقلال کشور و حاکمیت دولت را به خطر انداخته بود.

پس ناچار نخستین کار دولت کوشش در تسریع تخلیه کشور از قوای بیگانه و خواباندن فتنه و عصیان و حل قضیه آذربایجان بود و حاجت به ذکر نیست که در اولین فرصت در باب این موضوع حیاتی با نهایت جدیت وارد عمل و مذاکرات شدم و خواب راحت را به خود حرام کردم و روزها و شب ها دمی نیاسودم و در برابر مشکلات نگفتمی و موانع و معضلات باور نکردنی سینه سپر ساختم و به هر تدبیری دست بردم تا اولین آرزوی ملت ایران، یعنی تخلیه کشور از نیروی بیگانه را که در واقع مبدأ گشایش تمام گره های دیگر بود عملی نمایم، ولی بر سر راه ما در حل این مسئله دو مشکل عظیم بود: یکی مسئله نفت و دیگری مسئله آذربایجان. نظر ما در باب نفت چنان که حقاً و قانوناً هم مسلم است این بود که ملت ایران مالک بی قید و شرط سرزمین کشور اجدادی خود و منابع و محصولات آن است و در باب طرز استخراج و فروش آن منابع اختیار مطلق دارد و اگر قراردادی در این باب پیشنهاد گردد باید از

تصویب مجلس شورای ملی، یعنی از تصویب ملت بگذرد.» در مورد آذربایجان می‌گوید: «امر آذربایجان هم یک امر داخلی بود و در حدود و حق حاکمیت دولت ایران بود و در چنین موردی هیچ‌گونه مجوز قانونی در بین نبود که دولت را الزام به مشورت و مذاکره با دولت‌های دیگر نماید، ولی حوادث و وقایعی که همه آن را در گذشته نزدیک مشاهده کردیم ما را واداشته بود با همسایه شمالی در این باب به قصد روشن کردن قضایا و پیدا کردن راه حل و تأمین مبانی و ایجاد اعتماد متقابل وارد مذاکره گردیم.»

قوام بالأخره به تنظیم موافقت‌نامه نفت شمال اشاره می‌کند: «البته روسیه بزرگ بهترین خریدار کالای ما بوده است و امید است در آینده هم باشد. ایران نیز به کالای آن کشور احتیاج دارد و بازرگانان ما همواره آماده داد و ستد با ملت شوروی بوده و هستند، اما موضوع نفت موضوعی نبود که به این سادگی بتوان وارد شد و نتیجه گرفت. آنچه شرکت و امتیازات که مقررات و شرایط قانونی داشت و به موجب آن قوانین که از جمله اصل‌های ۲۳ و ۲۴ قانون اساسی باشد اجازه دادن هر نوع امتیاز و تشکیل هر نوع شرکت ولو طرف ایرانی هم باشد منحصرأ از صلاحیت مجلس شورای ملی است و این حق در باب امتیاز در مجلس چهاردهم دوباره تصریح و تأکید شده. پس در خصوص امتیاز در تحت هیچ عنوانی دولت من نمی‌توانست داخل مذاکره گردد و در باب شرکت هم فقط ممکن بود موافقت‌نامه تنظیم گردد که در صورت تصویب مجلس مبنای قرارداد رسمی باشد.

«در این موقع خوشبختانه در نتیجه اقدامات و مذاکرات و کوشش‌های گرانبهای آقای سادچیکف سفیر شوروی در باب تخلیه کشور از نیروی شوروی و حل قضیه آذربایجان وحدت نظر حاصل شد و ابلاغیه‌ای مرکب از سه ماده تنظیم گردید و دولت شوروی بر طبق وعده خود قوای خود را در مدتی که معین شده بود بیرون کشید و با

این ترتیب راهی که ملت و دولت ایران برای تحکیم مبانی دوستی با شوروی می‌جست باز شد.»

قوام رد مقاوله‌نامه را فقط در یک جمله شرح می‌دهد: «دولت این موافقت‌نامه را به مجلس برد و جلسه‌ای که ملت ایران با نهایت شکیبایی در انتظار آن بود تشکیل یافت، اما مجلس شورای ملی با اکثریت ۱۰۲ رأی در مقابل ۱۰۴ رأی مقاوله‌نامه نفت شمال را کان لم یکن فرض کرد.

«در ماده سوم ابلاغیه تصریح شده بود که چون آذربایجان یک امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد. اینک گمان می‌کنم وقت آن باشد که راجع به آذربایجان پرده‌ها را بالا زده و نکات تازه‌ای را فاش نمایم.»

در اینجا قوام‌السلطنه پس از اشاره به بهتان‌هایی که به او درباره مسافرت به مسکو وارد آورده‌اند می‌نویسد: «بر حسب تجارب ممتدی که در خدمات اجتماعی و رسمی داشتم می‌خواهم به کسانی که با نیروی جوان و قوی وارد میدان سیاست می‌شوند توصیه کنم که در مسائل سیاسی عجله در قضاوت نکنند. افتراء و بهتان نسبت به کسانی که خدمتگذار مملکت می‌باشند شاید موجب پشیمانی و ندامت گردد و بسا اتفاق می‌افتد که انسان در نظریات خود دچار اشتباه می‌گردد و بنابراین چرا باید در قضاوت عجله کرد تا بعد از روشن شدن حقایق مجبور شویم دست تحسر به دندان بگزم.»

قوام به نصایح خود ادامه می‌دهد: «مرد سیاسی اگر گفتار و کردارش با اغراض آلوده باشد ارزش و مقامی نخواهد داشت. سفسطه و مغالطه هم تا حدی قادر به مستور ماندن حقایق خواهد بود، ولی بالأخره آفتاب از زیر ابر بیرون می‌آید و مردم مغرض شرمنده و روسیاه می‌گردند. من در تمام دوره پنجاه ساله خدمتگذاری به مملکت هیچ

وقت به امید پاداش خدمت نکرده‌ام بلکه هر جا پای مصالح مملکت پیش می‌آمده و معضلات امور کشور را دچار بحران می‌نموده و مردم حق شناس و وطن‌پرست ایران برای رفع آن محظورات مرا به خدمتگذاری دعوت کرده‌اند از هیچ مشکلی نهراسیدم و موانع را هر اندازه بزرگ و قوی بوده است زوال پذیر تشخیص داده‌ام و به یاری خداوند متعال به جنگ حوادث شتافته‌ام و در راه نجات وطن عزیز تحمل مصائب و ناملایمات و حتی حق‌گشایی‌ها و اهانت‌ها و ناسزاها را شرط اول هر کاری تشخیص داده‌ام و در راه وطن این بلایا و محن را به جان و دل خریدار بوده‌ام و مفتخرم که در تمام این مبارزات فیروزمند بیرون آمده‌ام و در راه خدمت به وطن خود را هیچ وقت محتاج به گذراندن کلاس عوام‌فریبی ندیده‌ام و این کالای رایج را که هر منفی‌باف و بدزیانی می‌تواند به ثمن بخش تحصیل کند خریدار نبوده‌ام.»

قوام عمق قضایای آذربایجان را این گونه شرح می‌دهد: «رجال محترم شوروی بعد از مذاکرات اولیه که در مسکو به عمل آمد خود تصریح کردند که موضوع آذربایجان یک موضوع داخلی است، چنان که در تذکارتی دوم جناب مولوتف تصریح شده. نهایت این که چون به قول خودشان نسبت به حوادثی که در جوار مرز شوروی رومی‌داد نمی‌توانستند بی‌قید بمانند نهایت علاقه را ابراز می‌کردند که دولت مرکزی در حل قضیه آذربایجان راه مسالمت پیش گیرد و در این باب اصرار داشتند و دولت ما هم اساساً راهی غیر از مسالمت نمی‌خواست و تحریک و عصیان و پشت پا زدن به قوانین از طرف دموکرات‌های آذربایجان بود.»

قوام در اینجا تلویحاً باز هم به فعالیت‌های سازمان جاسوسی خود اشاره می‌کند: «مطلبی که اکنون می‌خواهم برای روشن شدن حقایق بگویم این است که دولت من به موجب گزارش‌هایی که در شروع نهضت دموکرات آذربایجان دریافت شده بود و با سوابق و اسنادی که در

دست داشت در همان اوایل به این حقیقت برخورد که نهضت مزبور یک نهضت واقعی و ملی نبود و محرکین اصلی این نهضت ابتدا نماینده آذربایجانی‌ها محسوب نمی‌شدند و مردم آذربایجان از این گونه نیات و عملیات کاملاً بیزار و شب و روز در فشار و آزار بودند. این آقایان که دموکرات‌های آذربایجان نامیده می‌شدند و اکنون به نام متجاسرین معروف شده‌اند برخلاف استقلال کشور و برخلاف نص صریح قانون اساسی دولت خود مختار تشکیل داده‌اند، مالیات گرفتند، اموال مردم را مصادره کردند و املاک آنان را ضبط نمودند و نفوس زیادی را ترور کردند، مأموران انتظامی دولت و ژاندارم‌ها را هر جا توانستند با فجیع‌ترین طرز کشتند، اشخاص سیویل را با انواع اسلحه حتی بمب و اسلحه خودکار مجهز نمودند، انبارهای مهمات ارتش و کالاهای عمومی و خواربار کشور را اشغال نمودند و خود قضاتی تعیین و به کار محاکمات مداخله کردند، حتی کتب درسی را عوض و به زبان ترکی کتاب‌هایی تألیف کردند که هدف عمده آن ترویج یک وطن‌پرستی مجعول محلی و ایجاد یک تاریخ و ملیت غیر ایرانی برای آذربایجان بود.»

قوام ادامه می‌دهد: «این نهضت خائنانه را محرکین بسط دادند و به تدریج شعله آتش فتنه به کردستان رسید و عده‌ای در آنجا به تحریک کردها که فرزندان دلاور ایرانند پرداختند و در آن سامان نیز معرکه‌ای شبیه معرکه آذربایجان برپا ساختند و حزبی ساختگی به نام کومله به وجود آوردند و مقدمات تجزیه و تشکیل حکومت مستقل به دست چند تن وطن‌فروش در آنجا فراهم آمد.»

سپس به سازش خود با دموکرات‌ها اشاره می‌کند: «من با وجود توجه کامل به این فجایع با کمال تأسف و با خون دل مجبور شدم از افشاء امر خودداری کنم و ناچار گشتم به موجب دو علت با دموکرات‌ها وارد مذاکرات دوستانه گردم. علت اول قصد من در تحکیم روابط دوستانه با دولت متفق و بزرگ ما روسیه شوروی بود که به اصرار و

تأکید شدیدی روش مسالمت‌آمیز را نسبت به سران و فراهم‌کنندگان نهضت آذربایجان توصیه می‌کردند. به همین جهت من نمی‌خواستم بهانه‌ای برای تأخیر امر تخلیه ایجاد کرده باشم. نکته‌ای که باید در این موقع تذکر دهم این است که دولت من در راه این مقصود یعنی تأمین دوستی و روابط مستقیم با دولت شوروی با این که عضو سازمان ملل متحد بود توصیه شورای امنیت را در باب لزوم مذاکرات مستقیم با خوشوقتی تلقی نمود و هرگز نخواست اختلاف بین دو دولت دوست و همسایه موضوع مباحثات محافل سازمان ملل گردد و در این راه آنچه مقدور بود شخصاً اهتمام و کوشش به جا آوردم. از طرف دیگر هم برخلاف برخی بی‌خبران ارتباط ما در این باب با سازمان ملل هرگز قطع نشد و دولت توسط نمایندگان خودش با سازمان همواره در تماس بود.»

قوام ادامه می‌دهد: «هنگامی که آذربایجان در آتش طغیان و عصیان می‌سوخت و نقشه قتل عام‌های مخوف و وحشتناک برای اهالی آنجا طرح گشته بود و تهران مانند نگین انگشتر در حلقه محاصره بود و هر ساعت بیم حوادث ناگوار می‌رفت، من ناچار بودم برای رهایی آذربایجان و جلوگیری از کشتارها و تخلیه ایران و تسکین قلوب اقداماتی کنم و خود را در آن لحظات بحرانی، در آن لحظه‌ای که موافقت‌نامه نفت را امضاء می‌کردم معتقد بودم به صلاح مملکت است. من وقتی تصمیم به امضای موافقت‌نامه گرفتم کاملاً متوجه مسئولیت خطیر خود در مقابل ملت ایران بودم و تنها راه علاج مصائب آن روز را در امضای آن تشخیص دادم و در صحت تشخیص خود نیز معتقد بوده و هستم، زیرا نتیجه این موافقت‌نامه که وضع ایران کم‌کم از حال مخاطره خارج شده، قوای بیگانه کشور را ترک گفت، حوادث آذربایجان و کردستان رفته‌رفته پایان یافت، مملکت روی اطمینان و آرامش دید و بطور خلاصه ایران از دام بلا که گرفتار بود نجات یافت. روزی که موافقت‌نامه مزبور را برای نیل به هدف‌های فوق امضاء کردم و مورد

تحسین و تکریم عموم قرار گرفتیم، می‌دانستم روزی خواهد رسید که مردم مملکت خالی از حب و بغض، زمانی آنچه را امروز بر ما می‌گذرد مورد مطالعه قرار داده و خادم را از خائن تشخیص خواهند داد. اعتقاد من این بود که امضای موافقت‌نامهٔ مربوط به شرکت نفت در آن موقع به صلاح مملکت بوده و در آن روز هر وطن‌پرست دیگر که به جای من می‌نشست خود را ناگزیر از موافقت با چنان پیشنهادی می‌دید.»

قوام در اینجا به حق‌شکنی‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: «بعد از پنجاه سال تجربه و ممارست و تحمل هرگونه ناملائیات این قدر علو نفس دارم که فعالیت‌های غرض‌آلود و اهانت‌های حسودانه را با صبر و شکیبایی تحمل کنم و حق‌شکنی چند نفر را به حساب ملت ایران ننویسم. آنچه در راه نجات آذربایجان رنج بردم برای این بود که یک روز کسانی که تازه زندگی سیاسی خود را آغاز کرده‌اند و خبر از سرد و گرم ایام ندارند از من تقدیر کنند و یا اشخاصی که به جهتی از جهات از شخص من رنجیده‌اند و من نتوانسته‌ام توقعات آنها را برآورم از من سپاسگزاری کنند.

«آن روز که من در آن هوای تیره و تار در آن طوفان وحشت‌زا قبول مسئولیت کردم، در مبارزه با آن حوادث هیچ نمی‌توانستم پیش‌بینی کنم که چه سرنوشتی در انتظار شخص من است، ولی همیشه یک چیز متکای من بود و یک نور افق را پیش پای من روشن می‌کرد و در ادامهٔ مبارزات مرا تشجیع می‌نمود و آن سرنوشت و ملت مملکت ایران بود که دو هزار و پانصد سال از میان تاریکی‌ها و روشنی‌های تاریخ گذشته و شرافت و استقلال خود را حفظ کرده است. حفظ این ودیعه و امانت و نجات آن از گرداب فنا بود که مرا تشویق می‌کرد جان و حیثیت خود را به خطر بیندازم، اما وقتی که به حمدالله با پشتیبانی و تقویت‌های دایمی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و همت و مقاومت ارتش و مردم ایران آن حوادث بر طرف شد و شبخ شوم تجزیه و اضمحلال محو و

نابود گردید و دیگر خطری فراریان روزهای تیره ۱۳۲۴ را تهدید نمی‌کرد مو شکافی و خرده‌گیری و اتهام و افترا خیلی آسان است. البته هر کس می‌تواند منکر تمام خدمات و فداکاری‌ها بشود، ولی آیا تاریخ هم این فداکاری‌ها را فراموش خواهد کرد؟ محال است این اتفاقات و حقایق که هنوز پشت پرده مکتوم است در صفحات تاریخ منعکس نگردد و بعد از این نسل آینده کشور خالی از هرگونه حب و بغض در اعمال گذشتگان خود قضاوت نکند.

قوام در اینجا با تأثر خاصی می‌نویسد: «مرا شریک جرم پیشه‌وری خواندند. افسوس که مصالح مملکت اجازه نمی‌دهد دادگاهی تشکیل شود تا همه ما در پشت میزهای آن دادگاه حاضر شویم و آن وقت معلوم شود چه کسانی محکوم و مجرم خواهند بود.»

در نیمه اول پاییز ۱۳۲۶ که دولت قوام‌السلطنه سراشیب سقوط را طی می‌کرد و از هر طرف برای لجن‌مال کردن و شکست قوام فعالیت می‌شد اختلافی در حزب دموکرات به وجود آمد که دامنه آن به فراکسیون حزبی نیز کشیده شد و همین اختلاف در سقوط دولت قوام نقش مؤثری را بازی کرد. به این معنی که مطابق اساسنامه حزب دموکرات قرار بود پس از انقضاء یک سال، کنگره حزبی مرکب از نمایندگان کلیه خوزه‌ها و اتحادیه‌های حزب در تهران و شهرستان‌ها تشکیل شود و هیئت اجراییه جدید را انتخاب نماید، ولی قوام‌السلطنه به عللی با تشکیل کنگره مخالفت کرد و فقط به دعوت شورای عالی حزب اکتفا نمود و در شورای عالی نیز به توصیه قوام‌السلطنه همان کمیته اجراییه قبلی انتخاب شدند. با این تفاوت که به جای حائری‌زاده، آشتیانی‌زاده تعیین شد.

این جریان طبعاً موجبات نارضایتی عده‌ای از شخصیت‌های حزبی را که اطمینان داشتند در صورت تشکیل کنگره به عضویت کمیته اجراییه انتخاب خواهند شد فراهم آورد و این عده به نام این که به هیچ وجه نباید

مواد اساسنامه حزب زیر پا گذارده شود عده کثیری از اعضاء حزب را دعوت کردند و در این دعوت کمیته اجراییه موقت حزب دموکرات مرکب از سردار فاخر، مهندس رضوی، مهندس خسرو هدایت، دکتر مظفر بقایی، دکتر راجی، دکتر طباطبائی و محمد علی مسعودی انتخاب شدند. از طرف کمیته اجراییه موقت دکتر بقایی و مهندس خسرو هدایت نزد قوام السلطنه رفتند و به او گفتند ما شما را به رهبری حزب قبول داریم ولی کمیته ای را که شورای عالی انتخاب کرده است قبول نداریم. قوام السلطنه در پاسخ گفت کمیته همان است که بود و شما غیر قانونی هستید و بالأخره نتیجه این شد که در حقیقت دو حزب دموکرات به وجود آمده بود: یکی این که آنها خیال می کردند و دیگر این که این دسته تصور می نمودند و دو فراکسیون حزبی نیز در مجلس به وجود آمد که ریاست فراکسیون اولی با مرحوم ملک الشعراء بهار و ریاست فراکسیون دموکرات دومی با آقای سردار فاخر حکمت بود. در اولین جلسه فراکسیون دومی صورت مجلسی به شرح زیر تنظیم شد:

جلسه فراکسیون دموکرات در تاریخ صبح شنبه ۱۴ آذرماه تشکیل گردید و پس از مطالعه و بررسی اوضاع فعلی و لزوم خاتمه دادن به بحران چنین تصمیم گرفته شد که از این تاریخ پشتیبانی فراکسیون از دولت و ادامه اعتماد به جناب اشرف آقای قوام دیگر میسر نخواهد بود.

دبیر فراکسیون - احمد رضوی

از طرف دیگر عصر روز پنجشنبه ۱۲ آذر کلیه وزرای کابینه قوام به استثنای آقای تهرانی وزیر مشاور قوام در دفتر آقای جم وزیر جنگ اجتماع کرده و دسته جمعی از عضویت کابینه استعفا دادند. با این حال قوام السلطنه تصمیم به مقاومت گرفت و به عنوان رئیس دولت به کلیه امور وزارتخانه ها رسیدگی کرد. در این اثنا رگبار فحش و ناسزا بود که از هر طرف به جانب قوام

سرازمیر شد، ولی قوام‌السلطنه همه را با خونسردی استقبال می‌کرد و دو دستی صندلی صدارت را چسبیده بود و به هیچ قیمت حاضر نبود آن را رها کند.

از جمله عبدالرحمن فرامرزی تحت عنوان رئیس کد/م دولت مقاله‌ای در کیهان نوشت: «همه چیز این مملکت عجیب است و یکی از آنها ماندن یک آدم لخت و پتی که نه وزرایی دارد و نه طرف اعتماد مجلس و نه توده ملت است به نام رئیس دولت در کاخ وزارت خارجه و تصرف در امور می‌باشد.»

بالآخره در مقابل آن همه کارشکنی‌ها و رگبار تهمت و افترا به قول آقای فرامرزی یک آدم لخت و پتی که نه وزرایی داشت و نه طرف اعتماد مجلس بود چگونه می‌توانست دوام بیاورد؟

فشار همه جانبه عاقبت عرصه را بر قوام‌السلطنه سیاستمدار چیره‌دست ایران تنگ کرد و در جلسه روز ۱۸ آذر از مجلس تقاضای رأی اعتماد نمود و پس از اخذ رأی اعتماد از ۱۱۲ نفر عده حاضر ۴۶ نفر به او رأی دادند، در حالی که برای حصول اکثریت لااقل ۵۷ رأی موافق لازم بود. به این ترتیب کابینه ۶۸۵ روزه قوام‌السلطنه سقوط کرد.

قوام درباره آخرین روزهای حکومت خود و رفتاری که مجلس پانزدهم با او کرد چنین می‌نویسد: «در جریان عمل با کمال تأسف مشاهده کردم که آن عده هفتاد و چند نفری که فراکسیون دموکرات ایران را تشکیل می‌دادند کم کم رو به تحلیل رفتند. شاید بعضی مردم خوش باور تصور کنند که علت انصراف آقایان از اتحاد و همکاری، پیش آمد حوادثی یا ارتکاب خطاهای بزرگی شده باشد در حالی که در مدت چند ماهی که مجلس ایران افتتاح شد و من مسئول اداره امور بوده‌ام هیچ اقدام تازه‌ای نشد که مورث خطا یا خیانت به مملکت باشد، زیرا اقدام به هر کاری تصویب مجلس شورای ملی را لازم دارد و مجلس در این مدت فرصت کافی نداشت کاری کند که به ضرر یا به

نفع مملکت تمام شود. ایراداتی هم که نسبت به گذشته می گرفتند ربطی به این دوره نداشت و امضاء کنندگان قسم نامه که هفتاد و چند نفر می شدند از تمام جریانات مستحضر بودند و بعد از تاریخ امضای قسم نامه مذکور اتفاق قابل ذکری نیفتاد که وسیله مشروعی برای انصراف از تعهدات اخلاقی کسی باشد.»

قوام آنگاه می نویسد: «از آنچه به گذشته اعمال زمان تصدی من مورد ایراد می دانستند من در پی فرصت بودم تا توضیح بدهم و اتفاقاً یکی از آقایان نمایندگان استیضاح مفصلی کرد که همان نکات را در برداشت. من بلافاصله به مجلس اطلاع دادم که برای جواب حاضرم ولی در روز طرح استیضاح که دولت در مجلس حاضر می شد استیضاح کننده را از شرکت در جلسه منع کردند و بعد از آن هم اصرار شد که اگر واقعاً آقایان متوجه مصالح وطن هستند و تصور می کنند خطاهایی شده پس چرا حاضر نمی شوند جواب استیضاح داده شود تا اگر قانع کننده نبود دولت در برابر ملت ایران مسئول و مجرم تشخیص داده شود. به هر حال جریان امور مجلس هر روز دلسرد کننده تر بود، ولی هیچ وقت من تصور نمی کردم بدون دلیل موجه و مشروعی مجلس، مخصوصاً هفتاد و چند نفری که قسم نامه را امضاء نموده اند، از پشتیبانی دولت منصرف شوند. اگر دولت خیانتی کرده بود می بایست استیضاح می شد و جواب می داد و اگر قانع کننده نبود آن وقت آقایان رسماً عدم همکاری خود را اعلام می نمودند و ملت ایران هم قضاوت خود را می کرد، ولی چنین پیش آمدی نکرده بود و حتی از طرح استیضاح یکی از نمایندگان مجلس جلوگیری کردند. این بود وقتی که می شنیدم بنرای متزلزل کردن دولت فعالیت هایی می شود باور نمی کردم ولی متأسفانه بعداً ملاحظه کردم که نه تنها این فعالیت ها در داخل مجلس حقیقت دارد بلکه در خارج از مجلس نیز فعالیت هایی می شود که به هیچ وجه با شئون حکومت دموکراسی تطبیق نمی کند.»

در اینجا قوام‌السلطنه به شرح علل و جهات سقوط خودش می‌پردازد و از سیاستی که در ایران او را مخالف پیشرفت نقشه‌های خود می‌دانست به بدی یاد می‌کند و مخصوصاً در قسمت آخر من باب نصیحت به ملت ایران تذکر می‌دهد که سیاست‌های خارجی با هر نوع وحدت و اتفاق کلمه ایرانی مخالف هستند و برای این که سیاست‌شان به بهترین نحو پیشرفت کند همیشه کوشش می‌کنند که افراد مؤثر ایرانی را در حال نفاق و ضدیت با یکدیگر نگاه دارند تا بتوانند بیشتر مقاصدشان را از پیش ببرند.

قوام ضمناً از این که سیاست‌های استعماری نگذاشتند حزب دموکرات ایران که ممکن بود هسته مرکزی یک حزب بسیار قوی در ایران قرار بگیرد اظهار تأسف کرده و نیز به مردم ایران خاطر نشان ساخته است که: «مشروطیت بدون حزب، یعنی ساختمان بدون سقف» و اضافه می‌کند: «ساختمان بی سقف شما را نه از گزند آفتاب و نه از زحمت باران مصون می‌دارد.»^۱

۱. این نقد حدود ۵۷ سال قبل تحت همین عنوان بدون ذکر نام نویسنده در هجده شماره پراکنده هفته‌نامه خواندنی‌ها به چاپ رسیده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

کافتارادزه در تهران تهیه طرح تحریم مذاکرات نفت

بالأخره کافتارادزه به ایران وارد شد و روز بعد ضمن قرار قبلی با وزیر خارجه و رئیس دولت ملاقات کرد و نظر دولت شوروی را برای استخراج نفت شمال ایران، از طریق تأسیس یک شرکت سهامی مختلط ایرانی و روسی به اطلاع اولیای دولت رسانید.

پس از ورود کافتارادزه به تهران سیاست‌های انگلیس و آمریکا که تا آن موقع در امور نفت با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند، به هم نزدیک شدند و برای بیرون راندن رقیب تازه وارد از صحنه سیاست ایران و ممانعت از دست‌اندازی روس‌ها بر منابع نفت شمال، هریک جداگانه، ولی با هدف مشابه، شروع به فعالیت کردند.

انگلستان در بین طبقات بالای اجتماعی ایران خصوصاً در مجلس شورای ملی و کابینه، دوستان و عوامل زیادی داشت که در این موقع به هماهنگ کردن و تقویت آنها پرداخت. کابینه ساعد، قبل از ورود کافتارادزه، مرکب بود از آقایان اردلان وزیر پیشه و هنر، مرتضی قلی بیات وزیر مشاور، ابوالقاسم فروهر وزیر دارایی، حمید سیاح وزیر راه، منصورالسلطنه عدل وزیر مشاور، عبدالحسین هژیر وزیر کشور، ابراهیم زند وزیر کشاورزی، دکتر لقمان‌الملک وزیر بهداری.

با ورود آقایان هوور و کورتیس، برای شروع مذاکرات نفت، مخاصمه سیاست‌های انگلستان و آمریکا در ایران آغاز گشت و طلیعه این نبرد از انتقادات و حملات نمایندگان مجلس و روزنامه‌ها به دکتر میلیسپو متخصص امور مالی آمریکایی و مدیر سخت گیر امور اقتصادی ایران آشکار شد. چنان که ساعد که به ضعف نفس معروف است، در مقابل دکتر میلیسپو جداً ایستادگی کرد و لایحه‌ای برای سلب اختیارات از وی، به مجلس تقدیم نمود که بر اثر آن دکتر میلیسپو در تاریخ شنبه سوم تیرماه ۱۳۲۴ یادداشتی مبنی بر استعفای خود برای دولت ارسال داشت. در نامه مذکور دکتر میلیسپو اعلام کرد که بر اثر تقدیم لایحه دولت به مجلس دایر به لغو اختیارات، او از تاریخ هشتم تیرماه از ریاست کل دارایی ایران مستعفی خواهد بود.

این موضوع جنجال عجیبی در ایران پیاورد و پس از فعالیت‌های پشت پرده موافق و مخالف سیاست‌های آمریکا و انگلیس، بالاخره فراکسیون‌های پارلمانی راه حلی برای این کار یافته و در جلسه خصوصی روز یکشنبه بعد، به نخست‌وزیر اختیار دادند که به هر نحو مصلحت می‌داند نسبت به اختیارات رئیس کل دارایی و استعفای وی و مستشاران آمریکایی اقدام نماید.

ساعد چون زمینه را کاملاً برای قطع اختیارات دکتر میلیسپو و نفوذ آمریکایی‌ها در ایران مساعد ندید، موضوع را با کدخدامنشی حل کرد و خروج میلیسپو و همکاران آمریکایی او را از صحنه سیاست ایران به موقع مناسب‌تری موکول نمود. میلیسپو نیز که بر اثر این جریان عصبانی و خشمگین شده بود به فکر افتاد که بیشتر بر اوضاع مسلط شده و علی‌رغم عوامل انگلیس، بیش از پیش در امور

اقتصادی و مالی کشور دخالت کند. به همین منظور تصمیم گرفت بانک ملی را از چنگ ابوالحسن ابتهاج که معروف به طرفداری از سیاست انگلیس بود و به میلپسو و همکاران او مجالی برای دخالت در آن نمی‌داد، خارج سازد. از این جهت ضمن نامه‌ای، در اواسط مهرماه ۱۳۲۴ با استفاده از اختیارات خود و سستی دولت وقت، ابتهاج را از ریاست بانک ملی معزول کرد. این بار سیاست طرفداران ابتهاج به قصد تضعیف میلپسو شروع به فعالیت کرد و ساعد را وادار نمود که موضوع را در هیئت دولت مطرح کند و عزل رئیس بانک ملی را خارج از اختیارات رئیس کل دارایی اعلام دارد. از این روی صبح روز چهارشنبه سوم آبان، ساعد طی نامه‌ای به دکتر میلپسو خاطرنشان کرد که عزل رئیس بانک ملی خارج از حدود اختیارات او بوده و قابل تنفیذ نیست. در عین حال عوامل انگلیس در ایران حد اعلای فعالیت را برای شکست جبهه آمریکایی که تازه وارد میدان سیاست ایران شده بود بخرج می‌دادند، به نحوی که برای ایجاد هماهنگی بیشتر در کابینه ساعد، او را مجبور کردند عده‌ای از وزرا را تغییر دهد و افراد جدید و مطمئن‌تری وارد کابینه خود کند. در نتیجه در تاریخ نهم شهریور، ساعد ناگزیر برای سومین بار در مدت شش ماه، کابینه خود را ترمیم نمود و باقر کاظمی، خلیل فهیمی، زرین کفش [کمیسر سابق نفت در لندن] و دکتر محمد نخعی [برادر زن نجم‌الملک] را که بیشتر طرف توجه و مورد اعتماد مقامات انگلیسی بودند به کابینه وارد کرد.

در همین احوال تقی‌زاده سفیرکبیر ایران در لندن، مجید آهی سفیرکبیر ایران در مسکو، سپهبدی سفیرکبیر ایران در ترکیه، محسن

رئیس وزیرمختار ایران در بغداد به ایران احضار شدند تا برای راهنمایی و کمک به دولت ساعد در رفع شر روس‌ها در امر نفت مورد مشورت قرار گیرند. باقر کاظمی وزیر فرهنگ هم به عنوان رابط جلسات این هیئت دیپلماتیک با دولت و متولیان مجلس انتخاب شد. شوروی‌ها که از دور و نزدیک ناظر رقابت انگلیس و آمریکا در مورد نفت ایران بودند، برای بدست آوردن حصة خود و به منظور تحصیل امتیاز نفت شمال ایران، کافتارادزه معاون هوشمند و زبردست کمیسر خارجه خود را در آخر مهرماه همان سال به ایران اعزام داشتند، کافتارادزه به محض ورود به ایران فعالیت سیاسی و دید و بازدیدهای خود را شروع کرد و با کمک و راهنمایی‌های علی‌اف کارمند عالیرتبه سفارت شوروی که اهل قفقاز و مسلمان بود و فارسی را به بخوبی تکلم می‌کرد، فعالیت عمیق و دامنه‌دار خود را آغاز نمود.

علی‌اف کاملاً به اوضاع داخلی ایران آشنا بود و اداره کلیه فعالیت‌های تبلیغاتی و حزبی و غیره را در ایران بر عهده داشت. وی همچنین به سفیرکبیر شوروی که بتازگی از کارداری به مقام سفارت ارتقاء یافته بود راهنمایی و کمک می‌کرد.

علی‌اف برای نظارت بر رفت و آمدهای رجال سیاسی و وکلا و وزرا مراقبین مخصوص گمارده بود، چنان که هر شب با جمع‌آوری اطلاعات جامع به تمام فعالیت‌های رجال سیاسی، مخصوصاً متولیان مجلس، پی می‌برد و با این اطلاعات بخوبی می‌توانست به کمیته مرکزی حزب توده و فراکسیون هشت نفری آن حزب در مجلس، دستورهای کافی برای مبارزه پارلمانی آنان بدهد و اخبار ذیقیمتی برای کافتارادزه به‌دست آورد. کافتارادزه به

کمک این اطلاعات و آشنایی که در عمل به روحیه رجال ایران حاصل می‌کرد، بیش از پیش خود را امیدوار می‌یافت، تا بدان جا که شب سه‌شنبه دوم آبان به اتفاق سفیرکبیر اتحاد شوروی شام را در حضور اعلیحضرت همایون صرف کرد.

در مجلس، طرفداران سیاست انگلستان که در رأس ایشان دکتر طاهری قرار داشت، برای قطع امید شوروی‌ها از نفت ایران و شکست کمیسیون سیاسی و نفتی کافارادزه به فعالیت پرداختند. دکتر هادی طاهری که از دوران سلطنت مرحوم احمدشاه تا دوره هفدهم مرتباً وکیل و متولی مجلس بود، برای خنثی کردن تدابیر سیاسی و اقتصادی دولت شوروی و یافتن راه قانونی رد تقاضای آن دولت، شب و روز با وکلای مجلس و متنفذین در حال ارتباط و تبادل نظر بود، تا آن که پس از مشاورات بسیار در یکی از شب‌های اوایل آذرماه ۱۳۲۴ در جلسه‌ای که با حضور عده‌ای از رجال آنگلو فیل تشکیل یافته بود، طرحی مبنی بر رد تقاضای روس‌ها تهیه گردید، ولی چون هیچ‌کدام دارای وجهه ملی و آبرومندی در مجلس نبودند، تصمیم گرفتند حتی‌الامکان طرح مزبور را بوسیله دکتر مصدق که بین مردم محبوبیت و مقبولیت عامه داشت به مجلس تقدیم دارند. این نقشه نیز عملی شد و طرح، غیرمستقیم بدست آقای دکتر مصدق رسید و به مجلس احاله گردید. یک بار دیگر عمال انگلیس برای پیشرفت مقاصد خود از وجود رجال خوشنام ایران بهره گرفتند و دکتر مصدق را که به نقشه نهایی انگلیسی‌ها در این مورد واقف نبود به مقابله روس‌ها فرستادند. یقیناً اگر دکتر مصدق پی می‌برد این طرح را چه سیاستی تهیه کرده است، در مطرح کردن آن در مجلس تعجیل نمی‌کرد و به

تسهیل اجرای مقاصد دیگران تن در نمی‌داد. ضمناً برای آماده کردن مجلس، ضرورت داشت نخست‌وزیر درباره نفت و ورود کافتارادزه به ایران گزارشی به مجلس بدهد تا زمینه برای قبول طرح و اجرای نقشه زیرکانه اینان آماده باشد. به این منظور ساعد در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم مهر در مجلس حضور یافت و خطابه‌ای را که قبلاً برایش نوشته بودند قرائت کرد و چون خودش در تهیه و تنظیم آن دستی نداشت، بناچار هنگام قرائت آن دچار سهوها و اغلاط فاحش شد و مواجه با خنده حضار گردید و بر اثر آن وضع کابینه ساعد به صورتی در آمد که متولیان مجلس دریافتند دیگر ساعد قادر نیست با توجه به شرایط روز، نمایشنامه تهیه شده را بطور طبیعی و به شکلی که دیگران به ناشیگری او پی نبرند بازی نماید. بنابراین لازم بود که به جای او شخص دیگری که ضمناً مورد علاقه و مهر دکتر مصدق، که در آن وقت رئیس کمیسیون خارجه مجلس بود، باشد تعیین کنند. از این جهت در بین رجال مطیع که بایستی عهده‌دار انجام این کار شود قرعه به نام سهام‌السلطان بیات که به ساده‌لوحی و خوش‌باوری معروف بود اصابت کرد. ساعد بنا به تکلیف متولیان مجلس در روز پنجشنبه هیجدهم آبان به حضور شاه رفت و استعفای خود را تقدیم کرد و به این ترتیب نقش او در اینجا به پایان رسید.

متولیان مجلس بدستور ازباب خود، برای این که نمایشنامه تهیه شده خیلی طبیعی و عوام‌فریبانه اجرا شود، قبل از نامزد کردن بیات، خود دکتر مصدق را که مطمئناً مخالف توسعه نفوذ بیگانگان در ایران بود، کاندیدای نخست‌وزیری کردند و با این نقشه مزورانه دو هدف داشتند، یکی این که مصدق‌السلطنه را که لیدر اقلیت

مقتدر چهل و پنج نفری آن روز مجلس چهاردهم بود، به دلخوشی چند روز صدارت از مجلس برانند، دیگر این که رابطه او را با همسایه شمالی - ضمن رد پیشنهاد استخراج نفت شمال - به کلی تیره نمایند تا دیگر طرفداران سیاست شوروی در ایران که رنگ آزادیخواهی به خود گرفته بودند به دنبال دکتر مصدق نروند. از این جهت پس از استعفای ساعد و چند روز بلاتکلیفی و بحران به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری نمودند؛ ولی دکتر مصدق که این بار به نقشه مکارانه ایشان پی برده بود و می‌دانست که وکلای سرسپرده سیاست جنوب قصد طرد او را از مجلس دارند، به عده‌ای از وکلای صف اقلیت که پیرو سیاست پارلمانی او بودند، دستور داد ماده واحده زیر را به مجلس پیشنهاد نمایند:

ماده واحده

به شخص آقای دکتر مصدق اجازه داده می‌شود بدون رعایت شروط مقرر در ماده دو قانون مصوب تیرماه ۱۳۰۶ نخست‌وزیری را به عهده گیرد و در صورتی که تصدی ایشان پیش از انقضای دوره چهاردهم خاتمه یابد به کرسی نمایندگی خود در مدت تقنینیه فعلی بازگشت نماید.

چون متولیان مجلس پی بردند که دکتر مصدق به این آسانی‌ها فریب نمی‌خورد و به توصیه حضوری شاه در عصر سه‌شنبه بیست و سوم آبان ۱۳۲۴ که روی تمایل اکثریت وکلا و به خاطر رفع و خاتمه بحران به عمل آمده است، توجهی ندارد از تصویب طرح تقدیمی امتناع ورزیدند و به دکتر مصدق تکلیف کردند بدون قید و شرط پیشنهاد زمامداری را قبول نماید. دکتر مصدق هم ضمن

نامه‌ای به شرح زیر که به رئیس مجلس نوشت از قبول مسئولیت زمامداری بدون تصویب ماده واحده فوق سر باز زد:

بعدالعنوان - روز پنجشنبه یازدهم آبان ماه که بعضی از آقایان نمایندگان محترم برای قائم مقام نخست‌وزیری به اینجانب ابراز ظن نمودند، از نظر اهمیت موقع و این که با وضعیت امروز، خدمت به مملکت برای هر فردی واجب عینی است، اینجانب امتناع نمود و قبول کار را مقید به این نمودم که از مجلس قانونی بگذرد که اینجانب برای استعفای سه ماه قبلی مشمول ماده قانون سال ۱۳۰۶ نشوم و چون مقامی را که اشغال می‌کنم بدون اخذ حقوق و غیرموظف است، لذا محتاج نیست که اصل ۳۲ [متمم] قانون اساسی تفسیر شود. و از این که خواستم در طرح جدید اسمی از مراجعت اینجانب به مجلس، پس از کناره‌جویی از کار برده نشود، فقط از این نظر بود که در موقع استفاده اصل مزبور را طور دیگر تفسیر نکنند و راه ورود اینجانب را به مجلس مسدود ننمایند، زیرا موکلین من صاحب این نظر نبوده‌اند که برای مدت کوتاه کار قبول کنم و موقعی که دفاع از وطن فریضه من و هر یک از نمایندگان است، کرسی خود را خالی گذارم. صاف و بی‌پرده عرض می‌کنم امتناع از برای آن بود که به آن کسی که همیشه فدایی وطن بوده است، نسبت محافظه‌کاری و خالی کردن شانه از کار ندهند و در موقعی که در مجلس با لوایح دولت مخالفت می‌کنم، امتناع را پیراهن عثمان ننمایند و بگویند چرا کار که تکلیف شد از قبول آن خودداری نمودم. چون بعضی از آقایان محترم با قانون خاصی که نظر اینجانب تأمین شود موافق نیستند و وضعیت مهم مملکت هم ایجاب می‌کند هر چه از

مجلس می‌گذرد بدون مباحثه مورد توجه اکثریت قریب به اتفاق باشد و اینجانب هم تا نظری که صرفاً در نفع مملکت تشخیص داده شده تأمین نشود، هیچ کاری را قبول نمی‌کنم و بیش از این هم اقتضا ندارد که کار کشور بلامتصدی بماند. با عرض تشکر از حسن ظنی که نسبت به اینجانب از طرف عموم آقایان محترم ابراز شده، از مقام ریاست مجلس درخواست می‌نمایم که این نامه در جلسه خصوصی قرائت شود و مجلس شورای ملی تمایل خود را به کسی اظهار فرمایند که خدمت نخست‌وزیری را بدون هیچ قید و شرطی قبول نمایند.

وقتی نمایندگان با نفوذ مجلس از فریب مصدق به کلی مأیوس گشتند، به فکر افتادند سهام‌السلطان بیات را که به ساده‌لوحی مشهور بود و ظاهراً نقطه ضعفی جز تردد شبانه به کلوپ ایران نداشت، به نخست‌وزیری برگزینند. قصد آنها از انتخاب بیات در این موقع حساس، نخست آن بود که بدست این مرد بی‌اراده تقاضای امتیاز نفت شمالی و جنوب شرقی را رد کنند، دوم آن که دکتر مصدق را که طبعاً به بیات، به مناسبت خویشاوندی نزدیک علاقه داشت و از او پشتیبانی می‌کرد، وارد معرکه کنند و به این طریق به رد تقاضای مربوط به نفت، از طرف هر دولت که باشد، رنگ نسبتاً ملی دهند.

در این اوضاع و احوال عوامل انگلیسی از فعالیت و ملاقات‌های هوور و کورتیس، مشاورین نفتی دولت آمریکا کاملاً مطلع بودند و کلیه اقدامات آنان را از نزدیک نظاره و کنترل می‌نمودند. به همین مناسبت دکتر فریدلیپ - صلح‌دوست، رئیس

سابق کارخانجات دخانیات که پس از برکناری از این شغل در انگلستان اقامت داشت، به تهران آمد و جنب اتاق آقایان هوور و کورتیس در پارک هتل سکونت اختیار کرد. دکتر جلال عبده هم که در آن دوره از وکلای برجسته تهران بود، با دکتر فریدلیپ مشاوره و مصاحبت می‌کرد و افراد کنجکاو چنین گمان می‌بردند که مبادا وی مأمور کسب اخبار و انتقال دستور به عده‌ای از نمایندگان جوان مجلس باشد.

از طرف دیگر مأموران شرکت نفت به پیروی از شیوه دیرین خود به منظور سرگرم کردن مردم، بدست عده‌ای جاه‌طلب و سودجوی داخلی، یک سلسله عملیات خطرناک و خانمان‌برانداز را طبق نقشه مخصوصی شروع کردند. جالب‌ترین و در عین حال مزورانه‌ترین این بازی‌ها تقلیل خوار و بار مردم و مخصوصاً نان و ایجاد قحطی مصنوعی قند و شکر بود که در آن روزها پیا کردند. بعلاوه باید جنگال مربوط به تصفیه ادارات دولتی و اخراج کارمندان اضافی را نیز در نظر گرفت که مجموعاً از یکسو مردم را ناراحت و عصبانی کرد و از سوی دیگر نظر آنان را از جریانات پشت پرده و نقشه‌های شیطانی منحرف نمود.

سیاست‌های نفتی و اقتصادی انگلیس و آمریکا و شوروی هر کدام به نحوی به آرایش جبهه و قوای خود در دولت و مجلس و احزاب سرگرم بودند. سیاست انگلیس با در دست داشتن عوامل مؤثر، روزبه‌روز با تقویت و هماهنگ کردن کابینه و فراکسیون‌های مجلس، سنگر جدیدی بدست می‌آورد تا آن که طبق نقشه و طرحی که بوسیله متولیان مجلس قرار بود اجرا گردد بیات را بدون داشتن زمینه واقعی به کرسی نخست‌وزیری بنشانند. در آن روزها

یکی از وسایل مبارزه اقلیت چهل و پنج نفری مجلس ابسترکسیون بود. چون عدم حضور آنان در جلسات حصول اکثریت را در مجلس امکان‌ناپذیر می‌نمود، متولیان مجلس ناگزیر بودند کسی را به زمامداری انتخاب کنند که مورد علاقه و تأیید اقلیت نیز باشد و مجلس با ابسترکسیون اقلیت مواجه و تعطیل نگردد. لیدری اکثریت آن روز مجلس با دکتر طاهری بود، زیرا علاوه بر زیرکی و روحیه شیطانی که داشت، یک فراکسیون بیست و چهار نفری هم به نام فراکسیون وطن که از نمایندگان سرشناس چون ملک‌مدنی، مخبر فرهمند، سید کاظم جلیلی، حسین خاکباز، اسماعیل نجومی، حیدرعلی امامی و دکتر غلامرضا کیان تشکیل یافته بود، از او و افکار و عقایدش پشتیبانی می‌کرد و به دنبال او می‌رفت.

دکتر هادی طاهری هر هفته یکی دو بار با مأمورین برجسته سفارت انگلیس، یعنی آقایان ترات آتاشه شرقی، یعنی مسئول امور داخلی ایران، جکسون معاون آتاشه بازرگانی که در حدود سی سال در ایران اقامت داشت، دکتر زهنر معلم زبان فارسی و متخصص زبان پهلوی در دانشگاه آکسفورد و کمبریج و میس لمبتون که همگی زبان فارسی را چون انگلیسی بخوبی می‌دانستند، شبانه ملاقات می‌کرد و پس از تبادل نظر با آنها صبح روز بعد نظرات حضرات را به اطلاع فراکسیون می‌رساند. دکتر زهنر شخص مطلع و باتجربه‌ای بود و به روحیه و اخلاق رجال ایران وقوف کامل داشت و بدین جهت وزارت خارجه انگلستان موقتاً او را از دانشگاه آکسفورد قرض گرفته بود تا در آن موقع حساس برای پیشرفت نقشه‌های سیاسی سفارت انگلیس در تهران به ترات و جکسون مساعدت کند.

ملاقات حضرات با دکتر طاهری بیشتر در منزل خود او صورت می‌گرفت و آقای عبدالله گله‌داری وکیل دوره چهاردهم مجلس، مترجم انگلیسی لیدر اکثریت و حضرات در مواقع استثنایی بود. پس از آن که دکتر مصدق، با وجود این که شاه عصر روز سه‌شنبه بیست و سوم آبان ایشان را احضار و به قبول نخست‌وزیری امر کرد، به علت عدم تصویب ماده واحده پیشنهادی اقلیت از قبول زمامداری معذرت خواست، عاقبت پس از دوازده روز بحران و بلا تکلیفی، روز دوشنبه بیست و نهم آبان تمایل مجلس به نخست‌وزیری بیات، طبق قرار قبلی متولیان و باند مرتجعین، به عرض شاه رسید و در نتیجه فرمان نخست‌وزیری وی صادر شد. نمایندگان اکثریت در تعیین اعضای کابینه پافشاری از خود نشان ندادند، فقط دو سنگر مهم، یعنی وزارت دارایی به تصدی امان‌الله اردلان و وزارت خارجه به تصدی محسن رئیس را در اختیار گرفتند و نامبردگان را به نخست‌وزیر تحمیل کردند.

شوروی و تجزیه آذربایجان حکومت خودمختار پیشه‌وری

طرحی که قبلاً تهیه و تنظیم آن در منزل دکتر طاهری به تفصیل بررسی شده بود، بدون آن که خود دکتر مصدق متوجه شود، بوسیله یکی از وکلای نزدیک و معاشر دکتر مصدق بدست ایشان رسید. حائری‌زاده گفته بود که طرح مزبور، بدون آنکه مصدق بفهمد، در دفتر حبیب‌الله پوررضا وکیل دادگستری نوشته شده است. از آنجا که دکتر مصدق نفرت عمیقی نسبت به خارجی‌ان داشت و از زجر و محرومیتی که ملت ایران از واگذاری امتیاز نفت جنوب به انگلیس متحمل شده بود، رنج می‌برد و بعلاوه همیشه به دنبال افکار و نقشه‌های بکر و نو می‌رفت، طرح تهیه شده را با فکر و عقیده خود موافق دید و پس از جرح و تعدیلی مطابق سلیقه خود، مصمم شد آن را به مجلس احاله کند. بدین منظور در جلسه شنبه یازدهم آذرماه مشارالیه نطق مفصلی راجع به نفت و زیان‌های اعطای امتیاز نفت به کمپانی‌های خارجی ایراد کرد و طرح را که به امضای عده‌ای از نمایندگان رسیده بود به مجلس تقدیم نمود:

ماده اول

هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و

یا معاونت می‌کنند، نمی‌توانند راجع به امتیاز نفت با هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هر کس غیر از اینها مذاکراتی که صورت رسمی و اثر قانونی دارد، بکنند و یا آن که قرارداد امضا نمایند.

ماده دوم

نخست‌وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورای ملی را مستحضر نمایند.

ماده سوم

متخلفین از ماده اول به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دایم از خدمت دولتی محکوم خواهد شد.

طرح فوق در همان جلسه با محیط بسیار مناسبی که بر اثر نطق مؤثر و مهیج دکتر مصدق ایجاد شده بود، فی‌المجلس به تصویب رسید و به صورت قانون در آمد. به محض تصویب این قانون وکلای توده‌ای مجلس که اغفال گردیده و در مقابل امر انجام شده‌ای واقع شده بودند، بوسیله تلفن جریان را به کمیته مرکزی حزب و علی‌اف رابط دایمی این کمیته و سفارت شوروی و کافتارادزه خبر دادند.

عوامل شوروی به محض اطلاع بر این امر مراتب را آن‌ا به مسکو گزارش دادند و برای مقابله با این جریان کسب دستور کردند. مسکو وقتی از جریان تصویب این قانون که در معنی ویزای بازگشت کافتارادزه به شوروی محسوب می‌شد، مطلع گردید

دانست که دیگر از طریق دیپلماسی و طرق عادی نمی‌تواند در تحصیل امتیاز نفت شمال ایران توفیقی حاصل نماید. از این جهت سران شوروی و پولیت‌بورو برای جبران این شکست و قبضه کردن شمال ایران و چنگ انداختن به روی منافع نفت آن، به تنظیم نقشه دیگری دست زدند. این نقشه چنان که خواهیم دید تجزیه آذربایجان و تشکیل حکومت خودمختار سیدجعفر پیشه‌وری در آن سامان بود.

قانون فوق‌الاشعار با آن که به ظاهر برای قطع امید روس‌ها تنظیم گردیده بود، در عمل به ضرر دولت آمریکا و کمپانی‌های نفتی آن نیز تمام شد، زیرا آنها هم دیگر نمی‌توانستند با وجود یک چنین قانونی امتیاز استخراج نفت جنوب شرقی را که در سال ۱۳۲۲ بوسیله شرکت‌های سینگلر و استاندارد به دولت ایران پیشنهاد کرده بودند، بدست آورند. کمپانی‌های نفتی آمریکایی نیک دریافتند نمایشنامه‌ای که منجر به تصویب قانون فوق گردیده بوسیله دولت انگلیس و عوامل داخلی طرفدار آن تنظیم و با کمال دقت به مرحله اجرا در آمده است. در حقیقت هم این قانون به منزله تیری بود که از ترکش سیاست انگلیس و عمال آن در ایران بیرون آمد و به سوی دو هدف رها گردید. این تیر همچنان که جواب دندان‌شکنی به مطامع روس‌ها می‌داد، سبب می‌شد آمریکایی‌ها یعنی این عموزاده‌های انگلیسی‌ها را نیز به عقب‌نشینی و انصراف از تقاضای امتیاز نفت وادارد، لذا آنها نیز برای جبران این شکست به تنظیم نقشه دیگری مشغول شدند و سرانجام پس از سه سال مطالعه نمایشنامه متقابلی تهیه کردند و از سال ۱۳۲۶ به بعد به کارگردانی تورنبورک آمریکایی که ظاهراً سمت ریاست مشاورین

ماوراء بحار را در سازمان برنامه داشت، بموقع اجرا گذاردند. پس از تصویب قانون یاد شده، کافتارادزه به مسکو مراجعت کرد و از آن پس برنامه تجزیه کلیه نواحی شمال ایران و در رأس آن آذربایجان از طریق تشکیل جمهوری‌های خودمختار تنظیم گردید. روس‌ها برای حکومت خودمختار آذربایجان پس از مشاوره با باقر اوف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، سید جعفر پیشه‌وری را که مورد اطمینان و اعتماد آنها و یکی از سرسپردگان بنام آنها بود، انتخاب کردند.

سید جعفر پیشه‌وری از کمونیست‌های با سابقه بود. وی پس از خاتمه جنگ بین‌الملل اول و روی کار آمدن بلشویک‌ها در روسیه به اتفاق لاهوتی و احسان‌الله خان و ابوالقاسم ذره، برادر دکتر سجادی و عده‌ای دیگر از ایرانیان به حزب کمونیست شوروی پیوست. پیشه‌وری در زمان شاه فقید به ایران آمد، ولی به جرم داشتن مرام اشتراکی به زندان افتاد و پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد شد. وی هنگامی که ارتش سرخ در شمال ایران مستقر بود، در زیر سایه سرنیزه سپاهیان شوروی، از تبریز به نمایندگی دوره چهاردهم انتخاب گردید، ولی اعتبارنامه او در یکی از جلسات تیرماه ۱۳۲۳ بدستور متولیان مجلس که از مریدان سیاست انگلیس بودند رد شد. وی پس از این که از نمایندگی محروم گردید به انتشار روزنامه آزریر در تهران پرداخت و قبل از انتشار این روزنامه به اتفاق شبستری مسافرتی به مسکو کرد و با اخذ دستورهای جدید و دقیق به ایران مراجعت نمود.

با در نظر گرفتن سوابق پیشه‌وری، وی فرد مناسبی بود که می‌توانست در رأس جریان مربوط به تجزیه آذربایجان قرار گیرد.

به این لحاظ سفارت شوروی پیشه‌وری را احضار کرد و با دادن دستورهای مؤکد و اعتبار مالی کافی وی را به آذربایجان روانه داشت. پیشه‌وری روز سوم شهریور ۱۳۲۴ به تبریز وارد شد و به اتفاق شبستری و صادق پادگان سازمان فرقه دموکرات را بنیان نهاد و سپس بیانیه‌ای مبنی بر تشکیل خودمختاری آذربایجان صادر کرد. در بیانیه فرقه دموکرات دو نکته که یکی خودمختاری و دیگری رواج زبان ترکی بود، بطور زننده‌ای به چشم می‌خورد و آنها که در سیاست وارد بودند خوب درک کردند که آن قیام یک نهضت ملی نیست، بلکه عوامل خارجی در ایجاد این ماجرا تأثیر کلی دارند و در حقیقت پیش‌درآمد نغمه‌های ناهنجاری است که برای تصرف کلیه نواحی شمال ایران و الحاق آن به اتحاد شوروی ساز شده است.

به دنبال حرکت پیشه‌وری به آذربایجان، کسان دیگری از قبیل دکتر جاوید، فریدون ابراهیمی، غلامرضا الهامی، که هر کدام به نوعی با شوروی‌ها سر و سری و به مسلک آنان تمایلی داشتند، بدانجا عزیمت نمودند و از جمله کسانی شدند که در تشکیل فرقه دموکرات و قیام مسلحانه به خاطر تجزیة آذربایجان، با پیشه‌وری همکاری نزدیک و جدی کردند.

چنان که قبلاً اشاره شد در این اوضاع و احوال در مجلس شورای ملی دو دسته قوی از نمایندگان صف‌آرایی کرده بودند، دسته اکثریت به رهبری دکتر طاهری و دسته اقلیت به رهبری دکتر مصدق. ما در اینجا اسامی وکلای آن دوره را که خواه و ناخواه در جریانات روز سهمی داشته و هر یک منشأ آثار مثبت یا منفی بوده‌اند به‌عنوان تذکر نقل می‌کنیم:

وکلاي اکثریت دوره چهاردهم

محمدتقی اسعد (امیر جنگ)، حسین خاکباز، مخبر فرهمند، اسماعیل نجومی، امیر تیمور کلای، قاسم فولادوند، عماد تربتی، هاشم ملک مدنی، خلیل دشتی، ذوالقدر، شجاع لرستانی، ابراهیم افخمی، رستم گیو، علی اقبال، حسن نبوی، شکرالله صفوی، احمد مؤید قوامی، محمد ذوالفقاری، نقابت، سید کاظم جلیلی، مهدی فرخ، عماد السلطنه فاطمی، احمد اخوان، دکتر اعتبار، حسن کفایی، مجید ضیائی، محمود عامری، دکتر طاهری، حسام دولت آبادی، علی مؤید ثنائی، مصطفی کاظمی، فرج الله آصف، محمد علی ابراهیمی، محمد هاشمی، سالار سعید سنندجی، احمد قلی صمصام، محمدولی منصف، ابوالفضل تولیت، فتح الله فرود، صادق بوشهری، سلطانی، یدالله دهستانی، اسماعیل ظفری، سید ضیاءالدین طباطبائی، حسین فرهودی، جواد مسعودی، عطاءالله روحی، حسن اکبر، شیخ الاسلام ملایری، سیف پور کاظمی، دکتر شفق، دکتر عبده، احمد بهبهانی، علی دشتی، عباس مسعودی، حیدر علی امامی، سید محمد طباطبائی (تجدد)، شریعت زاده، شیخ حسین تهرانی، مهدی نمازی، لطفعلی معدل، امام جمعه شیراز، علی محمد دهقان، رضا تجدد، محمد علی مجد رفیعی، صدریه، حشمتی، عبدالله گله داری، دکتر آقایان، حاذقی، جمال امامی، دکتر کیان، پوررضا و قشقانی.

وکلاي اقلیت دوره چهاردهم

دکتر محمد مصدق، جواد عامری، آشتیانی، عزت الله بیات، امیر نصرت اسکندری، صدر قاضی، تیموری، مهدی عدل، دکتر عبدالله معظمی، محمدرضا تهرانیچی، حاج آقا رضا رفیع،

ایپکچیان، منوچهر تیمورتاش، سید داود طوسی، ابوالقاسم
امینی، صادقی، حبیب‌الله درزی، سردار فاخر حکمت، بهادری،
اصغر پناهی، محسن افشارصادقی، ابوالحسن صادقی، دکتر
عبدالحمید زنگنه، محمد ولی فرمانفرمائی، محمد گرگانی،
مظفر فیروززاده، علی‌اصغر سرتیپ‌زاده، غلامحسین رحیمیان،
دکتر خلیل فلسفی، غلامعلی فریور، شیخ حسین لنکرانی،
ناصرقلی اردلان، دکتر یوسف مجتهدی، ایرج اسکندری،
عبدالصمد کامبخش، تقی فداکار، پروین گنابادی، آرداشس
آوانسیان، دکتر فریدون کشاورز، دکتر رضا رادمنش، شهاب
فردوس و مرآت اسفندیاری.

تشکیل حکومت‌های خودمختار آذربایجان کردستان آزاد وقایع خراسان

هیئت مؤسسان فرقه دموکرات در تاریخ بیست و دوم شهریور ۱۳۲۴ تشکیل شد. پیشه‌وری به‌عنوان صدر فرقه دموکرات و شبستری به‌عنوان معاون او انتخاب گشت.

نخستین کنگره حزبی مرکب از افراد طبقات مختلف روز دهم مهر در تبریز تشکیل شد و اساس سازمان فرقه دموکرات و تشکیلات زیر نظر آن را تصویب کرد. استان آذربایجان در آن موقع برای فعالیت‌های فرقه و عوامل چپ بی‌نهایت مساعد بود، زیرا به علت دو دستگی که در مرکز بین وکلای آذربایجان به‌وجود آمده بود، تعیین استاندار آذربایجان با اشکال مواجه شد. تازه پس از مدتها سرگردانی که مهدی فرخ را برای استانداری در نظر گرفتند و حکم او را صادر کردند، بر اثر مخالفت عده‌ای از وکلا، نتوانست به تبریز عزیمت کند و مدتها با سمت استاندار آذربایجان در تهران بود و یارای رفتن به تبریز نداشت.

در تهران افراد حزب توده و روزنامه‌های دست چپی قیام پیشه‌وری و یاران او را یک نهضت ملی و انقلابی توصیف می‌کردند و آن را عکس‌العمل تندروی‌های هیئت حاکمه و افکار

ارتجاعی آن قلمداد می‌نمودند و به‌عنوان طلیعه‌ای به منظور ایجاد یک ایران نو، آزاد و مرفعی جلوه می‌دادند و با تبلیغات ماهرانه و گوناگون خود کوشش داشتند مردم به حقیقت این ماجرا و نظری که سیاست شمال برای ایجاد آن اتخاذ کرده بود، پی نبرند. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها از همان اوان کار، یعنی از شهریور ۱۳۲۴ که نخستین بیانیه فرقه دموکرات در تبریز منتشر شد، به مقاصد روس‌ها پی بردند و دانستند که این رشته‌سری دراز دارد و اگر کمی غافل بنشینند نه تنها شمال ایران بلکه کلیه سرزمین ایران مانند بلغارستان و رومانی و چکسلواکی و غیره از دست خواهد رفت. ازین جهت در خارج از ایران، یعنی در ارکان مختلف سازمان ملل متحد مخصوصاً شورای امنیت، به تبلیغ علیه روسیه و اقداماتی که برای بلعیدن ایران صورت گرفته بود، آغاز نمودند.

انگلیسی‌ها فهمیدند که دیگر از بیات کاری ساخته نیست، مخصوصاً قرابت او با شخص دکتر مصدق و جانبداری از مقاصد اقلیت، او را از متابعت کامل نظرهای اکثریت مجلس شورای ملی باز می‌دارد، لذا به فکر افتادند شخص دیگری را که کاملاً مورد اعتماد باشد و بی‌چون و چرا و کورکورانه دستورهای سفارت انگلیس را اجرا کند. به نخست‌وزیری برگزینند. در آن هنگام دستورهای سفارت بوسیله دکتر طاهری ابلاغ می‌شد و نقشه سیاسی انگلیسی‌ها آن بود که با روی کار آمدن نخست‌وزیری مطیع و دست‌نشانده، پرونده لازم را برای طرح در شورای امنیت علیه روس‌ها تنظیم کنند. از این رو به متولیان مجلس دستور دادند کم‌کم نغمه مخالفت با کابینه بیات را ساز کنند و زمینه را برای نخست‌وزیری حکیم‌الملک آماده نمایند.

هنگامی که در مجلس متولیان مشغول کابینه‌سازی و اجرای دستورهای ارباب خود بودند، آمریکایی‌ها هم با نفوذ دنیایی خویش در شورای امنیت، به تهیه زمینه مساعد برای طرح شکایت دولت ایران که طبق نظر انگلیسی‌ها قرار بود بزودی با دست نخست‌وزیر جدید، یعنی حکیم‌الملک به شورای امنیت احاله شود، مشغول بودند و برای تسهیل اجرای این منظور به فکر افتادند که ضمن ارتقاء مقام نمایندگی سیاسی ایران در آمریکا، از وزیری مختاری به سفارت کبری، شخصی که زبان انگلیسی را بخوبی بداند و در محافل دیپلماتیک غربی شهرت و سابقه داشته باشد، با سمت سفیرگیری ایران به آمریکا اعزام دارند. پس از اخذ تماس با دربار و دولت، صلاح ایران را به انتخاب چنین شخصی گوشزد کرده و نام حسین علاء را برای احراز این مقام به اولیای امور یادآور شدند. روس‌ها نیز از پای نشستند و مقارن این احوال با استفاده کامل از عدم توجه تهران به امور آذربایجان، در توسعه نفوذ فرقه دموکرات و پایه‌گذاری حکومت جمهوری آذربایجان و کردستان جد بلیغ به کار بردند. روس‌ها در سایر نقاط ایران هم، اعم از نقاط حساس و مراکز کارگری شمال مانند ساری، شاهی، بهشهر و چالوس و حتی نواحی جنوب مانند اصفهان، آبادان، مسجد سلیمان و غیره به جنگ اعصاب و تقویت حزب توده و ایجاد روح عصیان بین کارگران، که نتیجه آن سرگرمی دولت و مقامات انتظامی بود، پرداختند و کوچک‌ترین فرصت را مغتنم شمردند.

حمله فدائیان فرقه دموکرات آذربایجان در روز بیست و چهارم آبان ۱۳۲۴ و با تصرف شهر میانه در این روز شروع شد. افراد مسلح فرقه دموکرات در شهرهای متخلف آذربایجان از طریق

ترور و اغتشاش و ارباب کوشش می‌کردند روحیهٔ مردم را تضعیف و آنان را به تسلیم وادار کنند. چون مداخلهٔ علنی و مسلحانهٔ قوای نظامی شوروی که هنوز در ایران مستقر بودند و اقدامات بی‌رویهٔ کارکنان کنسولگری‌های شوروی که در بیشتر شهرستان‌ها پراکنده بودند، عرصه را بر دولت و مأموران نظامی تنگ کرده بود، دولت ایران در تاریخ بیست و ششم آبان ۱۳۲۴ یادداشتی مبنی بر اعتراض نسبت به دخالت علنی قوای شوروی در امور داخلی ایران به سفارت شوروی فرستاد. ساعت ده و نیم صبح همان روز وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش، آتاشهٔ نظامی شوروی را به وزارت جنگ احضار و به او گوشزد کردند ستونی که برای تقویت نیروهای نظامی به آذربایجان اعزام شده بوسیلهٔ عرابه‌های زرهی ارتش شوروی با تهدید به شلیک در شریف‌آباد قزوین متوقف گشته است و سرهنگ اسمیرنوف نمایندهٔ فرماندهی نیروی شوروی رسماً به سرهنگ امجدی اخطار کرده است که پیشروی قشون ایران به طرف قزوین مقدور نیست، بلکه ستون اعزامی باید ظرف دو ساعت به تهران معاودت کند. قوای اعزامی بنا بدستور مورخ اول آذرماه ۱۳۲۴ سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش، قسمتی در کوندج یا کهن‌دژ و قسمت دیگر در شریف‌آباد مستقر شدند و از مراجعت به تهران خودداری کردند، ولی در بیست و سوم آذرماه پس از سقوط تبریز بناچار به تهران بازگشتند.

بعد از آن که دولت ایران از ارسال یادداشت به سفارت شوروی نتیجه‌ای به‌دست نیاورد و جواب دولت شوروی هم به یادداشت ایران رضایت‌بخش تلقی نشد، چنین تصمیم گرفته شد که از طریق سازمان ملل متحد تدابیر لازم دربارهٔ حل مسئله

آذربایجان اتخاذ شود. مقارن این احوال مأمورین سیاسی و نظامی آمریکا و انگلستان دائماً با دولت ایران در تماس بودند و برای ممانعت از تجزیه آذربایجان و پیشرفت مقاصد روس‌ها با یکدیگر مشورت و مذاکره می‌کردند. پس از آن که دولت ایران رونوشت یادداشت اعتراضیه خود را به روس‌ها برای سفارتخانه‌های انگلستان و آمریکا در تهران فرستاد، دولتین انگلیس و آمریکا بلادرنگ یادداشتی برای دولت شوروی ارسال داشتند و ضمن تذکر دخالت مأمورین سیاسی و نظامی دولت مذکور در ایران، مفاد اعلامیه مورخ اول دسامبر ۱۹۴۳ کنفرانس تهران را که به امضای مارشال استالین، روزولت و چرچیل رسیده و طی آن تمامیت ارضی و حق حاکمیت و استقلال ایران تضمین شده بود، به دولت شوروی خاطرنشان کردند.

در همین اوقات جنگ اعصاب در تهران به حد اعلای شدت خود رسیده بود و دو صف متخاصم چپ و راست هر کدام برای موجه نشان دادن اقدامات و نظرهای خود حداکثر کوشش را به کار می‌بردند. در مجلس، متولیان دائماً مشغول مواضعه و مذاکره بودند. نمایندگان اکثریت مرتباً ضمن حمله به نمایندگان اقلیت، گناه تمام حوادث و جریانات را بر گردن آنان می‌انداختند و چنین ادعا می‌کردند که اگر اقلیت با نظر اکثریت در سرکوب کردن عوامل چپ از بدو توسعه نفوذ روس‌ها در ایران همکاری کرده بودند اصلاً قضیه آذربایجان پیش نمی‌آمد و قدرت روس‌ها و عوامل آنها تا این حد در شمال تزايد نمی‌گرفت. نمایندگان اقلیت نیز عقیده داشتند که اقدامات ارتجاعی و خودخواهانه و کلای اکثریت و عدم اعتنا به طبقات زحمتکش و مولد کشور، کار را به اینجا رسانیده

است، در صورتی که مرتجعین و متولیان خون‌آشام، عامل جبر تاریخ را در نظر می‌گرفتند و درک می‌کردند که دیگر مانند قرون هفده و هیجده نمی‌توان سرنوشت مردم را بازیچهٔ امیال و هوس‌های خود قرار داد، هرگز ازدیاد بغض مردم به هیئت حاکمه باعث پیشرفت افکار روس‌ها و عوامل آنها نمی‌شد، زیرا ملت مسلمان ایران اگر هیئت حاکمه را از خود جدا نداند و آن را غمخوار خویش شمارد، بعید است که به اصول مارکس و انگلس گراید و در پیشرفت مقاصد استعماری دولت شمالی هماهنگی و همکاری کند. سرانجام این نفاق و مخاصمه در مجلس و در محافل سیاسی و مطبوعاتی با شدت هر چه تمام‌تر گسترش یافت.

روس‌ها نیز پس از سقوط آذربایجان و زنجان تمام هم‌شان مصروف آن شد که غائلهٔ آذربایجان را تنفیذ کنند و در ایجاد حکومت‌های جمهوری خراسان، طبرستان، گیلان و کردستان توفیق حاصل نمایند. برای اجرای این مقاصد، همراه با حوادثی که در آذربایجان به‌وجود آورده بودند، در گیلان، مازندران و کردستان مترصد ایجاد اغتشاش و خودمختاری‌های تازه‌ای بودند.

در خراسان قرار بود که بوسیلهٔ عده‌ای از افسران مزدور و دست‌نشانده، به یک کودتای نظامی مبادرت ورزند و تشکیل حکومت جمهوری مستقلی را اعلام دارند. این نقشه در نظر بود شب بیست و پنجم مرداد ۱۳۲۴ در خراسان عملی شود، لیکن خوشبختانه عده‌ای از افسران شرافتمند و وطن‌خواه در موقع خود از همکاری با آنان که تحت تأثیر وعده‌های دروغین عمال شوروی قرار گرفته بودند، امتناع کردند و چون نقشهٔ دشمن با عدم موفقیت مواجه شد، سرهنگ دوم نوائی، سرگرد اسکندانی و سرگرد پیرزاد

به اتفاق عده‌ای از افسران زیردست خود با دو دستگاه بی‌سیم و در حدود یکصد قبضه تفنگ و مقداری فشنگ از مشهد خارج شدند و برای پیوستن به معاهدین خود شبانه به طرف بجنورد حرکت کردند و بر سر راه در مراو تپه اسلحه یکصد و بیست نفر نظامی را نیز گرفته و با خود بردند.

در مازندران یعنی در شهرهای شاهی، ساری و بهشهر هم اغلب بین حزب توده و مردم زد و خورد روی می‌داد. برای تجزیه مازندران از کشور ایران نقشه بسیار وسیعی تنظیم شده بود. ایرج اسکندری مأموریت یافته بود که اجرای منظور را تسهیل و تأمین کند. طریق عمل بدین صورت در نظر گرفته شده بود که در یک روز معین کلیه کارگران کارخانه‌های شاهی، بهشهر، چالوس و همچنین اعضای حزب توده در شهرستان‌های شهسوار، بابل، ساری و چند شهر دیگر به ادارات دولتی و پادگان‌های نظامی و ژاندارمری حمله‌ور شوند و پس از خلع سلاح افراد نظامی و شهربانی، استقلال مازندران را اعلام کنند و چنین قرار گذاشته بودند که به محض قیام کارگران و اعضای حزب توده، پل ورسک، که تهران و مازندران را بوسیله راه آهن مربوط می‌سازد، و نیز پل‌های مجاور آن را در جاده شوسه منهدم کنند و همچنین پل سفیدرود را بر سر راه گیلان و مازندران، و پل‌های میان شاهرود و گرگان را منفجر سازند و در نتیجه ارتباط مازندران را با سایر نقاط به کلی قطع کنند. اجرای این منظور باعث می‌شد که اعزام قوای نظامی به مازندران دشوار گردد و با استفاده از فرصت مقرر شده بود که روز بعد قوای امدادی مرکب از عده‌ای از فدائیان فرقه دموکرات آذربایجان از راه دریا یعنی آستارا حرکت کنند و در

بندر شاه و نوشهر پیاده شوند و به کمک قیام کنندگان بشتابند. در قزوین نیز برای مشغول داشتن اذهان مردم هر روز به ایجاد حریق و اغتشاش دست می‌زدند. تنها ضمن حریقی که شب سه‌شنبه سوم مهر ۱۳۲۴ در قزوین ایجاد کردند ششصد دکان و کاروانسرا را طعمه آتش قرار دادند.

در کردستان فعالیت عوامل شوروی متعاقب واقعه آذربایجان به منتهای درجه شدت رسید، فعالیت مأموران جاسوسی و محرمانه انگلیس و روس در کردستان بیش از سایر نقاط ایران تصادم داشت، زیرا منطقه کردستان از لحاظ نظامی و نزدیکی به منابع نفت خیز خاورمیانه، حساس‌ترین نواحی ایران به شمار می‌رود. اگر کردستان بدست روس‌ها می‌افتاد، علاوه بر این که وضع سوق الجیشی ترکیه دچار مخاطره می‌شد، منابع نفت خیز کرکوک و موصل نیز مواجه با خطر می‌گشت. از این جهت مأموران ایتلیجنت سرویس انگلستان، از نظر مجاورت کردستان با عراق و همچنین مأموران جاسوسی و سری شوروی، از لحاظ حفظ حریم امنیت قفقاز، بیش از همه جا در آن دیار با هم مبارزه و برخورد می‌کردند.

کلنل اوک شات و کلنل فلیچر انگلیسی توسط شیخ علاءالدین و نظام‌الدین و پسرش و فرج‌بیک زنوزی مقیم سلیمانیه عراق، با انواع وسایل برای کسب اطلاع از نقشه‌های عوامل روسی در تقلا و تکاپو بودند. مأمورین جاسوسی شوروی که قسمت عمده ایشان به‌عنوان مستخدمین ایران‌سو و ترانس‌پرس‌آذنفست و غیره در تمام کردستان پراکنده و در سیر و حرکت بودند، به تهیه مقدمات آشوب کردستان پرداختند. مأمورین مذکور در نواحی اطراف سنندج، اورامان و مریوان تعدادی وسایل فرستنده و گیرنده تعبیه نموده و

با صرف وجوه گزاف، کردها را به قیام مسلحانه علیه دولت مرکزی حریص و تشویق می‌کردند. مأمورین جاسوسی شوروی با ملامصطفی بارزانی که در آن موقع در عراق سکونت داشت ارتباط گرفتند و ضمن دادن وعده‌های فریبنده او را مستعد قیام علیه دولت ایران کردند. ملامصطفی با دو نفر از همراهان و محارم خود چندین بار از اوایل سال ۱۳۲۴ تا ابتدای آذرماه همان سال از راه رضائیه و ماکو به آذربایجان شوروی عزیمت و دستورهای لازم را کسب کرد و به انتظار فرصت عمل نشست.

قاضی محمد نیز که آرزوی ریاست جمهوری کردستان را در سر می‌پرورانید، با تمام اتباع و اعوانش مهابای قیام علیه دولت مرکزی بود. عوامل جاسوسی شوروی برای تسهیل اجرای مقاصد قاضی محمد یک دستگاه کوچک چاپ و مقدار زیادی کاغذ از باکو وارد کردند و در اختیار وی گذاردند. قاضی محمد با استفاده از آن وسایل به زبان کردی اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی چاپ و منتشر کرد و مردم را به قیام و عصیان و بدست آوردن استقلال کردستان و تشکیل دولت کُرد تحریک و تشویق نمود.

آمریکایی‌ها از لحاظ تعداد مأمورین مخفی و سری در ایران در مقایسه با سال‌های بعد ضعیف بودند، ولی در عوض با نفوذی که در سازمان ملل متحد و دنیای خارج داشتند برای مقابله با روس‌ها مشغول اقدام بودند. درست است که دستگاه جاسوسی آمریکا در آن موقع در ایران توانایی معارضة با عوامل شوروی را نداشت و فعالیت مأمورین آن در آن موقع منحصر به کسب اخبار و گزارش آن به واشنگتن بود، لیکن از هیچ نوع اقدام دیپلماتیک علیه دولت شوروی خودداری نمی‌کرد. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها تمام هم‌شان

این بود که زمینه طرح شکایت را از جانب ایران در شورای امنیت و سازمان ملل متحد مساعد کنند و به این منظور ابراهیم حکیمی را که از خود عقیده و اراده‌ای نداشت، بر کرسی نخست‌وزیری نشانند.

ابراهیم حکیمی در جلسه خصوصی روز چهارشنبه دوازدهم اردیبهشت ۱۳۲۴ با شصت و چهار رأی از صد نفر نمایندگان حاضر، مأمور تشکیل کابینه شد و دولت خود را پس از ده روز مشورت با سران اکثریت مجلس معرفی کرد. حکیمی در آن هنگام فقط یک مأموریت داشت و آن عبارت بود از تنظیم و احاله شکایت ایران به شورای امنیت علیه روس‌ها و مداخلاتشان در ایران. حکیمی قدرت کار و عمل نداشت و بعلاوه نمی‌خواست خیلی مرتجع و یا ضد روس قلمداد شود، لذا به محض آن که مأموریت محول را انجام داد با الحاح و تضرع تقاضای کناره‌گیری از مقام نخست‌وزیری نمود. با استعفای حکیمی لازم بود به جای وی نخست‌وزیری که کم‌تر از او دچار ضعف باشد برای مقابله با روس‌ها و عوامل آنان منصوب گردد. نمایندگان اکثریت مجلس محسن صدر (صدرالاشراف) را که در قساوت و سنگدلی و داشتن افکار کهنه و ارتجاعی سرآمد اقران بود، نامزد نخست‌وزیری کردند و روز سه‌شنبه هیجدهم خرداد ۱۳۲۴ تمایل مجلس را به نخست‌وزیری وی با استفاده از کلیه آرای وکلای اکثریت (شصت رأی) ابراز نمودند.

نمایندگان اقلیت مجلس در این مورد نیز رویه مقاومت منفی خود ادامه دادند و پس از آن که نتوانستند از انتخاب صدرالاشراف به نخست‌وزیری جلوگیری نمایند، تصمیم گرفتند از حضور در جلسه و رسمیت یافتن آن امتناع ورزند تا شاید بدان وسیله

صدرا لاشراف نتواند کابینه خود را به مجلس معرفی کند و نقشه‌های زیر پرده متولیان مجلس را عملی سازد. با این ترتیب جنگ سردی که بین صفوف نمایندگان اقلیت و اکثریت جریان داشت به حد اعلای شدت خود رسید.

نخست وزیر صدرالاشراف سیدضیاءالدین طباطبائی شورای متحدہ مرکزی

نمایندگان اقلیت، صدرالاشراف را مظهر ارتجاع می دانستند و معتقد بودند علاوه بر آن که وجود او در رفع سوء تفاهات بین ایران و شوروی مؤثر نخواهد بود، بلکه شکاف موجود بین دولتین را عمیق تر خواهد کرد و موجب پیچیدگی و ابهام بیشتر اوضاع خواهد شد. خاصه این که صدرالاشراف از طرف آزادیخواهان متهم بود که در دوران حکومت استبدادی محمدعلی شاه آزادیخواهان را استنطاق و آزار و شکنجه می کرده و لذا چنین آدم مرتجع و سنگدلی صلاحیت نخست وزیری دوران حکومت دموکراسی را نمی تواند داشت.

نمایندگان اکثریت نیز کوشش می کردند به هر نحو شده نیات خود را جامه عمل پوشانند و صدرالاشراف را بر اوضاع مسلط گردانند.

کار مشاجره اقلیت و اکثریت مجلس بالا گرفت، چنان که نمایندگان اقلیت رسماً بیانیه ای برضد صدرالاشراف صادر نمودند و ضمن انتقاد شدید، عدم صلاحیت او را برای احراز نخست وزیری، در چنان موقعی که جنگ دوم جهانی خاتمه یافته و اصلاحات

داخلی بایستی آغاز گردد، به مردم گوشزد کردند. نمایندگان اکثریت نیز قطنامه‌ای مبنی بر تأیید صدرالاشراف که او را نخست‌وزیر قانونی می‌پنداشتند امضا کردند. جلسات اکثریت کماکان در منزل دکتر طاهری رهبر سیاسی متولیان منعقد بود. نمایندگان اقلیت نیز منزل آقای محمدرضا تهرانی وکیل تهران را که در خیابان صفی‌علی‌شاه بود، محل تجمع خود قرار داده بودند و به مشاوره می‌پرداختند. بین اقلیت مجلس و حزب ایران هماهنگی و ارتباط نزدیک وجود داشت. مهندس فریور نیز رابطه بین اقلیت و حزب مذکور را، که در آن ایام از مردمانی تحصیل کرده و اصلاح‌طلب و سوسیالیست مشرب مرکب بود، حفظ می‌کرد.

در مقابل حزب توده، در آن هنگام حزب اراده ملی به رهبری سید ضیاءالدین با وسایل و تاکتیک قوی فعالیت می‌کرد. تشکیلات حزب اراده ملی ظاهراً جدید و دموکراتیک بود. شخص سید ضیاءالدین طباطبائی چون در مبارزه با عوامل چپ و افراد حزب توده سرسختی بسیار نشان می‌داد مورد احترام سرمایه‌داران و عده زیادی از مردم کشور قرار داشت.

مظفر فیروز که پس از عزیمت شاه فقید از ایران، به قصد انتقامجویی از دربار قد علم کرده بود، در پی شخصیتی می‌گشت که بتواند در مقابل دربار ایستادگی کند و وضع نوینی به وجود آورد. بدین جهت وی نخستین کسی بود که به منظور مراجعت سید ضیاءالدین به ایران، به فلسطین مسافرت کرد و مقدمات معاودت مشارالیه را فراهم نمود. مظفر فیروز با تمام امکاناتی که داشت، در پیشرفت نقشه‌های سید ضیاءالدین، در خارج از حزب، بوسیله روزنامه رعد/امروز و وظیفه کوشش فوق‌العاده‌ای می‌کرد. مظفر

فیروز به هیچ‌یک از قیود اجتماعی و اخلاقی پای‌بند نبود. مظفر فیروز بی‌نهایت جسور و در عین حال به حدّ اعلی بود. تحصیلات او در زبان‌های انگلیسی و فرانسه کم‌نظیر و تا سرحد کمال پیشرفته بود. او در ایران فقط از یک اصل پیروی می‌کرد و آن انتقام گرفتن از شاه و خانواده سلطنتی بود. مظفر فیروز عقیده داشت که پدرش به امر پادشاه فقید کشته شده و او بایستی انتقام خون پدر را از بازماندگان آن پادشاه بگیرد و چون شخصاً در موقیعت سیاسی ممتازی نبود که بتواند با ایجاد تحولی در وضع ایران، آتش کینه خود را فرو نشاند، پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به فکر افتاد شخصیت معروفی را پیدا کند تا با دست و نفوذ او نقشه‌های خود را بموقع اجرا گذارد. بدین منظور متعاقب شهریور ۱۳۲۰ به فلسطین رفت و با سید ضیاءالدین طباطبائی که بر اثر کودتای متهورانۀ سال ۱۲۹۹ و ابراز شجاعت و بی‌باکی شهرت فراوان یافته بود، تماس گرفت و موجبات مراجعت نامبرده را به ایران فراهم آورد. فیروز تقریباً یک سال قبل از بازگشت سید ضیاءالدین به ایران، ضمن تشریح وضع و فعالیت‌های سید طی اقامت در خارج از ایران، مراجعت قریب‌الوقوع وی را نوید داد و پیامی از جانب او در فوق‌العاده روزنامه رعد/امروز منتشر کرد که برای جلب افکار عمومی بسیار مؤثر افتاد.

روس‌ها و سران حزب توده به محض اطلاع از مراجعت سید ضیاءالدین سخت نگران شدند، زیرا نیک می‌دانستند قوه ابتکار و قدرت اراده سید بسیار است و با تضاد ایدئولوژی که بین او و آنان موجود است، در صورت توسعه نفوذ وی در اجتماع، بسا صحنه سیاست ایران به ضرر ایشان تغییر یابد. از این جهت برنامه تبلیغاتی

وسیعی علیه سید ضیاءالدین تنظیم کردند. یک روز پس از ورود سید ضیاءالدین، شیخ حسین لنکرانی در میدان سنگلج میتینگ بزرگی ترتیب داد و در برابر چند هزار نفری که طبق نقشه و قرار قبلی به آنجا روانه کرده بودند، شرح مبسوطی در نکوهش و مذمت سید ضیاءالدین ایراد کرد. روزنامه‌های وابسته به حزب توده هم حملات خود را آغاز کردند و حتی جزواتی علیه سید ضیاءالدین منتشر ساختند.

باید توجه داشت که در تبلیغ برضد سید ضیاءالدین، هم حزب توده فعالیت می‌کرد و هم مأمورین شرکت نفت به همین جهت سران حزب توده با مصطفی فاتح معاون ایرانی شرکت نفت در مبارزه با سید ضیاءالدین در طریق واحدی گام برمی‌داشتند.

آمریکایی‌ها نیز با تمام مخالفتی که همیشه از لحاظ ایدئولوژی و رژیم سیاسی با روس‌ها داشته‌اند، باطناً از حملات نسبت به سید ضیاءالدین ناراضی نبودند، زیرا آمریکایی‌ها تا اندازه‌ای سید ضیاءالدین را طرفدار سیاست انگلستان می‌دانستند و چون سید مردی مصمم و قوی به آنها معرفی شده بود، میل نداشتند او با داشتن تمایلات انگلیسی‌یکه‌تاز میدان سیاست ایران گردد. آمریکایی‌ها با توجه به این که سید در تمام مدت اقامت در خارج تمایلی به برقراری تماس با آنها از خود نشان نداده بود، نگران بودند مبدا با ورود وی به صحنه سیاست ایران، به پیشرفت مقاصد آنها خللی وارد آید، حال آن که بعداً معلوم شد که از میان افراد سرشناس هیئت حاکمه و متنفذ ایران و نمایندگان اکثریت مجلس، تنها کسی که بنا به عللی قلباً با تحدید اختیارات دکتر میلیسپو و کاهش نفوذ مستشاران آمریکایی در ایران مخالفت می‌ورزید، سید ضیاءالدین طباطبائی بود.

باری سید ضیاءالدین همراه یک موج تبلیغاتی که بوسیله روزنامه رعد/امروز و چند روزنامه دیگر به حرکت درآمده بود، در میان استقبال کم نظیر مردم، به تهران وارد شد و در منزل صراف‌زاده وکیل فعلی یزد، واقع در خیابان فیشرآباد، اقامت گزید. چند ساعت پس از ورود سید به تهران آقای حسین علاء وزیر دربار رسماً از طرف دربار شاهنشاهی به محل اقامت سید رفت و ورود او را تهنیت گفت.

مظفر فیروز که وضع را چنین دید متوجه شد ممکن است نقشه‌ای که علیه خاندان پهلوی تنظیم کرده و می‌خواست بدست سید ضیاءالدین عملی کند، با شکست و ناکامی مواجه گردد، مع هذا ناامید نشد و لحظه‌ای از تبلیغات به نفع سید و علیه دربار سلطنتی دست برنداشت و روزنامه رعد/امروز را که پس از روزنامه اطلاعات کثیرالانتشارترین روزنامه تهران بود و شهرت داشت غالب سرمقاله‌های آن از خامه سید ضیاءالدین تراوش می‌کند، وسیله مؤثری برای اجرای مقاصد خود قرار داد.

حزب توده در این میان از یک طرف با مظفر فیروز موافق و از سوی دیگر مخالف بود. حزب توده از نظر همکاری فیروز با سید ضیاءالدین با او مخالفت می‌کرد، ولی از لحاظ مبارزه وی با دربار به او روی موافق نشان می‌داد و گاهگاهی نیز با وی تماس می‌گرفت. حزب توده روز به روز بر وسعت تشکیلاتش در تهران می‌افزود و به عناوین مختلف ماهی چند میتینگ در تهران براه می‌انداخت و نیروی خود را به رخ طبقه حاکمه و سرمایه‌داران می‌کشید. در اردیبهشت ۱۳۲۴ یعنی روز اول ماه مه ۱۹۴۵ بیش از هشتاد هزار نفر کارگر و کشاورز در میتینگ حزب توده شرکت

جسته و تهران و ساکنان غیرتوده‌ای را با آن تظاهرات بی‌سابقه خود تکان دادند و از همان تاریخ بسیاری از سرمایه‌داران و متمولین از آینده حکومت بیمناک شدند و ثروت خود را به خارج از ایران انتقال دادند و بعضی از آنها در اندک مدتی با خانواده‌های خود به اروپا و آمریکا مسافرت کردند.

شورای متحده مرکزی برای خود تشکیلات جداگانه‌ای داشت و خارج از حزب توده، برنامه و سازمانی تنظیم گرفته بود و می‌توان اظهار کرد که نود درصد کارگران متشکل ایران شورای مرکزی آن عضویت داشتند.

روس‌ها در عین این که با تدبیر کامل به تحکیم پایه‌های حکومت خودمختار آذربایجان سرگرم بودند، در مرکز نیز از هیچ نوع فعالیت سیاسی و جلب محبت بزرگان و زعمای قوم خودداری نمی‌کردند و به موجب دستوری که ماکسیموف سفیرکبیر شوروی در ایران از مسکو دریافت داشته بود، شروع به تهیه زمینه برای جلب اعتماد و محبت رجال و زعمای خوشنام ایران کردند و بیش از همه بوسیله ایرج اسکندری عضو کمیته مرکزی حزب توده به سراغ دکتر محمد مصدق رفتند و ایرج اسکندری را که در آن موقع ضمناً نماینده دوره چهاردهم مجلس بود، حامل پیامی برای دکتر مصدق قرار دادند. در این پیام سفارت شوروی ضمن تأکید بی‌نظری و بی‌غرضی حکومت شوروی نسبت به تمامیت ارضی و استقلال ایران، از طرحی که دکتر مصدق در خصوص استیفای حقوق ملت ایران از منافع نفت خود به مجلس تقدیم داشته و مانع از اعطای امتیاز نفت شمال به روس‌ها بود، گله کرد. علت انتخاب ایرج اسکندری از طرف سفارت شوروی برای

مذاکره با دکتر مصدق آن بود که روس‌ها چنین می‌پنداشتند که نامبرده می‌تواند به سابقه کم و بیش الفت و آشنایی که بین مصدق و سلیمان میرزا اسکندری وجود داشت، احترام و اعتماد دکتر مصدق را جلب کند. دکتر مصدق پس از دریافت پیام ماکسیموف سفیرکبیر شوروی به تاریخ بیست و دوم اسفند ۱۳۲۳ نامه دوستانه‌ای به خط خود در جواب وی نوشت و آن را به سفارت شوروی فرستاد که در زیر نقل می‌شود:

جناب آقای ماکسیموف سفیرکبیر اتحاد جماهیر شوروی
پیغام جنابعالی توسط یکی از هموطنان به اینجانب رسید و با این که تاکنون درک زیارت جنابعالی را ننموده‌ام از لحاظ سمتی که در ایران دارید و به احترام دولت متبوع شما، اجازه می‌خواهم که بعد از عرض معذرت از تأخیر عرض جواب که علت آن کسالت و پیشامدهای ایام اخیر^۱ بوده است، کتباً توضیحاتی عرض کنم تا در نقل قول تحریفی نشود و عرایض اینجانب بدون تغییر به آن جناب برسد.

راجع به نفت شمال ایران که ابتکار پارلمانی اینجانب موجب بدبینی و دل‌تنگی مأمورین اتحاد جماهیر شوروی گردید و حتی رادیو مسکو اسناداتی به اینجانب داد که استحقاق آن را ندارم، لازم است عرض کنم که به دلایل تاریخی و تجربیات تلخی که از امتیازات داریم، موکلین من اصولاً با هر گونه امتیازی که راجع به منابع ثروت مملکت به داوطلبان غیرایرانی در قلمرو ایران داده شود، خوشبین نیستند

۱. مقصود واقعه پانزدهم اسفند ۱۳۲۳ و تظاهرات طرفداران دکتر مصدق در مقابل مجلس شورای ملی است که طی آن یکی از دانشجویان هنرستان صنعتی به نام رضا خواجه‌نوری کشته و چندین نفر زخمی شدند.

و در جلسه نوزدهم مردادماه ۱۳۲۳ که بطور ناگهان دولت برای سؤال بعضی از نمایندگان راجع به مذاکرات امتیاز نفت با شرکت‌های آمریکایی به مجلس آمد، یکی از اعضای فراکسیون حزب توده آقای دکتر رضا رادمنش نماینده لاهیجان و مدیر روزنامه مردم چنین اظهار نمود:

«بنده و رفقایم با دادن امتیاز به دولت‌های خارجی بطور کلی مخالفیم، همان طور که ملت ایران ^{شورای عالی} خواهان خود را احداث کند، یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم.

«چون این بیان مطابق فکر من بود لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارک نظریات خود را مستنداً در مجلس بیان نمایم. بنابراین مشغول تهیه لایحه‌ای شدم برای این که هر وقت پیشنهاد امتیاز نفت شرکت‌های آمریکایی در مجلس مطرح شود، از آن استفاده نمایم. خوشبختانه ورود جناب آقای کافتارادزه به تهران سبب شد که داوطلبان آمریکایی از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند و فرصتی بدست نیامد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکت‌های آمریکایی بیان نمایم. وقتی که مباحثه بین جناب ایشان و کابینه ساعد علنی شد، بسیار متأسف شدم از این که به دوستی ایران و شوروی که برای ایرانیان عوضی ندارد، خللی برسد و از محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی بر اثر رویه قابل ستایش ارتش سرخ تحصیل کرده است، بکاهد و چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است، میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و اینجانب از نظر مخالفت نظریاتی اظهار نمایم. این بود که

برای جلوگیری از چنین حادثه‌ای در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی نطق خود را ایراد نمودم و برای این که راهی برای مذاکره باز شود، طرحی اتخاذ و خاطرنشان نمودم که مخازن نفتی ما بدون این که امتیازی داده شود مورد استفاده صنایع شوروی واقع گردد.

اینجانب به این ترتیب تکلیف نمایندگی خود را ادا کردم و از این حیث وجدانم آرام بود و از قبول نخست‌وزیری که در آن موقع با اکثریت قریب به اتفاق به من تکلیف کردند، امتناع نمودم و برای عدم قبول دلایلی داشتم که همان وقت اعلام نمودم. اما قبول بفرمایید رعایت دوستی ایران و شوروی و ملاحظه این که مبدا با عقاید صریحی که نسبت به مسئله نفت اظهار کرده بودم، روابط بین دو کشور را دچار بحران کند، در تصمیم من بی‌اثر نبوده است. در عین حال از وقتی که کابینه وقت ساقط شد، در این اندیشه بودم که کمک مؤثری در حل مسأله امتیاز اختلاف کنم و اطلاع داشتم که می‌خواهند قانونی از مجلس بگذرانند که هر گونه مذاکره در موضوع نفت ایران، تا مدتی بعد از خاتمه جنگ، موقوف و ممنوع باشد و تشخیص من این بود که مبتکرین این فکر می‌خواهند باب مذاکره را مسدود کنند. در قبال این زمینه به نظرم رسید از یکی از نمایندگان مجلس که با محافل شوروی ارتباط داشت، نظریات نمایندگان دولت شوروی را استفسار کنم که اگر برای معامله انحصاری خرید نفت حاضر باشند، موقع مذاکرات در برنامه دولت پیشنهاد کنم و دولت آن را جزو برنامه خود نماید و وقتی که پس از مراجعه به مقامات شوروی اطمینان داد که شما فقط طالب محصول نفت ایران هستید و کیفیت تحصیل آن برای شما فرق نمی‌کند، هنگام

شور در برنامه کابینه بیات، در جلسه هفتم آذرماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی، در ضمن نطق خود طرحی که در مجلس قابل قبول باشد و بتواند مقصود مرا که مبتنی بر افکار عمومی ایران است و نظریات شما هر دو را تأمین کند، تهیه نمودم که منابع معدنی نفت بدست ایرانی استخراج شود و از این رو ماده اول طرح من اعطای امتیاز را به هر یک از دول و یا شرکت‌های خارجی منع می‌کند، و بر طبق ماده دوم دولت می‌تواند با هر دولتی که طالب انحصار خرید نفت باشد و طرز استخراج آن داخل مذاکره شود و با اطلاع مجلس شورای ملی قراردادی که مقتضی باشد منعقد نماید و بسیار خوشوقت بودم که کار بغرنجی که مملکت را دچار تشنج کرده بود به این ترتیب تمام و به دوستی ایران و شوروی خدمتی توانستم بکنم. ولی وقتی که دانستم مأمورین دولت شوروی اهمیت طرح مرا درک نکرده‌اند و از آن نتوانستند استفاده کنند و بلکه تظاهراتی در اطراف آن نمودند که قهراً به مقام معنوی اتحاد شوروی در ایران و بلکه در تمام شرق ممکن است لطمه بزند و موجب مسرت سایر دول بشود، بسیار متأسف شدم.

جناب آقای سفیر! امیدوارم که نفرمایید من به مقام و موفقیت دولت شما بیش از خودتان علاقمندم. علاقه من به موفقیت دولت شما از نظر مصالح ایران است و چنان که در مجلس علناً اظهار داشتم، گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غایب شده، روزگار ایران تباه شده است. تصدیق بفرمایید که قلوب ملت ایران از معادن نفت گران‌تر و کانی‌تر است که در آن می‌توانید استخراج محبت نمایید. اگر رویه پسندیده‌ای که بعد از اشغال ایران، ارتش و مأمورین شما اتخاذ نموده‌اند تعقیب و

قلوب مردم را بیش از پیش مسخر کنید و فریب القآت سخن چینان را نخورید، بین دولتین همکاری و حسن تفاهمی ایجاد خواهد شد که بازار کسانی که از سوء تفاهم می‌خواهند استفاده کنند از رواج می‌افتد و شما که برای حق و عدالت شمشیر از نیام کشیده‌اید و در ایران خود را طرفدار حق نشان داده‌اید، صلاح نیست که غیر از این رویه دیگری اتخاذ فرمایید و مطمئن باشید که با تعقیب این نویسنده جامعۀ را شیفته خود خواهید کرد.

جناب آقای سفیرا من که به شما این عرایض را می‌کنم لازم نمی‌دانم که از کاریر سیاسی خود چیزی عرض کنم. همین قدر می‌توانم اظهار کنم که در تمام دوره زندگی، مصلحت ایران را با هر چیز نتوانستم عوض کنم و هیچ عاملی نتوانسته است مرا از صراط مستقیم منحرف کند. از هر چیز صرف‌نظر کردم که با پیدادگری مبارزه کنم. حبس و تبعید شده و حتی مواجه با مرگ گردیده‌ام و تمام این مشقات به عقاید راسخ من نتوانسته است خللی وارد کند. من ایران را دوست می‌دارم، همان طوری که شما خاک اتحاد شوروی را دوست دارید. باور فرمایید که آنچه تاکنون در مجلس گفته‌ام و هر قدمی که برداشته‌ام هیچ محرکی جز ایمان و علاقه‌ای که به کشور خود دارم نداشته‌ام. عقاید سیاسی خود را، مخصوصاً در قسمت سیاست خارجی ایران، در مجلس علناً بیان کرده‌ام و تکرار آن را در اینجا زاید می‌دانم و فقط می‌خواهم به شما اطمینان بدهم که آنچه در زمینه عقاید خود گفته‌ام ندای ایمان و صدای قلب من است و هر کس که بخواهد در رویه من تأثیر کند فقط با یک عملی که به معتقدات من نزدیک باشد، می‌تواند مرا شیفته خود سازد.

و اما راجع به معرفی شخصی که اینجانب را از موافقت شما با فرمول نفت مطمئن ساخت و یکی از اعضای فراکسیون توده است، چون به او قول داده‌ام که نام او را نزد ثالثی افشا نکنم از معرفی او به کسی که حامل پیغام بود خودداری کردم، لیکن از خود شما نمی‌توانم پنهان کنم، چون طرف قضیه هستید و او به نام شما توضیحاتی به من داده است. بنابراین اگر یکی از کارکنان سفارت که آشنایی به زبان فارسی یا فرانسه باشد به من مراجعه کند، او را معرفی خواهم کرد. در خاتمه تمنا دارم که آن جناب احترامات فائقه مرا قبول فرمایید.

دکتر محمد مصدق

این نامه را دکتر مصدق در اختیار هیچ مرجع و دستگاهی نگذاشت و از سفیرکبیر شوروی نیز تقاضا کرد مضمون آن را به کسی اظهار ننماید. با این حال روس‌ها همچنان به اجرای برنامه‌ای که برای بلعیدن ایران و بدست آوردن نفت کشور ما تنظیم کرده بودند، با کوشش هر چه تمام‌تر، ادامه دادند و با کمک عوامل خود و حزب توده به مسلط شدن بر اوضاع همت گماشته و قسمت عمده بلاد کارگری ایران را یکی پس از دیگری تحت نفوذ خود درآوردند.

مدلول این نامه یک بار دیگر ثابت می‌کند که دکتر مصدق هیچ‌گاه از پیروی اصولی که برای حفظ منابع ملت ایران اهمیت حیاتی دارد عدول نکرده است. در ایام تاریک و بحرانی، دکتر مصدق میثاق وفاداری را که با ملت خویش امضا کرده بود، ضمن مکاتبه با نماینده یک دولت مقتدر به خاطر آورد. دکتر مصدق بعدها در جریان فعالیت‌های پارلمانی و اجتماعی و همچنین در دوران زمامداری، هرگز از راه صواب ملت ایران منحرف نگشت و

با دشمنان دیرین و آزمند مردم ایران کنار نیامد و ننگ خیانت را مانند اغلب رجال بی‌اعتبار و مزدور به گردن نگرفت. متابعت از خواست‌ها و ایده‌آل‌های ملت ایران در راه تحصیل آزادی و استقلال کامل و اعتقاد مطلق به درهم شکستن نیروی استعمارگران، سبب شد که کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ بوسیلهٔ بیگانگان علیه حکومت او و برضد عقاید و مکتب او صورت گیرد و مردی که تمام عمر خود را در دفاع از حقوق ملت مظلوم ایران صرف کرده بود، بنا به امر بیگانگان و عمال آنها و علی‌رغم پشتیبانی مردم در قفس محبوس شود.

امتناع دولت شوروی از تخلیهٔ خاک ایران

چنان که سابقاً اشاره شد بعلت وضع خاصی که بر اثر جنگ و اشغال نظامی ایران به وجود آمده بود، سفارت شوروی و عمال آن از طریق بند و بست با بعضی از سران حزب توده و تشکیلات کارگری توانستند عدهٔ کثیری را در حزب توده و شورای متحدهٔ مرکزی متمرکز کنند و آنان را وسیلهٔ اجرای مقاصد خود قرار دهند. این سازمان‌ها در سال ۱۳۲۴ به اوج قدرت خود رسیدند و کار به جایی کشید که عده‌ای از کارگردانان آنها مانند رضا روستا و تقی فداکار، که بعدها از اجرای دستورات روس‌ها سرپیچید، در کار دولت و امور مردم علناً مداخله می‌کردند و در حقیقت دولتی در داخل دولت ایران تشکیل داده بودند و کسی و مرجعی را یارای مخالفت و ستیزه با اینان نبود.

عوامل حزب توده و سفارت شوروی با استفاده از عدم رضایت عمومی و فشار دستگاه حاکمه، در نواحی مهم ایران مانند

اصفهان، گیلان، مازندران و خراسان لاینقطع مشغول تحریک و ایجاد بلوا و آشوب بودند. مخصوصاً کارگران نفت در سرتاسر خوزستان تشکیلات جداگانه‌ای برای خود ترتیب داده بودند و بین سران آنان و رهبران مناطق کرکوک و موصل ارتباط سیاسی و معنوی وجود داشت. در آن زمان کنسول شوروی در اهواز نقش مؤثری را بر عهده داشت و نفوذ او بحدی بود که دسته‌های کارگری مناطق نفت‌خیز از خوزستان تا کرکوک و موصل به اشاره وی به حرکت درمی‌آمدند.

در چنین شرایطی حملات نمایندگان اقلیت به صدرالاشراف کماکان ادامه داشت، ولی صدرالاشراف مطابق دستور اکثریت همچنان به رتق و فتق امور مشغول بود و تکالیفی را که در مورد سرکوبی حزب توده به او محول کرده بودند با شدت و خشونت زیاد تعقیب می‌کرد. در همین زمان بنا به اشاره سیاست خارجی، انتخاب علاء به سفیرکبری ایران در واشنگتن قطعیت یافت و او روز پانزدهم شهریور ۱۳۲۴ تهران را به صوب واشنگتن ترک کرد.

طی این دوران که می‌توان آن را از بحرانی‌ترین و ناگوارترین ادوار تاریخ ایران محسوب داشت، خواب‌های شومی از طرف دول بزرگ برای تجزیه ایران دیده می‌شد. حقیقت تلخ این بود که دولت انگلیس در درجه اول و دولت آمریکا در مرحله دوم، با آن که طمع ارضی آنچنان که روس‌ها داشتند دارا نبودند، مترصد بودند قسمت‌های مرکزی و جنوبی ایران را بین خود تقسیم نمایند و با این ترتیب تمامیت ارضی ایران را برای تأمین منافع خود زیر پا نهند.

البته در قرن بیستم، در دورانی که ملل آزاد بر رژیم‌های استعماری پیروز شده و ملل مستعمره برای تحصیل آزادی و

استقلال بپا خاسته بودند، پایمال کردن حق استقلال و تمامیت ارضی کشوری کار آسانی نبود، بدین لحاظ روس‌ها ناگزیر مقاصد تجزیه‌طلبی و استعماری خود را در ایران زیر سرپوش نועدوستی و آزادی قومی و تئوری‌های مربوط به ملیت تعقیب کردند و انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها هم به تقلید رقیب سرسخت خویش، برای تصاحب سایر نقاط ایران، موضوع ملیت‌ها و جداگانه و آزادی زبان‌های محلی را پیش کشیدند و مثلاً به عنوان این که اهالی بومی خوزستان به زبان عربی تکلم می‌کنند، قصد داشتند ضمن تشکیل حکومت خودمختار خوزستان این ناحیه را نیز از ایران مجزا کنند.

برای اجرای این مقاصد استعماری ضرورت داشت که صدرالاشرف که دوران خدمتش بسر آمده بود، از میدان عمل خارج شود و تصدی دولت و وزارت امور خارجه بدست دو نفر دیگر سپرده شود، تا بدان وسیله و به کمک اکثریت مجلس و رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد که قرار بود مجمع عمومی آن در آتیة نزدیکی جلسات خود را تشکیل دهد، موضوع ایجاد کمیسیون سه جانبه روس، انگلیس و آمریکا را به مرحله عمل درآورد.

نقشه‌مقدماتی چنان تنظیم شده بود که نخست‌وزیری مجدد حکیم‌الملک، را ضروری می‌ساخت و بعلاوه نجم‌الملک که سفیر ایران در هند بود می‌بایست به سمت وزارت امور خارجه منصوب گردد. دولت‌های غربی نقشه تجزیه ایران را بوسیله مأمورین درجه دوم انگلیس، یعنی میس لمبتون و مستر ترات که هفته‌ای دو سه بار با چند نفر از خواص وکلای اکثریت برای اداره مجلس و بررسی اوضاع اجتماعی ایران جلسات مشورتی تشکیل می‌دادند، در میان گذاردند و تصمیم گرفتند که در صورت امکان

بدست دولت منتخب خود و کارگردانی نمایندگان اکثریت مجلس، یعنی ملک مدنی، دکتر طاهری، ذوالقدر و شکرالله صفوی که به طرفداری از سیاست انگلیس معروف بودند، نقشه اعطای خودمختاری به ایالات و ولایات را عملی سازند. نمایندگان اقلیت مجلس با مبارزه‌ای که علیه صدرالاشراف شروع کرده بودند طبعاً به برکناری صدر از کار و انتخاب شخص دیگری به جای ^{لورستان} ^{www.darestan.info} او رضایت می‌دادند و عزل او را برای خود پیروزی تلقی می‌کردند.

با این اوضاع و احوال ادامه زمامداری صدرالاشراف دیگر ضرورتی نداشت و متعاقب استعفای او در یکشنبه بیستم مهر ۱۳۲۴ حکیم‌الملک در دوم آبان با رأی تمایل نسبتاً قابل ملاحظه‌ای به نخست وزیری منصوب گشت.

حکیم‌الملک برای جلب اعتماد دکتر مصدق، سهام‌السلطان بیات را به استانداری آذربایجان منصوب کرد تا با پیشه‌وری و سران فرقه دموکرات در تبریز مذاکره کند و با جلب نظر نمایندگان اقلیت مجلس، راهی برای حل مشکل آذربایجان بجوید. بیات روز هفتم آذرماه، یعنی دو هفته قبل از سقوط آذربایجان، با هواپیمای مسافربری شوروی که بین تهران و تبریز سیر می‌کرد به تبریز عزیمت نمود و پیش از ظهر همان روز با استقبال سردی وارد شهر شد.

انگلیسی‌ها پس از تمهید مقدمات اجرای منظور در داخله ایران، با وزارت امور خارجه آمریکا وارد مذاکره شدند و برای جلب موافقت کامل محافل سیاسی آمریکا با انجام نظرهای خویش، سخت پافشاری و کوشش می‌کردند. بالأخره آمریکایی‌ها پس از جانب اندیشی و محاسبه منافع خود، بدون این‌که به عمق نقشه انگلیسی‌ها برای تجزیه ایران پی ببرند با اجرای نقشه انگلیسی‌ها، به

شرط آن که اقدامات مورد نظر پس از تخلیه کامل خاک ایران از قشون روس و انگلیس صورت گیرد، روی موافقت نشان دادند.

در آن هنگام در نظر بود که برای مذاکره درباره مسائل مهم جهان کنفرانسی از وزرای امور خارجه دول بزرگ در مسکو تشکیل گردد و چون به وجود سفرای کبار دولتن انگلیس و امریکا در ایران، هنگام انعقاد جلسات کنفرانس، نیاز بود دولت آمریکا به والاس مری سفیرکبیر خود در تهران و دولت انگلیس به سرریدر بولارد سفیر خود دستور داد برای مشورت با وزرای امور خارجه دول متبوع خویش به طرف مسکو حرکت کنند. بولارد قبل از عزیمت به مسکو، برای تسهیل اجرای مقاصدی که در پیش بود، با متولیان اکثریت مجلس و همچنین با حکیم‌الملک و نجم‌الملک ملاقات و مذاکره کرد و از صدور حکم تلگرافی مبنی بر تعیین سید حسن تقی‌زاده سفیر ایران در لندن به ریاست هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، اطلاع و اطمینان حاصل نمود و در بیست و دوم آذر ۱۳۲۴ از تهران به سوی مسکو عزیمت کرد و دو ساعت پس از ورود بوین وارد مسکو شد و به هیئت نمایندگی انگلیس پیوست.

والاس مری سفیرکبیر آمریکا در تهران در آن موقع سخت بیمار و بستری بود و چون نمی‌توانست شخصاً به مسکو برود به مستر جرنیکن دبیردوم سفارت امریکا مأموریت داد که به‌عنوان عضو هیئت نمایندگی آمریکا به پایتخت شوروی عزیمت کند. شاید هم والاس مری به ماهیت نقشه شیطانی انگلیسی‌ها پی برده و نمی‌خواست در انجام این برنامه استعماری دخالتی نموده باشد.

نخستین جلسه کنفرانس ساعت پنج بعد از ظهر روز شانزدهم دسامبر ۱۹۴۴ مطابق بیست و پنجم آذر ۱۳۲۴ در مسکو منعقد شد

و بنا به پیشنهاد جیمز برنس وزیر امور خارجه آمریکا، مولوتف به ریاست کنفرانس انتخاب گردید. ضمن دومین جلسه کنفرانس موضوع ایران مورد بحث و مذاکره قرار گرفت و چون مولوتف با تخلیه ایران روی موافق نشان نداد، برنس برای آن که موافقت استالین را جلب کند تقاضای ملاقات حضوری کرد. وقت مذاکره با استالین ساعت ده شب بیست و سوم دسامبر ۱۹۴۴ مقرر گردید. برنس درباره این ملاقات در کتاب *خون و موسوم* به گفتگوهای بی پروا مفصلاً توضیح داده و می نویسد:

من هرچه بیشتر در اطراف برنامه استالین دایر به لزوم ابقای ارتش سرخ در ایران مطالعه و غور کردم نسبت به حسن نیت دولت شوروی بدگمان تر شدم، زیرا واقعاً مضحک است که سی هزار قشون آزموده و مجهز شوروی را یک هزار و پانصد نفر نظامی ایرانی که نه تحت تعلیمات کافی قرار گرفته و نه سلاح های عالی در اختیار داشتند و قصدشان این بود که از طریق جاده شوسه از تهران به آذربایجان بروند بهراسند و از عزیمت این عده به بهانه این که وجود آنان ممکن است اختلالی در نظم نواحی شمال غربی ایران پدید آورد جلوگیری کنند. بعلاوه استدلال استالین مشعر بر این که حضور نیروی سرخ در ایران به خاطر جلوگیری از ورود خرابکاران به خاک اتحاد جماهیر شوروی و برای ممانعت از آتش زدن نفت باکو ضرور است، بسیار غریب و کاملاً غیرموجه به نظر می رسید. اظهار نظر دیگر استالین مبنی بر این که تخلیه ایران از قوای سرخ باید پس از انقضای موعد مقرر در اعلامیه تهران مجدداً از جانب شخص وی مورد مطالعه قرار گیرد و در صورتی که مقتضیات ایجاب کند این امر

تحقق پذیرد، نیز یک بار دیگر این حقیقت را ثابت کرد که نگرانی‌هایی که ما نسبت به وفاداری روسیه شوروی به تعهدات خودش داشته‌ایم بجا و بحق بوده است. با توجه بدین نکات من کوشش کردم که موقعیت خودمان را در قبال بهانه‌جویی‌های وی تشریح کنم و به او بفهمانم که ما باید به اجرای تعهدات خود در برابر کشورهای دیگر وفادار باشیم. من به استالین خاطرنشان کردم که اگر تخلیه ایران از قشون سرخ عملی نگردد، مسلماً موضوع در نخستین جلسه سازمان ملل متحد مطرح خواهد شد و این موضوع که دول بزرگ تعهدات خود را نسبت به دول کوچک انجام نمی‌دهند، بسیار جالب توجه قرار خواهد گرفت. من به او تذکر دادم که اگر دولت ایران شکایت خود را در سازمان ملل متحد تعقیب کند، دولت آمریکا ناگزیر است شکایت دولت مذکور را تأیید نماید و مایه تأسف است که دولت آمریکا به حکم اجبار در نخستین جلسه سازمان ملل متحد به‌عنوان مخالف با دولت شوروی روبه‌رو شود و بر سر شکایت ایران با اتحاد شوروی از در مخاصمه درآید. از این روی من می‌خواهم قضیه را با شخص شما حل کنم و این ماجرا را با مسالمت فیصله دهم.

استالین در جواب اظهار داشت که من مطالب را مورد مطالعه قرار خواهم داد و نتیجه را به شما اعلام خواهم کرد و به هر صورت کاری نخواهد شد که موجب خجلت و شرمساری گردد. لیکن متأسفانه روز بعد در جلسه کنفرانس وزرای امور خارجه سه دولت، مولوتف از جانب استالین اظهار داشت که اصولاً چون موضوع ایران قبلاً در دستور جلسات کنفرانس منظور نشده است، لذا طرح قضیه اکنون امکان‌پذیر نیست.

مذاکرات وزرای خارجه دولتهای آمریکا، انگلیس و شوروی درباره ایران سیاست فرماندهی کل ارتش سرخ طرح تجزیه ایران

پس از آن که برنس شب بیست و سوم دسامبر ۱۹۴۴ ضمن مذاکرات خصوصی با استالین، اساس پیشنهاد بونین را مبنی بر تشکیل کمیسیون نظارت سه جانبه روس، انگلیس و آمریکا در مورد ایران برای نخستین بار افشا و بیان نمود، مولوتف وزیر امور خارجه شوروی روز بیست و پنجم دسامبر، در مذاکرات خصوصی و بدون حضور بونین به وزیر امور خارجه آمریکا اظهار داشت که پیشنهاد بونین اساساً و بطور کلی قابل قبول است. حتی در جلسهای که همان شب با حضور وزرای امور خارجه سه دولت بزرگ برای ادامه مذاکرات در خصوص اوضاع جهان تشکیل گردید، مولوتف شخصاً چند نظر اصلاحی درباره طرح بونین راجع به ایران پیشنهاد کرد، ولی در جلسه بعد از ظهر روز بیست و ششم دسامبر، برخلاف نظرهای روز قبل، مولوتف رسماً گفت که چون موضوع ایران قبلاً ضمن دستور جلسات کنفرانس پیش‌بینی نشده، از این جهت اصولاً طرح این موضوع و بحث در اطراف آن خارج از دستور مذاکرات تلقی می‌شود.

علت امتناع مقامات شوروی از قبول پیشنهاد انگلیس و آمریکا

عملاً نشان داده است که برای آزادی و حقوق ملل دیگر ارزشی قایل نمی‌شود، در این باره نیز منحصرأ داعیه تصرف تمام خاک ایران را داشت و در این میان سهمی برای معارضین خود قایل نبود. در عین حال طرح پیشنهاد بوین یک بار دیگر پرده از سیمای واقعی استعمارگران انگلیسی و شرکای آمریکایی ایشان برافکند و ماهیت حقیقی دایگان دلسوزتر از مادر را نشان داد.

عدم موافقت دولت شوروی با طرح بوین مانع از آن نشد که دولتین انگلیس و آمریکا از اجرای آن منصرف شوند، بلکه پس از امتناع جدی مولوتف از بحث در امور ایران وزرای امور خارجه انگلیس و آمریکا دریافتند که آرزوهای دولت شوروی دامنه وسیع تری دارد و از نواحی آذربایجان و کردستان تجاوز می‌کند. از این روی پس از ختم جلسه مورخ بیست و ششم دسامبر ۱۹۴۴ بوین بلادرنگ با برنس تماس گرفت و موافقت او را جلب کرد که نظارت بر امور و انجام انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی و خلاصه آنچه قرار بود با شرکت سه کشور بزرگ تأمین گردد، بوسیله دولتین انگلیس و آمریکا عملی شود. پس از حصول موافقت دولت آمریکا، بوین به سر ریدر بولارد دستور داد که فوراً طرح جامعی با کمک بقیه اعضای هیئت‌های نمایندگی انگلیس و آمریکا برای اجرای این تصمیم تنظیم نماید و آن را پس از خاتمه کار کنفرانس و مراجعت به ایران به مرحله عمل درآورد. بولارد ضمن تبادل نظر با مستر جرنیکن دبیر سفارت آمریکا در ایران که به مسکو رفته بود و همچنین با سر آرچیبالد کلارک‌کر سفیر انگلیس در مسکو و آورل هریمن سفیرکبیر آمریکا در مسکو طرحی مشتمل بر یازده ماده مبنی بر نظارت دولتین انگلیس و

امریکا بر امور ایران تهیه کرد و پس از تصویب بوین و برنس آن را برای اجرا با خود به ایران آورد.

کنفرانس مسکو در بیست و هفتم دسامبر مطابق ششم دی خاتمه یافت و اعضای هیئت‌های نمایندگی انگلیس و آمریکا به طرف کشورهای خود عزیمت کردند. بولارد قبل از مراجعت به ایران به اتفاق بوین از مسکو به لندن پرواز کرد و مدت سه روز برای اتمام مذاکرات و مشاورات لازم در آنجا اقامت نمود.

بالآخره بولارد ساعت سه بعد از ظهر روز یازدهم دی ۱۳۲۴ وارد تهران شد و همان روز ارمغان سفر خود را در منزل حکیم‌الملک نخست‌وزیر با حضور نجم‌الملک وزیر خارجه به وی تسلیم نمود و مصرأ از آنان طلب کرد که طرح نظارت بر امور ایران را به موقع اجرا گذارند. حکیم‌الملک و نجم‌الملک در جواب بولارد اظهار داشتند که موضوع به این اهمیت را نمی‌توان برای مدت زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملی مکتوم داشت و با وجود یک اقلیت متشکل و قوی و مخصوصاً شخص دکتر مصدق، ممکن است در مجلس جنجال بزرگی برپا شود که نتیجه آن به مصلحت دولت ایران و سیاست دول بزرگ غربی نخواهد بود، لذا صلاح در آن است که برای تسهیل اجرای این امر، دولت انگلیس موافقت کند در کمیسیون نظارت دو نماینده هم از جانب دولت ایران شرکت جویند. حکیم‌الملک این موضوع را به عنوان نظر خود روی یک نسخه از همان پیشنهاد یازده ماده‌ای به خط خودش ذکر کرد و آن را در جلسه‌ای که بنا به اصرار وکلای اقلیت در تاریخ پانزدهم دی ۱۳۲۴ در وزارت خارجه با حضور وزیر امور خارجه تشکیل شده بود، به نمایندگان اقلیت و سایر حاضرین ارائه داد. این

سند در صورتی که آقای حکیم‌الملک در بایگانی نخست‌وزیری باقی گذاشته باشد و به بهانه ضبط در پرونده خصوصی با خود نبرده باشد، گواه صادقی بر صحت این مدعاست.

بولارد موضوع قطعیت حضور نمایندگان دولت ایران را در کمیسیون نظارت، موکول به موافقت مقامات واشنگتن و لندن نمود و وعده داد که هر چه زودتر نتیجه را به اطلاع دولت ایران خواهد رساند. وی پس از خروج از منزل حکیم‌الملک به سفارت آمریکا رفت و به اتفاق والاس مری سفیر آمریکا به حضور شاه بار یافت و یک نسخه از طرح یازده ماده‌ای را، ضمن توضیح جریان امر، تقدیم شاه کرد.

شاه پس از خروج سفرای انگلیس و آمریکا از دربار، بلافاصله نجم‌الملک را احضار کرد و موضوع را با او در میان گذاشت و مخصوصاً به وی تکلیف کرد هر چه زودتر نظر هیئت دولت را در این باره به نحوی که صلاح مملکت باشد گزارش دهد. شب بعد حکیم‌الملک مطلب را در هیئت دولت طرح کرد تا تصویبنامه‌ی مقدماتی آن را از هیئت وزیران بگذرانند. در هیئت دولت سرلشکر محمد فیروز وزیر راه با تصویب طرح مخالفت ورزید و آن را صریحاً مباین استقلال کشور تلقی نمود و به همین جهت از عضویت کابینه استعفا کرد. آقایان الهیار صالح و نریمان نیز به حمایت از سرلشکر فیروز شدیداً نسبت به طرح موضوع و تصویب آن ابراز مخالفت کردند. لازم به تذکر است که بعدها آقای نجم‌الملک وزیر خارجه، در جلسه بیست و هشتم تیرماه ۱۳۲۹ مجلس سنا به منظور استبرای خود از نسبت قبول پیشنهادی که برای تجزیه ایران در دوران تصدی وزارت امور خارجه به وی داده

بودند، نطقی ایراد و صریحاً اعتراف کرد که سر ریدر بولارد در منزل آقای حکیم‌الملک موضوع کمیسیون نظارت دول بزرگ را با او و حکیم‌الملک در میان نهاد و حتی آنچه را که بایستی صورت عمل به خود گیرد و مشتمل بر یازده ماده بود ضمن مکتوبی به مشارالیه تسلیم کرده است.

روز بعد موضوع کم و بیش در افواه شایع گشت و عده‌ای از خواص از حقیقت موضوع باخبر شدند. مقارن این احوال یعنی در چهاردهم دی رادیو لندن برای این که زمینه را جهت تصویب طرح یازده ماده‌ای در داخل ایران مساعد کند، برخلاف رویه متداول خود که عبارت بود از نکوهش و مذمت از اعمال روس‌ها در ایجاد حکومت خودمختار آذربایجان و تضعیف حکومت مرکزی، ناگهان لحن گفتار خود را تغییر داد و فساد حکومت ایران و دستگاه‌های دولت مرکزی و عوامل آن را در تهران و شهرستان‌ها بشدت مورد انتقاد و سرزنش قرار داد و عدم توجه اولیای امور به عرایض و شکایات اهالی آذربایجان را تقبیح کرد و عمده اعتراضات فرقه دموکرات آذربایجان را صحیح و بجا دانست و خلاصه به همدردی با مردم ایران ناله‌ها و دلسوزی‌ها کرد.

بعلاوه رادیو لندن مطالب مذکور را در بخش‌های انگلیسی اخبار راجع به ایران تکرار کرد و عاقبت به دنبال این مقدمات در روز پانزدهم دی، پرده را به کلی عقب زد و خبر زیر را رسماً منتشر ساخت:

از تهران خبر می‌رسد که سر ریدر بولارد سفیرکبیر انگلیس و والاس مری سفیرکبیر آمریکا در تهران به دولت ایران پیشنهاد کرده‌اند که یک کمیته سه نفری مرکب از نمایندگان شوروی، انگلیس و آمریکا اوضاع ایران را بطور اعم و اوضاع آذربایجان

را به نحو اخص مورد بررسی قرار دهد. سفیران مذکور در این باره با اعلیحضرت شاهنشاه مذاکراتی نموده و این پیشنهاد را به معظم‌له تقدیم کرده‌اند، دولت ایران هنوز جواب موافقی به پیشنهاد مزبور نداده است و شاید بخواهد قبل از موافقت با این پیشنهاد آن را به مجلس شورای ملی عرضه کند. در محافل لندن اظهار می‌شود که دولت انگلیس در باب تشکیل کمیته سه جانبه برای بررسی اوضاع ایران هنوز به رأی سابق خود درباره تشکیل چنین کمیته‌ای باقی است.

تجزیه آذربایجان و کردستان

متعاقب گفتارهای رادیو لندن که برای تهیه زمینه مناسب جهت طرح قیومت بر ایران منتشر گردید، انگلیسی‌ها با رعایت تمام اطراف و جوانب موضوع، قصد داشتند قبل از آن که جراید و محافل سیاسی تهران به بحث و در پیرامون مطلب پردازند و مردم کم و بیش به ماهیت شوم نظرهای دول بزرگ پی ببرند، به کمک عوامل خود که بر مناصب حساس داخلی و خارجی گمارده بودند کار تصویب طرح را یکسره کنند و جراید و مردم را در مقابل امر انجام یافته‌ای قرار دهند.

در این موقع حکیم‌الملک رئیس‌الوزراء، نجم‌الملک وزیر خارجه و عبدالحسین هژیر وزیر دارایی مواضع مهم اداره کشور را اشغال کرده بودند و در مجلس نیز یک اکثریت شصت و پنج نفری از سیاست انگلستان متابعت می‌کرد و چون موضوع شکایت ایران در دستور شورای امنیت قرار گرفته بود، قبلاً تقی‌زاده سفیر ایران در لندن به ریاست هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد منصوب گردید و حسین علاء که چند ماه پیش از آن به سفارت ایران در واشنگتن تعیین شده بود با کشتی از راه اسکندریه به

صوب نیویورک حرکت کرد و در موعد مقرر در مقام خود مستقر گردید. بدین ترتیب انگلیسی‌ها عوامل ذخیره و مطمئن خود را وارد میدان کارزار کردند و قوای خویش را برای یک مبارزه جدی سیاسی آرایش دادند.

سر ویلیام فریزر رئیس هیئت مدیره شرکت نفت ایران و انگلیس، چهار روز پس از انتصاب حکیم‌الملک به نخست‌وزیری، برای صدور دستورهای لازم به عوامل شرکت نفت که خود دارای تشکیلات وسیع و در عین حال مستقل و جداگانه از سفارت انگلیس بودند، به تهران آمد. مصطفی فاتح معاون ایرانی شرکت نفت، خط مشی قسمت عمده مطبوعات تهران را تعیین می‌کرد و آنها را به ساز معینی می‌رقصانید.

مستر نولد ماتیو رئیس اداره امور خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلستان نیز در تاریخ دوم دی ۱۳۲۴ به تهران وارد شد و کنترل فعالیت‌های کلیه مأمورین انگلیسی و ایادی آنها را، اعم از اعضای سفارتخانه و عمال سیاسی شرکت نفت و افراد انگلیسی که به ظاهر فقط فعالیت بازرگانی داشتند، بر عهده گرفت. دو هفته پیش از ورود ماتیو (۱۹ آذر ۱۳۲۴) آمریکایی‌ها نیز هارولد هایز رئیس اداره امور خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا را که سابقاً مدتی در ایران اقامت داشت، به تهران گسیل داشته و به او دستور دادند با ماتیو پسر عموی انگلیسی خود همکاری و اشتراک مساعی کند.

صفحات جنوبی ایران را کلنل اندروود رئیس سازمان انتلیجنت سرویس انگلیس در خاورمیانه، به کمک مأمورین مبرز و فتنه‌جوی این سازمان، مانند ماژور جیکاک و کلنل هابسن، زیر نظر خود اداره می‌کرد. سدان که از مأمورین بسیار زیر دست شرکت نفت

به شمار می‌رفت و مدتی ریاست اداره مرکزی شرکت نفت را در تهران بر عهده داشت، ظاهراً به‌عنوان نورت کرافت رئیس اداره مرکزی شرکت نفت و در باطن برای حل و فصل امور سیاسی بسیار مهم، در تهران به خدمت گمارده شد. این شخص کسی است که بعدها هنگام خلع‌ید از شرکت نفت جنوب نامش با قضیه «گونی اسنادخانه سدان» با رسوائی تمام بر سر زبان‌ها افتاد.

امور خوزستان را شخص کلنل اندروود و امور کردستان و کرمانشاهان را به ترتیب جیکاک و هابسن اداره می‌کردند. در بلوچستان و زابل و صفحات جنوب شرقی ایران کاپیتان استنت، سردار عبدی خان ریگی بلوچ و سردار زائی را ملاقات می‌کرد و دستورهای لازم را دربارهٔ اعلام خودمختاری بلوچستان و تشکیل یک دولت آزاد به آنها می‌داد.

روی هم رفته تمام عوامل اجرای نقشه خطرناک انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها مهیا شده بود، ولی مخالفت سه نفر از اعضای کابینه، یعنی صالح، نریمان و سرلشگر فیروز هیئت دولت را از تصویب سریع طرح یازده ماده‌ای موصوف بازداشت و جلسهٔ مورخ بیست و دوم دی ۱۳۲۴ هیئت وزیران بدون اخذ نتیجه به هم خورد. صبح روز بعد سران وکلای اقلیت از ماجرا با خبر شدند و با عزمی راسخ برای پاره کردن این دام خطرناک دامن همت بر کمر زدند. رهبران اقلیت بلافاصله در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و موضوع را با او در میان نهادند. دکتر مصدق فوراً از طریق کمیسیون خارجهٔ مجلس که ریاستش را بر عهده داشت، از نجم‌الملک دعوت کرد برای ادای توضیحات دربارهٔ موضوع، در کمیسیون خارجهٔ مجلس حضور یابد. نجم‌الملک چون هنوز راجع به قبول یا رد پیشنهاد

اصلاحی که بوسیله او و حکیم‌الملک نسبت به مندرجات طرح یازده ماده‌ای صورت گرفته بود، اطلاعی نداشت در کمیسیون خارجه مجلس از ادای توضیحات کافی امتناع ورزید و با تمجیع و تردید رئوس پیشنهادی دولتین انگلیس و آمریکا را بیان داشت و در مقابل تشدد و تغیر رهبر اقلیت مجلس خونسردی خود را حفظ کرد و با خضوع جبن از مقابله با خشم دکتر مصدق گریخت. با این حال از ارائه طرح یازده ماده‌ای که در دست داشت به دکتر مصدق و سایر حضار استنکاف کرد و جلسه را ترک گفت. نمایندگان اقلیت چون احساس کردند در آن لحظات خطیر، کمترین تعلل و مسامحه ممکن است آثار جبران ناپذیر و ناگواری به بار آورد، فوراً نامه‌ای به شرح زیر به عنوان حکیم‌الملک ارسال داشتند:

۱۳۲۴/۱۰/۱۶

جناب آقای حکیمی، نخست وزیر

عطف به شایعات منتشره در این چند روزه اخیر، بدین وسیله امضاء کنندگان زیر صریحاً اعلام می‌داریم که دولت حق اخذ هیچ گونه تصمیمی که جزئاً یا کلاً، مستقیم یا غیر مستقیم دخالت یک یا چند دولت خارجی را در امور داخلی ایران تصریحاً یا تلویحاً ایجاب نماید، ندارد و هرگونه موافقتی در این امور بدون تصویب مجلس شورای ملی خارج از اعتبار و خارج از وظایف و اختیارات دولت است.

تیموری، دکتر فلسفی، فرمانفرمایان، ذکائی، مهندس فریور، رحیمیان، صدر قاضی، حبیب‌الله دری، فرمند، تهرانچی، شهاب فردوس، تیمور تاش، پروین گنابادی، تقی فداکار، گرگانی، دکتر مصدق.

پس از ارسال این نامه به حکیم‌الملک، رهبر اقلیت با سید محمد صادق طباطبائی - رئیس مجلس ملاقات کرد و بعد از تشریح موضوع و یادآوری این مطلب که اجرای طرح پیشنهادی منتهی به تجزیه عملی خاک ایران و تجدید قرارداد ۱۹۰۷ خواهد شد، از وی تقاضا کردند که جلسه‌ای مرکب از بیست نفر از سران وکلای اقلیت با حضور نخست‌وزیر در مجلس تشکیل گردد و موضوع کاملاً و دقیقاً مورد مذاکره و بررسی قرار گیرد. حکیم‌الملک متقابلاً از رئیس مجلس درخواست کرد که نمایندگان اقلیت موافقت کنند، جلسه به عوض مجلس شورای ملی، در محل وزارت امور خارجه تشکیل و دکتر مصدق و سران اقلیت در آنجا برای مذاکره و بررسی موضوع حضور به هم رسانند.

دکتر مصدق با تقاضای نخست‌وزیر موافقت کرد و به اتفاق چند نفر از نمایندگان اقلیت به وزارت امور خارجه رفت. حکیم‌الملک در آن جلسه متن فارسی پیشنهادها را که در آن به خط خود اصلاحاتی کرده بود به حضار نشان داد و مذاکرات با بولارد را برای ایشان نقل کرد.

پس از خاتمه بیانات حکیم‌الملک دکتر مصدق خطاب به وی گفت: «جنابعالی چرا روز بعد از این که بولارد چنین تکلیفی کرد در مجلس حاضر نشده و جریان را به عرض مجلس شورای ملی نرساندید و چرا بلافاصله به عنوان اعتراض نسبت به دخالت دو دولت دیگر در امور داخلی ایران از نخست‌وزیری استعفا نفرمودید.» حکیم‌الملک در جواب اظهار داشت: «هر وقت شما از نمایندگی مجلس کناره‌گیری کردید، من هم از نخست‌وزیری استعفا خواهم داد.»

دکتر مصدق پس از خروج از جلسه وزارت خارجه، با سران اقلیت چنین قرار گذارد که روز بعد، یعنی یکشنبه شانزدهم دی موضوع را در جلسه علنی مجلس مطرح کنند و رسماً از نخست‌وزیر بخواهند که در جلسه علنی حاضر شود و جریان امر را توضیح دهد و در صورتی که وی از حضور در جلسه علنی امتناع ورزد بلادرنگ دولت را استیضاح و ساقط کنند.

نمایندگان مخالف که از تصمیم دکتر مصدق و یارانش مطلع شدند، بنا به پیشنهاد دکتر طاهری لیدر اکثریت، بر آن شدند که به بهانه لزوم شرکت نمایندگان مجلس در تشییع جنازه سید محمد امام جمعه تهران (عموی دکتر سید حسن امام، امام جمعه و سناتور فعلی) از حضور در مجلس خودداری کنند تا بعداً برای جلوگیری از نطق دکتر مصدق که باعث بهم خوردن نقشه دولت و شکست اکثریت می‌شد، چاره‌ای بیندیشند. روز یکشنبه شانزدهم دی ماه بدین طریق نمایندگان اکثریت از تشکیل جلسه علنی جلوگیری کردند. روز هیجدهم دی نیز باز بیم ایراد نطق مخالفت آمیز دکتر مصدق، مجلس اکثریت نیافت. دکتر مصدق که از نیرنگ اکثریت با خبر شده بود بیانیه‌ای به شرح زیر تهیه و همان روز منتشر کرد:

ای مردم و ای کسانی که من نمایندگی شما را قبول کرده و می‌خواهم برای شما جانفشانی کنم، آگاه باشید که دو جلسه است می‌خواهم نظریات خود را در خصوص عملیات سیاسی و اقتصادی این دولت که می‌خواهد شما را به اسارت بیگانگان قرار دهد در مجلس بیاناتی کنم، برای این که اظهاراتی نشود مجلس شورای ملی تعطیل شده است.

بیانیه فوق مانند زلزله‌ای مهیب ارکان اکثریت مجلس را به لرزه

درآورد و چنان وحشتی در صفوف نمایندگان اکثریت و دولت تولید کرد که بناچار از تعقیب نقشه تعطیل مجلس دست کشیدند و به حضور در جلسه علنی تن در دادند. در نتیجه جلسه علنی مجلس روز چهارشنبه نورد هم دی، یعنی یک روز بعد از انتشار اعلامیه مذکور تشکیل شد و دکتر مصدق ضمن نطق تاریخی و مشروح خود شدیداً مقاصد استعماری دول بزرگ را مورد حمله قرار داد و اضافه کرد که: «وزرات خارجه ایران توطئه سهمگینی را که ضد استقلال و حیات ملی ما چیده شده، حتی از نمایندگان مجلس مکتوم می‌دارد و من بوسیله رادیو لندن از مضمون پیشنهاد دولتین انگلیس و آمریکا مطلع شدم و در دل گفتم صد رحمت به قرارداد وثوق‌الدوله، زیرا پیشنهاد سه جانبه، قرارداد ۱۹۰۷، یعنی طرح تجزیه ایران را به صورت دیگر تجدید می‌کند، بویژه بند ششم پیشنهادی‌های بولارد که رسمیت یافتن زبان‌های محلی را از قبیل عربی، ترکی و کردی در استان‌های مختلف کشور توصیه می‌کند، صرفاً به منظور تجزیه عملی خاک ایران گنجانده شده است.»

دکتر مصدق در آخر نطق خود اضافه کرد که: «ما با دولت صدرالاشرف از این رو مخالفت کردیم که جنبه بی‌طرفی نداشت، ولی افسوس که این دولت از آن بیشتر «با طرف» است، دولت حکیم‌الملک شخصی را که امتیاز داری را سی و دو سال دیگر تمدید کرده و یک میلیارد و شصت میلیون تومان به ملت ایران ضرر زده است، امروز مجری سیاست دولت قرار داده و او را در سازمان ملل متحد در رأس هیئت نمایندگی ایران گمارده است.»

نطق دکتر مصدق کاخ آمالی را که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها

برای احیای قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ به شکل ظاهر فریبی بنا کرده بودند، در هم ریخت. روزنامه‌های پایتخت نیز به پیروی افکار عمومی متحداً در خدمت طرح یازده ماده‌ای مقالات مفصلی انتشار دادند و چشم و گوش مردم را باز کردند، چنان که دیگر به اجرای نقشه تنظیمی امیدی باقی نماند.

نخستین جلسه دوره اول سازمان ملل متحد عصر روز پنجشنبه دهم ژانویه ۱۹۶۴ مطابق بیستم دی ۱۳۴۲ در لندن تشکیل شد. هانری اسپاک وزیر امور خارجه بلژیک به ریاست نخستین دوره مجمع عمومی انتخاب گشت. در این دوره قرار بود موضوع شکایت ایران علیه دولت شوروی، به علت امتناع از تخلیه خاک ایران و بنا بر مقاصد خاصی که از طرف انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در مورد ایران تعقیب می‌شد، در مجمع عمومی مطرح گردد. آمریکایی‌ها مخصوصاً برای آنکه روس‌ها را تحت فشار قرار دهند نسبت به طرح موضوع علاقه و تعجیل داشتند، ولی برخلاف انتظار و در آن هنگامی که دول آزاد و دموکرات جهان مترصد بودند که نماینده ایران لایحه مظلومانه خود را به طرفیت روس‌ها به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تقدیم کند، ناگهان رادیو لندن یک روز قبل از تشکیل جلسه رسمی مجمع عمومی، شرح زیر را ضمن بخش‌های فارسی و انگلیسی اخبار خود انتشار داد:

سفارت کبرای ایران در لندن به استه‌تی نیوز رئیس کمیته مخصوص تنظیم برنامه‌های سازمان ملل متحد اطلاع داده که موضوع شکایت ایران را در فهرست کارهای جلسه سازمان مزبور قرار نخواهد داد، ولی کوشش‌هایی مبذول خواهد شد که کمیسیون بررسی موضوع ایران هرچه زودتر تشکیل گردد.

رادیو دهلی ساعت هشت بامداد روز نوزدهم دی خبر زیر را
به زبان فرانسه منتشر کرد:

آقای تقی‌زاده سفیرکبیر ایران در لندن به استه‌تی نیوز
رئیس کمیسیون تنظیم برنامه‌های سازمان ملل متحد اطلاع داده
است که دولت ایران از گنجاندن شکایت خود در برنامه
مجمع عمومی خودداری خواهد کرد تا کوشش‌هایی که اکنون
برای تشکیل یک کمیسیون سه جانبه و حل قصیه در جریان
است مختل نگردد.

شکایت ایران از شوروی قاضی محمد و حکومت جمهوری کردستان

تبرستان
www.tabarestan.info

اخبار رادیوهای لندن و دهلی مبنی بر خودداری تقی‌زاده رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، از قرار دادن شکایت ایران در دستور مذاکرات مجمع عمومی در کلیه محافل داخلی و خارجی غیر منتظره تلقی شد. هیئت نمایندگی آمریکا که خود را برای مقابله با روس‌ها در مجمع عمومی آماده کرده بود، پس از اطلاع از عدم طرح موضوع ایران در دستور جلسات سازمان ملل تا حدی غافلگیر شد. جیمز برنس وزیر امور خارجه آمریکا که ضمناً ریاست هیئت نمایندگی آمریکا در نخستین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد را بر عهده داشت، این حیرت زدگی را در صفحه ۱۲۳ کتاب خود موسوم به «گفتگوهای بی پروا» چنین توصیف می‌کند:

با وجود آن که من قبلاً به رئیس هیئت نمایندگی ایران تذکر داده بودم با نهایت علاقه به حقایق مربوط به شکایت ایران که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح خواهد شد توجه خواهم کرد، مع هذا با نهایت تأسف، پیش از آن که جلسه رسمی مجمع تشکیل شود، اطلاع یافتم که مشارالیه از قید

موضوع شکایت ایران در دستور جلسات خودداری نموده است. همین اقدام باعث شد که هیئت نمایندگی شوروی معتقد شود که رئیس هیئت نمایندگی ایران بنا به تلقین مستر بوین وزیر خارجه انگلیس از گنجانیدن موضوع ایران در دستور جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد امتناع ورزیده است.

به محض انتشار خبر رادیوهای لندن و دهلی اضطراب عجیبی محافل ملی تهران را فراگرفت، زیرا با تصمیمی که تقی زاده در لندن اتخاذ کرده بود بیم آن می رفت تنها روزنه امیدی که برای تخلیه ایران از قشون سرخ باز بود بسته شود و بنابر این دکتر مصدق فوراً نامه ای به شرح زیر به حکیم الملک نوشت:

جناب آقای حکیمی نخست وزیر

سفارت کبرای ایران در لندن به آقای استه تی نیوز رئیس کمیته مخصوص تنظیم برنامه های سازمان ملل متفق اطلاع داده است که موضوع ایران در فهرست کارهای جلسه سازمان مزبور منظور نگردد، ولی کوشش هایی مبذول خواهد شد که کمیسیون بررسی موضوع ایران هرچه زودتر تشکیل شود. اینجانب نتوانستم درک کنم که آقای تقی زاده از چه نظر موضوع ایران را ضمن دستور جلسه سازمان وارد ننمودند، زیرا اگر دولت نتواند قضیه آذربایجان را بطور مستقیم حل کند تنها امیدی که برای ما هست همان طرح موضوع در سازمان ملل متفق است، لذا درخواست می کنم که آن جناب فوراً به آقای تقی زاده تلگراف فرمایید دری را که بسته اند باز کنند و از خر شیطان پایین بیایند.

دکتر محمد مصدق

پس از ارسال این نامه، دکتر مصدق که می‌دانست حکیم‌الملک به نامه او توجهی نخواهد کرد در بیست و پنجم دی، یعنی سه روز بعد، نامه‌ای به روزنامه اطلاعات نوشت و اظهار عقیده کرد که: «سفارت کبرای ایران از این جهت از قید موضوع شکایت ایران در دستور جلسات عمومی سازمان ملل متحد خودداری کرده است که در سازمان به روی ایرانیان بسته شود، تا ایرانی ناچار با نقشه شومی که بیگانگان برای محو استقلال او ترسیم کرده‌اند موافقت نماید.» ضمناً دکتر مصدق در این نامه تصریح کرد که: «من به کرات از جناب آقای حکیمی نخست‌وزیر درخواست نموده‌ام که از کار کناره‌گیری کند تا دولتی روی کار آید که بتواند رفع اختلاف نماید و صلاح نیست که ایشان بیش از این در بقای خود اصرار نماید.»

معهدا حکیم‌الملک دل از مسند صدارت نمی‌کند و گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود، شاید هم اجازه کنار رفتن نداشت، لذا بر آن شد که نمایندگان اقلیت را آرام کند و آنان را از مبادرت به اقدامات شدیدتری بازدارد. برای اجرای این منظور عبدالحسین هژیر وزیر دارایی را مأمور کرد تا در جلسه مورخ بیست و پنجم دی، ضمن ایراد نطقی مغالطه‌آمیز، موضوع تشکیل کمیسیون سه‌جانبه را بسیار کوچک و کم‌اهمیت جلوه دهد و بار مسئولیت دولت حکیمی را در پذیرفتن آن پیشنهاد ننگین سبک کند. لیکن نمایندگان اقلیت زیرک‌تر از آن بودند که با توجیه سفسطه‌آمیز دولت از تعقیب نقشه خود صرف‌نظر نمایند و دست و بال دولت و کلای اکثریت را برای اجرای برنامه استعماری و استقلال‌شکن دول بزرگ باز بگذارند. از این جهت با تمهید مقدمات لازم در جلسه مورخ بیست و نهم دی، تهرانچی نماینده اقلیت، دولت را به

همین مناسبت استیضاح کرد، ولی تذکر داد که اگر حکیم‌الملک فوراً استعفا کند حاضر است استیضاح خود را مسترد دارد. نظر نمایندگان اقلیت از ذکر این شرط آن بود که حکیمی را با تهدید به استیضاح و افشای حقایق وادار به کناره‌گیری کنند و به او مجال ندهند از فرصت یک ماهه برای پاسخ به استیضاح استفاده کند و با تبعیت از اوامر ارباب خود مشکلات دیگری به وجود آورد.

دولت حکیمی هنگامی که خود را در برابر فشار زایدالوصف مردم و نمایندگان اقلیت ناتوان دید، دیگر مقاومت را جایز ندانست و پس از یک شبانه‌روز مشاوره و تبادل نظر در سی‌ام دی ۱۳۲۴ استعفای خود را به شاه اطلاع داد.

به این طریق تیری که با فکر و نقشه نمایندگان اقلیت و با دست تهرانچی به سوی نخست‌وزیر فرتوت و ناصالح رها گردید به هدف خورد و او را از کار انداخت.

حکیم‌الملک نه تنها نتوانست در دوران زمامداری خویش مشکلاتی را که از پیش بر اثر عدم لیاقت و متابعت کورکورانه هیئت رئیسه کشور از بیگانگان گریبانگیر ملت شده بود، از میان بردارد بلکه با سیاست ضد ملی خود نزدیک بود بی‌درمان دیگری بر دردهای بی‌شمار مردم بیفزاید. به جرئت می‌توان ادعا کرد که اگر در آن دقایق حساس دکتر مصدق با مقاومت خود نقشه خطرناک حکیم‌الملک و دستیاران خیانتکار او را عقیم نگذارده بود، بیم آن می‌رفت که کشور ما به موجب برنامه استعماری انگلیسی‌ها تجزیه گردد و به صورت حکومت‌های خودمختار جداگانه‌ای درآید.

باری، در آن دوران هنوز دولت شوروی ارتش خود را از ایران فرا نخوانده بود و تصمیم دولت شوروی این بود که نغمه

خودمختاری آذربایجان را به آهنگ تجزیه کامل آن استان تغییر دهد. کارگردانان فرقه دموکرات آذربایجان که ظاهراً به حفظ عنوان خودمختاری داخلی اکتفا کرده بودند، علناً از متابعت حکومت مرکزی سر باز زدند. پیشه‌وری دولتی در داخل دولت ایران تشکیل داد و وزیرانی نیز تعیین نمود و برای حفظ حکومت خویش ارتش مستقلی به نام «فدائیان فرقه» با اونیفورم مخصوص سربازان ارتش سرخ به وجود آورد. در همان زمان که قشون فرقه دموکرات در سراسر خاک آذربایجان و زنجان تمرکز یافت، سران فرقه بوسیله رادیو تبریز با جسارت و بی‌پروایی با دولت مرکزی به جنگ سرد پرداخت. با این احوال و با توجه به لغو قوانین کشوری و سلب مالکیت از افراد و اشتراکی کردن مزارع، دیگر کسی نبود که بتواند آذربایجان را جزو خاک ایران محسوب دارد.

در کردستان نیز وضع جز این نبود. قاضی محمد پا را از این حد فراتر نهاد و عنوان رئیس جمهور بر خود گذارد. در تهران حزب توده و شورای متحده مرکزی قدرت بسیار کسب کرده بودند. رضا روستا دبیر شورای متحده مرکزی به اتکای دویست و چهل هزار کارگر ایرانی که در سندیکاها و اتحادیه‌های وابسته به شورای متحده متشکل شده بودند و با پشتیبانی لوئی سایان دبیرکل فدراسیون سندیکاها کارگری جهان، که در آن تاریخ هنوز ماهیت کمونیستی خود را آشکار نکرده بود، بلکه بر اثر مقاومت‌های دلیرانه‌ای که در جنگ‌های پارتیزانی علیه قشون نازی از خود بروز داده بود بین مردم اروپا و سایر نقاط جهان محبوبیت و اعتبار بسیار داشت، در امور و شئون مختلف اجتماعی مداخله و اختلال می‌کرد. در تهران و سایر نقاط کشور سازمان‌های حزب توده

قدرت رعب‌آمیزی تحصیل کرده و علناً به رتق و فتق امور مشغول بودند و کسی را در مقابل اینان یارای ایستادگی و مخالفت نبود، حتی افراد نظامی و پلیس و ژاندارم از برخورد و معارضه با آنان از خود احتیاط نشان می‌دادند. بطور کلی حزب توده و شورای متحده مرکزی به مثابه یک دستگاه وسیع تبلیغاتی به نفع سران فرقه دموکرات آذربایجان فعالیت می‌کردند و در داخل ایران بر اقدامات تجزیه‌طلبانه پیشه‌وری، زیر لوای حکومت خودمختار آذربایجان، صحنه می‌گذاشتند و به این دار و دسته مزدور لباس وطن‌خواهی و ملت‌دوستی می‌پوشانیدند. در محافل سیاسی این تمایل اظهار می‌شد که برای ختم غایله آذربایجان شخص بی‌طرف و مورد اطمینانی باید به زمامداری انتخاب شود تا روس‌ها با اعتقاد به بی‌نظری او در مورد تخلیه قوای خود از ایران و تعیین تکلیف آذربایجان وارد مذاکره شوند. یک ماه قبل از آن حکیم‌الملک نیز توسط سفارت شوروی ابراز علاقه کرده بود که برای حل اختلافات موجود شخصاً به مسکو عزیمت کند و با اولیای دولت گفتگو و مذاکره نماید، ولی روس‌ها با درخواست وی موافقت نکردند و او را که روش سیاسی مشخص داشت، نپذیرفتند. پس از سقوط حکیم‌الملک، با توجه به این که شرط لازم برای نخست‌وزیر آینده خوش‌بینی روس‌ها نسبت به وی بود، توجه محافل سیاسی به سوی من، یعنی تنها کسی که بین رجال و شخصیت‌های سیاسی و کاندیداهای نخست‌وزیری واجد چنین شرایطی بود، معطوف گشت. مع هذا اشکال بزرگی بر سر راه نخست‌وزیری من وجود داشت و آن همانا عداوت و مخالفت جدی سر ریدر بولارد سفیر انگلیس بود. نمایندگان اکثریت مجلس، که از این سابقه خصومت

مطلع بودند، کوشش داشتند با استفاده از آن زمامداری من را متفی سازند و یا لااقل موفقیت من را برای مدتی به تأخیر اندازند و در این میانه راهی برای سازش با من پیدا کنند، ولی چنان که ذکر خواهم کرد کلیه تدابیر این عده عقیم ماند و من با قدرت و درایت خاص خودم، زمام امور را در دست گرفتم.

علت مخالفت بولارد با من نیز این بود که در اواسط سال ۱۳۲۱ که پس از بیست سال دوباره نخست‌وزیر شدم، روزی بولارد ضمن تعیین وقت قبلی به ملاقاتم آمد و صورت هفتاد و چند نفر از رجال ایرانی را که من جمله سپهبد زاهدی نخست‌وزیر سابق، سپهبد آق‌اولی رئیس فعلی بانک سپه، سرلشگر بقائی سناتور انتصابی، علی هیئت رئیس سابق دیوان کشور، ابوالقاسم کاشانی، امیرهمایون بوشهری و شریف امامی و عده‌ای دیگر بودند به من تسلیم کرد و با خشونت اظهار داشت که این افراد مطابق گزارشات صحیحی که به دولت امپراتوری انگلستان رسیده است با دولت آلمان هیتلری رابطه صمیمانه‌ای داشته و با مأمورین ستون پنجم که برای خرابکاری در حمل مواد جنگی به روسیه شوروی در ایران باقی مانده‌اند، همکاری می‌نمایند و چون ممکن است با نفوذهای شخصی و فامیلی که این اشخاص در کشور دارند در برنامه پیشرفت کار متفقین خللی وارد آورند، از جناب‌عالی می‌خواهم که این اشخاص را در ظرف مدت بیست و چهار ساعت بوسیله پلیس ایران دستگیر ساخته و به مأمورین سیاسی ارتش انگلیس تسلیم نمایید. من در جواب اظهار داشتم که اولاً سفارت انگلیس بایستی تمام مدارک ادعای خود را در اختیار دولت ایران بگذارد، تا پس از رسیدگی در صورتی که وجود رابطه غیر معمولی این اشخاص با

بیگانگان بر دولت ایران محرز شود، به توقیف آنها اقدام نماید، و الاً به صرف ادعا و یا خواهش سفارت، دولت نمی‌تواند عده‌ای از شخصیت‌های ایرانی را که هر کدام مقام و موقعیتی در اجتماع دارند به صرف تهمت همکاری با خارجی توقیف نماید. ثانیاً در صورت احراز تقصیر، دولت ایران هیچ‌گاه نخواهد توانست آنها را برای بازپرسی تحویل افسران انگلیسی نماید، زیرا توقیف قشون انگلیس در ایران به موجب یک معاهده رسمی به‌عنوان قشون دوست و متفق است و نه ارتش فاتح، در این صورت افرادی که پس از احراز تقصیر توقیف خواهند شد بایستی بوسیله بازپرس‌های ایرانی استنطاق و در صورت لزوم محاکمه شوند، منتها دولت ایران ممکن است برای ابراز حسن نیت موافقت نماید که یک افسر انگلیسی با مترجم به‌عنوان مستمع، هنگام بازپرسی حضور داشته و جریان امر را از نزدیک نظاره نماید.

گفتگو در این خصوص بین من و بولارد بالا گرفت و بالأخره به او گفتم: «اگر بیش از این در این خصوص اصرار کرده و به سیاست مداخله‌آمیز خود در امور ایران ادامه دهید، دولت من ناگزیر است در پذیرش سیاسی که برای توقف شما در دربار ایران به وزارت امور خارجه انگلیس داده است، تجدیدنظر کرده و از دولت انگلیس بخواهد سفیر دیگری که بیشتر به رعایت نزاکت سیاسی مقید باشد به جای جناب‌عالی به ایران اعزام دارد.»

بولارد پس از شنیدن سخنان من با عصبانیت از جا برخاسته و بدون خداحافظی از اتاق خارج شد. من فوراً به وزارت خارجه دستور دادم که تلگرافاً از سفیر ایران در لندن بخواهد که با وزیر خارجه انگلیس ملاقات کرده و ضمن تذکر رفتار بی‌ادبانه بولارد،

تعویض او را از مقام سفارت کبرای انگلیس در تهران خواستار شود. سفیر کبیر ایران در لندن با وزیر امور خارجه انگلستان ملاقات کرده و پیغام من را ابلاغ می‌نماید، ولی وزارت خارجه انگلستان پس از استعلام جریان امر از بولارد، چون اطمینان حاصل می‌کند که من با توقیف و تسلیم شخصیت‌های ایرانی که مورد سوءظن مقامات انگلیسی در تهران قرار گرفته‌اند موافقت نخواهم کرد، به بولارد دستور می‌دهد که فوراً ضمن مذاکره با مقامات ذی‌نفوذ داخلی و متولیان مجلس و اخذ تمایس مستقیم با اعلیحضرت، وسایل سقوط من و برکناریم را از پست نخست‌وزیری فراهم نمایند. این دستور به مورد اجرا گذارده شد و بطوری که همه می‌دانند باعث حدوث وقایع هفده آذر ۱۳۲۱ و غارت اموال و آتش زدن منزل من و بالأخره کناره‌گیری از پست نخست‌وزیری گردید و بلافاصله پس از زمامدار شدن علی سهیلی، تمام اشخاصی را که بولارد صورت داده بود، بنا بدستور دولت، بوسیله مقامات انتظامی دستگیر و تحویل مأمورین انگلیسی گردیدند و همه آنها دسته‌جمعی به اراک جهت بازپرسی روانه شدند و حتی آقای تدین وزیر کشور کابینه سهیلی، ضمن اعلامیه رسمی، همکاری دستگیرشدگان را با دولت آلمان هیتلری تأیید نمود. این سابقه خصومت آمیز بین بولارد و من سد راهی برای موافقت بولارد با زمامداریم، پس از سقوط کابینه حکیمی بود، بنابراین اکثریت مجلس در پی راه‌حلی می‌گشت که اگر بتواند از زمامداری من بطور قطع جلوگیری نماید، ولی همان‌طور که خاطرنشان کردم من برخلاف میل آنها به این مقام دست یافتم.

ملاقات با سفیر شوروی ارسال تلگراف و نامه خطاب به سران کشورهای انگلستان، آمریکا و شوروی

در اواخر سال ۱۳۲۴ روابط روس‌ها با من بسیار دوستانه و خوب بود. در آن زمان روس‌ها برخلاف امروز، که آمریکایی‌ها را دشمن تمام عیار و انگلیس را بنا به مقتضیات اقتصادی و سیاسی قابل انعطاف می‌شمارند، انگلیس‌ها را رقیب سرسخت و دشمن آشتی‌ناپذیر خود می‌دانستند؛ از این رو حملات آنان در تمام محافل بین‌المللی و بوسیله مطبوعات و رادیوهایشان متوجه انگلیسی‌ها بود. در آن موقع هنوز اختلافات شوروی و آمریکا تا این حد بروز نکرده بود و مقامات سیاسی شوروی تا اندازه‌ای نسبت به آمریکایی‌ها خوشبین بودند، خاصه این که اعتماد مرحوم روزولت نسبت به سران شوروی و جانبداری نامبرده در کنفرانس‌های بین‌المللی یالتا، پوتسدام و تهران از نظرهای استالین، موجد خوشبینی و خوشنودی روس‌ها تلقی می‌گشت.

بدین جهت طی سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴، روس‌ها در ایران به هر کسی که انگلیسی‌ها نسبت به او موافقتی داشتند با سوءظن می‌نگریستند و بالعکس درباره اشخاصی که مطرود انگلیسی‌ها بودند حسن عقیدت ابراز می‌کردند.

به همین مناسبت چون یقین حاصل کردند که انگلیسی‌ها و مخصوصاً سفیر آنها بولارد که یک مأمور مستعمراتی و مردی بسیار لجوج و کینه‌توز بود، با من سابقه خصومت و دشمنی دارد، نسبت به من علاقه و ارادتی پیدا کردند.

قبل از آن تاریخ میانه مظفر فیروز با سید ضیاءالدین بهم خورد، زیرا سید دعوت پادشاه را برای رفتن به دربار پذیرفت و برای نخستین بار پس از ورود به ایران با شاه ملاقات کرد و چون مظفر فیروز از بهره‌برداری از نفوذ سید ضیاءالدین نومید گشت، به روس‌ها روی آورد و به سفارت شوروی تقرب جست و برای زمامداری شخص دیگری که بتواند برآورنده آمال و آرزوهای دور و دراز او باشد به تلاش پرداخت. مظفر فیروز این بار من را مورد نظر قرار داد و به روس‌ها تلقین کرد تنها مردی که به نفوذ افسانه‌آمیز انگلیسی‌ها در ایران اعتقادی ندارد و حتی نسبت به عوامل انگلیسی با بدبینی و بغض می‌نگرد، شخص قوام السلطنه است. بر این مبنا حسن تفاهم بین من و روس‌ها دائماً تقویت می‌شد و با ملاقات‌های مرتب که بین او و ماکسیموف و بعداً با اسمیرنوف روی داد، رشته مودت بین من و سفارت شوروی در ایران، تحت تأثیر تلقینات مظفر فیروز بطور روز افزون محکم‌تر گشت.

چنان‌چه قبلاً گفته شد هدف اساسی مظفر فیروز پس از شهریور ۱۳۲۰ از فعالیت سیاسی در ایران، همانا گرفتن انتقام خون پدر از وراثت تاج و تخت پهلوی بود، زیرا انتقام قتل پدرش نصرت‌الدوله در دوران رضا شاه، وی را دائماً رنج می‌داد و به تدارک وسایل ماجراجویان وامی‌داشت. از این جهت پس از این که امید او نسبت به سید ضیاءالدین مبدل به یأس شد، تنها فرد دیگری

که ممکن بود به علت بی‌اعتنایی به توقعات عوامل سیاسی خارجی منشأ تغییرات بزرگی در ایران واقع شود، شخص من را تشخیص داد. خاصه آن که من بر اثر حوادث هفده آذر ۱۳۲۱ از دربار آزرده خاطر بودم و می‌توانستم به مقاصد او کمک کنم.

متعاقب فعالیت‌ها و اقدامات مظفر فیروز برای نزدیک کردن من و روس‌ها به یکدیگر، رویه‌ام نسبت به مأمورین سیاسی شوروی به صورت کاملاً موافق و دوستانه‌ای تغییر یافت. من که در هیچ یک از جشن‌ها و مهمانی‌های سفارتخانه‌های خارجی حاضر نمی‌شدم، غالب دعوت‌های سفارت شوروی را اجابت می‌کردم و مدتی در مجالس آن سفارتخانه توقف می‌نمودم.

مظفر فیروز با استفاده از این وضع دو بار سفیر شوروی را به منزل من کشانید. توضیح آن که وی با زیرکی به سفیرکبیر شوروی گفته بود با آن که قوام‌السلطنه در هیچ یک از ضیافت‌های سفارتخانه‌های خارجی حضور نمی‌یابد در تمام جشن‌ها و مهمانی‌های سفارت شوروی شرکت می‌کند و لذا بهتر است شما هم به‌عنوان بازدید با ایشان ملاقات کنید. از طرف دیگر به من نیز اظهار می‌کرد که سفیرکبیر شوروی مشتاق دیدار با من است و بدین ترتیب سفیر شوروی را یک دفعه در اواسط بهار و بار دیگر در اوایل پاییز سال ۱۳۲۴ به منزلم آورد. عوامل دیگری نیز مرتباً له من نزد روس‌ها زمینه می‌چیدند و حسن‌نیت و علاقه شدید من را به اصلاح روابط دو کشور تشریح می‌کردند. مورخ‌الدوله سپهر که در سال ۱۳۲۱ برای نخست‌وزیر شدنم کوشش فراوان به کار بسته و توجه مقامات مؤثر را به طرف من جلب کرده بود، این بار نیز از تقویت من در نزد اعلیحضرت و مجلس فروگذار نکرد و مخصوصاً

در تحکیم و تشدید روابط خارجی من نقش مؤثری ایفاء نمود. وکلای دسته اقلیت که دشمن ارتجاع بودند و با دسته اکثریت انگلوفیل مجلس و سایر عوامل سیاست جنوب مبارزه و پیکار می کردند، از نظر مخالفت من با انگلیسی ها غالباً به دیدارم می شتافتند و نسبت به من اظهار رفاقت و ارادت می نمودند. آقایان ابوالحسن صادقی، محمدولی فرمانفرمائی، ابوالقاسم امینی، دری، ذکائی، مظفر فیروززاده و شیخ حسین لشکرانی لااقل هفته ای یک بار به دیدنم می آمدند و اغلب با من در خلوت به مذاکره می پرداختند. دکتر مصدق لیدر دسته اقلیت مجلس چهاردهم که اکثریت ملت ایران پشتیبان و هوادار او بودند و همچنین سید محمدصادق طباطبائی رئیس مجلس شورای ملی، من را در آن روز بیش از هر کس مستعد و شایسته نخست وزیری می دانستند و نسبت به زمامداریم علاقه و دلبستگی داشتند.

روزنامه های پایتخت مخصوصاً روزنامه داریا روش اکثریت را به شدت مورد انتقاد قرار می دادند و شیوه سیاسی من را می ستودند. ملیون و افراد بی طرف هم چون قطع داشتند که روس ها جز با من با دیگری حاضر به مذاکره و رفع اختلاف نیستند، جملگی یک صدا من را مناسب ترین فرد برای زمامداری معرفی می کردند، لیکن فرقه دموکرات آذربایجان که رابطه خود را عملاً با مرکز قطع کرده و حکومت مستقلی تشکیل داده بود و همچنین حزب کومله کردستان و مهمتر از همه، حزب توده در نواحی شمالی و قسمتی از صفحات غربی و مرکزی کشور قدرت فوق العاده ای بدست آورده بود، در مورد من سکوت اختیار کرده بودند.

در بین وکلای اکثریت عده ای مانند امیر تیمور کلای، علی

اقبال، تولیت، جواد عامری، مرحوم احمد بهبهانی، شریعت‌زاده و رضا تجدد که با من دوستی دیرین داشتند با زمامداریم موافق بودند، متتها چون نمی‌توانستند به کنه سیاست من از نزدیکی با روس‌ها پی ببرند، با تردید و دودلی در صف اکثریت باقی ماندند، ولی در عین حال از همگامی با متولیان مجلس از قبیل ملک مدنی، دشتی، فرخ، دکتر طاهری، دولت‌آبادی، سالار سعید سنندجی و جمال امامی در مخالفت با من امتناع می‌کردند.

کارگردانان اکثریت که با سفارت انگلیس ارتباط داشتند، به دنبال راه حلی می‌گشتند که از روی کار آمدن من جلوگیری کنند و یا لااقل مدتی زمامداریم را به تأخیر اندازند تا در این میانه به وسایلی برای حفظ موجودیت خود و تأمین منافع سیاسی که بدان وابسته بودند با من کنار بیایند.

برای اجرای مقصود، پس از استعفای حکیم‌الملک، به خاطر آن که خویشتن را از مهلکه‌ای که به وجود آمده بود خلاص کنند، ناگهان مرحوم مؤتمن‌الملک پیرنیا را به عنوان نخست‌وزیر آینده بر سر زبان‌ها انداختند و اشخاصی را نیز مأمور کردند تا با آن مرحوم مذاکره و از ایشان تقاضا کنند که در آن لحظات بحرانی و حساس گوشه‌گیری را ترک گویند و مسئولیت زمامداری را قبول کنند. مرحوم پیرنیا چون از نیت مراجعه کنندگان مطلع بود، ایشان را به سردی پذیرفت و پس از استماع مطالب آنان چنین گفت که: اولاً ضعف مزاج و کهولت به من اجازه نمی‌دهد که در این موقع باریک مسئولیتی به این بزرگی را بر عهده گیرم، ثانیاً خواهش می‌کنم مرا در بازی‌های پشت پرده وجه‌المصالحه قرار ندهید و بدون جهت کسی را که سال‌ها از جریان سیاست برکنار است به اغراض نهانی

خود آلوده نسازید. مرحوم پیرنیا با این بیان قاطع، نمایندگان اکثریت را مأیوس از خانه خویش براندد. واضح است وکلای اکثریت قصدشان زمامداری مرحوم پیرنیا نبود، بلکه می‌خواستند از محبوبیت و نام نیکویی که او در جامعه داشت سوء استفاده کنند و رقیبی برای من به وجود آورند. از این رو بر خلاف میل خود آن مرحوم، پس از شش روز تعزیه گردانی و تعویق تشکیل جلسات مجلس، بالاخره روز ششم بهمن ۱۳۲۴ که جلسه خصوصی مجلس برای گرفتن رأی تمایل نسبت به نخست‌وزیر جدید تشکیل یافت، پنجاه و یک رأی به نام مرحوم پیرنیا دادند، ولی من با پنجاه و دو رأی مورد تمایل قرار گرفتم و عصر همان روز از طرف اعلیحضرت مأمور تشکیل کابینه شدم. در این مبارزه نمایندگان حزب توده نیز به نفع من رأی دادند و حتی به خاطر آن که حد نصاب اکثریت را برای نخست‌وزیری من تأمین کنند، چند نفر از ایشان که به شهرستان‌ها مسافرت کرده بودند، روز اخذ رأی خود را با شتاب و تعجیل به تهران رساندند. من بلافاصله پس از شروع به کار بوسیله تلگراف به تقی‌زاده رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد دستور دادم که فوراً با نماینده دولت شوروی در سازمان ملل تماس گیرد و مذاکرات را برای رفع اختلاف فیما بین دو کشور آغاز کند. ضمناً تلگرافی به مضمون زیر به شخص ژنرال یسم استالین رئیس دولت شوروی مخابره نمودم:

در این موقع که مسئولیت امور کشور ایران به عهده اینجانب محول گشته است، لازم می‌دانم احساسات دوستی صمیمانه ملت و دولت ایران را نسبت به دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ملت بزرگ و دوست متفق همجوار را به آن

جناب اعلام و همچنين اطمینان دهم که اینجانب جداً مصمم هستم تمام مساعی خود را برای همکاری صمیمانه و مودت‌آمیزی که متناسب حسن روابط همجواری بین دو ملت می‌باشد به کار برم، همان‌طور که ایران در مدت جنگ هم برای پیشرفت هدف مشترک، مساعی لازم به کار برده است. با اطمینان به احساسات دوستی صمیمانه که همواره از طرف ملت ایران نسبت به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ابراز شده و منویات شخص اینجانب در تحکیم روابط حسنه ملتین، یقین دارم که جناب ژنرال‌یسم استالین از مساعی ذی‌قیمت و کمک گرانبهای خود به ملت ایران در حصول به آرزوهای مشروع و حقه‌اش دریغ نخواهد نمود. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را نسبت به جناب‌عالی تقدیم می‌دارم.

نخست‌وزیر قوام‌السلطنه

دسته اکثریت پس از این که نتوانست از زمامداری من ممانعت کند، تصمیم گرفت که با تقدیم طرح به مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم مجلس را که بیش از دو سه هفته به انقضای آن باقی نمانده بود تمدید کند، تا بدین وسیله از یک طرف خود را با داشتن مصونیت پارلمانی از گزند حکومت و مخالفین محفوظ بدارد، و از طرفی دیگر با در دست داشتن قوه مقننه کشور، نیات خود را به موقع اجرا گذارد. بدین جهت چندین جلسه در خانه‌های سران اکثریت تشکیل یافت تا با مطالعه قانون اساسی و قانون انتخابات، طرحی به منظور تمدید دوره چهاردهم مجلس تهیه نمایند.

من پس از مخابره تلگراف به ژنرال‌یسم استالین، سفير کبير شوروی را احضار کردم و قصد خود را دایر به عزیمت به مسکو و مذاکره

حضور با مارشال استالین با وی در میان نهادم. سفیر کبیر شوروی وعده داد که ظرف دو روز موافقت مسکو را به من ابلاغ کند. من به تقی‌زاده که ریاست هیئت نمایندگی ایران را در نخستین دوره اجلاس سازمان ملل متفق در لندن بر عهده داشت، ضمن تلگراف رمزی مشروحاً دستور کار او را هنگام تشکیل جلسات سازمان ابلاغ نمودم و قویاً تأکید کردم که بدون اجازه تهران اظهار یا اقدامی ننماید. به همین جهت تقی‌زاده در جلسه شورای امنیت که روز چهارشنبه دهم بهمن ۱۳۲۴ در لندن منعقد شد، بنا بدستوری که از من دریافت کرده بود چنین اظهار داشت:

اگر شورای امنیت توصیه کند که مذاکرات مستقیم بین شوروی و ایران شروع شود، ما حاضریم موافق منشور ملل متفق و طبق توصیه شورای مذکور، مذاکرات را شروع کنیم، ولی به این شرط که شورای امنیت عرضحال ما را مسکوت و مهمل نگذارد، منتها توصیه کند که ما به مذاکرات مستقیم مشغول شویم و مجدداً تأکید می‌کنم که ما به هیچ وجه حاضر نیستیم این امر از دستور شورای امنیت خارج شود و فقط با این شرط حاضریم که شورا سفارش کند، بدون آن که موضوع از برنامه خارج شود، به مذاکرات مستقیم بپردازیم.

انتخاب من به نخست‌وزیری مایه تفسیرها و تعبیرات گوناگون رادیوها و محافل سیاسی جهان گشت. از جمله رادیو لندن ساعت نه و نیم بعد از ظهر ششم بهمن ۱۳۲۴ چنین اظهار داشت:

دیروز مجلس شورای ملی آقای قوام‌السلطنه را به نخست‌وزیری ایران منتخب نمود. خبرنگار رویترا از تهران خبر

می‌دهد که آقای قوام‌السلطنه همین که بدین سمت انتخاب شد اظهار داشت که انتظار دارد همین امشب در باب ارجاع قضیه ایران به شورای امنیت و ورود در مذاکرت مستقیم با دولت اتحاد جماهیر شوروی فوراً تصمیم بگیرد و به محض آن که از اعلیحضرت شاهنشاه دستور تشکیل کابینه را دریافت دارد به این امور رسیدگی فوری خواهد نمود.

بطوری که شنوندگان اطلاع دارند آقای ابراهیم حکیمی شب دوشنبه گذشته از نخست‌وزیری استعفا کرد، در صورتی که بیش از بیست و چهار ساعت از تقدیم یادداشت هیئت نمایندگی ایران به شورای امنیت ملل متفق، درباره شکایت از مداخله شوروی‌ها در امور داخل ایران گذشته بود. آقای قوام‌السلطنه سه بار نخست‌وزیر ایران بوده و یکی از ملاکین بزرگ شمال ایران محسوب می‌شود. آقای قوام‌السلطنه به خبرنگار رویتر نیز اظهار داشت در صورتی که در تشکیل کابینه موفقیت حاصل نمایند، اصول زیر را در سیاست خود پیروی خواهد نمود:

- ۱- حفظ بی‌طرفی کامل در سیاست خارجی
- ۲- اجازه نخواهد داد هیچ‌گونه مداخله‌ای از جانب دول خارجی در امور ایران به عمل آید.

من پس از مخابره تلگراف به ژنرال‌یسم استالین و صدور دستور به تقی‌زاده، دو تلگراف به مضامین زیر خطاب به اتلی نخست‌وزیر کابینه کارگری انگلیس و جیمز برنس وزیر امور خارجه آمریکا صادر کردم:

جناب آقای اتلی نخست‌وزیر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان - لندن

در این موقع که مسئولیت امور کشور ایران بر عهده

اینجانب محول گشته است، لازم می‌دانم احساسات دوستی صمیمانه ملت و دولت ایران را نسبت به ملت و دولت بریتانیای کبیر به آن جناب اعلام و همچنین اطلاع دهم که اینجانب مصمم هستم تمام مساعی خود را برای همکاری صمیمانه و مودت‌آمیز با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در حدود مقررات منشور ملل متحد و اعلامیه تهران به کار برم. همان طور که ایران در مدت جنگ هم برای پیشرفت مقاصد مشترک مساعی لازم را به جای آورده است. با اطمینان به احساسات دوستانه و بی‌آلایش ملت ایران نسبت به انگلستان و حسن نیت اینجانب یقین دارم آن جناب از بذل مساعی ذی‌قیمت دریغ نخواهند فرمود و موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه‌ام را به آن جناب تقدیم می‌دارم.

نخست‌وزیر ایران - قوام‌السلطنه

جناب آقای برنس وزیر امور خارجه کشورهای متحده آمریکا
واشنگتن

در این موقع که مسئولیت امور کشور ایران بر عهده اینجانب محول گشته است، لازم می‌دانم احساسات دوستی صمیمانه ملت و دولت ایران را نسبت به ملت و دولت کشورهای متحد آمریکا، به آن جناب اعلام و اطمینان دهم که مصمم هستم تمام مساعی خود را برای همکاری صمیمانه و مودت‌آمیز با دولت متحده آمریکا، در حدود مقررات منشور ملل متحد و اعلامیه تهران به کار برم. همان طور که ایران در زمان جنگ هم برای پیشرفت مقاصد مشترک مساعی لازم را به جای آورده است. با اطمینان به احساسات دوستانه و بی‌آلایش ملت ایران نسبت به آمریکا و حسن نیت اینجانب یقین دارم آن

جناب از بذل مساعی ذی‌قیمت دریغ نخواهند فرمود.
نخست‌وزیر ایران قوام‌السلطنه

جواب‌هایی که از طرف استالین، اتلی و برنس دریافت شد بسیار جالب توجه بود. استالین در تلگراف جوابیه خود که ذیلاً نقل می‌شود تلویحاً فهمانده بود که اکنون مرتجعین شکست خورده و نخست‌وزیری روی کار آمده که دارای استقلال فکر و اراده است و امید می‌رود ارتباط دوستانه موجب سعادت دو کشور گردد.

جناب آقای قوام‌السلطنه - نخست‌وزیر
اینجانب با کمال صمیمیت از جناب‌عالی برای پیامی که لطفاً هنگام رسیدن به زمامداری ارسال داشته بودند سپاسگزارم و بیانات مودت‌آمیزی را که در پیام آن جناب ابراز شده بود بس ذی‌قیمت می‌دانم. اینجانب از اطمینانی که جناب‌عالی مبنی بر تصمیم ثابت خود برای همکاری نزدیک به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس، در حدود مقررات منشور سازمان ملل متحد و طبق روح و مفاد اعلامیه تهران داده‌اند، اظهار مسرت می‌نمایم و خاطر جناب‌عالی را مطمئن می‌سازم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس متقابلاً علاقه‌مند به همکاری نزدیک با دولت ایران بوده و این همکاری طبق احساسات گرم و دوستانه‌ای است که ملت انگلیس درباره ملت ایران دارد.

از عبارات تلگراف اتلی آیات بیم و امید آشکار بود، زیرا چون کابینه انگلیس نقشه نهایی من را نمی‌دانست و از برنامه و تاکتیک من، که لازمه سیاستمدار یک کشوری کوچک و ضعیف در مقابل یک کشور قوی و استعماری می‌باشد، آگاهی نداشت در بن‌بست عجیبی گرفتار شده بود. از یک طرف نقشه بولارد سفیرکبیر انگلیس

در ایران و مساعی مأمورین زبردست او و عملی که در داخل و خارج مجلس گمارده شده بودند، در مخالفت با زمامداری من به شکست کامل منتهی گردید و لذا انگلیسی‌ها فکر می‌کردند که ممکن است من از این بابت نیز کینه تازه‌ای از آنان به دل گرفته و نقشه‌ای برای تلافی تنظیم کرده باشم. از طرف دیگر چون یقین داشتند که نسبت به دو سیاست رقیب آنها، یعنی آمریکایی‌ها و روس‌ها علاقه و توجه بیشتری دارم، نگران بودند که مبادا در آن لحظات تاریخی که زمام امور بدست مردی چون من سپرده شده، طومار یکصد و پنجاه سال نفوذ استعماری انگلستان در هم پیچیده شود، خاصه آن که نزدیکی من به دو سیاستی که هم از لحاظ نظامی و هم از جهات مالی و اقتصادی نسبت به کشور انگلیس تفوق دارند و پس از خاتمه جنگ دوم جهانی دروازه‌های کشورهای مختلف به رویشان گشوده شده و خواهان استقرار نفوذ و قدرت خود در این گونه کشورها می‌باشند، جان استعمار انگلستان را در معرض خطر بزرگی قرار می‌دهد. از این جهت تلگرافی که اتلی در جواب من مخابره کرد، این عبارت که «اینجانب از اطمینانی که جناب‌عالی مبنی بر تصمیم ثابت خود برای همکاری نزدیک با دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس در حدود مقررات منشور سازمان ملل متحد و طبق روح و مفاد اعلامیه تهران داده‌اید اظهار مسرت می‌نمایم» بسیار جالب توجه می‌نمود و معلوم بود که از عبارت تلگراف من اتخاذ سند کرده و تلویحاً فهمانده‌اند بر آنچه قبلاً بین من و آنها رفته است نادم هستند و برای دوستی با من دفتری نو باز کرده‌اند. متعاقب این وضع دولت انگلیس تصمیم گرفت بولارد سفیر کبیر خود را در ایران

تغییر دهد و به همین جهت در اندک زمانی وی را به لندن احضار و بجای او سر جان لوروژتل را که اصلاً سابقه خدمت در شرق نداشت و برخلاف بولارد مردی بسیار متواضع و خلیل و مؤدب بود به تهران روانه کردند. من پس از ارسال پیام‌های تلگرافی به سران دول آمریکا و شوروی و انگلیس، دو امر فوری در پیش داشتم. نخست تعیین و معرفی وزراء به حضور اعلیحضرت، و دیگر تهیه مقدمات مسافرت به مسکو. در آن موقع من دستوری به هیئت نمایندگی ایران در نخستین جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد صادر کردم تا در عین حال که دادخواست ایران را مبنی بر عدم تخلیه قوای شوروی از خاک ایران تعقیب می‌نمایند، با ویشینسکی رئیس هیئت نمایندگی شوروی در سازمان ملل هم مستقیماً تماس بگیرند. دولتین آمریکا و انگلیس که به نقشه نهایی من در فریفتن روس‌ها و بیرون راندن ارتش سرخ از ایران و حفظ تمامیت ارضی کشور با اتخاذ یک روش مدبرانه و از طریق دیپلماسی شرقی واقف نبودند، به اقداماتم مضطربانه می‌نگریستند.

رادیو لندن روز هشتم بهمن ۱۳۲۴ که نخست‌وزیری قوام قطعیت یافته بود چنین خبر داد:

هنوز معلوم نیست که روش شورای امنیت در جلسه امروز بعد از ظهر چه خواهد بود و خبرنگار دیپلماسی آسوشیتدپرس اطلاع می‌دهد که هنوز رویه قطعی شورای امنیت راجع به قضیه ایران معلوم نشده و فعلاً این شورا باید یکی از سه راه حل زیر را انتخاب کند:

۱- ادامه مذاکره درباره رسیدگی به موضوع اختلاف ایران و شوروی.

۲- تأخیر این مذاکره تا پایان مذاکرات مستقیم بین دولتین ایران و شوروی که قوام السلطنه نسبت بدان اظهار تمایل کرده است.
 ۳- دریافت نامه‌ای دایر به استرداد شکایت از شورا
 در هر صورت قضیه ایران بر اثر تغییر کابینه ایران و انتخاب آقای قوام السلطنه به نخست‌وزیری خیلی دشوار و پیچیده شده است، ولی هنوز هیچ‌گونه تصمیمی درباره تغییر رویه شورای امنیت نسبت به قضیه ایران اتخاذ نگردیده است.

رادیو لندن همان روز اطلاع داد که دستورهای لازم به مستر بوین در خصوص ایران داده شده و انگلستان مایل نیست مذاکرات در این باره به تعویق افتد، زیرا تأخیر طرح این قضیه و یا شروع مذاکرات مستقیم از اهمیت و قدرت شورای امنیت ملل متفق می‌کاهد.
 سفرای کبار انگلیس و آمریکا در ایران مأموریت یافتند با من ملاقات کنند و تا آنجا که می‌توانند روش سیاسی مرا نسبت به روس‌ها و دول غربی درک و معلوم نمایند. به همین منظور والاس مری سفیر آمریکا عصر روز هفتم بهمن و سفیر کبیر انگلیس عصر روز هشتم بهمن با من ملاقات و مدتی مذاکره کردند، معهذا موفق نشدند حقیقت سیاست من را که در قبال تقاضاهای روس‌ها در مسافرت مسکو پیش خواهم گرفت کشف کنند و تاکتیک مرا در راضی کردن روس‌ها به تخلیه خاک ایران و حل مشکل آذربایجان استنباط نمایند.

روز نهم بهمن اعلیحضرت پادشاه ایران نیز بار دیگر من را احضار و در خصوص این مسائل جاری مذاکراتی کردند، ولی ایشان هم نتوانستند به گنه سیاست من پی‌ببرند و با تردستی زمینه مذاکرات را با طرح مطالب کلی تغییر دادم و حاضر نشدم جزئیات

و دقایق روش سیاسی خود را در مقام نخست‌وزیری برای اعلیحضرت روشن کنم. اصولاً من با طرح مسائل مهم سیاسی با اعلیحضرت مخالف بودم و به جهاتی که بعداً ذکر خواهد شد عقیده داشتم که استشاره با اعلیحضرت در این گونه امور نفعش معدوم و ضررش محتوم است.

وکلاهی مجلس نیز دچار ابهام و سرگردانی بودند و حتی با آن که قرار بود روز نهم بهمن جلسه علنی مجلس تشکیل گردد، به علت نداشتن اتفاق نظر و فقدان یک نقشه منجز نتوانستند در آن دوران حساس تاریخی در جلسه علنی اجتماع کنند و جلسه بر اثر روشن نبودن وضع تشکیل نگردید، ولی اعضای فراکسیون‌های مجلس مرتباً گرد هم آمده و هر یک به اقتضای طرز فکر خویش از اوضاع تعبیر و تفسیری می‌کردند.

روز یازدهم بهمن دکتر طاهری، کاظمی، دشتی و یکی دو نفر دیگر به نمایندگی از جانب فراکسیون‌های میهن، مستقل، دموکرات، اتحاد ملی و منفردین در وزارت امور خارجه با من ملاقات و مذاکره کردند. غرض از این ملاقات آن بود که نمایندگان فراکسیون‌ها تا آنجا که ممکن است به نیت من و روش سیاسیم پی ببرند و در صورت امکان چند نفر از دوستان و محارم خود را نیز در کابینه من وارد کنند. لیکن با شیوه زیرکانه‌ای با اینان رفتار کردم و بدون آن که به توقعات آنان جواب مساعدی بدهم و یا گوشه‌ای از سیاست خارجی خود را به اینان بنمایانم، نمایندگان اعزامی را دست به سر کردم و به تنظیم برنامه کار خود ادامه دادم.

روز سیزدهم بهمن پس از بازگشت از حضور اعلیحضرت اعلام کردم که مذاکرات در تهران و مسکو شروع خواهد شد. در

همان حال مذاکرات بوین وزیر خارجه انگلیس و تقی زاده سفیر کبیر ایران در لندن مرتباً ادامه داشت. و حتی روز چهاردهم بهمن در ضیافت سفارت شوروی در لندن، تقی زاده به اتفاق بوین وارد شد و ویشینسکی با گرمی تمام از آنان استقبال کرد.

مطالعه برای تشکیل کابینه تقریباً بیست روز به طول انجامید. علت این بود که چون مجلس چهاردهم در بیست و یکم اسفند خاتمه می یافت و پیشنهادهای متولیان مجلس را در انتخاب وزیران کابینه نپذیرفته بودم، عمداً معرفی کابینه را به تأخیر می انداختم تا بتوانم یکی دو روز قبل از عزیمت به مسکو، هنگامی که دیگر مجال برای خرده گیری و عیبجویی نمایندگان مخالف باقی نمی ماند، اعضای هیئت دولت را معرفی کنم.

عاقبت ساعت پنج بعد از ظهر روز بیست و هشتم بهمن اعضای دولت خویش را به شرح زیر معرفی کردم و سحرگاه روز بعد به جانب مسکو عزیمت نمودم:

نخست وزیر و وزیر کشور و وزیر امور خارجه	قوام
وزیر دارائی	سهم السلطان بیات
وزیر مشاور	دکتر متین دفتری
وزیر جنگ	سپهد امیراحمدی
وزیر راه	سرلشگر فیروز
وزیر دادگستری	انوشیروان سپهدی
وزیر بازرگانی و پیشه و هنر	مورخ الدوله سپهر
وزیر بهداری	دکتر منوچهر اقبال
وزیر فرهنگ	ملک الشعراء بهار
وزیر پست و تلگراف و تلفن	ذکاء الدوله غفاری
کفیل وزارت کشاورزی	شمس الدین امیرعلائی

انتخاب دکتر متین دفتری به سمت وزیر مشاور، با مخالفت بعضی از جراید و نمایندگان مجلس مواجه شد و از این رو در موقع معرفی کابینه خود به مجلس نامی از دکتر متین دفتری نبردم.

**مظفر فیروز معاون سیاسی آزادی احزاب
دکتر مصدق و تمدید دوره چهاردهم مجلس
عزیمت به مسکو
تغییر سفرای انگلیس و آمریکا در ایران**

یک هفته قبل از آن که کابینه خود را تعیین و معرفی کنم، مظفر فیروز را به عنوان معاون سیاسی نخست وزیر و مدیرکل تبلیغات برگزیدم. علل انتخاب این شخص را به معاونت سیاسی قبلاً بیان کرده ام. غیر از حس انتقامجویی از دربار که در دل مظفر فیروز غلیان می کرد، من به مناسبت اعتمادی که روس ها به مظفر فیروز داشتند او را به کاری حساس و مهم گماردم. خاصه آن که برای مبارزه با مرتجعین و مخالفین به عنصری ماجراجو و جنجال طلب چون مظفر فیروز نیاز داشتم.

برای آن که توطئه مرتجعین دوره چهاردهم مجلس را هنگام معرفی کابینه خود به مجلس نقش بر آب سازم، تصمیم گرفتم یک روز پیش از عزیمت به مسکو کابینه را به مجلس معرفی کنم و به عنوان این که در تهران نیستم بحث در اطراف برنامه دولت را به بعد از بازگشت از سفر مسکو محول کنم. بدین جهت قبل از ظهر روز بیست و هشتم بهمن، یعنی بیست ساعت قبل از عزیمت به کشور شوروی، ضمن معرفی اعضای دولت خود به مجلس چنین اظهار داشتم: «ملت ایران از تکرار الفاظ و عبارات به تنگ آمده و

تشنه عمل و کار است، به جای این که بگوییم در آتیه چه خواهیم کرد، بهتر است در اسرع اوقات نشان دهیم چه کرده و چه خدماتی به انجام رسانده‌ایم.» سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس هم که به تازگی با من گرم گرفته بود، بدون این که مجال سخن گفتن به کسی بدهد، بلافاصله پس از ختم بیانات من گفت که چون نخست‌وزیر می‌خواهد در جزئیات برنامه دولت توضیحاتی بدهد و فعلاً قصد حرکت دارد، لذا همه توفیق ایشان را خواهانیم و طرح برنامه دولت می‌ماند برای بعد. پس از اتمام بیانات رئیس مجلس من از جای برخاست و ضمن معرفی مظفر فیروز به سمت معاونت پارلمانی، سهام‌السلطان بیات وزیر دارایی را در غیاب خود به سمت نیابت نخست‌وزیر معرفی کردم و به اتفاق هیئت دولت از جلسه بیرون رفتم. چنین وضعی را وکلای اکثریت پیش‌بینی کرده بودند و حدس می‌زدند که من به اینان مجالی برای خرده‌گیری و ایجاد جنجال و تحمیل مقاصد و اغراض سوء خود نخواهم داد، بدین لحاظ در خارج از مجلس بدسته‌بندی و صف‌آرایی پرداختند و سعی کردند بوسیله روزنامه‌ها و اجتماعات صنفی و بازاری عرصه را بر دولت تنگ کنند و چرخ حکومت را در آن لحظات خطیر از گردش بازدارند.

این موضوع به من گزارش داده شد و او دانست که دسته مرتجعین و مخالفین شخصی من و پادوهای سفارت عظمای حاضر نیستند به هیچ قیمتی به جبر تاریخ و سیر زمانه تسلیم شوند و عشق کرسی‌های مجلس چشم واقع‌بین آنان را به‌کلی کور کرده است. برای آن که خود و مأمورین دولت مستقیماً با ایشان وارد مبارزه نشوند، چنین اندیشیدم که برای مقابله با این اشخاص حزب

توده را در عمل آزاد بگذارم تا این دو عامل مزاحم به جان هم افتند و هر یک در تضعیف و تحلیل قوای دیگر بکوشند. بدین منظور در بیست و دوم بهمن طی اعلامیه‌ای که بوسیله مظفر فیروز در رادیو قرائت شد آزادی فعالیت‌های حزبی و اجتماعی را اعلام داشتم.

متن اعلامیه:

در این موقع که بر حسب امر اعلیحضرت همایونی مسئولیت امور کشور به اینجانب محول شده است و نظر به این که طی زندگانی سیاسی و اجتماعی خود پیوسته به ترویج و تحکیم اصول مشروطیت علاقه داشته‌ام و با در نظر گرفتن مقتضیات امروزی جهان و توجه به منشور ملل متفق که به تصویب مجلس رسیده است، مقتضی می‌داند اصول آزادی و دموکراسی در حدود مقررات قانون اجرا شود تا مردم از مزایای آزادی برخوردار شوند. اینک به استحضار می‌رساند که مقررات حکومت نظامی درباره احزاب و اجتماعات از تاریخ دوشنبه بیست و دوم ۱۳۲۴ موقوف‌الاجراء است، ولی قسمتی از قانون حکومت نظامی که مربوط به مطبوعات و حفظ امنیت است تا اعلامیه ثانوی به قوت خود باقی خواهد بود. انتظار دارم مردم عموماً و مدیران جراید خصوصاً با ابراز متانت و حسن نیت در این موقع مشکل، توحید مساعی و همراهی نموده و متوجه باشند که امروز اتحاد در مسائل اساسی ضرورت دارد و همه باید مراعات نظم و آرامش را بنمایند، به این جهت به کسی اجازه داده نخواهد شد که مخل نظم و آرامش شود یا لطمه‌ای به اساس حکومت ملی وارد آورد و از همه انتظار دارم که شایستگی اجتماعی خود را ثابت نمایند.

احمد قوام

پس از صدور اعلامیه مزبور چون مخالفین دانستند که برای عقیم گذاردن تدابیر ایشان به چه حربه برنده‌ای متوسل شده‌ام، قبل از ظهر روز بعد، سران اکثریت مجلس را (دشتی، ملک مدنی، مؤید ثابتی) به اتفاق رئیس مجلس شورای ملی و دکتر شفق نماینده منفردین که من نسبت به او اخلاص و عقیده داشتم نزد من فرستادند. این اشخاص ضمن ملاقات با من تلویحاً اشاره کردند که: «هیچ نوع دسته‌بندی و صف‌آرایی در مجلس و خارج از آن، از طرف نمایندگان علیه دولت وجود ندارد و خاطر رئیس دولت نایستی از این بابت کوچکترین نگرانی داشته باشد و در ضمن اصرار در تشکیل دولت و معرفی کابینه هم علت خاصی نداشته است.»

چون مخالفین از مقابله مایوس شدند در صدد برآمدند با استفاده از وسایل دیگری مقاصد خویش را تأمین کنند و به همین دلیل اوضاع کشور و استیلای فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان را بر نواحی شمال غربی ایران بهانه قرار داده و به‌عنوان آن که انجام انتخابات در سراسر کشور میسر نیست و بیش از یک ماه به انقضای دوره چهاردهم مجلس شورای ملی باقی نمانده، پیشنهاد کردند برای جلوگیری از فترت و تعطیل مشروطیت، مجلس چهاردهم تا انجام انتخابات دوره بعد تمدید گردد. اما اجرای این منظور با جلب موافقت نمایندگان اقلیت که عده آنان بر چهل و شش نفر بالغ می‌گشت ملازمه داشت و لذا سران اکثریت موضوع امر را با یکی دو نفر از نمایندگان اقلیت در میان گذاشتند و آنان نیز جریان امر را به اطلاع دکتر مصدق رساندند. دکتر مصدق در جواب گفت وکلای دوره چهاردهم که خود وی نیز در زمره آنان است برای مدت دو سال انتخاب شده‌اند

و تمديد دوره چهاردهم به هيچ عنوان و تعبيرى قانونى نمى‌تواند بود. در جلسه روز بيست و سوم بهمن نيز وى ضمن ايراد منطقى، در عين حال كه لزوم جلوگيرى فترت را متذكر گرديد، با تمديد دوره چهاردهم مخالفت ورزید.

صبح روز بيست و سوم بهمن، كه كسالت و سرماخوردگى چند روزه‌ام مرتفع شده بود، به حضور اعلیحضرت رفتم و اسامى هيئت نمايندگان ايران را كه جهت عزيمت به مسكو انتخاب كرده بود، به اطلاع ايشان رسانيدم و آنگاه يك روز قبل از عزيمت به مسكو سرلشكر ارفع رئيس كل ستاد ارتش را كه به نوبه خود در جلوگيرى از نفوذ روس‌ها ابراز شجاعت و استقامت كرده بود، به جهات سياسى از مقام خود عزل كردم و سرلشكر آقاولى را كه بين نظاميان به آزاديخواهى و عطوفت معروف بود، به جاي وى به خدمت منصوب نمودم و در همان روز اعضاى هيئت اعزامى به مسكو كه عبارت بودند از دكتر شفق، سلمان اسدى، نيك‌پور، حميد سياح، جواد عامرى، عميدى نورى، قاسم مسعودى، درى و پيرنظر را براى معارفه به حضور اعلیحضرت بردم.

پس از قطعيت يافتن زمامدارى من و عزيمت به مسكو، دولتين انگليس و آمريكا متوجه شدند مرحله جديدى در تاريخ ايران پيش آمده است و با كمترين غفلت از جريان حوادث نتايج نامطلوبى را بار مى‌آورد و به همين مناسبت هر دو دولت، با دو جهت فكرى متفاوت، بر آن شدند كه سفر اى خود را در آستانه تحولات سياسى جديد تغيير دهند.

انگلىسى‌ها به لحاظ سابقه خصومت بولارد و من لازم دانستند هرچه زودتر وى را از ايران فراخوانند و بدین وسيله بغض و

عداوت مرا نسبت بدستگاه سیاسی خود در ایران کاهش دهند. بعلاوه بولارد مانند بعضی از سیاستمداران مستعمراتی انگلیس در کشورهای شرق به سائقه اعوجاج و نقایص روحی که بر اثر خدمت در ممالک مشرق زمین در فکر و رفتار آنان ظهور می‌کند، ممکن بود سوءظن مرا نسبت به انگلیسی‌ها تشدید کند و در نتیجه ناگزیر بیشتر به طرف روس‌ها بکشانند، به همین جهت برای نخستین بار در تاریخ سیاسی انگلیس، برای جانشینی یک نفر سفیر مستعمراتی، وزیر مختار خودشان را در بلژیک، موسوم به هلیه لورژوتل که تا آن موقع اصلاً سابقه خدمتی در شرق نداشت و از خشونت گفتار و رفتار مأمورین مستعمراتی به کلی عاری بود، به جای سر ریدر بولارد گستاخ و تندخو به ایران اعزام داشتند. لورژوتل پس از چند ماه اقامت در ایران از طرف دربار انگلستان به درجه شوالیه نایل آمد و عنوان رسمی او از مستر هلیه لورژوتل به سر جان لورژوتل تغییر یافت.

تصمیم آمریکایی‌ها از تعویض سفیرکبیر خود والاس مری علت و موجب دیگری داشت، آمریکایی‌ها چون وضع ایران را بی‌نهایت حساس می‌پنداشتند و درک می‌کردند که برای احاطه بر اوضاع روز در ایران انتخاب عنصری فعال‌تر و جوان‌تر از والاس مری که مردی شریف و نیک‌نفس بود به‌عنوان سفیر کبیر مورد احتیاج است، بنابراین مستر جورج آلن را که دارای خصوصیات مطلوب بود انتخاب و به دربار ایران معرفی کردند و تقریباً ظرف مدتی کمتر از چهل روز پس از بازگشت من از مسکو هر دو سفیرکبیر جدید انگلیس و آمریکا به ایران وارد و مشغول کار شدند، متنها هر کدام با روش و تاکتیکی متفاوت.

لوروزتل همچون یک سفیرکبیر تشریفاتی عمل می‌کرد و مأمورین سیاسی دولت انگلیس را، بر خلاف دوران تصدی بولارد، از تماس با مأمورین ایرانی خود و عمال شناخته شده انگلستان منع می‌نمود و بدین وسیله می‌خواست سوءظن شدیدی را که از دخالت‌ها و انتریک‌های سیاسی انگلیس در ایران به وجود آمده بود تخفیف دهد و خود نیز بیشتر اوقات را به بازی تنیس و اسب سواری و تفریح می‌گذرانید و نقش مؤثر را از لحاظ مداخله در امور، بر عهده مأمورین غیر معروف و انطباحت سرویس و مأمورین شرکت نفت که در تمام ایران مخصوصاً نواحی جنوبی کشور پراکنده بودند واگذار نموده بود.

بعکس وی، جرج آلن هر هفته بر میزان صمیمیت خود با من می‌افزود و لااقل هفته‌ای یک بار با من ملاقات می‌کرد و ضمن مذاکرات از جانب دولت متبوع خود، وعده همه گونه کمک و مساعدت را می‌داد و چون شخصاً مردی سمپاتیک و در عین حال چرب زبان بود به آسانی می‌توانست با مخاطبین خود طرح دوستی بریزد. بعلاوه بدون تردید آلن شخصاً نسبت به من ارادت داشت و برایم احترامی فراوان قایل بود. با آن که نسبت به سیاست دولت شوروی شدیداً سوءظن داشتم، عقیده‌مند بودم که از لحاظ تجاری روابط نسبتاً وسیعی با روسیه شوروی باید برقرار کرد. من نسبت به انگلیسی‌ها از سال ۱۳۰۰ کینه‌هایی در دل داشتم و اگر تبسمی به آنها می‌کردم بی‌شک به اقتضای دیپلماسی بود. نسبت به آمریکایی‌ها بدون ریا تعلق خاطر داشتم و این علاقه را نخستین بار که در سال ۱۳۰۰ شمسی پس از سقوط سیدضیاءالدین طباطبائی، بانی و موجد کودتای ۱۲۹۹ به نخست‌وزیری رسیدم، با استخدام

دکتر میلیسپو و میسیون مالی آمریکایی به منصه ظهور رسانیدم. در سال ۱۳۲۵ هم در همان لحظات و دقایقی که در مخیله من احتمال خطر کرملین و پولیت بورو و قطع امید از روس‌ها تقویت می‌شد، توجهم تنها به کمک و پشتیبانی آمریکایی‌ها بود، ولی افسوس که وفاداری آمریکایی‌ها نیز دیری نپایید و نه فقط در مورد من، بلکه به سایر شخصیت‌های ایرانی که پس از جنگ بین‌المللی دوم با آنان عهدی بسته‌اند، عاقبت جز بی وفایی و پیمان شکنی خاطره دیگری از خود باقی نگذاشته‌اند. عده زیادی از سیاست‌مداران ایرانی چنین عقیده دارند که رکوردی را که سفارت آمریکا از رجال و معاریف ایرانی تهیه می‌کند، بدون آن که خود متوجه باشد، مطابق میل و مصلحت انگلیسی‌ها تنظیم می‌گردد و نقشه عمل و سیاست آمریکایی‌ها هم اگر در آغاز با تلقین و نیرنگ انگلیسی‌ها طرح نشده باشد، سرانجام آن طور که پسرعموهای بریتانیایی آنها اراده می‌کنند خاتمه می‌پذیرد. این مطلب در بخش‌های بعدی و در موارد مختلف به اثبات خواهد رسید. من نیز دچار همین سرنوشت شدم، من پس از آن که با درایت و کاردانی فوق‌العاده، آذربایجان و کردستان را از حلقوم روس‌ها بیرون کشیدم، با مذاکراتی که با جرج آلن شروع کرده بودم، امید داشت که بتواند برای اجرای برنامه هفت ساله‌ای که خود مبتکر آن محسوب می‌شدم، مبلغ دویست و پنجاه میلیون دلار از دولت آمریکا دریافت کنم و با استخدام کارشناسان فنی آمریکایی سطح تولید کشور را ارتقاء دهم و با ایجاد سدهای متعدد و توسعه امور کشاورزی و عمرانی و صنعتی، وسایل بهبود زندگی طبقات محروم کشور را فراهم سازم. لیکن چون این موضوع، یعنی دریافت کمکی به این

بزرگی و ورود تعداد زیادی از مهندسين و متخصصين آمريكايي جداً مخالف و مغاير با سياست انگلستان در ايران بود، دستگاه توطئه و دسيسه‌چيني سفارت انگليس در تهران كه مدت چند ماه در حال تدارك و آرايش قواي خود بود، با شدت و شتاب هرچه تمام‌تر به كار افتاد و ماشين حادثه‌سازي و آشوبگري سفارت كه بعدها در مقابل حكومت دكتور مصدق تاب مقاومت نياورده و خرد شد، با قدرت به حركت درآمد. انگليسي‌ها چنان بي‌شرمانه به تخطئه و لجن‌مال كردن من و اطرافيانم پرداختند كه گويي منجي آذربايجان و كردستان كه آنها در انظار مردم تجسم داده بودند داراي دو شخصيت متمايز و متغاير بود. انگليسي‌ها در اين راه چنان تند رفتند و تركنازي كردند كه بعدها يعني پس از دو سه سال، خود گرفتار انتقامجويي دموكرات‌هاي آمريكا و كمپاني‌هاي آمريكا و كمپاني‌هاي نفتي درجه دوم كشور مذكور شدند و به ايشان رفت آنچه را كه بر ديگران روا داشته بودند. علت ديگر مخالفت انگليسي‌ها بامن كه علت‌العلل ضديت و مخالفت آنها با هر شخصيت قوي و هردسته و فرد مستقلي در ايران محسوب مي‌شود، آن است كه انگليسي‌ها پس از جنگ بين‌الملل دوم به‌هيچ‌وجه سياستشان اقتضا نمي‌كند كه در ايران يك فرد يا يك دسته نيرومند و با اراده و وطن‌خواه حكومت را در دست گيرد، زيرا آنها معتقدند كه قدرت متمرکز می‌تواند قطعاً به سوی راست یا چپ متمایل شود. در صورت نخست آمريكايي‌ها و در صورت اخير شوروي‌ها از نتايج اين تمايل بهره‌مند خواهند شد، ليكن چون افراد طبقه حاكمه ايران تمايلات ضدروسي دارند، طبعاً اگر قدرت متمرکزی به‌وجود آيد به سوی آمريكايي‌ها كه داراي وسايل فني و

اقتصادی بی‌شمار هستند خواهد گرایید. بدین جهت توسعه نفوذ آمریکایی‌ها در ایران، به عقیده انگلیسی‌ها از ازدیاد نفوذ کمونیست‌ها خطرناک‌تر است. از این گذشته انگلیسی‌ها ترجیح می‌دهند همیشه با ایجاد نفاق و دشمنی بر ایرانیان حکومت کنند و به همین مناسبت هنگامی که مشاهده کنند دسته‌ای متشکل در جهت منافع ملی خود گام برمی‌دارد، با وسایلی که در اختیار دارند می‌کوشند تا آن را از داخل منفجر و از خارج تضعیف کنند. انگلیسی‌ها بخوبی می‌دانند مبارزه و پنجه درافکندن با دستورهای سیاسی نیرومند و سازمان‌یافته و مجهز به ایدئولوژی امری بس دشوار است و لذا پس از شهریور ۱۳۲۰ که پادشاه سابق از کشور خارج شد و وضع اجتماعی ایران صورت دیگری به خود گرفت، هر موقع که مردی قوی و صالح و یا حزبی ملی و اصولی پا به عرصه سیاست ایران گذارد، بلادرنگ من‌غیرمستقیم به مقابله او شتافتند و با اعمال وسایل موجود، در مدتی کوتاه آن را از ادامه فعالیت بازداشتند. بعکس، اشخاص نالایق و ناصالح را بر سر کار گماردند و از آنان حمایت و جانبداری کردند و هنگامی که بر اثر عدم لیاقت و عوامل دیگر، کرسی اشغالی از زیر پایشان به‌در رفت، برای روز مبادا ایشان را در مقامی دیگر محفوظ داشتند تا در موقع لزوم دوباره اینان را مورد استفاده قرار دهند. من از زمره افرادی بودم که مغضوب انگلیسی‌ها واقع شدم و مشکلات فراوانی را بدین لحاظ تحمل کردم و در مقابل آنها سپر نیفکندم. اشخاص دیگری مثل هژیر و دکتر مصدق با آن که دارای افکار و عقاید متفاوت بودند، بعلت داشتن خصایل مثبت با مخالفت‌ها و کارشکنی‌های بی‌شمار عوامل انگلیس مواجه گشتند. بی‌جهت نیست که این قبیل

اشخاص با اراده و قوی هر یک به نحوی از صحنه سیاست دور شدند، ولی افرادی همچون علاء و ساعد و حکیمی هر بار با اعزاز و اکرام می‌آیند و در پست نخست‌وزیری به ارباب و مولای خود خدمت می‌کنند و پس از انجام وظایف محوله نیز به‌عنوان سفیر و وزیر و وکیل، وجود طفیلی ایشان بر دوش مردم فقیر این کشور تحمیل می‌شود. چنین است خصلت سیاست نابکارانه انگلیسی‌ها در ایران. اصولاً دول قوی در کشورهای غنی و ثروتمند که در عین حال ضعیف و کم‌جمعیت هستند، برای تأمین خود روشی جز این در پیش نمی‌گیرند. انگلیسی‌ها از دیرباز با اعمال چنین شیوه‌ای منافع ملت ایران را قربانی آزمندی‌ها و مقاصد استعماری خود می‌کنند.

روس‌ها بطور کلی قبل از انقلاب اکبر و همچنین در دوران حیات استالین، همواره خواهان تصرف سراسر خاک ایران بوده‌اند. طی این مدت تجربه نشان داده است که دولت اتحاد جماهیر شوروی در هر فرصت مناسب، تیشه را به قصد قطع ریشه کشور و ملت ما بلند کرده است و فقط هر موقع که از بیم واکنش دنیای غرب ناگزیر شمشیر را در نیام نگاه داشته، به کمک ستون پنجم خود با انواع وسایل به خرابکاری در شئون مختلف زندگی ما پرداخته است.

آمریکایی‌ها نیز با روش مستعمراتی مخصوص خود، از یک طرف ما را در تنگنای مادی قرار می‌دهند و با بالا بردن ستون مخارج بودجه، وضعی به وجود می‌آورند که برای رفع کسر بودجه هر ماه دست تکدی به سوی آنها دراز باشد تا بدین وسیله افراد مورد نظر خود را به کارهای مهم بگمارند و در مقابل وجوهی که می‌پردازند امتیازاتی به دست آورند؛ از طرف دیگر با روش‌های

سیاسی متغیر و سرسری خود برای ما دسته و جمعیت و «سرباز فداکار» می‌سازند و همین که دوران حکومت یکی از دو حزب کشور آمریکا بسر آمد و حزب مخالف زمام امور را در دست گرفت، کسانی را که روزی خودشان تقویت کرده و به اوج عزت رسانده‌اند سرنگون می‌کنند و بدین نحو کشور ما را به تشنج و هرج و مرج سوق می‌دهند.

**اسرار مذاکرات مسکو
رفتار خشن استالین
مذاکره با استالین و مولوتوف
تلگراف به مسکو به نایب نخست وزیر
ختم مذاکرات مسکو و صدور اعلامیه مشترک**

پس از ورود به فرودگاه مسکو و تشکر از مستقبلین نطق زیر را ایراد کردم:

من خیلی مسرورم که به پایتخت یک کشور دوست، به منزله
یک دوست صمیمی وارد شده‌ام. من در عرض راه، در هر
نقطه‌ای در اتحاد جماهیر شوروی با نهایت صمیمیت و محبت
پذیرایی شدم و امیدوارم در مسکو، در نتیجه مودت و دوستی
و احترام متقابل، موفق شوم با همسایه بزرگ ایران، یعنی
اتحاد جماهیر شوروی اساس مودت و دوستی تزلزل ناپذیری
را ایجاد نمایم.

عصر روز دوم اسفند ۱۳۲۴ بنا به دعوتی که از جانب استالین
به عمل آمده بود به تنهایی به ملاقات ژنرال یسم استالین به کاخ
کرملین رفتم، ولی این ملاقات اثر بسیار نامطلوبی در من برجای
گذاشت و شاید اعتمادم را در صداقت و صمیمیت روس‌ها نسبت
به ایران متزلزل یافتم. من با نیتی پاک و ضمیری روشن برای حل و
فصل قضیه ایران به مسکو رفته بودم و انتظار داشتم در
ملاقات‌هایی که با سران شوروی دست می‌دهد، آنها با

نخست‌وزیری چون من که در روابط بین‌المللی استقلال دارد و از سیاست‌خاصی متابعت نمی‌کند، باروشی دوستانه و مساعد وارد بحث و مذاکره شوند. لیکن استالین در نخستین ملاقات آمرانه و تحکم‌آمیز سخن گفت و این کاملاً مخالف انتظار و توقع من بود، خاصه این که هرگز حاضر نمی‌شدم با رئیس دولت کشوری دیگر، هر چقدر هم که بزرگ و مقتدر باشد، جز با رعایت احترام متقابل مجالست و گفتگو کنم. در همان جلسه اول استالین علاوه بر آن که با صراحت تمام اعطای امتیاز نفت شمال را به مدت پنجاه سال خواستار شد، در جواب سؤال من درباره تاریخ تخلیه ایران از قوای سرخ پاسخ صریحی نداد و آن را منوط به فرارسیدن زمان مناسب کرد. دریافتن که اعتماد نسبت به سیاست روس‌ها و حسن‌نیت ایشان تاحدی اشتباه‌آمیز بوده است و در همان لحظه از آمدن به مسکو برای مذاکره با روس‌ها، در دل احساس ندامت و پشیمانی کردم.

اما استالین که یک گرجی بسیار زیرک و باتجربه بود، معمولاً با سران کشورهای دیگر و نمایندگان آنها با شدت و خشونت مطلب را عنوان می‌کرد. اگر شدت لحن او مؤثر می‌افتاد که فیهوالمطلوب، وگرنه فوراً تغییر روش می‌داد و از در محبت و ملایمت درمی‌آمد. در مورد من نیز استالین به عصبانیت و ناراحتی درونیم پی‌برد و دانست که در ملاقات‌های بعدی خشونت و تهدید را نباید نسبت به رئیس هیئت نمایندگی ایران ادامه دهد؛ زیرا امکان داشت برنامه اقامت خود را در مسکو قطع کنم و با یأس از کنار آمدن با سران شوروی، در روش سیاسی خود تغییر محسوس بدهم و به اتکای دول غربی موضوع شکایت ایران را در سازمان ملل متحد بطور جدی تعقیب نمایم و افکار جهانیان را با طرح

دعوی در شورای امنیت و جلسات رسمی سازمان ملل متحد، علیه دولت اتحاد شوروی برانگیزم. بدین جهت پس از مشورت با مولوتف، در جلسات بعد کلام استالین تغییر یافت و در مقابل مردی سرکش و مقاوم به ملایمت گرایید. استالین این بار به جای مطالبه امتیاز نفت شمال، موضوع تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی را در استخراج نفت شمال پیش کشید و تخلیه تدریجی قوای شوروی را از ایران مشروط به این کرد که دولت ایران با سران فرقه دموکرات آذربایجان با مدارا و مسالمت رفتار نماید. قبول کرد که فوراً به وزارت دفاع اتحاد جماهیر شوروی دستور دهد که به تخلیه خاک ایران از ارتش سرخ پردازد. با این که روز دهم اقامت من در مسکو، یعنی یازده اسفند، آغاز تخلیه قشون شوروی از شاهرود و سمنان و تبریز و قسمتی از نواحی خراسان رسماً اعلام گشت، لیکن روز بعد اطلاع یافتم که نیروی شوروی فقط یک قسمت از خاک ایران را تخلیه می‌کند و در نظر است عده‌ای از سربازان روسی برای مدت نامعلومی در ایران باقی بمانند. از این رو در تاریخ چهاردهم اسفند علیه این تصمیم دولت شوروی کتباً به وزارت امور خارجه شوروی اعتراض کردم:

مدت اقامت من در مسکو بیش از حد انتظار بطول انجامید و برای رفع نگرانی مردم ایران تلگرافی خطاب به سهام‌السلطان بیات نایب نخست‌وزیر مخابره کردم. پس از وصول تلگراف جلسه خصوصی مجلس شورای ملی بنا به تقاضای بیات در تاریخ پانزدهم اسفند تشکیل گردید و تلگراف من به شرح زیر در مجلس قرائت شد:

به اطلاع اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و مجلس شورای ملی برسانید، به مناسبت مهمانی که ژنرال یسم استالین به افتخار

میسون اعزامی ایران برپا نموده‌اند، حرکت به سمت ایران به تأخیر افتاد و ممکن است روز پنجشنبه وارد تهران شوم. در خصوص عدم تخلیه خاک ایران از نیروهای شوروی، اعتراض خود را به آقای مولوتف کمیسر امور خارجه دولت شوروی داده‌ام. در ضمن مهمانی نیز شفاهاً به نام دولت ایران اعتراض خود را به شخص ژنرال یسم استالین تقدیم خواهم داشت. تقاضاها و قراردادهایی که برخلاف مصلحت و منافع کشور ایران باشد قبول نخواهد شد.

همان روز رادیو لندن خبر داد:

به محض این که دولت شوروی اعلام کرد که در نظر دارد قسمتی از نیروهای خود را در ایران باقی گذارد، فوراً قوام السلطنه که هنوز در مسکو مقیم است، کتباً به این تصمیم دولت شوروی اعتراض کرد. بعد از ظهر آن روز نیز در حدود دو هزار نفر از ساکنان تهران در میدان بهارستان اجتماع کرده و جداً تخلیه کامل خاک ایران را از قوای شوروی خواستار شده‌اند.

باری، شب هیجدهم اسفند که آخرین روز توقف من و همراهانم در مسکو محسوب می‌شد، استالین ضیافت مجللی در کاخ کرملین به افتخار هیئت نمایندگی ایران ترتیب داد. قبلاً استالین تنها از شخص من برای شرکت در این ضیافت دعوت کرده بود، ولی من شرکت در این جشن را موکول به دعوت از کلیه همراهان خود نمودم. استالین ابتدا موافقت کرد که هیئت اصلی نمایندگی جزو مدعوین باشند، ولی من وقتی از موضوع اطلاع یافتم مصرانه تقاضا کردم که روزنامه‌نویسان ایرانی که همراه هیئت نمایندگی ایران به مسکو آمده‌اند باید در جشن کرملین شرکت جویند و

بالأخره استالین با این درخواست موافقت کرد و کلیه اعضای هیئت نمایندگی ایران در کاخ کرملین حضور بهم رساندند.

من در سر میز شام در جواب اظهارات مولوتف چنین گفتم:
در این ضیافت آقای مولوتف اظهارات بی‌نهایت پُرمهری نسبت به من و فرد فرد اعضای میسیون ایراد داشتند و اظهارات پُرحرارت کمیسر امور خارجه دولت شوروی، در واقع مظهر نیت صمیمانه و مودت‌آمیز شخص ژنرال یسم استالین که در مقابل ایشان قرار گرفته‌اند می‌باشد. در ملاقاتی که با آقای مولوتف نمودم امیدوار شدم که اساس دوستی و مودت تزلزل‌ناپذیری بین ملت ایران و ملل اتحاد جماهیر شوروی بر پایه محکم استوار خواهد گردید و یقین است که روز به روز این امیدواری براساس عمل تحکیم خواهد یافت. روزی که من به مسکو آمدم با امید زیاد وارد شدم و هنوز از امیدهای خود صرف‌نظر نکرده‌ام و یقین دارم که بهترین مناسبات بین ملت ایران و ملل اتحاد جماهیر شوروی ایجاد خواهد شد.

استالین پس از ختم نطق من جام خود را به سلامتی دو ملت دوست و متحد ایران و شوروی نوشید و من نیز متقابلاً چنین کردم. روز بعد مسکو را به صوب تهران ترک نمودیم و قبل از حرکت طیاره، در فرودگاه مسکو نطق زیر را ایراد کردم:

در این موقع که مسکو پایتخت کشور دوست و همجوار خود را ترک می‌کنم، لازم می‌دانم از پذیرایی گرمی که از من و میسیون من در مدت توقّفم به عمل آمد تشکر کنم و ناامید هم نمی‌باشم که روابط حسنه بین دو کشور تشیید و تحکیم شده و حسن تفاهم کامل برقرار گردد.

پس از حرکت من و همراهان از فرودگاه مسکو، اعلامیه مشترک من و استالین به شرح زیر در زمان واحدی در تهران و مسکو انتشار یافت:

نخست وزیر ایران آقای قوام السلطنه، در مدت توقف خود در مسکو از تاریخ نوزدهم فوریه تا ششم مارس سال جاری، چندین بار با ژنرال یسم استالین رئیس شوراهای کمیسر ملی اتحاد جماهیر شوروی و مولوتف کمیسر ملی امور خارجه ملاقات و مذاکره نمودند. در طی این مذاکرات که در محیط دوستانه جریان داشت مسائلی که مورد علاقه طرفین بود مورد بحث قرار گرفت. طرفین ساعی خواهند بود که با تعیین سفیر کبیر جدید شوروی در ایران موجبات تحکیم روابط دوستانه بیش از پیش بین دو کشور برقرار گردد.

در موقع عبور از بادکوبه، دو تلگراف یکی به عنوان استالین و دیگری خطاب به مولوتف مخابره کردم و ضمن تشکر از پذیرایی های مفصلی که از من و همراهانم در مسکو به عمل آمده بود، اظهار امیدواری کردم که با اشتراک مساعی طرفین مناسبات و روابط دو کشور تشدید و تحکیم یابد.

من و همراهان پس از توقف کوتاهی در بادکوبه مستقیماً به طرف تهران حرکت کردیم و سه رعب بعد از ظهر یکشنبه نوزدهم اسفند در میان ابراز احساسات عمومی وارد فرودگاه مهرآباد شدیم. در این موقع نمایندگان اکثریت مجلس در نگرانی و بیم زیاد بسر می بردند، زیرا علاوه بر این که یکی دو روز به انقضای مجلس دوره چهاردهم باقی نمانده و تلاش وکلای علاقه مند به تمدید آن دوره بی نتیجه مانده بود، پس از تعطیل مجلس اینان نه به انتخاب

مجدد خود امیدی داشتند و نه بطور کلی تأمینی برای خود و کسانشان. خاصه آن که روز به روز بر نفوذ فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان افزوده می‌شد و معلوم نبود عاقبت گستاخی و جسارت روس‌ها و عمال سیاسی و اقتصادی و احزاب و فرقه‌های دست‌نشانده ایشان به کجا منتهی خواهد شد.

روز بیستم اسفند به دیدن اعلیحضرت رفتم و گزارش مفصل مسافرت خود را به مسکو به ایشان تسلیم کردم. در همان روز وکلای اکثریت برنامه‌ای تنظیم کرده بودند که ضمن تشکیل جلسه علنی به بهانه این که کشور در بلا تکلیفی است و مشروطیت نیز تعطیل بردار نیست و از طرف دیگر نمی‌توان کشور را بدست دولتی که هنوز برنامه کارش در مجلس مطرح و تصویب نشده است سپرد، موضوع تمدید مجلس دوره چهاردهم را مطرح کنند و با تحریک نمایندگان اقلیت مجلس منظور خود را عملی سازند، ولی چند ساعت بعد مظفر فیروز معاون نخست‌وزیر، از نقشه نمایندگان اکثریت باخبر شد و حتی رونوشت متن طرح دوفوریتی را، که آنان برای پیشرفت مقصود تهیه کرده بودند به دست آورد و برای عقیم گذاردن تصمیم اکثریت بر آن شد ولو از طریق تخویف و ارباب قبل از ورود ایشان به مجلس، از تشکیل جلسه علنی ممانعت کند. برای تأمین منظور، مظفر فیروز عده‌ای را، در حدود چند هزار نفر، به میدان بهارستان روانه و آنان را مأمور کرد که با هو و جنجال مانع ورود وکلای اکثریت به مجلس شوند. این عده مأموریت خود را بخوبی انجام دادند و حتی نسبت به امیر تیمور کلالی، حسن اکبر، قبادیان و عماد تربتی اهانت کردند و یکی دو نفر از ایشان را نیز مضروب ساختند. بعوض هنگام ورود نخست‌وزیر و رئیس مجلس

که به اتفاق یکدیگر به مجلس آمدند، احساسات موافق ابراز داشتند و آن دو را بر روی دست مشایعت کردند.

مظفر فیروز برای سید محمد طباطبائی مدیر روزنامه تجدد که در آن دوره نماینده مجلس و ناطق زبردستی بود و مأموریت داشت طرح دوفوریتی را همراه با نطق مستدلی به مجلس تقدیم کند، نقشه خشونت آمیزتری طرح کرد و چند نفر از اوپاش را برای گوشمالی به خانه او روانه داشت و در نتیجه سید محمد نتوانست در جلسه معهود حاضر شود و چند روز بر اثر ضرب و جرح در منزل بستری شد.

**پایان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی
توقیف سیدضیاءالدین طباطبائی
تعیین سادچیکف به سمت سفیر کبیری شوروی
تخلیه خاک ایران از ارتش سرخ
مواد موافقتنامه قوام - سادچیکف**

صبح روز سه‌شنبه بیست و یکم اسفند، که آخرین روز دوره چهاردهم بود، گزارش مسافرت خود را در جلسه خصوصی به اطلاع نمایندگان رسانیدم و مجلس دوره چهاردهم، سه ریع ساعت قبل از ظهر همان روز با تأسف و حسرت وکلای اکثریت پایان یافت. قبل از ظهر روز چهارشنبه بیست و نهم اسفند، سادچیکف سفیر کبیر جدید شوروی که در آخرین جلسه مهمانی کاخ کرملین، بوسیله شخص ژنرال یسم استالین به من معرفی شده بود، وارد تهران شد. شب پنجشنبه اول فروردین ۱۳۲۵ سید ضیاءالدین طباطبائی بنا به وسوسه و اصرار مظفر فیروز و برخلاف میل باطنی خود من، به شهربانی جلب و در آنجا توقیف گردید.

روز ششم فروردین سادچیکف بنا به وقتی که قبلاً تعیین شده بود به حضور شاه بار یافت و استوارنامه خود را تسلیم کرد. در جلسه روز سه‌شنبه ششم فروردین شورای امنیت که در نیویورک تشکیل گردید، گرومیکو نماینده دولت شوروی هنگام آغاز بحث راجع به قضیه ایران اظهار داشت که هیچ علتی وجود ندارد که قضیه ایران در برنامه شورای امنیت باقی بماند، زیرا این اقدام با

اوضاع و جریانات حقیقی کشور مابینت دارد، چه بر طبق دوره گذشته شورای امنیت، منعقد در لندن، مذاکرات بین دولتمین شوروی و ایران بطور مستقیم جریان یافته و در نتیجه بین طرفین توافق نظر حاصل شده که نیروهای شوروی خاک ایران را تخلیه کنند و عملیات تخلیه هم از روز بیست و چهارم جاری شروع گردیده است و شاید در مدت پنج الی شش هفته به پایان برسد، مگر این که وضع جدیدی پیش بیاید که غیرمترقبه باشد.

این مطلب «مگر این که وضع جدیدی پیش بیاید که غیرمترقبه باشد» که ضمن نطق گرومیکو بیان شد کشدار و مبهم بود. به این علت نمایندگان آمریکا و انگلیس دریافتند که منظور نماینده شوروی این است که بر پایه وعده توخالی و دروغین تخلیه خاک ایران از طرح قضیه ایران در جلسات آینده شورای امنیت جلوگیری کند و پس از آن که شکایت ایران از دستور خارج گردید، قسمتی از ارتش شوروی همچنان در خاک ایران، برای اجرای نظریات آن دولت، باقی بماند. از این رو بلافاصله پس از اتمام نطق گرومیکو، مستر برنس وزیر امور خارجه آمریکا رشته سخن را بدست گرفت و اظهار داشت که در این خصوص با نظریه گرومیکو موافق نیست، اگر توافق نظری یا قراردادی بین ایران و شوروی در خصوص تخلیه ارتش سرخ و مدت آن وجود دارد، باید شورای امنیت تفصیلات این توافق نظر قرارداد را بداند، لذا لازم است که قضیه ایران همچنان در دستور مذاکرات شورای امنیت باقی بماند.

نماینده دولت انگلیس نیز نظر دولت آمریکا را تأیید نمود و گفت: اگر حقیقتاً تفاهم کامل بین دولت اتحاد جماهیر شوروی و ایران حاصل شده، باید دولتمین مذکور نتایج و تفصیلات این تفاهم

را به اطلاع شورای امنیت برسانند، زیرا دولت انگلستان در موعد مقرر در عهدنامه ۱۹۴۲ نیروهای خود را بدون هیچ‌گونه قید و شرطی از ایران خارج نموده، ولی دولت شوروی این عمل را در موقع خود انجام نداده و اکنون که وعده تخلیه خاک ایران را می‌دهد آن را مشروط بر این می‌کند که «وضع جدیدی پیش نیاید».

بالاخره در جلسه بعد از ظهر شورای امنیت، پس از چهل دقیقه مذاکرات پرحرارت، پیشنهاد گرومیکو مبنی بر عدم ثبت و باقی ماندن شکایت ایران در دستور مذاکرات شورای امنیت، با اکثریت نه رأی در مقابل دو رأی رد شد. نماینده دولت شوروی بر اثر رد پیشنهاد خود جلسه شورا را با عصبانیت ترک گفت، ولی چون در ضمن جلسه صبح، گرومیکو طی بیانات خود اظهار داشته بود که شاید خود ایرانی‌ها به اطمینان‌هایی که دولت شوروی راجع به تخلیه خاک ایران از ارتش سرخ به دولت ایران داده است قانع باشند، در جلسه عصر ضمن اخذ رأی، تصویب گردید که آقای علاء نماینده دولت ایران در جلسه حضور یافته، نظر صریح دولت ایران را در این خصوص اعلام نماید، لذا علاء در جلسه سرّی بعد از ظهر روز ششم فروردین در شورای امنیت حاضر شد و ضمن نطق مفصلی تأکید کرد که: «در مدت شانزده روزی که آقای قوام‌السلطنه در رأس هیئت نمایندگی ایران در مسکو اقامت داشتند، چندین مرتبه با ژنرال‌یسم استالین و مولوتف ملاقات و مذاکره نمودند، ولی چون پیشنهادهای دولت شوروی مخالف استقلال و حق حاکمیت ایران بوده، نخست‌وزیر ایران از قبول آنها سر باز زده است و به این طریق مذاکرات آنان به نتیجه مطلوب نرسیده است».

سپس آقای علاء در جلسه سرّی مذکور در جواب سئوال نماینده

لهستان مبنی بر این که آیا از تهران دستوری برای مخالفت با پیشنهاد نماینده شوروی به ایشان رسیده، یا این که مشارالیه از جانب خود با نظر نماینده شوروی مخالفت می‌نماید، اظهار داشت «دستورهایی که از تهران از جانب آقای قوام‌السلطنه نخست وزیر صادر گردیده، بسیار روشن و صریح است و همان دستورها من را ملزم می‌نماید که به منظور حفظ منافع و حمایت از مصالح کشور خود اقدام نمایم و از جمله عللی که آقای قوام‌السلطنه را وادار نمود تا به من دستور دهد که قضیه ایران را در شورای امنیت مطرح کنم این است که ایشان میل دارند در موقع زمامداری خود با آزادی و بدون هیچ‌گونه فشاری به میهن خود خدمت کنند.» سپس نماینده لهستان اظهار داشت که: «در این صورت معلوم می‌شود مسافرت قوام‌السلطنه به مسکو فقط برای شرکت در جشن‌ها و نوشیدن ودکا بوده است.» ولی آقای علاء جواب داد: «درست است که در مسکو پذیرایی فوق‌العاده شایانی از آقای قوام‌السلطنه به عمل آمد، ولی هدف آقای قوام‌السلطنه از این مسافرت، مذاکره با اولیای دولت شوروی به منظور عدم مداخله آنها در امور داخلی ایران بوده است و چون ایشان پیوسته مسئله استقلال ایران را اولین هدف مذاکرات خود قرار داده بودند، به قدر یک مو از این نظر عدول ننمودند، ولی متأسفانه آقای قوام‌السلطنه به علت سختگیری سران دولت شوروی در مسکو به این منظور موفقیت حاصل نکردند.»

پس از این که شوروی‌ها فهمیدند که شورای امنیت به هیچ‌وجه حاضر نیست شکایت ایران را از دستور کار خود خارج سازد و نیز مطمئن شدند که من در باطن از رفتار ایشان دلخوش نبوده و محرمانه و غیرمستقیم به علاء دستور داده‌ام که

قضیه ایران را در شورای امنیت دنبال کند، و شاید هم محرمانه بوسیله سفرای کبرای انگلیس و آمریکا در ایران، از دولتمندان مذکور تقاضا کرده‌ام که نمایندگان آن دو دولت در شورای امنیت از این تقویت و جانبداری دولت ایران دریغ نورزند، پافشاری بیش از این را در این مورد جایز ندانستند و به دولت ایران اطلاع دادند که حاضرند ارتش سرخ را بدون هیچ قید و شرطی از ایران خارج نمایند، ضمناً از من خواهش کردند که این موضوع را علناً به اطلاع عامه برسانم تا از فشار شورای امنیت در این باره کاسته شود. به همین منظور در تاریخ چهاردهم فروردین مظفر فیروز معاون سیاسی نخست‌وزیر، ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران خارجی مقیم تهران اظهار داشت که «دولت شوروی تخلیه خاک ایران را ظرف پنج تا شش هفته انجام خواهد داد و امر تخلیه منوط به هیچ‌گونه قید و شرطی نیست.»

ساعت سه و نیم بعد از نصف شب پانزدهم فروردین نیز مذاکرات نمایندگان ایران و شوروی در کاخ وزارت خارجه ایران در تهران به نتیجه رسید و اعلامیه مخصوص به امضای من و سادچیکف به شرح زیر صادر گردید:

ابلاغیه

مذاکراتی که از طرف نخست‌وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز شد، در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت و در تاریخ پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ مطابق با چهارم آوریل ۱۹۴۶ به نتایج ذیل رسید و در کلیه مسائل موافقت کاملی حاصل گردید:

۱- قسمت‌های ارتش سرخ از تاریخ بیست و چهارم مارس

۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ماه ۱۳۲۵ ظرف یک ماه و نیم خاک ایران را تخلیه نماید.

۲- قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ بیست و چهارم مارس تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب مجلس پانزدهم پیشنهاد خواهد شد.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد.

نخست‌وزیر شاهنشاهی ایران احمد قوام

سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

مقیم تهران- سادچیکف

مقارن این احوال دولتین آمریکا و انگلیس نیز مرتباً بوسیله وزارت خارجه خود برنس و بوین با هم تماس داشتند و مراقب اوضاع ایران بودند.

بوین در تاریخ بیست و چهارم اسفند در پارلمان انگلستان راجع به ایران اظهار داشت که دولت انگلستان به هیچ وجه مایل نبوده مستحضر شود که دولت شوروی از راه زور و اعمال قدرت می‌خواهد مسائل مورد نظر خود را با دولت ایران در موقعی که نیروهای او قسمت‌هایی از خاک ایران را در تصرف دارد حل و تسویه نماید.

من برای این که بتوانم در مقابل مخالفین خود قوای اجتماعی متمرکزی به وجود آوردم به فکر افتادم که فعالیت احزاب و اجتماعات را آزاد گذارم، تا از این راه هم عرصه را بر مرتجعین و صف شکست خورده وکلای دوره چهاردهم که پس از تعطیل

مجلس گرد هم آمده و علیه دولت نقشه طرح می‌کردند، تنگ نمایم و هم در برابر حزب توده که دارای تشکیلات منظمی بود، حزب نیرومندی از وطن خواهان تشکیل دهم. بدین منظور در تاریخ بیست و سوم اسفند ۱۳۲۴ اعلامیه زیر را صادر نمودم:

در تعقیب اعلامیه مورخ بیست و دوم بهمن ۱۳۲۴ راجع به آزادی احزاب و اجتماعات به اطلاع عموم می‌رساند که چون منظور اصلی اینجانب همواره حفظ نظم و آرامش می‌باشد، دولت را مکلف می‌داند که با نهایت مراقبت این وظیفه را اجرا نموده و نگذارد عناصر ماجراجو نظم عمومی را مختل نمایند. در کشور دموکراسی، حدود آزادی افراد تاحدی است که خلل به آزادی دیگران وارد نسازند و افراد مردم علاقه‌مند به حفظ نظم و آرامش باشند. بنابراین سعی دولت آن است که اجرای کامل قانون اساسی و قوانین موضوعه را مد نظر قرار داده و جداً از هر گونه سوءاستفاده و اختلال نظم جلوگیری کند. اینک در تشریح اعلامیه سابق توضیح داده می‌شود که منظور از آزادی اجتماعات آن است که احزاب و دستجات منظم در محل خود آزادانه به امور حزبی اشتغال داشته و اجتماع نمایند و چون اصل بیست و یکم [متمم] قانون اساسی تصریح نموده که اجتماعات، مادام که مخل آسایش و نظم عمومی نباشند آزادند، و از طرفی حرکت دسته‌ها در معابر عمومی به علت ایجاد زحمت برای مردم و جلوگیری از سیر منظم وسایط نقلیه، مخالف روح اصل مذکور به شمار می‌رود و اغلب در این موارد ماجراجویان منتظر فرصت مناسب هستند تا مقاصد سوء خود را به بهترین نحوی انجام داده و تشویش و نگرانی در افکار عمومی ایجاد نمایند، لذا بدین وسیله اعلام می‌گردد که دولت به منظور رفاه و آسایش

عمومی و جلوگیری از هرگونه هرج و مرج و دسیسه، مصمم است با نهایت جدیت نظم و امنیت را حفظ نموده و عناصری را که محرک یا مباشر بی‌نظمی شناخته شوند، فوراً تعقیب و طبق مقررات قانون به شدیدترین وجهی مجازات نماید. انتظار دارم عموم افراد وظایف خود را رعایت نموده، در پیشرفت منظور دولت ساعی باشند و از حدود آزادی قانونی تجاوز ننمایند، زیرا تأمین رفاه و آسایش عمومی ایجاب می‌کند که دولت تمام وسایل و قدرتی را که طبق مقررات قانون در اختیار دارد علیه ماجراجویان و دسیسه‌کاران اعمال نموده و شدیدترین مجازات را درباره آنها اجرا نماید و برای تأمین آسایش عمومی دستورهای اکید به مأمورین حفظ انتظامات صادر نمودم که امنیت و آرامش را با نهایت جدیت تأمین و ماجراجویان را شدیداً تعقیب و مجازات نمایند.

روز شانزدهم اسفند از روی جوانمردی و اغماض ضیافت مجللی به افتخار سر ریدر بولارد سفیر انگلیس که با من سابقه خصومت داشت و روش سیاسی او عملاً با شکست مواجه شده بود ترتیب دادم و بر سر میز نیز شخصاً نطقی ایراد و خدمات بولارد را در ایران ستودم و از او تجلیل فراوان کردم. بولارد بعد از دو سه روز، یعنی مقارن همان ایامی که سادچیکف سفیر کبیر جدید شوروی وارد ایران شد، کشور ما را ترک گفت.

پس از این که در شب پنج‌شنبه شانزدهم فروردین مذاکرات خود را با سادچیکف با موفقیت خاتمه دادم، دو تلگراف یکی به عنوان استالین و دیگری خطاب به مولوتف به شرح زیر مخابره و جواب دریافت نمودم:

تلگراف به مارشال استالین:

در این موقع که مذاکرات مربوط به مسائل فیما بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی که در مسکو شخصاً با جنابعالی آغاز نمودم و بعداً در تهران ادامه یافت به حسن نتیجه منجر شد و در نتیجه ایجاد حسن تفاهم کامل بین دو کشور دوست و همسایه حاصل و دوره جدیدی در مناسبات بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی شروع گردید، لازم می‌دانم از مساعدت‌های گرانبها و حسن نیت شخص آن جناب و حسن خاتمه مذاکرات که این موفقیت شایان را ممکن ساخته، به نام خود و ملت ایران تشکر نموده بقای سلامت شخص آن جناب و سعادت ملت متفق ما اتحاد جماهیر شوروی را آرزو کنم.

تلگراف به مولوتوف:

در این موقع که مذاکرات مربوط به مسائل فیما بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی حسن انجام یافته و حسن تفاهم کامل بین دو کشور دوست و همسایه ایجاد گردیده است، با ابراز مسرت از حصول این موفقیت شایان و آغاز دوره جدید مناسبات دو کشور، امیدواریم روابط اقتصادی دو کشور نیز در نتیجه مذاکرات کتبی و حضوری در مسکو با توجه و مساعدت جنابعالی قرین حسن انجام یافته و روز به روز به نفع دو کشور افزایش یابد.

جواب تلگراف‌های من به این شرح واصل شد:

تهران - جناب آقای قوام السلطنه نخست‌وزیر و وزیر امور
خارجۀ ایران

خواهشمندم تشکرات مرا از تبریکات و حسن نیتی که به

مناسبت خاتمه موفقیت آمیز مذاکرات فیما بین که گنجینه صمیمیت در امر تحکیم مناسبات مودت آمیز اتحاد جماهیر شوروی و ایران می باشد، ابراز فرموده اید قبول فرمایید. امیدوارم که مذاکرات فیما بین مربوط به مسائل اقتصادی نیز با مشارکت جنابعالی به همین نتیجه موفقیت آمیز به سود ملت های ما انجام پذیرد.

وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر شوروی - و. مولوتف
بر اثر این موفقیت ها مردم کم کم امیدوار شدند که ممکن است محیط مساعدی به وجود آید و روس ها از نقشه توسعه طلبی خود دست بردارند و به مسالمت گرایند، به همین جهت روز بیست و یکم فروردین ماه عده ای به نمایندگی کلیه اصناف و بازرگانان، بدون این که از طرف دولت اشاره ای شود، در کاخ وزارت خارجه حاضر شده از من به خاطر زحماتی که برای حل مسائل مربوط به ایران متحمل شده بود، تجلیل و سپاسگزاری نمودند و موفقیت من را در ادامه خدمت به کشور و حفظ منافع ملت خواستار شدند.

چون روس ها در باطن قصد داشتند که فدائیان فرقه دموکرات آذربایجان را در زنجان و آذربایجان جانشین ارتش سرخ نمایند، هر نقطه از خاک ایران را که تخلیه می کردند عملاً آن را بدست قوای فرقه دموکرات می سپردند. من این اقدامات عهدشکنانه روس ها را موقتاً نادیده می گرفتم و منتظر بودم که پس از جلب موافقت کامل سران دول بزرگ غربی در حمایت از ایران، به سرکوبی پیشه وری و همدستانش اقدام نمایم و در عین حال برای آن که پیشه وری را امیدوار نگه دارم و از زیاده روی های او

بکاهم، از مشارالیه دعوت نمودم برای مذاکره در اطراف امور آذربایجان در رأس هیئتی به تهران آید و با نخست‌وزیر تبادل افکار نماید. پیشه‌وری نیز دعوت من را پذیرفت و روز هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵ با عده‌ای از سران فرقه دموکرات به تهران عزیمت کرد و تا روز بیست و سوم اردیبهشت در تهران ماند.

اسناد سیاسی مربوط به تخلیه قوای شوروی تشکیل شرکت مختلط استخراج نفت شمال

سرانجام مذاکرات بین هیئت‌های نمایندگی ایران و شوروی به نتایجی که ضمن اسناد زیر به آنها اشاره می‌شود، رسید:

موافقتنامه‌های مربوط به تخلیه ایران:

به تاریخ چهارم آوریل ۱۹۴۶ - پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵
جناب آقای قوام‌السلطنه نخست‌وزیر دولت شاهنشاهی ایران
شهر تهران

جناب آقای نخست‌وزیر بدین وسیله محترماً به استحضار جنابعالی می‌رساند که از طرف فرماندهی نیروی شوروی در ایران طبق دستورهای واصله، تمام عملیات مقدماتی برای این که در مدت یک ماه و نیم از بیست و چهارم مارس ۱۹۴۶ کلیه واحدهای ارتش سرخ مقیم ایران تمام خاک کشور مزبور را تخلیه نماید انجام گردیده است.

بااحترامات فائقه

سادچیکف سفیرکبیراتحاد جماهیر

شوروی سوسیالیستی

به تاریخ پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵ - چهارم آوریل ۱۹۴۶

جناب آقای سادچیکف سفیرکبیر اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی - تهران

آقای سفیرکبیر بدین وسیله محترماً به استحضار عالی
می‌رساند که مدلول نامه آن جناب مشعر بر این که از طرف
فرماندهی نیروی شوروی در ایران در نتیجه وصول
دستورهای مربوطه تمام عملیات مقدماتی برای این که کلیه
واحدهای ارتش سرخ، ایران را در مدت یک ماه و نیم که از
بیست و چهارم مارس شروع شود، خارج نمایند انجام گردیده
است اطلاع حاصل نمود. موقع را مقتنم شمرده، احترامات
فائقه را تجدید می‌نماید.

نخست‌وزیر - احمد قوام

قرار تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی

تاریخ چهارم آوریل ۱۹۴۶ - پانزدهم فروردین ماه ۱۳۲۵
جناب آقای سادچیکف سفیرکبیر دولت اتحاد جماهیر
شوروی سوسیالیستی - تهران

آقای سفیرکبیر پیرو مذاکرات شفاهی که بین ما به عمل
آمده است محترماً به استحضار آن جناب می‌رساند که
دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران موافقت می‌نماید که
دولتین ایران و شوروی، شرکت مختلط ایران و شوروی را
برای تجسسات و بهره‌برداری اراضی نفت‌خیز در شمال ایران
با شرایط اساسی ذیل ایجاد نماید:

۱- در مدت بیست و پنج سال اول عملیات شرکت، چهل
و نه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه و یک درصد اسهام
به طرف شوروی متعلق خواهد بود و در مدت بیست و پنج
سال دوم، پنجاه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه درصد

اسهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲- منافعی که به شرکت عاید گردد متناسب مقدار اسهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳- حدود اراضی که برای تجسسات اختصاص داده می‌شود همان است که در نقشه‌ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز بیست و چهارم مارس به اینجانب واگذار فرموده‌اید، به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضایه گذشته تا شهر میاندوآب می‌رسد واقع است، همان طوری که در نقشه مزبور روز چهارم آوریل سال ۱۹۴۶ اضافه تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می‌شود خاکی را که در طرف غرب خط فوق‌الذکر واقع است به امتیاز کمپانی‌های خارجی یا شرکت‌های ایرانی به اشتراک خارجی‌ها با استفاده از سرمایه‌های خارجی واگذار ننماید.

۴- سرمایه طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده سه که پس از عملیات فنی دارای چاه‌های نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران، که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵- مدت عملیات شرکت پنجاه سال است.

۶- پس از انقضای مدت عملیات شرکت، دولت ایران حق خواهد داشت اسهام شرکت متعلق به شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷- حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاه‌های نفت و کلیه

تأسیسات شرکت منحصرأ بوسیله قوای تأمینیه ایران خواهد بود.
 ۸- قرارداد ایجاد «شرکت نفت مختلط شوروی و ایران»
 مزبور، که بعد مطابق متن این نامه عقد می‌شود، به مجردی که
 مجلس شورای ملی ایران تازه انتخاب شده و به عملیات
 قانونگذاری خود شروع نماید، در هر حال نه دیرتر از مدت
 هفت ماه از تاریخ بیست و چهارم ماه مارس سال جاری، برای
 تصویب پیشنهاد خواهد شد.
 موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.
 نخست‌وزیر - احمد قوام

جناب آقای نخست‌وزیر

بدین وسیله وصول نامه مورخ چهارم آوریل ۱۹۴۶
 جنابعالی را تأیید و با کمال احترام اشعار می‌دارد که به
 مناسبت اطمینانی که جنابعالی به نام دولت شاهنشاهی ایران
 داده‌اید، دولت شوروی موافقت خود را مبنی بر این که شرکت
 مختلط شوروی و ایران برای تجسّسات و بهره‌برداری اراضی
 نفت‌خیز در شمال ایران با شرایط اساسی ذیل ایجاد نمایند،
 اظهار می‌دارد:

۱- در مدت بیست و پنج سال اول عملیات شرکت، چهل
 و نه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه و یک درصد به
 طرف شوروی متعلق خواهد بود. و در مدت بیست و پنج
 سال دوم، پنجاه درصد اسهام به طرف ایران و پنجاه درصد به
 طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲- منافعی که به شرکت عاید می‌گردد به تناسب مقدار
 اسهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳- حدود اراضی اولی که برای تجسّسات اختصاص داده

می‌شود همان است که در نقشه‌ای که جنابعالی ضمن مذاکرات در روز بیست و چهارم به اینجانب واگذار فرموده‌اید، به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باختر خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد شوروی و ترکیه و ایران آغاز، و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضائیه گذشته تا شهر میاندوآب می‌رسد واقع است. همان طوری که در نقشه مزبور چهارم آوریل سال ۱۹۴۶ اضافه تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می‌گردد خاکی را که در طرف جنوب خط فوق‌الذکر واقع است به امتیاز کمپانی‌های خارجی، یا شرکت‌های ایرانی با اشتراک خارجی‌ها، یا با استفاده از سرمایه خارجی واگذار ننماید.

۴- سرمایه طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده ۳ که پس از عملیات فنی دارای چاه‌های نفت و محصول قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵- مدت عملیات شرکت پنجاه سال است.

۶- پس از انقضای مدت عملیات شرکت، دولت ایران حق خواهد داشت سهام شرکت متعلق به شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷- حفاظت اراضی مورد تجسس‌ات و چاه‌های نفت و کلیه تأسیسات شرکت منحصراً بر عهده قوای تأمینیه ایران خواهد بود. قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط ایران و شوروی مزبور که بعد مطابق متن این نامه عقد می‌شود، به مجردی که مجلس شورای ملی ایران تازه انتخاب شده و به عملیات قانونگذاری

شروع نمایند، در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ بیست و چهارم سال جاری، برای تصویب پیشنهاد خواهد شد. موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نماید. ا. سادچیکف

با این که موافقت نامه مربوط به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به امضاء رسیده بود و ملکیت رو به سکون و آرامش می‌رفت، مع‌ذالک در تهران از طرف عناصر چپ و بعضی طرفداران سیاست شوروی در ایران، نسبت به کسانی که عقاید مخالف داشتند و کارگرانی که حاضر نبودند نام خود را در حزب توده و یا سازمان‌های کارگری وابسته به آن حزب ثبت نمایند فشارهایی اعمال می‌شد و گاهی به تصادم و زد و خورد می‌انجامید. لذا من لازم دانستم در تاریخ بیست و هشتم فروردین ماه ۱۳۲۵ اعلامیه زیر را صادر نمایم:

اعلامیه نخست وزیر:

در تعقیب اعلامیه‌های مورخ بیست و دوم بهمن ماه و بیست و سوم اسفند ماه ۱۳۲۴ راجع به حدود آزادی احزاب و اجتماعات و حفظ نظم و آرامش، با این که منظور اصلی اینجانب همواره در ضمن متابعت از قانون اساسی و سایر قوانین مقرر، برقراری انتظامات و آسایش عمومی می‌باشد، متأسفانه بطوری که مشاهد می‌شود بعضی اشخاص به مفهوم حقیقی آزادی پی نبرده و تصور می‌نمایند در تجاوز به حقوق دیگران نیز آزادی عمل خواهند داشت. چنانچه همه می‌دانند که اگر بنا شود هر فرد یا دسته و یا جمعیتی به تشخیص خود قضاوت نموده و خود را در معارضه با افراد آزاد و مختار

داند، این نوع عملیات را جز حمل بر ماجراجویی و هرج و مرج طلبی و بی‌لیاقتی جامعه تعبیر نمی‌توان کرد و غیر از سلب آسایش عمومی و تجری افراد و ایجاد فساد و عناد نتیجه‌ای نمی‌توان انتظار داشت و بر هر حکومتی که لیاقت حفظ جامعه و مصونیت افراد را داشته باشد و خود را برای نگاهداری نظم و آسایش عموم و حفظ حقوق و حدود افراد شایسته و صالح بداند فرض و حتم است که از این نوع بی‌ترتیبی‌ها که اساس دولت و حکومت را متلاشی می‌نماید با کمال قدرت جلوگیری کند و جز آسایش اهالی و استحکام مبانی نظم و اجرای کامل قوانین نظری نداشته باشد. باید بر عموم اهالی معلوم باشد که تمام مساعی دولت اینجانب بر این اساس است که به اتکای قانون و حسن نیت اهالی از هرگونه تجاوزی که به حقوق و حدود دیگران لطمه وارد نماید جلوگیری نمایم و متجاوزین را از طریق محاکم صالحه به اشد مجازات قانونی برسانم و در اجرای این مقصود دستور لازم به عموم مأمورین دولت و محاکم قضایی صادر نموده‌ام که به شکایات اشخاص با نهایت سرعت رسیدگی نمایند و در اجرای مجازات و احقاق حقوق افراد از هیچ نوع جدیت فرو گذار ننمایند. با این که از طرف شهربانی کل آگهی صادر و تذکرات لازم داده شده است لازم می‌دانم به این وسیله مجدداً رعایت قوانین و احترام حقوق فردی و اجتماعی را متذکر شده و خاطر نشان نمایم در این موقع خطیر که اینجانب عهده‌دار زمام امور هستم از عموم اهالی و احزاب انتظار دارم حدود حقوق دیگران را محترم شمرده و سعی نمایید از هر گونه تجاوز به حقوق دیگران و یا هر قسم تبلیغات مضره خودداری شود و مخصوصاً متوجه باشند که نایبستی تحت

عنوان تبلیغات حزبی اشخاص را به اجبار و یا اکراه وادار به پذیرفتن مرام حزبی نموده و این عمل را بوسیله تهدید بر افراد ساده لوح تحمیل نماید و آزادی احزاب هم نباید این طور تعبیر شود که جنبه مخالفت با انتظامات عمومی داشته و ایجاد توهش و نگرانی نماید.

عموم اهالی کشور در مقابل قانون متساوی الحقوق و تخطی از حدود و حقوق قانونی موجب تعقیب از طرف محاکم صالحه می باشد. بدیهی است هر گونه اختلافی هم که فی مابین اشخاص رخ دهد بایستی از طریق محاکم مربوطه رسیدگی شود و جز مقامات صالحه کشوری و قضایی احدی حق ندارد مزاحم اشخاص گردد یا به عناوین حزبی و رابط کارگری متعرض افراد شود.

بنابر مراتب فوق به منظور تأمین رفاه و آسایش عمومی و حفظ حقوق افراد، مأمورین انتظامی موظفند در حدود قوانین موضوعه و قانون حکومت نظامی (در نقاطی که حکومت نظامی اعلام شده) از هر گونه تعدی و تجاوز اشخاص و دستجات جلوگیری و آنها را شدیداً تعقیب نمایند و مدلول این اعلامیه را با کمال قدرت بموقع اجرا برسانند.

در خاتمه با نهایت علاقه از عموم مردم بویژه از آزادیخواهان و احزاب وطن خواه در این سوانح بزرگ تاریخ استمداد می کنم و بالصراحه می گویم که فرد فرد ایرانیان باید خود را در لزوم اصلاحات بسیار فوری شریک دولت بدانند و خود را مانع و عایق اصلاحات قرار ندهند و دولت را به دفع و رفع آن عوایق مجبور ننمایند.

نخست وزیر - احمد قوام

ورود پیشه‌وری به تهران چگونگی ربودن مفتاح رمز پیشه‌وری تصویرنامه هفت ماده‌ای اختیارات دموکرات‌های آذربایجان

برای اقامت پیشه‌وری و همراهانش در تهران باغ جوادیه، ملک ارباب یزدی، در نظر گرفته شد. صالحی کاخدار وزارت امور خارجه، از طرف نخست‌وزیر مأمور پذیرایی از پیشه‌وری و همراهانش گردید و قرار شد مخارج پذیرایی آنان در تهران نیز از اعتبارات دولت پرداخت شود. قبل از وقت نیز اتاق‌های پذیرایی و نهارخوری و خواب پیشه‌وری و دو سه نفر از دوستان و محارمش از طرف سازمان اطلاعات نخست‌وزیر، دور از چشم مأمورین رکن دو ستاد ارتش و کارآگاهی، بازدید گردید و احتیاجات و اقدامات لازم به عمل آمد که در صورت ضرورت دستگاه ضبط‌صوت در دو اتاق کار گذارده شده و یا این که از راه دودکش بخاری از مذاکرات سران فرقه دموکرات و همچنین مذاکرات خصوصی پیشه‌وری با دوستان تهرانی او استحضار حاصل شود. چون اطلاع از مذاکرات خصوصی پیشه‌وری با دوستانش و همچنین کشف مفتاح رمز او با مرکز حکومتش مورد علاقه کامل دولت بود، لذا آقای عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، که در دستگاه حزب دموکرات مسئولیت‌هایی داشت داوطلب بدست آوردن مفتاح رمز گردید و

پس از چند روز تمرین و ممارست بالأخره موفق شد که کلید رمز پیشه‌وری را از زیر بالش او به دست آورد و پس از برداشتن رونوشت، مجدداً آن را در جای اولیه خود بگذارد. بدین طریق در موقعی که پیشه‌وری گرم مذاکرات با من بود و روزانه دو سه تلگراف رمز به تبریز مخابره می‌کرد و دستورهای می‌داد و یا از آنجا تلگراف‌های رمزی دریافت می‌داشت می‌توانستیم از اسرار دستگاه حکومت پیشه‌وری و ارتباط او با قاضی محمد، صدر فرقه دموکرات کردستان، اطلاع حاصل نمائیم.

باید توجه داشت قبل از آن که پیشه‌وری و دوستانش به تهران وارد شوند، من که روی اوضاع و احوال ناچار بودم در حدود قانون اساسی امتیازاتی نسبت به مردم آذربایجان قایل شوم، اعلامیه‌ای به شرح زیر صادر کردم و اختیاراتی برای اداره آن استان به مردم آن سامان واگذار نمودم. من از آن جهت صدور این اعلامیه را جلو انداختم که مردم آذربایجان تصور نکنند این کار بر اثر اصرار و فشار پیشه‌وری صورت گرفته است.

اعلامیه دوم اردیبهشت ۱۳۲۵:

از بدو تشکیل دولت فعلی که امور آذربایجان محل اعتنا و توجه مخصوص قرار گرفت و اصلاحات آن سامان جلب نظر نمود، پس از غور و مطالعه در منویات آن هموطنان گرامی هیئت وزیران تصمیم گرفت تاحدی که قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه به قوه مجریه اجازه می‌دهد، آمال ساکنین آن استان برآورده شده و با آغوش باز آن هموطنان عزیز را پذیرفته و به وحدت و اخوت دعوت نماید. این است که تصویبنامه هیئت دولت که در این موضوع صادر شده برای اطلاع عامه ذیلاً نشر می‌شود.

اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۳۵ قمری به موجب اصول ۲۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ متمم قانون اساسی انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصویب شده در آذربایجان به طریق ذیل تصریح و تأیید می‌گردد:

۱- رؤسای کشاورزی و پیشه و هنر و حمل و نقل محلی و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دادرسی و دادستانی و ناظر دارایی، بوسیله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آنها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.

۲- تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی، با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژندامری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۳- زبان رسمی در آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ابران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبان‌های فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد و اما تدریس در پنج کلاس ابتدایی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.

۴- هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت درباره آذربایجان ضرورت بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی و بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵- فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.

۶- نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آنها در نهضت دموکراتیک مانند گذشته تضییقات به عمل نخواهد آمد.

۷- با افزایش عده نمایندگان آذربایجان، به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.

نخست وزیر - قوام السلطنه

پس از صدور این اعلامیه، شورایی به نام «شورای عالی انتخابات» مرکب از آقایان اللهیار صالح، ممقانی، موسوی زاده، سیدهاشم وکیل و مظفر فیروز تشکیل دادم و برای تهیه مقدمات انتخابات دوره پانزدهم چندین بار با آقایان نامبرده مذاکره و مشاوره نمودم. ولی منظورم این بود که به روس‌ها بفهمانم برای تصویب مقاوله نامه نفت بوسیله مجلس پانزدهم به فکر اجرای انتخابات می‌باشم، و حال آن‌که در باطن مصمم بودم تا با گرفتن کامل آذربایجان و تا تعیین تکلیف حکومت قاضی محمد در کردستان انتخابات دوره پانزدهم را آغاز ننمایم. همچنین برای آن که پیشه‌وری و سران فرقه دموکرات به نیت اصلی من پی نبرند، طی مدتی که پیشه‌وری در تهران اقامت داشت، اغلب اوقات مورخ الدوله سپهر و مظفر فیروز را به جوادیه می‌فرستادم و راجع به امور آذربایجان و اختیاراتی که بایستی به انجمن‌های ملی شهرستان‌های مختلف آذربایجان بدهم غیرمستقیم با پیشه‌وری مذاکره و مشورت می‌کردم. از طرف دیگر روس‌ها هم برای این که آذربایجان و کردستان را به کلی از پیکر ایران جدا کنند، در طول مدت توقف پیشه‌وری در تهران، دستور کار وی را مرتباً ابلاغ می‌کردند و اصرار می‌ورزیدند به خاطر اعطای خودمختاری

آذربایجان در مقابل دولت مرکزی ایستادگی کند. از این رو پیشه‌وری پس از دو هفته اقامت در تهران، درمورد خودمختاری آذربایجان پیشنهادهای مفصلی به دولت داد که اگر من با آن موافقت می‌کردم دیگر امید به بازگشت آذربایجان باقی نمی‌ماند. به همین جهت صبح دوازدهم اردیبهشت جلسه هیئت دولت را برای بحث دراطراف پیشنهادهای پیشه‌وری تشکیل دادم و پس از ساعت‌ها تبادل نظر، بالأخره به اکثریت آراء پیشنهادهای پیشه‌وری به‌عنوان این که مخالف با مواد و روح قانون اساسی است رد شد و دولت تصمیم گرفت از اعلامیه هفت ماده‌ای نخست‌وزیر که فوقاً نقل شد قدمی فراتر نگذارد.

هیئت اعزامی آذربایجان مرتباً با سفارت شوروی در تماس بود و تمام پیغام‌ها و گفته‌های نمایندگان دولت را به مأمورین سفارت گزارش می‌داد و برای ادامه مذاکرات از سفارت شوروی کسب تکلیف می‌کرد. در آن موقع ابتکار عملیات سیاسی شوروی‌ها در ایران بیشتر در دست پروفیسور بارویان رئیس بیمارستان شوروی بود، چنان که سادچیکف سفیرکبیر شوروی در اغلب موارد ناگزیر بود با پروفیسور نامبرده مشاوره و پس از جلب نظر وی تصمیم اساسی اتخاذ کند و مادام که بارویان در ایران اقامت داشت وضع به همین منوال بود، ولی بعد از عزیمت وی از ایران شخص سادچیکف آزادی عمل بیشتری پیدا کرد.

بالأخره مذاکرات با پیشه‌وری بر اثر ایستادگی و مقاومت جدی طرفین به نتیجه مطلوب نرسید. من قصد داشتم هر چه بیشتر دایره عمل و اختیارات پیشه‌وری و مأمورین وی را در آذربایجان محدود کنم. پیشه‌وری نیز بنا به تلقین شوروی‌ها می‌خواست هر

چه بیشتر بتواند آزادی عمل تحصیل نماید و چون این دو مقصود مانع‌الجمع بود مذاکرات بدون اخذ نتیجه پایان یافت و هیئت اعزامی آذربایجان صبح دوشنبه سیزدهم اردیبهشت با هواپیما به تبریز مراجعت نمود. اعلامیه زیر نیز بلافاصله از طرف نخست‌وزیر صادر و در اختیار مطبوعات گذارده شد:

در این موقع که افکار عمومی منتظر و متوجه جریان مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان می‌باشد، لازم می‌دانم نتیجه مذاکرات پانزده روزه اخیر را به استحضار عامه رسانیده تا اذهان عمومی را بوسیله تشریح حقایق روشن سازم. بر خود آقایان نمایندگان آذربایجان که به تهران آمدند پوشیده نیست که اینجانب با کمال حسن‌نیت و رویه مسالمت به منظور حل مسائل مورد بحث مساعی لازمه را مبذول داشته و کوشش نمودم که در حدود قوانین موضوعه مملکت تقاضاهای نمایندگان آذربایجان را تأمین نمایم، بطوری که پس از صدور ابلاغیه مورخه ۱۳۲۵/۲/۱ و انتشار مواد هفتگانه، از طرف بعضی محافل مورد ایراد واقع شدم که تصور نمودند رویه اینجانب حتی از حدود قوانین موضوعه نیز تجاوز نموده است. در نتیجه مذاکرات پانزده روز اخیر، با آن که از حسن‌نیت آقایان نمایندگان آذربایجان اعتماد داشته و دارم، متأسفم که بعضی از تقاضاهای آنان از حدود اختیارات قانونی و مواد هفتگانه دولت خارج بود و بدین جهت تا پیدا شدن راه حل، جریان مذاکرات ناچار به تعویق افتاد و آقایان نمایندگان به تبریز مراجعت نمودند.

مواردی که تقاضاهای نمایندگان اهالی آذربایجان با اختیارات قانونی و موارد هفتگانه دولت مغایرت داشته به قرار

ذیل می‌باشد:

۱- طبق ماده ۲ ابلاغیه دولت مورخه ۱۳۲۵/۲/۱ تعیین استاندار آذربایجان، با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود و حال آن که نمایندگان اهالی آذربایجان اصرار داشتند که انتخاب استاندار برحسب پیشنهاد انجمن ایالتی و تعیین دولت صورت گیرد.

۲- طبق ماده ۲ ابلاغیه مورخه ۱۳۲۵/۲/۱ مقرر شده بود که نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل آید و حال آن که نمایندگان آذربایجان معتقد بودند که تعیین فرماندهان مزبور باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت صورت گیرد.

۳- موضوع تقسیم اراضی خالصجات دولتی و انتقای میان زارعین که در تحولات اخیر آذربایجان صورت گرفته، طبق قوانین موضوعه باید از طرف مجلس شورای ملی تنفیذ گردد و اتخاذ تصمیم راجع به آن از حدود اختیارات قانونی دولت خارج می‌باشد.

موارد فوق و بعضی مسائل دیگر مورد مذاکره قرار گرفت و چون نسبت به اکثر موارد مزبور می‌بایست از طرف مجلس شورای ملی تعیین تکلیف شود، لذا بدون این که تصمیمی فعلاً اخذ گردد، آقایان نمایندگان آذربایجان برای دادن گزارش و کسب تکلیف به تبریز مراجعت نمودند. نظر به این که اینجانب با کمال حسن نیت و مسالمت مایل به حل مسائل مورد بحث می‌باشم، بدیهی است برای ادامه مذاکره و حل این مشکل، بوسیله اتخاذ تدابیری که با قوانین کشور مغایرت نداشته باشد، حاضر خواهم بود و چون موافق مقررات قانون و با در نظر گرفتن تعهد دولت طبق موافقتنامه‌های متبادله با

دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع به نفت شمال، که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضای موافقتنامه‌های مزبور تشکیل دهد، باید هرچه زودتر انتخابات عمومی را در تمام کشور اعلام نمود، انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازمه را فراهم نمایند تا دولت طبق مقررات قانون بتواند انتخابات عمومی را اعلام نموده و اهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و به مرکز اعزام دارند. امیدوارم با حسن نیت و حس وطن‌پرستی که در نمایندگان اهالی آذربایجان احساس نموده‌ام موجباتی فراهم شود که نگرانی عمومی برطرف، و با درنظر گرفتن وظایف قانونی، مشکلات فعلی از هر جهت مرتفع گردد.

پنج روز پس از عزیمت پیشه‌وری و رفقاییش به تبریز هیئتی مرکب از سرهنگ علاء، ابوالحسن ورزی، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره به آذربایجان رفتند تا نقاط مختلف استان‌های سه و چهار را بازدید کنند و نتیجه مشاهدات خود را در امر تخلیه ارتش سرخ که روس‌ها ادعای تحقق آن را می‌کردند به دولت گزارش دهند. نتیجه بازدید و گزارش هیئت مذکور مثبت بود، زیرا روس‌ها با استقرار پیشه‌وری و فداییان فرقه دموکرات در آذربایجان و زنجان و تقویت قاضی محمد و دستیارانش و ایجاد حزب کومله کردستان دیگر نیازی به باقی گذاردن افراد ارتش سرخ در ایران نداشتند. خاصه آن که نگهداری قوای روس در ایران باعث ادامه جنجال و سر و صدا در سازمان ملل متحد و سراسر جهان می‌گشت و این وضع هرگز به صلاح و صرفه روس‌ها نبود. روس‌ها برای تأمین مقاصد خود یکی

از اهالی قفقاز موسوم به غلام یحیی را به فرماندهی قوای نظامی آذربایجان گمارده بودند و نیک می‌دانستند که اگر حوادث بین‌المللی و فشار دول غربی در پیشرفت نقشه ایشان وقفه‌ای به وجود نیارد در داخل ایران موجبی برای نگرانی آنها باقی نیست. مراجعت مایوسانه پیشه‌وری به تبریز باعث خشنودی دشمنان من شد. مخالفین که بقای حکومت او را با منافع شخصی خود متباین می‌پنداشتند به گمان این که چون من با پیشنهادهای پیشه‌وری موافقت نکرده‌ام، دیگر روس‌ها نومید شده و حمایت خود را از من دریغ خواهند داشت و تکیه‌گاه دیگری هم برایم موجود نیست که به حکومت خود ادامه دهم، بنابراین به فکر دسته‌بندی و مبارزه با من افتادند. کار این تحریکات به آنجا رسید که شاید در هر شبانه‌روزی بیش از پنجاه جلسه در تهران علیه من تشکیل می‌یافت و دسته مرتجعین با تمام قوا وقت خود را به تحریک و توطئه مصروف می‌داشتند، غافل از آن که روس‌ها ناگزیرند تا تعیین تکلیف مقابله‌نامه نفت، که بین من و سفیر آنها به امضا رسیده، از جانب مجلس شورای ملی نسبت به من مدارا کنند و لزوماً با هر کاندیدای دیگر نخست وزیری مخالفت ورزند.

چون گزارش اقدامات مخالفین به اطلاع من رسید، در تاریخ بیست و هشت اردیبهشت اعلامیه شدیدالحنی خطاب به مخالفین و مرتجعین داخلی صادر کردم. در این اعلامیه با شدت به مخالفین تاخته و از آنان چنین یاد کردم: «اینجاست که روی سخن من به عناصر ارتجاع و نمایندگان تحمیلی و منفور معطوف می‌شود، اگر این آقایان به قدر ذره‌ای وجدان و انصاف داشته باشند باید تصدیق کنند که تمام مصایب و مشکلاتی که امروز دچار آن هستیم حاصل

اعمال جنایت آمیز پی در پی آنها می باشد.»

آنگاه در جای دیگر این اعلامیه دشمنان و بدخواهان را تهدید کرده و ایشان را از عواقب فعالیت های سوء خود برحذر داشتم: «این عناصر بدخواه که عمر خود را مصروف هوس های پست نموده و ایران عزیز را دچار وضع نامطلوب فعلی نموده اند باید بترسند از روزی که دست انتقام از آستین عدالت و ایران دوستی بیرون آید و مغز خیانتکاران و بدخواهان را متلاشی کند و به همین جهت است که به آنها تذکر می دهم اگر دست از دسیسه و تحریک نکشند باید بدون هیچ گله، عواقب وخیم اعمال خود را تحمل نمایند، زیرا ارفاق من تا وقتی است که به ضرر و زیان کشور نبوده و با حفظ مصالح ایران منافی نباشد.»

متعاقب صدور این اعلامیه، برای آن که از تحریکات مخالفین جلوگیری کنم دستور دادم چند نفر از آنها مانند علی دشتی، جمال امامی و سالار سنندجی را توقیف و زندانی کنند.

پیشه وری و همدستانش طی اقامت در تهران دریافتند که من آنچنان فردی نیستم که آنان می خواسته اند و حاضر نخواهم بود کوچک ترین کمکی در اجرای نقشه های فرقه دموکرات آذربایجان بنمایم، بلکه بالعکس با نهایت تدبیر و کياست در صدد متلاشی کردن قیام آذربایجان هستم و برنامه های دقیقی برای بازگرداندن آذربایجان در مخیله خود تنظیم نموده ام. بنابراین چون با تحبیب و تهدید از تغییر روش من نومید گشتند، برآن شدند که از طریق تقویت قشون خود و افراد چریک، که آنان را فداییان فرقه دموکرات آذربایجان لقب داده بودند، آنچه را که تا آن روز بدست آورده بودند حفظ کنند و بعداً نیز به تدریج در توسعه قلمرو

حکومت خویش بکوشند، و برای انجام این منظور با سرکنسول شوروی در تبریز مذاکره کردند و از او خواستند که با ارسال اسلحه و مهمات و همچنین اعزام عده‌ای از افراد ورزیده قفقازی که بتوان ایشان را به‌عنوان اهالی نقاط مختلف آذربایجان وانمود کنند قوای فرقه را تقویت نمایند. روس‌ها نیز متقابلاً از هیچ‌گونه کمک و مساعدت در این باره مضایقه نکردند، مع‌هذا پشتیبانی و معاونت روس‌ها طوری نبود که از دیدگان واقع‌بین ایرانیان و وطن‌خواه مستور بماند و بعلاوه مأمورین سرّی دول غربی که در قلمرو آذربایجان گمارده شده بودند، مرتباً اخبار و وقایع آن سامان را گزارش می‌دادند. از این رو به محض آن که گزارش اقدامات اخیر عمال شوروی به منظور تقویت قشون فرقه دموکرات به تهران رسید، دولت تصمیم گرفت مجدداً از طریق دیپلماسی و با عنوان کردن شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد، روسیه شوروی را در فشار قرار دهد. به همین جهت هنگام طرح قضیه ایران در شورای امنیت (جلسه مورخ دوم خرداد ۱۳۲۵) بنا به پیشنهاد نماینده هلند، شورای امنیت به اکثریت نه رأی (فقط نماینده لهستان رأی مخالف داد) تصویب کرد که شکایت ایران همچنان در دستور شورا باقی بماند. علت ابقای شکایت ایران را چنین توجیه کردند که اولاً نیروهای سرخ در موعد مقرر که در اعلامیه تهران ذکر گردیده از تخلیه تدریجی خاک ایران خودداری نموده است، ثانیاً پس از تخلیه تدریجی خاک ایران از ارتش سرخ، یک دار و دسته یاغی در آذربایجان به‌وجود آمده است که کلاً و تماماً تحت نظارت دولت شوروی اداره می‌شود و بوسیله آن دولت تقویت می‌گردد.

چند روز پس از این واقعه، پیشه‌وری در تبریز با خبرنگار

مؤسسه خبرگزاری یونایتدپرس مصاحبه‌ای به عمل آورد و ضمن آن چنین اظهار داشت: «این مداخله خارجی‌ان باعث رنجیدگی خاطر آذربایجانی‌ها بخصوص و ایرانی‌ها عموماً شده است و اگر این عمل ادامه یابد نتایج آن زیان‌بخش خواهد بود. سازمان ملل متفق باید مسائل بین‌المللی مهم‌تری را مورد توجه قرار دهد و این قدر درباره مسئله آذربایجان، که دارد از طریق مسالمت‌آمیز بین دو طرف حل می‌شود اصرار نرزد. من متأسفم که می‌بینم دولت متحده آمریکا که معمولاً دوست ملل است روشن‌خصومت‌آمیزی برضد دموکرات‌ها اتخاذ کرده است.»

پیشه‌وری در عین این که کوشش داشت برای غلبه بر من به تقویت قوای خود پردازد، در ظاهر از بذل هیچ‌نوع مجاهدت به خاطر جلب اعتماد فروگذار نمی‌کرد. همچنان که در پاسخ تلگرام مورخ هفت خرداد دایر بر استخلاص فوری سرهنگ زنگنه و سرهنگ نوربخش که چند ماه پیش از آن تاریخ ضمن مخاصمات با عناصر یاغی آذربایجان بدست غلام‌یحیی و ساید جلادان فرقه دموکرات اسیر و در رضائیه زندانی شده بودند، بلادرنگ ایشان را آزاد کرد و شرح خاضعانه‌ای مبنی بر این که «اوامر رئیس دولت مطاع بوده و برای امتثال امر عالی آنان را به تهران روانه نمود» خطاب به من مخابره نمود.

کمک‌های مخفیانه دولت شوروی به متجاسرین فرقه دموکرات آذربایجان، مرا به فکر چاره‌جویی انداخت و برای این که امید روس‌ها را به تصویب عاجل مقاوله‌نامه نفت زیادتر کنم، فوراً دستور دادم کمیسیونی مرکب از ممقانی، دکتر ادهم، موسوی‌زاده، سید هاشم وکیل و اللهیار صالح برای تهیه مقدمات انتخابات دوره

پانزدهم تشکیل گردد تا روس‌ها به اشتیاق حصول مقصود در تقویت پیشه‌وری تأمل کنند و به آرزوی تشکیل دوره پانزدهم مجلس و تصویب مقاله‌نامه نفت از اعطای کمک‌های بیشتری به فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان انصراف حاصل نمایند.

مقارن همان احوال، روس‌ها در تهران برای مرهون کردن ارتش و تضعیف روحیه افسران و افراد نظامی، با نشر مقالات زننده‌ای در جراید مرکز، فعالیت شدیدی را آغاز کردند و قصد داشتند اعتقاد مردم را نسبت به ارتش سست گردانند. هم با رواج تهمت و افترا نسبت به افسران، حس اعتماد سربازان را نسبت به فرماندهان خود سلب کنند. این شیوه‌ای است که هنوز هم با علاقه و ولع تمام از طرف حزب توده تعقیب می‌شود و نقشه اساسی دولت شوروی برای پیشرفت مقاصد خرابکارانه آن دولت تلقی می‌گردد. من برای ممانعت از نشر این قبیل مطالب توهین‌آمیز و خنثی کردن تدابیر عمال دولت شوروی و حزب توده، در تاریخ چهاردهم خرداد اعلامیه زیر را صادر کردم:

به ارتش نباید توهین شود

ابلاغیه قوام - نخست‌وزیر

چندی است در بعضی جراید نسبت به جریان امور ارتش، پاره‌ای نشریات نامطلوب مشاهده می‌شود که فوق‌العاده موجب تأسف اینجانب است. کراراً به اغلب آقایان ارباب جراید تذکر داده‌ام که تعقیب این رویه علاوه بر این که روحیه ارتش را مختل و افسران و افراد را دلسرد می‌کند، نسبت به مملکت نیز که نظم و آرامش آن مدیون نظامات ارتش و حفظ حیثیت و شرافت افسران خدمتگزار و وطن‌خواه است رویه

بس خطرناک و نتایجی نامطلوب و بیمناک خواهد داشت. از آنجا که امور ارتش مورد توجه شخص اینجانب است و در اصلاحات آن کاملاً مراقبت دارم و افسران وطن‌پرست و با ایمان را شایسته تشویق و ترفیع می‌دانم، راضی نیستم نسبت به ارتش کوچک‌ترین اهانتی را در جراید مشاهده کنم. بدیهی است چنانچه در جریان کار اشتباهی پیش آید که موجب تنقید و پرسش گردد، این حق مشروع را از آقایان ارباب جراید سلب نمی‌کنم، لکن با کمال مراقبت و نظارت، مندرجات جراید را در نظر خواهم گرفت و مترصد و امیدوار خواهم بود که از هرگونه توهین و تحقیر جلوگیری شده، حفظ حیثیات ارتش کاملاً مراعات گردد و یقین دارم که با اصلاحاتی که در نظر است و مورد توجه اینجانب قرار گرفته، موجبات دوستداری و محبوبیت ارتش ایران نزد افراد ملت روزبه‌روز کامل‌تر و محکم‌تر گردد و افسران و افراد، بیش از پیش به خدمتگزاری مملکت ترغیب و تشویق شوند.

نخست‌وزیر - قوام‌السلطنه

امتناع من از به رسمیت شناختن خودمختاری کامل آذربایجان و سرپیچی از تحقق بخشیدن آرزوهای دور و دراز ساکنان کرملین، گرچه به امید تصویب مقاوله‌نامه نفت موجب مخالفت قطعی و علنی دولت شوروی نگردید، لیکن فشار سادچیکف سفیر شوروی، به اشاره کرملین، بر دولت و شخص من شدت یافت و این شخص در ملاقاتی که هفته اول خرداد با من به عمل آورد رسماً باب انتقاد و تهدید را مفتوح ساخت و روش نمایندۀ ایران را در شورای امنیت که بنا بدستور محرمانه من به ابقای شکایت ایران در دستور مذاکرات شورای مذکور اصرار می‌ورزید، شدیداً مورد نکوهش

قرار داد و چنین نتیجه گرفت که: «دولت شوروی به حسن‌نیت ایران در حل مسألت‌آمیز قضیهٔ آذربایجان مشکوک است، بعلاوه چون خلق‌های نقاط دیگر ایران تقاضا دارند که دولت شوروی برای رهایی آنان از یوغ بورژوازی مساعدت و کمک کند، در صورتی که دولت ایران به روش غیردوستانهٔ خود نسبت به مردم آذربایجان ادامه دهد، دولت شوروی ناگزیر خواهد شد به جنبش‌های آزادیخواهانهٔ دیگری که در نقاط مختلف ایران در حال تکوین است، با توجه به تشابه ایدئولوژی مردم آن نقاط با مسلک و مرام اهالی کشورهای اتحاد شوروی، یاری دهد و در تحقق آمال و مقاصد آنان از بذل هیچ‌گونه معاضدت دریغ نرزد.»

گزارش‌های محرمانه‌ای که به من می‌رسید حکایت می‌کرد از این که روس‌ها به قصد تجزیهٔ گرگان و مازندران از ایران، نقشهٔ خودمختاری دیگری را به نام طبرستان طرح کرده‌اند و برای اجرای منظور خویش، در آن دو ناحیه به فعالیت‌های لازم پرداخته‌اند، بعلاوه در ملایر و محال ثلاث نیز نطفهٔ انقلاب وسیعی را به‌وجود آورده‌اند.

من برای آن‌که مبادا روس‌ها در ایجاد فتنه و آشوب مازندران و ملایر و شهرستان‌های مجاور عجله کنند و مشکلات تازه‌ای برای دولت ایران به‌وجود آوردند، مصلحت چنین دید که با اعزام هیئتی به ریاست مظفر فیروز به تبریز موقتاً روش ملایم‌تری با پیشه‌وری و رفقاییش درپیش گیرد تا با فرصت کافی مذاکراتی را که با جرج آلن سفیرکبیر تازه‌وارد آمریکا برای جلب کمک دول غربی شروع کرده بود، به نتیجهٔ مطلوب برساند و سپس با یک ضربهٔ اساسی فتنهٔ آذربایجان و کردستان را خاموش سازم و وجود آشوبگران آن نواحی را از عرصهٔ روزگار محو کنم.

بدین جهت در تاریخ بیست و یکم خرداد مظفر فیروز با اعضای هیئت خود که عبارت بودند از ابوالحسن صادقی معاون وزارت راه، موسوی زاده، سرتیپ هدایت (سپهد فاعلی) معاون وزارت جنگ و سرهنگ علوی، به صوب تبریز حرکت کرد تا در اجرای نیت من از پیشه‌وری دلجویی کند و از وخامت اوضاع بطور موقت بکاهد.

نخست‌وزیر شدن پیشه‌وری
انتخاب دکتر جاوید به سمت استاندار آذربایجان
تشکیل حزب دموکرات ایران
توقیف و تبعید مورخ الدوله سپهر

من و سران فرقه دموکرات آذربایجان هر دو قصد داشتیم با روش ملایم و نرم سیاسی، امتیازات بیشتری از طرف برای خود تحصیل کنیم. پیشه‌وری با تنظیم و امضای موافقت‌نامه‌ای که بین او و مظفر فیروز نماینده نخست‌وزیر مبادله شد، موقتاً امتیازاتی بدست آورد و متعاقب آن رضایت داد که عنوان باش‌وزیری (نخست‌وزیری) از جلو نامش برداشته شود و فقط او را صدر فرقه دموکرات آذربایجان بنامند. همچنین موافقت کرد که یکی از اعضای فرقه به سمت استاندار آذربایجان منصوب گردد و بدین ترتیب دکتر سلام‌الله جاوید در تاریخ بیست و هفتم خرداد ۱۳۲۵ به‌عنوان استاندار آذربایجان در وزارت کشور حضور یافت و با فریدونی معاون وزیر کشور درباره امور آذربایجان مذاکراتی به عمل آورد.

روس‌ها در عین این که نمی‌خواستند با عمل مخالفت‌آمیز خصومت ایران را تشدید کنند و با تحریک من برای خود در سازمان ملل متحد و شورای امنیت مشکلات بیشتری به وجود آورند، قصد داشتند به تدریج و با استفاده از وسایل مختلف نفوذ خویش را بسط دهند و با تغییر شرایط اجتماعی کشور، زمینه را

برای قیام ناگهانی و عمومی مهیا سازند و در نتیجه سرتاسر خاک ایران را به بلوک شرق ملحق کنند.

توجه اساسی عمال شوروی در ایران، بیش از طبقات دیگر به طبقه کارگر ایران معطوف بود. آنان می‌کوشیدند که با تبلیغ و تحریک و تجهیز کارگران موجبات یک جنبش سریع و یک کودتای کارگری را فراهم کنند. به همین مناسبت با تمام قوا به تقویت شورای متحد مرکزی پرداختند و هر جا که چند نفر کارگر وجود داشت فوراً برای آنان حوزه‌ای ترتیب می‌دادند و ایشان را به قبول عضویت حزب توده و شورای متحد مرکزی وادار می‌کردند. مبلغین حزب توده برای دمیدن روح انقلابی به کارگران، به نقاط مختلف کشور اعزام می‌شدند و عوام‌الناس را علیه دستگاه دولت بر می‌انگیختند. رفته رفته تبلیغات عوامل حزب توده و شورای متحد مرکزی مؤثر واقع شد و قدرت لیدرهای کارگران مشکل عظیمی برای دولت به وجود آورد. در آبادان و سایر مناطق نفت‌خیز جنوب هر روز سخن از اعتصاب و عصیان به میان می‌آمد. در اصفهان و مازندران نفوذ و مداخله کارگران در امور مختلف قید و حدی نمی‌شناخت، کارفرمایان از بیم جان و به اجبار، تصمیمات شورای متحد مرکزی را بی چون و چرا گردن می‌نهادند. در شهر تهران رضا روستا چون سلطانی بی‌تخت و تاج، و به عبارت دیگر مانند یک نایب حسین کاشی شهرنشین حکمروایی می‌کرد.

دیگر ادامه این وضع قابل تحمل نبود. برای آن که توسعه نفوذ لیدرهای احزاب کارگری را سد کنم و از اجحافات کارگران نسبت به طبقات مختلف مردم جلوگیری کنم تدابیری به کار بردم و

وزراتخانه جدیدی به نام وزارت کار تشکیل دادم و بر آن شدم که به موجب قانون خاصی روابط بین کارگران و کارفرمایان را معین کنم و بدین وسیله از تجاوز و تعدی ممانعت نمایم. بعلاوه تصمیم گرفتم در مقابل سلاح دشمن، حربۀ مشابه و مؤثری به کار برم و بازار حزب توده و شورای متحدۀ مرکزی را با تأسیس یک دکان بزرگ‌تر، از رونق بیندازم. از این رو ضرورت تشکیل یک حزب و دستۀ قوی و متشکل ذهن مرا به سختی مشغول داشت.

مع‌هذا تأسیس وزارت کار محتاج تنظیم و تدوین قانونی به نام قانون کار بود و تشکیل حزب و سندیکای جدید نیز شرایط و مقدمات لازمی را ایجاب می‌کرد و این هر دو با داشتن فرصت کافی ملازمه داشت. پس برای این که تا حدی جلو تندروی‌های شورای متحدۀ مرکزی را بگیرم، به تاریخ دوم تیر اعلامیه‌ای صادر کردم و به اخلاّالگرانی که قصد داشتند به نام کارگران وطنخواه ایرانی اوضاع را آشفته و دگرگون کنند خاطر نشان ساختم که دولت این گونه اشخاص را شدیداً تنبیه و مجازات خواهد کرد. من جداً تصمیم گرفتم برای تقلیل نفوذ یا حداقل جلوگیری از پیشرفت و بسط قدرت شورای متحدۀ مرکزی، وزارت کار را تأسیس کنم. بنابراین دستور دادم کمیسیون مخصوصی مرکب از افراد ذی‌صلاحیت تشکیل گردد و طرح قانون‌کار را تنظیم نماید تا به موجب تصویب هیئت دولت موقتاً آن را به موقع اجرا گذارد و پس از تشکیل مجلس ترتیب تصویب آن را در مجلس شورای ملی بدهد.

بدیهی است قانون کار نمی‌توانست در قطع نفوذ شورای متحدۀ مرکزی تأثیر سریعی بخشد، مع‌ذالک ممکن بود حدودی برای زیاده‌روی‌های کارگران توده‌ای تعیین کند و با استناد به مواد

آن بهانه‌ای بدست مأمورین دولت برای تحدید قدرت‌طلبی‌های عوامل روسی بدهد.

تشکیل مجلس شورای ملی نیز از دو جهت مورد نظر و علاقه من بود. نخست آن که روس‌ها را به تصویب مقاوله‌نامه نفت امیدوار سازد و بدین وسیله از گرایش بیشتر ایشان به سوی فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان ممانعت نماید، دیگر این که تا قدرت مطلق را در دست دارد بتواند از راه یافتن عوامل ارتجاع و آن طفیلی‌های خون‌آشام که باعث عقب‌افتادگی کشور بودند و به مثابه آلات مخربی از جانب سیاست‌های استعماری به کار می‌رفتند جلوگیری کند. برای حصول این مقصود لازم بود که قبلاً گروه متشکلی به وجود آورد و جانشینانی برای متنفذین محلی که به هیچ نحو حاضر به کنار رفتن و دل‌کندن از صحنه پارلمان نبودند پیش‌بینی نماید. به حکم این ضرورت تاریخی، تصمیم گرفتم حزب جدیدی به رهبری و تحت نظر خودم تشکیل دهم تا با انتخاب افراد جدید حزبی راه را برای تشکیل مجلس مورد نظر هموار نماید.

تشکیل حزب دموکرات در آن موقع از لحاظ و جهات دیگر نیز بسیار به موقع بود، زیرا در تمام کشور کلیه طبقات اعم از مالک و تاجر و کارفرما و مستخدمین دولت و مأمورین انتظامی از عربده جویی‌ها و گستاخی‌های خرابکاران و عواملی که مستقیم و غیرمستقیم بوسیله حزب توده و یا سایر مراجع روسی تقویت می‌شدند به ستوه آمده و در جستجوی پناهگاه و مأمنی بودند تا از شر مزاحمت‌ها و اهانت‌ها و سخت‌گیری‌های سبعانه بعضی از افراد حزب توده یا وابستگان به شورای متحده مرکزی و سایر عمال

تحت‌الحمايه شوروی رهایی یابند.

بدین مناسبت همین که شب نهم تیر ماه تشکیل حزب دموکرات بوسیله من از رادیو تهران اعلام گردید، چنان شور و شعفی در طبقات مردم به وجود آمد که تا دو سه هفته بعد روزی هزاران درخواست عضویت از طبقات مختلف به حزب دموکرات ایران واصل می‌گشت. شعرا و نویسندگان بدون ریا و مدهانه و از روی صفای قلب قصاید و مقالاتی در تجلیل قوام و تأیید اقدام او در تشکیل حزب دموکرات سرودند و نوشتند. بازرگانان درجه اول و متمولین، صدها نامه مستقیماً به‌عنوان من ارسال داشتند و هر یک پیشنهاد کردند که به قدر توانایی حاضرند از نظر مالی به حزب کمک کنند. سفرای کشورهای خارجی و نمایندگان سیاسی آنها هر کدام جداگانه با من ملاقات کردند و به مناسبت تشکیل حزب دموکرات که تنها نیروی اجتماعی متشکل در مقابل حزب توده به شمار می‌رفت تهنیت گفتند.

حزب دموکرات در اندک زمانی رونق بسیار گرفت. برای آن که نگرانی روس‌ها را دامن نزنم بلادرنگ مظفر فیروز را که مورد اعتماد ایشان بود و با سادچیکف سفیر شوروی مرتباً مراوده و ارتباط داشت، به معاونت رهبر کل حزب انتخاب نمودم و چنین وانمود کردم که اداره امور احزاب را بدست او می‌سپارم، ولی از سوی دیگر کفیل وقت وزارت اقتصاد ملی را که با مظفر فیروز مخالفت اصولی داشت، برای حفظ تعادل به‌عنوان دبیرکل حزب دموکرات انتخاب کردم.

در کابینه رابطه اغلب وزرا با مظفر فیروز تیره و خصمانه بود. در میان وزیران، مورخ‌الدوله سپهر وزیر بازرگانی و پیشه و هنر

جداً با پیشنهادهای مظفر فیروز مخالفت می‌ورزید و گاه در غیاب من کار آن دو به منازعه و مشاجره می‌کشید. از این رو مظفر فیروز وجود مورخ‌الدوله را رادعی برای پیشرفت مقاصد خویش می‌شمرد و به منظور سرکوبی وی وسیله‌ای می‌جست. عاقبت مظفر فیروز کینه‌توز موضوع را با سادچیکف در میان گذارد و او را تشویق کرد که از من برکناری مورخ‌الدوله سپهر را بخواهد. چند روز بعد سادچیکف به ملاقات من آمد و به بهانه این که مورخ‌الدوله با جرج آلن سفیرکبیر آمریکا مراوده دارد و بین دربار و سفارت آمریکا وساطت می‌کند، درخواست کرد وی را از وزارت عزل و به ناحیه دوردستی تبعید کنم. چندی در این باره غور و تأمل کردم، لیکن مظفر فیروز با وسایل دیگری ذهن شخص مرا هم مشوب ساخته بود. بالأخره در تاریخ سیزدهم تیر مورخ‌الدوله بدستور من بازداشت و به کاشان تبعید شد.

مظفر فیروز که در آن موقع شخصاً امور تبلیغات را اداره می‌کرد به خبرگزاری پارس دستور داد که خبر زیر را راجع به توقیف مورخ‌الدوله منتشر نماید:

چون آقای مورخ‌الدوله سپهر وزیر سابق پیشه و هنر و بازرگانی، از مدتی به این طرف به جای اشتغال به امور اداری و حضور در وزارتخانه و انجام وظیفه رسمی به دسایس علیه دولت و ایجاد اختلال در امور اداری و مملکتی اشتغال داشته به قسمی که حتی به جای این که روزها در وزارتخانه حضور بهم رساند اکثر غایب و در خارج مشغول دسیسه و تحریک علیه حکومت ملی بوده است و نظر به این که این جریانات در نتیجه مراقبت‌های دقیق و کاملاً محرز و آشکار گردید، لذا

طبق امر رئیس دولت، مشارالیه از خدمت مستعفی و موافق ماده ۵ قانون حکومت نظامی توقیف گردیدند و قضیه تحت تعقیب و رسیدگی است.

مظفر فیروز از دیرباز تمام هم و کوشش خود را مصروف تسلط بر ارتش می‌نمود، زیرا به خوبی می‌دانست بدون در دست داشتن زمام امور ارتش نخواهد توانست نقشه‌های خود را به مرحله اجرا گذارد، لذا دائماً به من تلقین می‌کرد و می‌گفت: «مادام که ریاست ارتش بر عهده مردی لایق و قابل اعتماد محول نگردد، هر لحظه بیم آن است که با یک کودتای نظامی اساس حکومت حضرت اشرف درهم فرو ریزد.»

منظور مظفر فیروز از این توجیه در حقیقت استقرار سرلشگر رزم‌آرا در پست ریاست ارتش بود، زیرا سرلشگر رزم‌آرا بر اثر عدم رضایت از مقامات متنفذ کشور و رقابت با سرلشگر ارفع ممکن بود صمیمانه با مظفر فیروز دست دوستی و همکاری دهد و بعلاوه همسر مظفر فیروز با همسر رزم‌آرا خویشاوندی نزدیک داشت و مظفر فیروز، رزم‌آرا را جزو خانواده خود می‌شمرد و او را بیش از دیگران شایسته احراز مقام ریاست ستاد ارتش می‌دانست. بدیهی است مظفر فیروز چه در جلسات خانوادگی و چه ضمن بحث‌های سیاسی، رزم‌آرا را برای تغییر وضع و ایجاد یک محیط نوین مهیا کرده بود؛ و رزم‌آرا نیز به نوبه خود که مردی لایق و مشتاق جاه و مقام بالاتری بود، شرکت در اجرای برنامه تحول‌آمیز مظفر فیروز را داوطلبانه پذیرفت.

بالآخره مظفر فیروز موافقت مرا برای تصدی ریاست ستاد ارتش رزم‌آرا جلب کرد و او در روز سیزدهم تیر، یعنی همان روز

که مورخ الدوله به تبعیدگاه اعزام گشت به ریاست ستاد ارتش منصوب نمود. رزم‌آرا در عمل ثابت کرد که مردی واقعاً کاردان و بسیار جدی و فعال است. چنان‌که ظرف یکی دو ماه پس از تصدی در پست جدید، با تعویض فرماندهان تیپ‌ها و لشکرها توانست نفوذ کامل خود را در ارتش مستقر سازد.

رزم‌آرا تا موقعی که مظفر فیروز در ایران مقیم و مصدر کار بود صمیمیت خود را با او حفظ کرد و در عین حال نسبت به من در کمال خضوع و خشوع رفتار می‌کرد، به شخص شاه نیز بسیار مدبرانه خدمت می‌نمود و چون بسیار زیرک و مآل‌اندیش بود مترصد بود بداند سرانجام تضاد سیاست‌های خارجی به کجا منتهی خواهد شد و از دو صف متخاصم کدام یک امکان موفقیت و پیروزی دارد تا آن که بتواند روش ثابتی برای خود اتخاذ کند و مشی سیاسی خویش را روشن سازد.

مظفر فیروز بعد از انتخاب رزم‌آرا به ریاست ستاد ارتش، بر عکس آنچه خود گمان می‌برد قدرتش رو به زوال نهاد، زیرا به محض انتصاب رزم‌آرا به ریاست ستاد، دول غربی به کنه ضمیر مظفر فیروز پی بردند و فوراً دریافتند که وی نقشه‌ای بس وسیع و خطرناک دارد و اگر با سهل‌انگاری بیشتری برنامه او را تلقی نمایند چه بسا برای عقیم گذاردن آن به اعمال قدرت بیشتری نیاز پیدا کنند. بنابراین دولت‌های انگلیس و آمریکا به آتاشه‌های نظامی خود در ایران دستور دادند روابط خویش را با رزم‌آرا صمیمانه‌تر ادامه دهند و ضمن مذاکرات مجالس کوکتل پارتی و مهمانی خصوصی به رزم‌آرا بفهمانند که دول انگلیس و آمریکا آن طور که بعضی تصور می‌کنند سیاست کجدار و مریز راجع به فعالیت حاد روس‌ها

و طرفدارانشان در ایران در پیش نخواهند گرفت، بلکه تصمیم دارند بزودی وارد عرصه کارزار شده و تکلیف عوامل حزب توده و حزب کومله کردستان و فرقه دموکرات آذربایجان را یکسره کنند. طی این ملاقات‌های رسمی و غیر رسمی، مأمورین آمریکایی و انگلیسی سعی داشتند حس متابعت رزم‌آرا را نسبت به مظفر فیروز تضعیف و او را به جانب خود متمایل کنند. در عین حال سفرای آمریکا و انگلیس روابط خود را با اعلیحضرت همایونی و من بر اساس دوستانه‌ای قرار دادند و در لفافه هر دو ما را به خطراتی که ممکن بود بازی‌های پشت پرده مظفر فیروز همراه داشته باشد متوجه ساختند.

دربار بلاتأمل شروع به تحبیب رزم‌آرا کرد و در خفا، احمد دهقان را بین خود و رزم‌آرا رابط قرار داد. چنین مراوده‌ای مورد علاقه رزم‌آرا بود، زیرا وی برای جلوگیری از سوءظن مظفر فیروز و نیز من در آمد و رفت به دربار، جانب احتیاط را می‌گرفت.

در مقابل وضعی که روس‌ها در شمال غربی ایران به وجود آورده بودند، انگلیسی‌ها برای این که مبادا غافلگیر شوند و از حریف خود عقب بمانند، با ناصرخان قشقائی تماس گرفتند و موجبات قیام فارس و نواحی جنوب را که پس از چندی قوت گرفت و مشکلات عظیمی برای دولت ایجاد کرد، فراهم ساختند. البته طغیان قشقائی‌ها و سایر ایلات جنوب ضمن این که اختلال فراوانی را در امنیت کشور موجب شد، مرا متوجه کرد که اگر بیش از اندازه لازم به مظفر فیروز مجال و میدان دهم و از یک‌تازی‌های او جلوگیری ننمایم، چه بسا دامنه آتش قیام فارس به سرتاسر نواحی کشور سرایت کند و در برابر حکومت خودمختار

آذربایجان، فتودال‌های جنوب نیز علناً از متابعت حکومت مرکزی سر باز زدند و در نتیجه شیرازه امور کشور به کلی از هم بگسلد. اعلیحضرت شاهنشاه که موقتاً نسبت به من روش محبت‌آمیزی پیش گرفته بودند، به سهم خود بر سر میز ناهار ناخشنودی خود را از اقدامات مظفر فیروز به من ابراز داشتند و یادآوری کردند که اگر از جانب دولت درباره این شخص تصمیم عاجلی اتخاذ نگردد بیم آن است که آشوب و عصیان تمام کشور را فراگیرد و آن وقت چاره مشکلات از عهده کسی برنیاید.

جرج آلن سفیرکبیر آمریکا نیز سخنانی شبیه به اظهارات اعلیحضرت به من گفت و بانزاکت و ادب با من اتمام حجت کرد که مصالح کشور ایران و منافع دولت‌های غربی بیش از این تحمل بازیگری‌های مظفر فیروز را ندارد و دولت باید هرچه زودتر مظفر فیروز را که منشأ فساد و خرابکاری است از میدان سیاست کشور خارج کند.

از طرف دیگر روس‌ها روزبه‌روز اعتمادشان نسبت به مظفر فیروز زیاده‌تر می‌شد و لذا کوشش می‌کردند موقعیت او را نزد من و در دستگاه دولت بیش از پیش تحکیم کنند. باوجود آن که مظفر فیروز را برای انجام منظور خاصی به معاونت خویش انتخاب کرده بودم و تصمیم داشتم پس از مدت معینی وی را از کار برکنار کنم، مع‌هذا طرد مظفر فیروز را از دستگاه دولت عجولانه می‌دانستم و عقیده داشتم مظفر فیروز چند ماه دیگر در ایران باقی بماند و به ایفای نقش حساس خود ادامه دهد، تا بدین وسیله از یک سو امید روس‌ها را به موفقیت در میدان سیاست ایران از میان نبرد و از سوی دیگر عوامل ارتجاعی داخلی که از ترس ماجراجویی مظفر

فیروز به کناری خزیده و در انتظار فرصت مناسبی بودند مجال ترکنازی نیابند. بدین جهات پیشنهادهایی را که راجع به برکناری مظفر فیروز به من می‌شد نمی‌پذیرفتم، بلکه در جواب اظهار می‌داشتم که فیروز مردی آزموده و در عین حال صمیمی و وطن‌پرست است و شایعاتی که در اطراف او وجود دارد از ناحیه مخالفین برخاسته و چون مظفر فیروز به عناصر ارتجاعی و خودپرست مجال خودنمایی نمی‌دهد، لذا دشمنان در همه جا از او مذمت و سعایت می‌کنند و نزد مقامات عالیه هم از طرف همان عوامل از وی به بدی یاد می‌شود.

انگلیسی‌ها در عین حال که در جنوب به تحریک و اغوای قشقائی‌ها سرگرم بودند، در آبادان و مسجدسلیمان هم اجرای برنامه بسیار دقیقی را دنبال می‌کردند. بدین معنی که ظاهراً به فعالیت‌های افراد توده‌ای و مسئولین شورای متحده مرکزی در نهایت بی‌اعتنایی می‌نگریستند و گاهی نیز در خفا وسایل پیشرفت کار و توسعه تظاهرات کمونیست‌آبانه آنها را فراهم می‌ساختند. انگلیسی‌ها از اتخاذ چنین رویه‌ای دو منظور داشتند. نخست آن که افزایش نفوذ قدرت عوامل حزب توده در خوزستان موجب نگرانی من می‌شد و ممکن بود از اتخاذ رویه مسالمت‌آمیز نسبت بدست‌نشانندگان شوروی و افراد حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان منصرفم نماید. جهت تأمین این منظور، آنها می‌خواستند عوامل چپ را بدست من سرکوب کنند و در نتیجه روابطم با روس‌ها تیره می‌شد و آنگاه با شعله‌ور ساختن آتش غضب زمامداران شوروی، دولت من را بدون رادع و به آسانی ساقط کنند. دوم این که اگر در اجرای منظور فوق توفیق حاصل

نگردید، پس از این که تظاهرات حزب توده در خوزستان و مناطق نفت‌خیز جنوب به منتهای شدت رسید، به‌عنوان این که منافع و جان افراد امپراتوری انگلستان در آن ناحیه به مخاطره افتاده است، ناگهان جهازات جنگی خود را از بصره و سواحل عراق به سواحل ایران نزدیک و نیرو پیاده کنند و با استفاده از فرودگاه حَبّانیه، واقع در عراق، قوای چترباز به نقاط مختلف خوزستان فرو ریزند و بدین ترتیب آنها نیز می‌توانستند مانند رقبای خود که بر شمال ایران پنجه افکنده بودند مناطق حساس و مهم استان خوزستان را اشغال کنند.

اما چنان که سابقاً ذکر شد، چون روس‌ها در لباس جانبرداری از قیام مردم آذربایجان و کردستان، بر آن نواحی دست یافته بودند، انگلیسی‌ها نیز برآن شدند که ظاهر پسندیده‌ای به تجاوزات خود بدهند و لذا فوراً با شیخ عبدالله پسر شیخ خزعل که در عراق بسر می‌برد تماس گرفتند و او را واداشتند که با مخبرین جراید خارجی در خاک عراق مصاحبه کند و خوزستان ایران را جزئی از خاک عراق قلمداد نماید و خود نیز به داعیهٔ جانشینی پدرش، که روزگاری حاکم مطلق آن سامان بوده، علم طغیان برافرازد. انگلیسی‌ها در عین حال به همان طریق که در هندوستان با ایجاد تعصب و تفرقه بین هندوها و مسلمانان، سالیان دراز بر آن سرزمین پهناور حکومت کردند، در آبادان نیز آتش نفاق را بین اعضای حزب توده و اعراب ساکن جزایر و توابع آبادان و حتی بعضی از مناطق اطراف بصره دامن می‌زدند و آنان را به جان یکدیگر می‌انداختند تا زمینه را از هر جهت برای پیش بردن مقاصد خویش مساعد کنند.

به همین جهت بازار اعتصاب در آبادان، مسجد سلیمان، آغاجاری و هفتگل زیر نظر کنسول شوروی مقیم اهواز رواج کاملی داشت و در ایام اعتصاب نیز زد و خوردهایی بین عوامل حزب توده و اعراب مقیم نواحی مذکور روی می‌داد و جمعی جاهل و بی‌گناه مجروح یا مقتول می‌شدند. تنها، شبیخون اعراب به محل شورای متحدۀ مرکزی در آبادان موجب شد که یکصد و هفتاد نفر از طرفین به قتل برسند و عدۀ زیادی نیز زخمی و مجروح گردند. بازرگانان و سرمایه‌داران ایرانی مقیم آبادان که از توسعۀ نفوذ حزب توده، به خاطر حفظ کالا و ثروت خود به وحشت افتاده بودند، با کمک‌های مادی و وسایل تبلیغاتی خود اعراب را برضد حزب توده بر می‌انگیختند. در حقیقت شدت مبارزه سبب شد که دو دسته متمایز در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کنند. نخست دسته متشکل سرمایه‌داران با تقویت معنوی و شاید هم مادی انگلیسی‌ها، دوم دسته کارگران و اعضای سرسپردۀ حزب توده که از اوامر روس متابعت می‌کردند.

انگلیسی‌ها باطناً با اعضای مطمئن و متنفذ حزب توده ارتباط داشتند و بنابراین از یک طرف از مفاد دستورهای روس‌ها باخبر می‌شدند و از طرف دیگر بوسیلهٔ ایشان آن قسمت از نقشهٔ عمال حزب توده را که موافق مصالح خود نمی‌دانستند برهم می‌زدند.

در نیمۀ دوم خرداد ۱۳۲۵ اعتصاب بزرگی در تمام مناطق نفت‌خیز خاورمیانه آغاز شد. دامنهٔ این اعتصاب بحدی وسیع بود که حتی کرکوک و موصل را نیز فراگرفت. مهم‌تر آن که معمولاً روزها و ساعات اعتصاب در تمام نواحی نفت‌خیز داخل و خارج ایران مشترک بود، بدین ترتیب که مثلاً اگر اعتصاب در ساعات

معینی در آبادان آغاز می‌گشت اعتصاب کارگران منطقه نفت‌خیز کرکوک و موصل نیز همان موقع اعلام می‌شد و یکباره کارگران تمام مناطق با خواسته‌های متشابه‌ست از کار می‌کشیدند.

وسعت تظاهرات دسته‌های افراطی چپ و کارگران، و عمق نفوذ عمال کمینفرم (کمیترون سابق)، آمریکایی‌های مقیم خاورمیانه را بسختی دچار نگرانی کرد و اینان متوجه شدند با جریاناتی که در پس پرده سیاست بوسیله روس‌ها در خاورمیانه وجود دارد، این رشته را سری دراز است و ضرورت دارد که آنان مستقلاً قدم به میدان گذارند و پیشرفت مقاصد کرملین را متوقف سازند.

انگلیسی‌ها چنان‌که سابقاً ذکر شد ظاهراً با بی‌اعتنایی به حوادث و اوضاع ایران نظاره می‌کردند و باطناً دامنه اغتشاشات و کشمکش‌ها را وسعت می‌بخشیدند. من کم و بیش متوجه این نکات بودم و با اخباری که دریافت می‌داشتم نسبت به اوضاع خوزستان و نتایج بازی عمال انگلیسی و روسی که ممکن بود به تجزیه خاک ایران منتهی گردد، بسیار مشوش و ناراحت بودم.

اصرار مظفر فیروز جهت عزیمت به خوزستان باعث سوءظن شد و دریافتم که مظفر فیروز از طرف روس‌ها مأموریت دارد نقشه خطرناک و زیان‌بخشی را به مرحله اجرا درآورد. مع‌هذا برای آن که روس‌ها خوش‌بینی خود را نسبت به او و دولتش از دست ندهند، ناگزیر به پیشنهاد مظفر فیروز که می‌توان گفت کمیسر عالی کرملین در دولت ایران بود، روی موافق نشان دادم.

نظر به این که وسعت اعتصاب و اهمیت آن سرعت تصمیم و اقدام را ایجاب می‌کرد، قرار بر این شد که هیئت مأمور رسیدگی به اعتصاب خوزستان، بلادرنگ به صوب محل مأموریت حرکت کند

و به همین جهت یک هواپیمای اختصاصی از شرکت هواپیمایی ایران اجاره کردند تا اعضای هیئت مذکور بتوانند عصر همان روز خود را به آبادان برسانند و از شدت عملی که قرار بود روز بعد بوسیله کارگران علیه انگلیسی‌های مقیم آبادان صورت گیرد ممانعت کنند.

پس از موافقت با عزیمت مظفر فیروز به آبادان، بلافاصله از محل اقامت خودم، یعنی باغ ییلاقی سفارت آلمان در زرگنده خارج شدم و نیم ساعت بعد در منزل شهری خود با احمد آرامش (کفیل وزارت بازرگانی و پیشه و هنر) ملاقات و ضمن مذاکرات محرمانه‌ای نگرانی خود را از نیت سوء مظفر فیروز بیان داشتم و برای این که مبدا مظفر فیروز در این سفر با عملیات ناصواب و تحریک‌آمیز خود دسته گل تازه‌ای به آب دهد و بر وخامت اوضاع بیفزاید به او پیشنهاد کردم که وی نیز به اتفاق مظفر فیروز به آبادان عزیمت کند و در آنجا متفقاً موضوع اعتصاب کارگران را بررسی نمایند و تصمیماتی را که برای پایان دادن به اعتصاب و خاموش کردن فتنه و آشوب لازم باشد، بالاتفاق رأی و نظر هر دو نفر اتخاذ گردد، تا برای اجرا به شرکت نفت ایران و انگلیس و رؤسای ادارات کشوری و لشکری و شخص استاندار ابلاغ شود.

من پس از صدور دستورهای مقتضی و محرمانه به آرامش به مقر ییلاقی نخست‌وزیری مراجعت کردم و در همین زمینه تلگراف رمزی هم به استاندار خوزستان مخابره و تأکید نمودم هر تصمیم که برای فرونشاندن اعتصاب از طرف میسیون اعزامی اتخاذ گردد باید با امضای مشترک احمد آرامش و مظفر فیروز به استانداری یا فرماندهی لشکر و فرمانداری نظامی شهر ابلاغ شود. مظفر فیروز را

نیز احضار کردم و به او گفتم که: چون اداره کل کار که مرجع رسیدگی به امور کارگران است از ادارات تابعه وزارت پیشه و هنر می‌باشد، مسئولیت امر از لحاظ تشکیلات کشوری با شخص آرامش کفیل وزارتخانه مذکور است و لذا اقتضا دارد هر تصمیمی که در محل اتخاذ می‌شود با امضای شما که نماینده اینجانب هستید و آرامش که مسئول امور کارگران است به مراجع رسمی ابلاغ گردد. مظفر فیروز مقصود من را دریافت و از این که مورد اعتمادم قرار نگرفته و آرامش را جهت نظارت و کنترل کارهای او مأمور رسیدگی به اعتصاب جنوب کرده‌ام بی‌نهایت ناراحت و دل‌تنگ شد، مع‌هذا چون هواپیما مهابی حرکت بود و تعویق عزیمت امکان نداشت با خاطری افسرده به اتفاق آرامش و چند نفر منشی و کارمند به آبادان مسافرت کرد.

اعضای هیئت اعزامی به محض ورود به آبادان، به عمارت فرمانداری رفتند و مشغول تحقیق و رسیدگی به علل و جهات اعتصاب شدند. وضع شهر بسیار مغشوش و اضطراب‌آمیز بود و تمام کسبه دکانین خود را از بیم تهاجم اراذل و اوباش بسته بودند. قریب سی هزار کارگر مجهز به چوب و چماق و کارد و خنجر بدسته‌های دویست الی سیصد نفری در شهر پراکنده شده و مترصد قیام و ستیزه بودند. در محل شورای متحده مرکزی و خیابان‌های اطراف آن نیز چند هزار نفر کارگر موضع گرفته و مشغول تظاهر و دادن شعارهای انقلابی بودند. در محلات مختلف شهر خطبای کارگری بر روی بلندی‌ها قرار گرفته و مطالب کارگران را با اغوا و تهدید بیان می‌کردند.

در مقابل این جمع کثیر، چند صد سرباز مسلح به مسلسل‌های

سبک مأمور متفرق کردن کارگران و جلوگیری از بروز حوادث سوء بودند، لیکن برای این که تصادمی ایجاد نشود و خون‌های ناحقی جاری نگردد، تجمع کارگران را نادیده انگاشته و مادام که ناطقین به تهییج و تحریک کارگران به منظور تخریب نمی‌پرداختند و یا خود کارگران قصد تهاجم به منازل انگلیسی‌های مقیم آبادان و یا حمله به پالایشگاه نفت را نداشتند، نسبت به تظاهرات مخالف آنان غمض عین می‌کردند. مظفر فیروز بلافاصله پس از ورود به آبادان و حضور در فرمانداری به فرماندار نظامی شهر دستور داد سران شورشی کارگران و مسئولین شورای متحدۀ مرکزی را که بدستور فرماندار نظامی بازداشت بودند برای ادای توضیحات به فرمانداری احضار نماید. پس از حضور عدۀ مذکور در فرمانداری و مبادله سؤال و جواب، مظفر فیروز خطاب به فرماندار نظامی دستور داد که توقیف‌شدگان را به قید ضمانت آزاد کنند و از آنان کتباً تعهد بگیرند که صبح روز بعد برای ادای توضیحات بیشتری در فرمانداری حاضر شوند.

آرامش بلافاصله با آزادی سران شورشیان مخالفت و چنین اظهار می‌کرد که چون این عده در توقیف و از رهبری کارگرانی که اعتصاب کرده‌اند محروم هستند، لذا کارگران به علت نداشتن راهنمایان و معلمان خطرناک، با این که در حال اعتصاب هستند، از تهاجم و یورش به مؤسسات نفت و منازل خارجیان خودداری می‌کنند، لیکن اگر این اشخاص که سبب شورش و اغتشاش بوده‌اند از زندان رهایی یابند، بدیهی است بلافاصله با تلقینات سوئی که به کارگران خواهند داد آشوب و فتنۀ جدیدی که دامنه آن نیز وسیع‌تر خواهد بود برخوانند انگیزت، بنابراین به‌هیچ‌روی با

آزادی این عده نمی‌توان موافقت کرد، مگر این که فرماندار نظامی کتباً تعهد کند که پس از آزادی اینان هیچ‌گونه شورش جدیدی روی نخواهد داد و جان و مال کسی در معرض خطر قرار نخواهد گرفت.

در واقع ضمن آن مذاکرات دو مقصود متضاد تعقیب می‌شد. از یک طرف مظفر فیروز در تهران به سران حزب توده و رضا روستا دبیر اول شورای متحدۀ مرکزی و شاید به عمال رسمی دولت شوروی وعده داده بود که به محض ورود به آبادان برای تقویت روحیۀ کارگران اعتصابی وسایل آزادی محرکین و کارگردانان اعتصاب را فراهم سازد و آنان را برای عملیات جدی‌تر و شدیدتری مستعد کند، تا بدین وسیله خود او و عمال شوروی گام دیگری به سوی هدف نهایی بردارند. از طرف دیگر در آن اوضاع پیچیده و دشوار وظیفۀ هیئت اعزامی استقرار آرامش و سکون در استان خوزستان بود و من نیز به همین منظور آرامش را به خاطر تأمین سیاست دولت به آن ناحیه اعزام داشته بودم.

اجرای نقشۀ مظفر فیروز یقیناً برای کشور مشکلات اساسی تازه‌ای به وجود می‌آورد، زیرا تشویق و توسعه اعتصاب به یک تعبیر مطلوب عمال شوروی بود و اصولاً این نوع اقدامات طغیان‌آمیز جزو یک تحول انقلابی و مقدمۀ لازم آن محسوب می‌شد. از نظر دیگر انگلیسی‌ها با دامن زدن اغتشاشات مترصد بودند محملی برای مداخلۀ مسلحانه در مناطق نفت‌خیز به دست آورند و طبعاً چنین مستمسکی می‌توانست به توسعه نفوذ آنها و ایجاد وضع مشابه آذربایجان در جنوب کمک کند.

مباحثات آن جلسه بدین جا منتهی شد که فرماندار نظامی آبادان مسئولیت عواقب آزادی محرکین اعتصاب را به گردن نگرفت و آن

را امری مخاطره‌آمیز شمرد و حتی اضافه کرد که اگر هیئت اعزامی دستور استخلاص این اشخاص را صادر کند وی استعفا از سمت خود را بر تن در دادن به یک چنین تکلیفی ترجیح خواهد داد.

مخالفت آرامش با نظر مظفر فیروز سبب شد که بین او و مظفر فیروز، در فرمانداری آبادان، مشاجره لفظی مختصری روی دهد. مظفر فیروز که اجرای منظور را با مشکلاتی مواجه دید، سرهنگ حجازی را احضار می‌کند و چاره کار را از او می‌خواهد، ولی توسل به سرهنگ نامبرده نیز تأثیری نبخشید.

پس از این که مظفر فیروز از استخلاص محرکین اعتصاب و مسببین کشتارهای جنوب نومید شد، از آرامش می‌خواهد جلسه دیگری برای رسیدگی به علل اعتصاب تشکیل گردد. عصر همان روز جلسه مورد نظر با حضور مظفر فیروز، آرامش و نمایندگان شرکت نفت و سر کلارمنت اسکرین مشاور سیاسی سفارت انگلیس در تهران و مصباح فاطمی استاندار خوزستان تشکیل شد. مظفر فیروز پیشنهاد کرد که چون علت اعتصاب کارگران قلت دستمزد می‌باشد، خوب است برای خانمه دادن به غایله، حقوق روزانه کارگران از سی ریال به چهل ریال افزایش داده شود و حقوق ایام اعتصاب آنان نیز پرداخت گردد. مظفر فیروز با طرح این پیشنهاد در نظر داشت کارگران را به توسل به اعتصاب تشویق کند و آنان را به گرفتن حق خود از طریق ستیزه و آشوب معتقد و تحریص نماید. حضار به مقصود مظفر فیروز پی بردند، ولی هر یک به مصلحتی در سخن گفتن تأمل کردند. عاقبت احمد آرامش پیشنهاد می‌کند برقراری اضافه دستمزد به صورت مقتضی و به نحوی که موجب تجری و وسیله تبلیغ کارگردانان و محرکین

اعتصاب نگردد، در یک فرصت مناسب اعلام شود. پس از مذاکرات بالاخره نمایندگان شرکت نفت ناگزیر با افزایش دستمزد کارگران موافقت کردند و قرار شد چندی بعد مدیر کل وزارت کار آن را رسماً اعلام دارد.

مظفر فیروز این بار هم که نتوانست منظور خود را آن چنان که مایل بود پیش ببرد و اوضاع خوزستان را با تحریک کارگران آشفته سازد سخت عصبانی شد و به عنوان این که با نظرهای او مخالفت میشود جلسه را ترک گفت و با غروب آفتاب، به جای آن که به محل اقامت هیئت اعزامی مراجعت کند، از آبادان به خرمشهر عزیمت کرد و بوسیله منشی مخصوص خود به آرامش پیغام می‌دهد که شب را در خرمشهر خواهد گذراند و بامداد برای ادامه رسیدگی به امر اعتصاب به آبادان باز خواهد گشت. احمد آرامش بدگمان بود که مبدا مظفر فیروز برای تشدید و وخامت اوضاع نواحی نفت خیز با نمایندگان کارگران شورشی ملاقات کند و دستورهایی برای ابراز شدت عمل و ایجاد اغتشاشات تازه‌ای به آنان بدهد. صبح روز بعد برخلاف انتظار بنا به گزارش شهربانی و دو نفر مأمور مخصوصی که استاندار شخصاً برای کنترل رفت و آمد مظفر فیروز گمارده بود، اطلاع حاصل می‌شود که ساعت ده و نیم شب پیش، مظفر فیروز به تنهایی از محل اقامت خود خارج شده و کمی دورتر از آن، در ساحل رودخانه کارون در جای خلوتی، با کنسول شوروی مقیم اهواز و معاون او که در عین حال وظیفه مترجمی را برعهده داشته و هر دو نفر همان شب به خرمشهر وارد شده‌اند، ملاقات کرده است و متجاوز از پنجاه دقیقه مذاکرات ایشان به طول انجامیده و سپس هر سه متفرق شده‌اند.

ملاقات مظفر فیروز با کنسول شوروی و معاونش نشانه توطئه چینی خطرناکی از جانب آنان به منظور تشدید عملیات کارگران اعتصابی بود و بیم آن می‌رفت که نقشه توطئه، یکی دو روز بعد در آبادان و سایر مناطق نفت‌خیز به‌موقع اجرا گذارده شود.

رؤسای شرکت نفت نیز که از ارتباط مظفر فیروز با عمال شوروی آگاه شده بودند به عنوان حفظ جان اتباع انگلیسی مقیم نواحی نفت‌خیز، بلافاصله بوسیله تلفن از فرمانده قوای انگلیسی متمرکز در خاک عراق تقاضا کردند کشتی‌های جنگی را که در بندر بصره لنگر انداخته بودند و همچنین قسمتی از قوای متمرکز در حثانیه را به آبادان و مسجدسلیمان گسیل دارند تا در صورت حمله دسته‌جمعی کارگران به محله انگلیسی نشین آبادان و اتباع انگلیسی، از آنان دفاع کنند.

مصباح فاطمی استاندار خوزستان که از جریان استمداد رؤسای شرکت نفت با خبر شده بود، موضوع را به اطلاع آرامش رسانید. او از فاطمی درخواست می‌کند که بلادرنگ با رؤسای شرکت نفت تماس گیرد و به آنان اطلاع دهد که اگر یک نفر ملوان انگلیسی و یا سرباز خارجی بدون اطلاع و موافقت قبلی دولت به خاک ایران قدم گذارد، بدون شک قوای نظامی ایران به حکم وظیفه ملی و نظامی خود به مقابله برخوانند خاست و کشمکش خونین در خواهد گرفت و نتایج ناگواری به بار خواهد آمد، از این جهت کاملاً ضرورت دارد که شرکت نفت بدون تأمل با بصره تماس گیرد و قرار اعزام قوای نظامی انگلیس را به آبادان فوراً لغو کند، در عوض دولت ایران حاضر است بنا به وظیفه حفظ و استقرار نظم عمومی، از جان و مال اتباع انگلیس حراست کند و هر نوع تجاوز

احتمالی را منتفی سازد. مصباح موضوع را با انگلیسی‌های مقیم آبادان در میان گذارد و آنان نیز به شرط آن که دولت جداً در این باب اقدام کند حاضر شدند موقتاً از اجرای تصمیمی که اتخاذ کرده بودند عدول نمایند.

از طرف دیگر فوراً به سرهنگ حجازی فرمانده لشکر خوزستان گفته شد که کمترین اهمال و غفلت ممکن است تاریخ سرنوشت کشور ایران را تغییر دهد و لذا بر عهده فرمانده لشکر است که با کلیه وسایل موجود از وقوع هر حادثه نامطلوبی جلوگیری کند و در حفظ نظم منطقه خوزستان بکوشد. حجازی مصممانه وعده داد که از بذل هیچ گونه فداکاری و اهتمام دریغ نرزد و الحق در آن لحظات باریک و بحرانی با حفظ انتظامات مناطق نفت‌خیز خدمات بزرگی انجام داد.

مظفر فیروز پس از ملاقات با کنسول شوروی، صبح روز بعد به آبادان مراجعت کرد. عقیده مظفر فیروز چنین بود که هیئت اعزامی باید در کلیه قضایا اعم از اداری، قضایی و انتظامی دخالت کند و پس از حل و فصل کلیه مسائل به مرکز معاونت نماید. منظور فیروز از طرح این مطلب آن بود که با اطناب مذاکرات و وسعت دادن به شورش، فرصت بیشتری برای دامن زدن به اغتشاشات و آشفتگی‌ها به دست آورد و مأموریت محوله را به دلخواه بیگانگان به انجام رساند.

در موقعی که آرامش و مظفر فیروز مشغول مذاکره و بحث بودند، صدای شلیک گلوله در شهر و در نقاط تمرکز کارگران طنین می‌افکند و لحظه‌ای بعد گویی بارانی از گلوله و قشنگ باریدن می‌گیرد. مظفر فیروز و آرامش که برای اطلاع از علت تیراندازی

خود را به حیاط فرمانداری می‌رسانند، با سرهنگ حجازی دربارهٔ وضع شهر به مذاکره می‌پردازند و در همین موقع ناگهان چند گلوله از نزدیکی آنها عبور می‌کند و جدی بودن خطر، مظفر فیروز را سخت هراسان می‌سازد و از بیم جان حالش بهم می‌خورد. آرامش بازوی مظفر فیروز را می‌گیرد و او را به داخل سالن فرمانداری می‌کشاند و به وی گوشزد می‌کند که ممکن است علیه اقدامات و جان هیئت اعزامی توطئه‌هایی ترتیب داده شده باشد و در این صورت بهتر است پیش از آن که فتنه تازه‌ای برپا شود تا عصر آن روز کار هیئت را خاتمه دهند و به آنچه طی مدت اقامت در خوزستان به دست آورده‌اند اکتفا کنند.

هدف از مراجعت مظفر فیروز آن بود که دیگر مجالی به وی برای ملاقات با کنسول شوروی و محرکین اعتصاب داده نشود، تا وضع متشنج آبادان بیش از پیش به وخامت نگراید. بعلاوه تا حدی وظیفهٔ هیئت اعزامی انجام شده بود، چه در جلسهٔ روز قبل، در خصوص افزایش حقوق کارگران و اختصاص منازل مجانی به آنان، با رؤسای شرکت نفت توافق‌هایی شده بود و حفظ انتظامات شهر را فرماندهٔ لشکر تقبل کرده و برای پایان دادن به اعتصاب هم ممکن بود مذاکرات لازم با نمایندگان کارگران و شرکت نفت تا مقارن آن روز ادامه یابد و سپس هیئت اعزامی به طرف مرکز حرکت کند.

میسون اعزامی به آبادان به محض ورود به تهران با من ملاقات و گزارش اقدامات خود را تسلیم نمود. اما من در همان تاریخ پس از صرف شام و بدون اطلاع مظفر فیروز و بطور مخفیانه آرامش را به کاخ بیلاقی نخست‌وزیر احضار کردم و بیان حقایق

پشت پرده را از وی طلبیدم. آرامش استنباط خود را دایر به این که انگلیسی‌ها مایلند با سکوت خود عملیات ماجراجویانهٔ عمال شوروی را در محافل و دسته‌های کارگری وسعت دهند و زمینه را برای مداخلهٔ قوای انگلیس مهیا سازند، برای من تعریف کرد. آنگاه مطمئن شدم که انگلیسی‌ها با اتخاذ چنین رویه‌ای و با ایجاد بهره‌برداری از اغتشاشات و اعتصابات کارگری، به دنبال بهانه‌ای برای ورود قشون انگلیس به ایران هستند تا بدان وسیله مناطق نفت‌خیز خوزستان را اشغال و تصرف کنند.

به نظر انگلیسی‌ها، در قبال وضعی که در آذربایجان و کردستان پیش آمده بود، استقرار قوای نظامی انگلیس در خوزستان نیز امری لازم و اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شد و از این رو چنان که گذشت، شیخ عبدالله خزعل را واداشتند در بصره ضمن مصاحبه‌ای موضوع خودمختاری خوزستان را عنوان کند.

با اندک تفکر و تأمل دریافتم که نقشهٔ تجزیهٔ خاک ایران که در دوران حکومت حکیمی از جانب دولت انگلیس تنظیم شده بود مورد توجه انگلیسی‌ها است و در صورتی که من با نرمش و مآل اندیشی نتوانم از مفتوح شدن جبههٔ دومی بوسیلهٔ انگلیسی‌ها در جنوب ایران ممانعت به عمل آورم، سرنوشت دولت و ملت ایران قطعاً غم‌انگیز و تأسف‌آمیز خواهد بود و نام او در صحایف تاریخ ایران، همراه با تجزیهٔ خاک کشور، با خطوط تیره‌ای ثبت خواهد گشت. از این رو پس از یکی دو روز مطالعه و علی‌رغم وسوسه‌ای که مظفر فیروز برای رسید به هدف مطلوب خود می‌کرد، با نهایت کوشش و با اعمال قدرت از تحقق یافتن چنین سرنوشت دردناکی جلوگیری کردم. یقیناً این خدمت من بیش از

موفقیتهایی که در واژگون کردن حکومت‌های دست‌نشانده آذربایجان و کردستان به دست آوردم، از نظر کسانی که در آتیه تاریخ حقیقی ایران را تنظیم نمایند واجد ارزش و اهمیت است.

شکست مظفر فیروز در اجرای نقشه‌ای که برای مسافرت وی به آبادان و جنوب تنظیم شده بود، اعتماد روس‌ها را نسبت به ادعای موفقیت وی سست کرد و معلوم شد که وی نه آنچنان بر اوضاع تسلط و احاطه دارد که بتواند آنچه را که از او می‌خواهند انجام دهد و نه بر من تا آن اندازه تأثیر دارد که قادر باشد سیاست مستقل مرا از جاده اصلی خود منحرف سازد.

به هر حال با تمام اصرار و فشاری که از جانب مظفر فیروز برای تعویض استاندار و فرمانده لشکر خوزستان به عمل آمد، از لحاظ امیدوار ساختن انگلیسی‌ها به سازش با حکومت، موقتاً از تعویض و تغییر استاندار و فرمانده لشکر که ابقای آنان مخالف میل مظفر فیروز بود، امتناع ورزیدم. روش سیاسی خاص فوق در این مورد باعث شد که انگلیسی‌ها نتوانند نقشه خودمختاری استان خوزستان را به علمداری شیخ عبدالله خزعل عملی کنند و بوسیله قوای نظامی خود به آن دیار تجاوز نمایند.

مظفر فیروز طی اقدام در خوزستان و پس از مراجعت از آنجا دریافت که وجود آرامش بر رأس وزارت پیشه و هنر که اداره کل کار نیز تابع آن بود و امور کارگران را اداره می‌کرد، سد راه پیشرفت اوست. مع‌ذالک چون میزان اعتماد من را نسبت به آرامش می‌دانست و تشبثات خود را برای تغییر پست وی بی حاصل می‌شمرد، راه دیگری پیش گرفت و برای این که بتواند قوای کارگران را به دنبال خود بکشانند، بر آن شد که با جلب موافقت من،

وزارت کار را تشکیل دهد و خود به عنوان وزیر کار با نیروی بیشتری پا به میدان مبارزه گذارد. در آن دوران قدرت کارگران و اتحادیه های آنان رو به افزایش می رفت. مظفر فیروز حق داشت برای تأمین مقاصد خود، وجود حزب توده و فرقه دموکرات آذربایجان را که با اقامت ارتش سرخ در ایران نیروی بیشتری می گرفتند، به مثابه حربه مؤثری در دست گیرد و آن را در مقابل قدرت نظامیان قرار دهد. مظفر فیروز در نظر داشت به کمک این قوای گران، مقدمات قیام مسلحانه را در مناطق کارگری از قبیل خوزستان، اصفهان و مازندران تهیه کند و رژیم سلطنتی را از میان برچیند و به زعم خود انتقام خون پدر را از بازماندگان رضاشاه بستانند.

مرحله اول برنامه مظفر فیروز با موافقت من طی شد و با تأسیس وزارت کار موافقت کردم. مظفر فیروز به محض آن که به وزارت کار منصوب شد اداره کل تبلیغات را نیز بدان ملحق ساخت و با حرارت و آرزوهای دور و دراز، فعالیت تازه خود را آغاز کرد.

چنان که سابقاً ذکر شد انگلیسی ها و آمریکایی ها از بسط نفوذ عمال شوروی و احزاب وابسته بدان سخت هراسان شده و راهی برای دفع خطر می جستند. اجرای نقشه مظفر فیروز که ممکن بود خطر عظیم تسلط روس ها را تشدید کند، انگلیسی ها و آمریکایی ها را بسختی نگران کرد و لذا بر آن شدند که دست وی را از وزارت و سیاست کوتاه کنند و دیگر به او مجالی برای تعقیب مقاصد اهریمنی اش که یقیناً بعدها مشکلات بیشتری برای ایشان به وجود می آورد، ندهند. سفارتخانه های انگلیس و آمریکا پس از تبادل نظری که در این خصوص به عمل آوردند، اجرای برنامه مشترکی را علیه مظفر فیروز نزد دربار و دولت آغاز کردند. سفرای کبار

انگلیس و آمریکا هر کدام با دو سه روز فاصله نزد من آمدند و از شیوه کار مظفر فیروز اظهار نارضایی و نگرانی کردند و بقای او را با داشتن هر نوع سمت دولتی در کشور ایران منافی با حفظ آرامش و کاهش بحران‌های داخلی تلقی نمودند.

اینان طی ملاقات با شاه نظرهای مشابه خود را به اطلاع اعلیحضرت شاهنشاه نیز رساندند و در عین حال که ایشان را برای عزل و طرد مظفر فیروز تشویق و تشجیع کردند، تلویحاً خاطرنشان ساختند که عدم توجه به این نظرها ممکن است موجب سلب توجه از ایشان گردد و مادام که من زمام امور را در دست دارم، به دربار مراجعه‌ای صورت نگیرد.

اعلیحضرت شاهنشاه که شدت نگرانی و ناخشنودی سفرای انگلیس و آمریکا را دریافتند، مرا فراخواندند و ضمن بحث کلی درباره مسائل کشور، از من خواستند درباره مظفر فیروز مطالعه و مذاقه بیشتری کنم و به اعتراضات طبقات مختلف مردم علیه مظفر فیروز خاتمه دهم. در جواب عرض کردم که تعیین تکلیف مظفر فیروز امر دشواری نیست که فکر همایونی را مشغول بدارد و اگر واقعاً از عملیات وی تشویش و اضطراب خاطری در میان است می‌توان او را، در صورت موافقت اعلیحضرت، به عنوان سفیر به یکی از کشورهای خارج اعزام داشت. علت موافقت من با طرد مظفر فیروز آن بود که تقویت و جانبداری از مظفر فیروز را دیگر جایز و امکانپذیر نمی‌دانستم. در این مذاکرات درباره مأموریتی که ممکن بود به مظفر فیروز محول شود تصریحی به عمل نیامد و اعلیحضرت شاهنشاه برای این که در این خصوص مطالعه بیشتری نمایند از هرگونه اظهارنظر خودداری کردند.

سه هفته بعد مجدداً بین اعلیحضرت شاهنشاه و من صحبت مظفر فیروز پیش آمد و بر اثر همین مذاکرات، اگرمان مظفر فیروز از مسکو خواسته شد و نامبرده در اوایل زمستان همان سال به‌عنوان سفیرکبیر ایران به کشور اتحاد جماهیر شوروی رهسپار گردید.

مقارن ایامی که اعتصاب کارگران مناطق نفت‌خیز جنوب به منتهای شدت خود رسیده بود، مخالفین من فرصت را مغتنم شمردند و فعالیت دامنهداری را علیه دولت آغاز کردند. سید ابوالقاسم کاشانی در تهران، در رأس مخالفین علنی دولت قرار داشت و پس از آن که تحریکات جدی را برضد من در مرکز دامن زد، به فکر افتاد به شهر مشهد عزیمت کند و در آن شهر مذهبی هسته‌های مخالفت با دولت را به‌وجود آورد و به همین منظور روز بیست و هشتم تیر از تهران به صوب مشهد حرکت کرد، ولی چون مقاصد سید ابوالقاسم کاشانی بر من فاش شد، بلافاصله دستور دادم که بین راه، هر کجا مأمورین انتظامی با اتومبیل وی برخورد کنند، بدون درنگ او را بازداشت نمایند و نتیجه را به مرکز گزارش دهند. ژاندارم‌ها بین راه شاهرود به مشهد کاشانی را توقیف کردند و نتیجه را گزارش دادند و به موجب دستور من کاشانی را به قزوین بردند و در ده متعلق به سالارمنصور قزوینی تحت نظر گرفتند.

حزب توده و شورای متحدۀ مرکزی در همان احوال که اعتصاب عمومی مناطق نفت جنوب را رهبری می‌کردند و آن را توسعه می‌دادند، از لوثی سایان دبیر سندیکا‌های کارگران جهان تقاضا کردند برای تقویت روحیۀ کارگران به‌عنوان رهبر هفتاد میلیون نفر کارگر جهان، به ایران مسافرت کند و ضمن بازدید مناطق حساس کارگری مانند خوزستان، اصفهان و مازندران، کارگران را به

عصیان و سرپیچی در مقابل دولت ترغیب و تحریک نماید. لوئی سایان در تاریخ بیست و نهم تیر ۱۳۲۵ به تهران وارد شد و از جانب افراد منتسب به حزب توده و کارگران وابسته به شورای متحده مرکزی با تظاهرات و تجلیلی بسیار مواجه گشت. از طرف دولت ایران نیز مقدم او گرامی شمرده شد و مهندس حبیب نفیسی مدیرکل کار، به‌عنوان مهماندار او معرفی گردید و ویلای شماره پنج دربند برای اقامت او اختصاص داده شد. لوئی سایان سه روز در تهران توقف کرد. شب روز دوم اقامت او در تهران مظفر فیروز به افتخار وی مجلس ضیافت باشکوهی ترتیب داد و بر سر میز شام بین او و سایان نطق‌های غرایبی رد و بدل شد. روز دوم مرداد ماه، سایان آهنگ اصفهان کرد و در آنجا نیز ضمن سخنرانی‌های مهیجی کارگران را به ایستادگی در برابر دسایس و مطامع سرمایه‌داران و کارفرمایان اصفهان برانگیخت. پس از مراجعت از اصفهان نیز سفری به آذربایجان کرد و در آن دیار با پیشه‌وری و همدستانش به تبادل افکار پرداخت و مشترکاً نقشه‌ای برای ادامه مبارزه موفقیت‌آمیز در ایران ترسیم کردند.

اوضاع کردستان بیش از پیش به وخامت می‌گرایید. قاضی محمد و اعوانش با پشتیبانی روس‌ها موقعیت خود را در محل تحکیم می‌کردند و هرچه وضع حزب کومله کردستان تقویت می‌شد، فکر ایجاد کردستان آزاد بین اکراد، هواداران بیشتری پیدا می‌کرد و متقابلاً امید مخالفین به ازهم گسیختن تشکیلات آن دار و دسته، اندک اندک مبدل به یأس می‌شد.

در تاریخ هفدهم تیر، محمد رشید و ملا مصطفی بارزانی، یعنی دو تن از سردستگان قطاع‌الطریق و یاغیان مسلح، اعلامیه‌ای

صادر و به سپاهیان متمرکز در اطراف سقز و سردشت اخطار کردند که فکر تجاوز و حمله را از سر بیرون کنند. مضحک آن که این دو نفر ذیل اعلامیه را با عنوان «ژنرال محمد رشیدخان» و «ژنرال ملا مصطفی بارزانی» امضا کرده بودند.

روابط دربار و من، متعاقب موافقت با اعزام مظفر فیروز به خارج از کشور رو به بهبود می‌رفت. مرحوم شکوه‌الملک، رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی نیز که از افریای من بود، قبل از آن تاریخ در اصلاح ذات‌البین و رفع دلتنگی‌ها اهتمام فراوان بخرج‌داد و بنا به صلاح اندیشی و تلقین و استدعای وی در تاریخ دوم مرداد دستخطی به شرح زیر از طرف پادشاه خطاب به من صادر شد:

جناب اشرف احمد قوام - نخست‌وزیر

برای اظهار قدردانی و عنایت مخصوص، به موجب این دستخط عنوان «جناب اشرف» اختصاصاً به شخص شما اعطا می‌گردد. قدغن کنید مدلول دستخط را به وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی ابلاغ نمایند.

کاخ سعدآباد - محمدرضا پهلوی

روابط دربار و روس‌ها به نوبه خود تاحدی حسنه بود، زیرا از یک طرف دربار علی‌رغم سیاست‌های من مایل بود، مناسبات دوستانه‌تری با زمامداران شوروی برقرار کند و از طرف دیگر روس‌ها نیز برای این که خیال مرا ناراحت کرده و در نتیجه بیشتر به سوی خود بکشانند ظاهراً خود را به دربار علاقه‌مند نشان می‌دادند. بدین جهات اشرف پهلوی خواهر توأم (دوقلو) شاه تابستان همان سال مسافرتی به شوروی کرد و در آنجا مورد تکریم و احترام شخص استالین قرار گرفت و ژنرال یسم استالین برای جلب محبت بیشتر شاهزاده خانم، پالتوی

گرانبهایی از پوست مینک به مشارالیه اهدا کرد. بعلاوه از جریان مسافرت شاهزاده اشرف بوسیلهٔ دستگاه تبلیغاتی شوروی فیلم‌هایی تهیه و در سینماهای تهران به معرض نمایش گذارده شد.

اشرف پهلوی، که در آن زمان از سیاست نامطبوع و نابکارانهٔ انگلیسی‌ها در ایران آزرده خاطر و ملول بود، تمایل داشت با روس‌ها که در آن موقع رقیب سرسخت انگلیسی‌ها به شمار می‌رفتند، روابط دوستانه‌تری برقرار سازد. رادیو مسکو نیز موقع را مغتنم شمرده و راجع به اقدامات خیرخواهانهٔ والا حضرت و دوستی ایران و شوروی سخن‌ها گفت. از این‌رو اشرف پهلوی هنگام حرکت از خاک شوروی، تلگرافی به مضموم زیر خطاب به ژنرال‌یسم استالین مخابره کرد:

در این هنگام که آخرین خطهٔ خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را ترک می‌گویم، خود را موظف می‌دانم که سعادت جنابعالی را برای همیشه تقاضا نموده و از مهمان نوازی و ابراز لطف آن جناب در طی مسافرت خویش به شوروی سپاسگزاری کنم.

در این مدت بیست و هفت روز اقامت در خاک شوروی، اینجانب بیشتر شهرها و مؤسسات خیریهٔ این کشور را بازدید نموده و در همه جا به فداکاری و پشتکار ملت اتحاد جماهیر شوروی پی بردم و در سازمان‌های خیریه که بازدید کردم دقت و امعان نظر شما بخوبی آشکار و هویدا بود.

بار دیگر مراتب احساسات دوستانه و صمیمانهٔ خود را به جنابعالی و ملت دلاور اتحاد جماهیر شوروی تقدیم می‌دارم. اشرف پهلوی

شرکت رهبران حزب توده در کابینه توطئه جنوب

تبرستان
www.tabarestan.info

افزایش روزافزون قدرت احزاب و اجتماعات و مخصوصاً حزب توده و شرایط خاص آن روز کشور، مرا برآن داشت که عده‌ای از اعضای کابینه خود را تغییر دهم و به جای آنان عناصر تازه‌ای را به کار وادارم. در حقیقت و نفس‌الامر، هدف من از ترمیم کابینه آن بود که چند نفر از سران حزب توده را به عنوان وزیر در دولت خویش مسئول و سهم قرار دهم و بدین وسیله نتایج معینی را از این مانور، یا ریسک سیاسی به‌دست آورم.

وصول به این هدف، باعث گردید که اولاً اعتماد روس‌ها را نسبت به خود بیشتر جلب کنم و از فشار آنان برای شروع انتخابات و تشکیل مجلس دوره پانزدهم به خاطر تصویب مقاوله‌نامه نفت بکاهم. ثانیاً به مخالفین و مرتجعین بفهمانم که هرچه اینان دامنه تحریک و توطئه‌چینی را توسعه دهند، بیشتر به طرف چپ متمایل خواهم شد و بالتیجه آنان بیش از پیش در فشار عناصر افراطی چپ قرار خواهند گرفت. ثالثاً با شرکت چند نفر از اعضای حزب توده در کابینه، موفق می‌شدم طبعاً از حملات و اعتراضات محافل و جراید وابسته به حزب توده ایمن و مصون بمانم و ضمناً بطلان

ادعاهای آنان را دایر بر این که اگر روزی به قدرت رسند کشور را بهشت برین خواهند کرد، در عمل ثابت کنم. می‌دانستم که سران حزب توده با اعمال تند و ناپخته در دوران وزارت خویش، بر عدم رضایت مردم خواهند افزود و این امر سبب خواهد شد که از یک سو قاطبه مردم به ماهیت این حزب پی ببرند و از آن روی برتابند و از سوی دیگر جوانان رشید و افراد عادی حزب توده دریابند که رهبران پرمدعای حزب اگر به زمامداری نایل آیند دردی از دردهای مردم را درمان نخواهند کرد، بلکه با ایجاد مشکلات جدید جراحات تازه‌ای را بر پیکر اجتماع وارد خواهند آورد.

باری تحت تأثیر چنین شرایطی من در تاریخ نهم مرداد، به اعضای کابینه خود تکلیف کردم که استعفا دهند و روز دهم مرداد، تمام وزرا برای آن که دست مرا در تغییر اعضای کابینه باز گذارند، از سمت خود کناره‌گیری کردند و کابینه جدید عصر آن‌روز مرکب از اشخاص زیر به حضور اعلیحضرت شاهنشاه معرفی شد:

سپهبد امیراحمدی وزیر جنگ، عبدالحسین هژیر وزیر دارایی، اللهیار صالح وزیر دادگستری، سرلشکر فیروز وزیر راه، انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور، دکتر اقبال وزیر پست و تلگراف، مظفر فیروز با حفظ سمت معاونت پارلمانی و سیاسی نخست‌وزیر وزیر کار، شمس‌الدین امیرعلائی وزیر کشاورزی، دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداشت، ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر، دکتر فریدون کشاورز وزیر فرهنگ؛ اداره امور وزارت خارجه و وزارت کشور را هم خودم برعهده گرفتم.

پس از تشکیل کابینه خود، به منظور کاهش عکس‌العمل مخالفین و خنثی کردن دسایس و تحریکات آنان، اعلامیه معنی‌دار

و در عین حال مقتدرانه‌ای در تاریخ دوازدهم مرداد صادر کردم که ذیلاً به مناسبت آن که هدف من را از ترمیم کابینه و همچنین برنامه دولت در اصلاح امور کشور و بعلاوه سیاست خارجی را روشن می‌کند، نقل می‌شود. در این اعلامیه مرادۀ اشخاص غیرمسئول را با سفارتخانه‌ها و مأمورین سیاسی کشورهای خارجی در ایران قویاً منع کردم:

برعموم هموطنان عزیز پوشیده نیست که نیت اصلی اینجانب در قبول مسئولیت خدمتگزاری به مملکت، حفظ استقلال و تعامیت ارضی ایران و تثبیت و تحکیم اقتدارات حکومت مرکز با ترویج اصول دموکراسی در سرتاسر کشور و تأمین رفاه و آسایش مردم بوسیله انجام اصلاحات اساسی و ضروری در کلیه شئون اجتماعی می‌باشد و نظر به این که انجام اصلاحات جز در سایه وحدت ملی و ایجاد هماهنگی میان عموم عناصر متمدنی و احزاب آزادیخواه انجام‌پذیر به نظر نمی‌رسد، لذا از بدو زمامداری کوشش نمودم که باحصول اتحاد و یگانگی میان عموم آزادیخواهان و اصلاح‌طلبان، این نیت و هدف مقدس ملی را عملی سازم.

اگرچه در مسائل سیاست خارجی و بعضی مشکلات داخلی و شروع و انجام قسمتی از برنامه‌های اصلاحی، پیشرفت‌ها و موفقیت‌های قابل توجهی در این مدت به دست آمده، مع‌هذا برای تسریع انجام اصلاحات مقتضی دیدم که با ایجاد وحدت معنوی میان عموم آزادیخواهان و احزاب دموکراتیک، محیط مساعد و آرامی را در سرتاسر کشور ایجاد نموده و اجرای برنامه‌های اصلاحی را تسهیل و تسریع نمایم. به همین جهت لازم دیدم در ترکیب و تشکیل هیئت دولت

تجدیدنظر نموده و نمایندگان بعضی از احزاب مترقی و آزادیخواه را دعوت به شرکت در قبول مسئولیت نمایم تا برای آنها نیز با استحضار بیشتر از اوضاع و احوال عمومی و سیاسی و اداری کشور، تجربه کافی حاصل شده و تشخیص مسئولیت مهم مملکت‌داری را عملاً احراز نمایند و امیدوارم با تشکیل دولت جدید از عناصر و احزاب آزادیخواه، صفحه جدیدی در تاریخ ایران مترقی و دموکراتیک آغاز گردد و با همکاری آنان اصلاحات اساسی که آرزوی ایرانیان و وطن‌پرست است به نحو مطلوب انجام پذیرد.

بدیهی است عموم طبقات اهالی کشور از این فرصت و وحدت ملی که در نتیجه تشکیل دولت جدید ایجاد شده استفاده نموده، در سایه اتحاد و یگانگی و حمایت قانون، جهت انجام اصلاحات و ترقیات اجتماعی و توسعه صنایع کشور و نظم و آرامش مملکت با نیت خیرخواهانه و اصلاح‌طلبانه تشریک مساعی نمایند و با همت ترقی‌خواهانه خود جنبش و فعالیت جدیدی را در کلیه شئون کشور ایجاد کنند.

هدف‌های اصلی برنامه اصلاحات داخلی دولت اینجانب بطور اجمال به قرار زیر است:

۱- ایجاد اصول اقتصادی ملی مترقی و تشویق سرمایه‌های داخلی جهت ایجاد صنایع جدید بوسیله حمایت مصنوعات و محصولات کشور.

۲- تقسیم بودجه کل کشور به نحوی که به تدریج فرهنگ و بهداشت عمومی یافته و صنعت و کشاورزی تقویت گردد.

۳- تجدیدنظر در قوانینی که با اصول مترقی و دموکراتیک و منشور ملل متفق مغایرت دارد.

۴- تعیین مجازات اعدام جهت مختلسین اموال عمومی و اعدام فوری سارقین مسلح و کسانی که امنیت و آسایش عمومی را مختل می نمایند.

۵- تعقیب خیانتکاران کشور بوسیله تشکیل دادگاه های مخصوص و محاکمه و مجازات سریع آنها.

۶- تعیین روابط میان مالک و زارع بوسیله وضع مقررات مخصوص و اجرای فوری آن در کلیه نقاط کشور.

۷- تکمیل اصلاحات کشاورزی و سرعت انجام تقسیم خالصجات میان زارعین.

۸- تجدیدنظر کامل در اوضاع مالی کشور.

۹- ایجاد کار جهت بیکاران بوسیله تهیه اجرای طرح های اصلاحی و بهبود وضع کارگران بوسیله اجرای کامل قانون کار.

اما در مناسبات ایران با سایر ملل، سیاست خارجی اینجانب روی پایه استقرار و تشدید روابط صمیمانه و صادقانه با کلیه دول متحابه، خصوصاً اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر و ممالک متحده آمریکا بر پایه مقررات منشور ملل متفق و احترام متقابل براساس حفظ صلح جهانی و تأمین منافع حقیقی ملت ایران و استقلال و تمامیت ارضی کشور استوار خواهد بود؛ و حاجت به تکرار نیست که عزم راسخ اینجانب بر این است که از هرگونه مداخله دول بیگانه در امور داخلی ایران با نهایت جدیت جلوگیری نمایم و در نتیجه این تصمیم باید نکات ذیل کاملاً رعایت گردد و بموقع اجرا گذارده شود:

۱- از این تاریخ مرآمده باسفارتخانه ها فقط برای مستخدمین دولت که شغل آنها اقتضای چنین ارتباط را ایجاب می نماید، باکسب اجازه قبلی از رؤسای مافوق، مجاز

خواهد بود، لاغیر، و هر نوع تخلف از این دستور موجب انفصال فوری از خدمت دولت خواهد گردید.

۲- اشخاصی که مستخدم دولت نیستند و مطلقاً کاری با سفارتخانه‌ها ندارند باید از این تاریخ مراوده خود را با سفارتخانه‌ها ترک نمایند و اینجانب انتظار دارم نمایندگان مختار و صاحب‌منصبان سفارتخانه‌ها و قنصل‌های دول دوست و متفق نیز از قبول رفت و آمد و مراوده با اشخاص غیرمسئول امتناع نموده و رعایت این اصل را که در تحکیم مناسبات حسنه و امکان بروز هرگونه سوء تفاهم مؤثر خواهد بود، کاملاً محترم شمارند.

واضح است که اتخاذ این تصمیم صرفاً به مناسبت تقویت روح ملی و جلوگیری از هرگونه تشبث و توسل به مقامات خارجی بوده که متأسفانه در چند سال اخیر رواج پیدا کرده است و اینجانب کاملاً مراقب و مصمم هستم که مقررات فوق را با نهایت شدن بموقع اجرا گذارم.

بدیهی است اینجانب جهت حصول موفقیت قطعی در اصلاحات مورد نظر به تأییدات خداوند متعال و توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و پشتیبانی عموم آزادیخواهان و وطن‌پرستان متکی خواهم بود.

نخست‌وزیر - قوام‌السلطنه

شرکت سران حزب توده در دولت، انگلیسی‌ها را بیش از پیش نگران کرد و چون در آن حالت، فعالیت اعضای حزب توده و همچنین افراد وابسته به شورای متحدۀ مرکزی در نواحی نفت‌خیز شدت گرفت، انگلیسی‌ها بار دیگر بر آن شدند که با اعزام قوای نظامی به سرحدات ایران، خاک کشور را مورد تهدید قرار دهند و

چنان که قبلاً اشاره شد عندالاقضاء آبادان و سپس سایر مناطق نفت‌خیز را به بهانه دفاع از جان و مال اتباع انگلیسی مقیم آن نواحی، اشغال کنند و بدین ترتیب در مقابل وضع آذربایجان و کردستان، اینان نیز از این نمد کلاهی به‌دست آورند. به همین جهت روز بیست و ششم مرداد، رادیو لندن صریحاً اعلام کرد که جمعی از عساکر هندی به بصره وارد شده‌اند تا در مورد لزوم منافع و جان و مال اتباع انگلستان و هندوستان را در قلمرو شرکت نفت حفظ کنند.

این خبر از طریق اداره کل تبلیغات به اطلاع من رسید و چون علاوه بر پست نخست‌وزیری، امور وزارت خارجه را شخصاً اداره می‌کردم، چنین صلاح دیدم که موضوع را با سر جان لوروژتل سفیر انگلیس در میان گذارم و تذکرات لازم را به او بدهم. بدین منظور فوراً به همایون‌جاه معاون وزارت خارجه دستور دادم که به سفیرکبیر انگلیس اطلاع دهد که صبح روز بعد نخست‌وزیر را در کاخ وزارت خارجه ملاقات کند. در این ملاقات، به سفیر انگلیس تذکر دادم که عزیمت قوای انگلیس به بصره که جزو خاک عراق است، ارتباطی به دولت ایران ندارد، ولی اگر قوای انگلیس به سرحدات ایران تجاوز کند، علاوه بر این که دولت ایران موضوع را بلادرنگ به سازمان ملل متحد و شورای امنیت، همچنان که درباره روس‌ها عمل شده است، احاله خواهد کرد، به قوای نظامی خود نیز دستور خواهد داد در مقام دفاع برآمده و با افراد ارتش انگلیس به‌عنوان دشمن متجاوز رفتار نماید.

سرجان لوروژتل هرگز انتظارنداشت که من چنین تند و بی‌پرده با او مذاکره کنم و لذا در جواب اظهار داشت که: «اعزام

قوای انگلیس به بصره فقط من باب احتیاط و به خاطر حفظ جان و مال اتباع انگلیس در مناطق نفت خیز ایران صورت گرفته و به هیچ وجه قصد تجاوز و تعرض به خاک ایران در بین نیست و سوءظن دولت ایران در این خصوص بی مورد است.» در پاسخ وی گفتم: «همین اظهار نظر شما دلیل بر آن است که دولت ایران قادر به حفظ انتظامات در قلمرو کشور خود نمی باشد، و الا نیازی نیست که دولت انگلیس قوای خود را در نواحی مجاور سرحدات ایران متمرکز کند و بنابراین دولت ایران حق دارد که از دولت انگلیس برای این طرز فکر نامناسب گله مند باشد و تقاضا کند که دولت انگلیس عقیده خود را در این باره تغییر دهد و اطمینان داشته باشد که دولت ایران می تواند در هر حال و در هر مکان انتظامات و امنیت داخلی را به نحو احسن حفظ کند و جان و مال اتباع بیگانه مقیم کشور خود را مورد پشتیبانی قرار دهد و زندگی ایشان را در هر موقعیتی از هرگونه تجاوز و آسیب مصون دارد.» لوروزتل اظهار داشت که «من از بیانات صریح و اطمینان بخش جناب اشرف اتخاذ سند می کنم و به همین ترتیب مراتب را به دولت متبوع خود گزارش خواهم داد.» من یک بار دیگر تأکید کردم که «دولت ایران حاضر است در این خصوص کتباً به دولت انگلیس تضمین بدهد و لذا اگر رادیو لندن و یا دستگاه های پخش اخبار کشورهای مشترک المنافع انگلیس صحبتی از اعزام قوا به سرحدات ایران پیش کنند، من موضوع را اهانت به دولت و ملت ایران تلقی خواهم کرد و در این صورت متقابلاً اقدام نامساعدی معمول خواهم داشت که مسلماً به روابط حسنه موجود بین دو کشور لطمه خواهد زد.»

کلام قاطع و مصمم من در شخص لوروزتل، سفیر کبیر انگلیس

مؤثر افتاد و وزارت امور خارجه انگلیس در جواب گزارش وی، عصر روز بعد ضمن بیانیه رسمی چنین اعلام داشت: «حفظ امنیت جنوب ایران به عهده دولت ایران است و دولت انگلیس، قانون کار جدیدی را که دولت ایران تدوین کرده است، اقدام مهمی به سوی جلو تلقی می‌کند.»

حسین علاء سفیرکبیر ایران در واشنگتن نیز بر طبق دستور من یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد و آمادگی دولت ایران را برای حفظ امنیت کشور تأیید کرد.

من به این اقدامات اکتفا نکردم و موضوع را با جرج آلن سفیر آمریکا در میان نهادم و از او خواستم که فوراً با دولت متبوع خود تماس گیرد و نظر دولت آمریکا را در باب اعزام قوای انگلیس به سرحدات ایران استعلام کند. ضمناً از آلن خواهش کردم که به وزارت امور خارجه آمریکا توضیح دهد که در صورت تجاوز قوای انگلیس به هر نقطه از خاک ایران، مصمانه، چه به لحاظ سیاسی و چه از نظر نظامی، با تمام قوا علیه دولت انگلستان قیام خواهم کرد و طبعاً این امر در اوضاع آشفته آن زمان دستاویز مؤثری به نفع روس‌ها و علیه دول بزرگ غربی محسوب خواهد شد و لذا مصلحت در این است که دولت آمریکا فوراً با وزارت خارجه انگلیس مذاکره کند و به مقامات سیاسی انگلستان بفهماند که این نوع تهدیدات استعمارگرانه با مقتضیات امروزی جهان سازگار نیست و بهتر است دولت اخیر، هنگامی که دولت ایران تمام کوشش و اهتمام خود را مصروف دفع خطر روس‌ها و عمال ایشان می‌دارد، بر گرفتاری‌های سیاسی دولت ایران نیفزاید و بدین طریق پیشرفت مقاصد روس‌ها را تسهیل ننماید.

عزم راسخ من، آلن را متوجه کرد که اگر وزارت خارجه آمریکا در این باره کم‌ترین مسامحه‌ای روا دارد، ممکن است بر اثر تبانی احتمالی روس‌ها و انگلیسی‌ها بر سر تقسیم ایران مشکلات عظیمی به وجود آید و حل آن به آسانی میسر نگردد، علی‌هذا مشارالیه فوراً با دولت متبوع خود تماس گرفت و مطلب و پیام مرا ابلاغ کرد.

آمریکایی‌ها با دولت انگلیس تبادل نظر کردند و در نتیجه مقامات سیاسی لندن ظاهراً موضوع را مسکوت گذاردند، ولی از طرف دیگر دول غربی را تحریک کردند که در خصوص «عرب» بودن اهالی خوزستان مطالب بی‌اساسی را عنوان کنند. من جمله در عراق، به تظاهر و ریا برای مردم عرب نژاد خوزستان دلسوزی‌ها کردند و رادیو عراق برای توجیه این موضوع پوچ و باطل، افسانه‌ها بهم بافت و حتی ملک‌سعود پادشاه متوفای عربستان سعودی از بی‌عدالتی دولت مرکزی ایران درباره اعراب ساکن خوزستان صحبت و شکوه کرد.

در داخل کشور نیز عمال انگلیسی به تحریک و اغوای مردم پرداختند. مکاتبه مستر ترات با خوانین بختیاری و قشقایی، و همچنین ارسال پیغام و اعزام قاصدهای سیاسی بین سفارت انگلیس و فتودال‌های جنوب متداول شد. وقتی که این گزارش‌ها را دریافت کردم به فکر چاره کار افتادم و مظفر فیروز نیز فرصت را غنیمت شمرد تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرد و با ایجاد قال و جنجال، اذهان مردم را مشغول و نگران سازد و حساب‌های شخصی خود را با دشمنانش تصفیه نماید.

مظفر فیروز به عنوان این که توطئه‌ای در حال تکوین و کشور در

خطر است، در تاریخ هفدهم شهریور به اصفهان رفت و امیر بهمن بختیار، جهان‌شاه صمصام، احمدقلی صمصام و مرتضی قلی خان بختیاری را توقیف و تحت‌الحفظ به تهران روانه کرد و در شهر اصفهان نیز حکومت نظامی اعلام داشت و محیط وحشتزایی برای مردم فراهم ساخت. روز بعد نیز در مقابل افراد حزب دموکرات ایران در اصفهان نطقی ایراد کرد که عمال ارتجاع هنوز مأیوس نشده و می‌خواهند سنگرهای از دست رفته را بازپس گیرند.

مظفر فیروز پس از مراجعت به تهران موضوع ارتباط سران بختیاری با سفارت انگلیس را بی‌نهایت بزرگ جلوه داد و چنین نتیجه گرفت که ریشه این کار را باید در بین عمال ارتجاع، در خود تهران، جستجو کرد. من هم به‌اصرار فیروز تسلیم شدم و دستور توقیف دکتر طاهری و حسام دولت‌آبادی را صادر نمودم.

مبالغه مظفر فیروز در نمایش توطئه بختیاری‌ها، باعث بدبینی من نسبت به انگلیسی‌ها شد. خاصه آن که این موضوع تقریباً بلافاصله پس از تهدید انگلیسی‌ها به پیاده کردن قوا عنوان شد و فکر کردم، حال که انگلیسی‌ها در قبال تذکر صمیمانه من دایره به ایستادگی در برابر تجاوزات قوای انگلیس و بر اثر مداخله و اندرز آمریکایی‌ها، دیگر یارای مبارزه علنی ندارند، لابد درصدد برآمده‌اند به حربه همیشگی خود یعنی اخلال در امور کشور و تحریک افراد متنفذ و مخصوصاً عشایر جنوب، متوسل شوند و مقاصد استعماری و خرابکارانه خود را توسط آنان به مرحله عمل درآورند. قرائن و امارات دیگر نیز در این باب وجود داشت که از اقدامات انگلیسی‌ها برای برهم زدن و آشفته کردن اوضاع کشور حکایت می‌کرد. گزارش‌های محرمانه شهربانی و بویژه اخبار روزانه

سرویس اطلاعات مخفی شخص خودم، که جز من و یکی از وزیران کسی به تشکیلات و برنامه کار آن وقوفی نداشت، همه مؤید اقدامات مخرب وسیع عوامل انگلیسی در ایران بود. ظاهراً انگلیسی‌ها پس از مدتی سکوت مجدداً با فعالیت بی‌مانندی وارد عرصه کارزار شده بودند و با استفاده غیرمستقیم از احزاب موجود از قبیل حزب مردم، حزب وحدت ایران و همچنین روحانیون و روزنامه‌نویسان، تصمیم داشتند نقشه دامنه‌دار و خرابکارانه خود را دقیقاً اجرا کنند. انگلیسی‌ها با عوامل درباری و مخصوصاً رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، بطور مرتب در ارتباط بودند. در همان موقع اطلاع حاصل شد که محمدرشید راهزن و یاغی معروف، به خاک عراق عزیمت کرده و ظن قوی می‌رفت که این شخص برای اخذ تصمیمات لازم و تهیه تجهیزات از جانب انگلیسی‌ها، به خاک عراق فراخوانده شده است، تا با آمادگی و وسایل کافی به خاک ایران بازگردد و برآشفته‌گی اوضاع بیفزاید.

مظفر فیروز، چون ذاتاً مردی کینه‌توز و انتقامجو بود به فکر افتاد از سرهنگ حجازی که هنگام اعتصاب کارگران خوزستان از امیال او متابعت نکرده بود، انتقام بگیرد و لذا نام وی را جزء عاملین توطئه اصفهان قلمداد کرد و چون با ابوطالب شیروانی، مدیر روزنامه میهن نیز خرده حسابی داشت، از من مصرّاً تقاضا کرد که هر دو نفر را توقیف و مورد بازپرسی قرار دهم.

توقیف حجازی و بازجویی از وی بوسیله مأمورین شهربانی، موجبات عدم رضایت را در بین افسران ارتش فراهم کرد، چنان که به ناگزیر شخصاً به وزارت جنگ رفتم و اعلامیه‌ای صادر نمودم که اهانت به یک افسر ارتش، برخلاف میل قلبی من بوده و سرهنگ

حجازی برای بازپرسی تحویل دستگاه ارتش خواهد شد، ولی مظفر فیروز چند روز بعد به‌عنوان وزیر کار و تبلیغات، بیانیه‌ای صادر نمود و مدعی شد که اعلامیه نخست‌وزیر ارتباطی به سرهنگ حجازی نداشته و مشارالیه به اتهام شرکت در توطئه جنوب بوسیله مقامات قضایی تحت تعقیب می‌باشد. مظفر فیروز با این اقدام خود شکاف موجود بین من و ارتش را عمیق‌تر کرد و به انگلیسی‌ها فرصت داد آتش را دامن زنند و اختلاف انتفاء‌ناپذیری را بین من و دستگاه‌های انتظامی به‌وجود آورند.

تجربه نشان داد که تحریکات دامنه‌دار انگلیسی‌ها در آن ایام علیه من به ملاحظه نزدیکی با روس‌ها نبود، بلکه بدین علت بود که برای رد مقاوله‌نامه نفت شمال و گسستن پیمان دوستی با روس‌ها، با مقامات آمریکایی تماس حاصل کرده بودم و با مداخله جرج آلن سفیرکبیر فعال و دانای آمریکا، قرار بر این نهاده شده بود که آمریکایی‌ها پس از رد مقاوله‌نامه نفت و انجام انتخابات مجلس به نحو مطلوب، مبلغ دویست و پنجاه میلیون دلار به‌عنوان سرمایه برنامه هفت ساله، که شخصاً اساس آن را طرح کرده بودم، به‌عنوان قرض از بانک بین‌المللی به دولت ایران بپردازند و چند صد نفر متخصص و کارشناس آمریکایی را برای شروع برنامه‌های اصلاحی و عمرانی به ایران گسیل دارند.

اجرای موافقتی که بدین نحو بین من و دولت آمریکا حاصل گردید کاملاً به زیان سیاست انگلیس در ایران منتهی می‌شد و با ادامه زمامداریم، این خطر اساسی از نظر انگلیسی‌ها وجود داشت که پایه‌های سیاست یکصد و پنجاه ساله انگلیس تماماً متزلزل و منهدم گردد و اصول اقتصاد استعماری انگلستان درهم کوبیده شود.

بنابراین انگلیسی‌ها پس از استحضار از موضوع توافق با آلن، برای برهم زدن و متلاشی ساختن دستگاه دولت، با کلیه وسایل موجود به میدان نبرد شتافتند و با منتهای خشونت و سرسختی به اجرای نقشه تضعیف من پرداختند.

شیوه مبارزه انگلیسی‌ها آن بود که از طرق ایجاد اغتشاش و شورش در داخل ایران عرصه را بر من تنگ کنند و از کرسی صدارت به‌زیر آرند. بدین جهت به کنسول‌های مقیم اصفهان و شیراز خود دستور دادند که با خوانین بختیاری و قشقائی تماس گیرند و آنان را برای اجرای برنامه مخرب انگلیسی‌ها هشیار و آماده کنند.

کنسول انگلیس در اصفهان شخصی بود موسوم به مازور گلد، که سالیان دراز در ایران اقامت داشته و زبان فارسی را همچون زبان مادری خود تکلم می‌کرد و با تمام خوانین و رؤسای عشایر جنوب سابقه استیناس و مجالست داشت و لذا می‌توانست دستورهای ارباب خود را به بهترین وجه به ریزه‌خواران خوان نعمت امپراتوری انگلیس ابلاغ کند و از اینان برای تحقق نقشه‌های شیطانی انگلیسی‌ها، در آن دوران باریک‌یاری طلبد. بدین جهت مازور گلد شخصاً با یکایک سران بختیاری و متنفذین محلی به مذاکره پرداخت و اوامر انگلیسی‌ها را بدیشان بازگفت و دو بار نیز به شیراز مسافرت کرد و بوسیله کنسول انگلیس در شیراز، با برادران قشقائی قرار همکاری گذارد. آنگاه به بوشهر رفت و در آنجا در قبال جلب مساعدت سران ایلات حیات‌داودی و دشتستانی و تنظیم برنامه کار ایشان رؤسای عشایر را به مواعید فریبنده دلخوش و تطمیع کرد.

در همان موقع که آذربایجان تحت سلطه کامل دار و دسته پیشه‌وری قرار گرفته بود و من کوشش داشتم با تدبیر و جانب‌اندیشی چاره‌ای برای حل مشکی آذربایجان بیندیشم و حتی موفق شده بودم عنوان نخست‌وزیری و وزارت را از پیشه‌وری و همکارانش سلب کنم و دکتر جاوید را به سمت استاندار و به منزله نماینده دولت و حکومت مرکزی در آن سامان به کار گماردم، ناگهان انگلیسی‌ها نغمه شوم قیام فارس را ساز کردند و در حقیقت برای سقوط حکومت، غیرمستقیم به کمک روس‌ها شتافتند.

هنوز بیش از چند روز از توقیف عده‌ای از خوانین بختیاری گذشته بود که نتایج فعالیت‌های شیطانی مازور گلد آشکار گردید و مردم تهران اطلاع یافتند که در اول مهر، ایلات حیات‌داودی و دشتستانی به بندر بوشهر و سایر نواحی و بنادر مجاور آن تعرض کرده‌اند و تمام اجناس موجود در انبارهای گمرک و همچنین کلیه موجودی قند و شکر دولت را در اداره دارایی به غارت برده و ادارات و مؤسسات دولتی را اشغال کرده‌اند.

افراد ایل قشقائی نیز به سرکردگی ناصرخان و کمک برادرانش، علم طغیان برافراشتند و از دولت مرکزی تقاضای اعطای خودمختاری نمودند. ناصر قشقائی مرتباً بوسیله تلگراف تقاضای تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌کرد و بعلاوه قشقائی‌ها اصرار داشتند که دو نفر از اهالی فارس به عضویت کابینه درآیند. افراد ایل بدستور سران خود به شیراز حمله‌ور شدند و مردم را که از حوادث بوشهر نگران و مضطرب بودند به وحشت و هراس بیشتر دچار ساختند.

حوادث فارس برکناری وزرای عضو حزب توده از دولت تشکیل اتحادیه سندیکاهاى کارگران شکست شورای متحده مرکزی کارگران

در دورانی که مستر گلد، کنسول انگلیس در اصفهان، برای تحریک و تجری ایلات بختیاری و قشقائی و حیات داودی و دشتستانی با همکاری کنسول انگلیس در شیراز فعالیت می کرد و تیشه را به منظور قطع قدرت حکومت مرکزی فرود می آورد، مستر ترات سرکنسول انگلیس در اهواز نیز با حدت هرچه تمام تر، به دنبال اجرای نقشه های شیطانی استعمار انگلستان، دمی از فتنه انگیزی غافل نمی نشست.

ترات اندکی قبل از آن تاریخ در سفارت انگلیس در تهران، ظاهراً با عنوان آتاشه شرقی سفارت، مشغول خدمت بود و باطناً بر امور سیاسی ایران و فعالیت مأمورین انگلیسی نظارت می کرد. این شخص به زبان فارسی احاطه کامل داشت و آن را با فصاحت و سلامت تکلم می کرد و بر اثر سال ها اقامت در پایتخت ایران، بنا بر وظیفه ای که داشت، با اغلب رجال کشور و تمام سرسپردگان سیاست انگلیس که در آن اوقات کلیه مقامات حساس کشوری و قانونگذاری را اشغال کرده بودند، محشور و مانوس بود و اینان را به اقتضای سیاست انگلیس، زیر نفوذ خود به هر طرف که

می‌خواست می‌کشانید. اهمیت وضع خوزستان و اجرای نقشه تجزیه آن استان ایجاب می‌کرد که انگلیسی‌ها برای پیشرفت مقاصد خود که به تفصیل سابقاً ذکر شد، مأمور ورزیده و محیلی را روانه خوزستان کنند. به همین جهت ترات که زبان فارسی را بخوبی می‌دانست و به روحیه و طرز تفکر طبقه حاکمه ایران بطور کامل آشنایی داشت، از طرف دولت انگلستان مأموریت یافت که نقشه مورد نظر را به صورت عملی درآورد. ترات در عین آن‌که با عده‌ای از سران و کارگردانان حزب‌توده درخوزستان دائماً در ارتباط بود، از طریق مذاکره با رؤسای ایل شجاع بویراحمدی نیز چنین می‌خواست که ایشان را به طغیان و خودسری وادارد و در ردیف سایر ایلات و افراد شورشی فارس برضد حکومت مرکزی به خدمت گمارد. بیم آن می‌رفت که مذاکرات ترات و رؤسای ایل بویراحمدی به نتیجه مطلوب انگلیسی‌ها برسد، لیکن چون از دیرباز بین ایلات قشقائی و بویراحمدی روابط خصمانه وجود داشته است، مساعی ترات برای اتحاد این دو ایل به حصول توافق فوری منتهی نشد. در حقیقت اجرای آن قسمت از وظیفه ترات، که عبارت بود از التیام دادن روابط نامساعد دو ایل مذکور، زحمت بسیار داشت، زیرا وی ناگزیر بود بدون این که از حوزه مأموریت خود خارج شود و بدین ترتیب سوءظن دولت ایران را جلب کند، در اصلاح ذات‌البین بکوشد و وسایل همکاری ایلات مزبور را در تأمین مقاصد انگلیسی‌ها فراهم سازد.

من که کم و بیش از چگونگی اقدامات انگلیسی‌ها در جنوب اطلاع داشتم و بعلاوه از شورش فارس برای عاقبت کشور بیمناک بودم، هیتی را به ریاست سردار فاخر حکمت برای مذاکره با سران

ایل قشقائی و مخصوصاً ناصرخان به فارس اعزام نمودم. ورود این هیئت وظیفه ترات را مشکل تر ساخت، چه من بوسیله اعضای هیئت اعزامی با برادران قشقائی از در مسالمت درآمده و به ایشان پیغام داده بودم که در صورت ترک مخاصمات، دولت از سر تقصیر آنان خواهد گذشت، بعلاوه به اینان پیغام فرستاده بودم که بر پیمان سست بنیان سیاست خارجی تکیه نکنند و بلا ریسمان پوسیده استعمار انگلیس، خویشان را به اعماق چاهی ژرف نیفکنند. نصایح من در سران ایل قشقائی که روزگاری خود عواقب شوخ چشمی سیاست خارجی را تحمل کرده بودند، مؤثر افتاد و آنان دستور دادند که افراد ایل از اطراف شیراز عقب نشینی کنند. رؤسای ایل بیم آن داشتند که در صورت عدم توافق با دولت و ادامه زد و خورد، من بطور موقت به انگلیسی ها روی خوش نشان دهم و آنان در این میانه وجه المصالحه قرار گیرند و سر خود را بر باد دهند. از این رو در مقابل پیشنهادهای هیئت اعزامی روی موافق نشان دادند و نسبت به دولت اظهار اطاعت کردند.

همین که اوضاع فارس رو به آرامش گذارد و خطر طغیان ایلات جنوب مرتفع گردید، من فوراً به تقی زاده سفیر کبیر ایران در لندن، دستور دادم که ضمن ارسال یادداشت رسمی به دولت انگلیس، دخالت مستر گلد کنسول انگلیس در اصفهان و مستر ترات سرکنسول دولت مزبور را در اهواز متذکر شده و خاطرنشان سازد که در صورت ادامه مداخلات نامبردگان از دولت انگلیس تقاضا خواهد شد آن دو را احضار کند و موضوع نیز طی اعلامیه رسمی به اطلاع ملت ایران خواهد رسید.

تقی زاده طبق دستور مراتب را به وزارت خارجه انگلیس ابلاغ

کرد، ولی وزارت خارجه مذکور به تاریخ هفتم مهر رسماً اعلام داشت اتهاماتی که از جانب دولت ایران علیه دو نفر از کنسول‌های انگلیس در ایران وارد گردیده بی‌اساس است.

من به این تکذیب وزارت امور خارجه انگلیس وقعی نگذاردم و بوسیله تلگراف به تقی‌زاده دستور دادم که رسماً از وزارت خارجه انگلیس بخواهد دو نفر کنسول نامبرده را از خاک ایران فراخواند. سخنگوی رسمی وزارت خارجه انگلیس به تاریخ یازدهم مهرماه تأیید کرد که دولت ایران احضار دو نفر مأمورین انگلیسی را خواستار شده است.

مأمورین مذکور به پاس خدماتی که به دولت خود انجام داده بودند، هر یک به مقامات بالاتری نایل آمدند، منجمه مستر ترات با مقام سفیرگیری به دربار ابن‌سعود پادشاه عربستان، سعودی راه یافت. چنان که ذکر شد بین ایلات قشقائی و بویراحمدی نفاق و دشمنی حکمفرما بود. من با استفاده از این سابقه خصومت، نقشه ترات را برهم زدم و بعلاوه درصدد برآمدم به منظور جلوگیری از طغیان و سرکشی ایل بختیاری بین ایشان نیز تفرقه اندازم. بدین لحاظ ابوالقاسم‌خان را که از سایر خوانین و سران ایل مذکور جسورتر و بی‌محاباتر بود به فرمانداری تام‌الاختیار بختیاری برگزیدم و در نتیجه وی با سایر رؤسای ایل بختیاری آمادگی خود را برای خدمت به دولت و همکاری با نیروهای نظامی اعلام داشتند.

پس از ختم غایله فارس چنین اندیشیدم که از این حادثه بهره‌برداری کنم و آن را واکنشی در قبال شرکت سه نفر از رهبران حزب توده در کابینه توجیه نمایم و در نتیجه آنان را از دولت

خارج سازم. در حقیقت منظورم از شرکت رهبران حزب توده در دولت تأمین شده بود و دیگر به وجود ایشان نیازی نبود. با این مانور موفق شده بودم که موقتاً اعتماد روس‌ها را به سوی خود جلب کنم و در عین حال وزرای وابسته به حزب توده را که طبعاً قدرت نقشه‌های اصلاحی را نداشتند، همچون پهلوان پنبه‌هایی در برابر ملت ایران مفتضح و مطرود سازم.

عملیات تند و بی‌مطالعه رهبران حزب توده که به کابینه راه یافته بودند، با نقشه و پیش‌بینی من تطبیق کرد. آنان به جای این که هیئت‌هایی برای مطالعه و بررسی علل مشکلات امور انتخاب و به اکناف کشور اعزام نمایند و پس از درک موجبات خرابی کشور، نقشه‌ثمربخش و مفیدی برای اصلاح کارها تنظیم و اجرا کنند، به محض اشغال مسند وزارت به قلع و قمع کارمندان قدیمی و باسابقه پرداختند و جمع کثیری از آنان را تحت عنوان «مرتجع» و «مخالف» از کار برکنار کردند و به جای ایشان عده‌ای از جوانان کم‌تجربه و جاه‌طلب وابسته به حزب توده را بر سر کارهای مهم گماردند. بدین جهت هنوز بیش از یک ماه از تصدی وزرای عضو حزب توده نگذشته بود که فغان مردم از اعمال ناپخته و جاهلانۀ وزیران مذکور و متصدیان تازه‌کار به آسمان رفت و کار ناقصی که قبلاً در وزارتخانه‌های سه‌گانه فرهنگ، پیشه و هنر و بهداشت انجام می‌گرفت مواجه با وقفه و رکود گشت و مردم در تهران و شهرستان‌ها دچار بلا تکلیفی زایدالوصفی شدند و در کار خود فروماندند.

کارمندان ناراضی و اخراج شده نیز موج عدم رضایت عمومی را تقویت کردند و حزب توده به‌جای آن که با شرکت در کابینه،

قدمی در اجرای دعاوی اصلاحی خود بردارد و یا هواداران جدیدی به دست آورد، در مقابل مردم و افراد روشنفکر مخدول و عاجز ماند. من از فرصت استفاده کردم و با اخراج رهبران حزب توده از کابینه، سیل اعتراضات مردم را متوقف نمودم. وزرای عضو حزب توده روز بیست و پنجم مهر، با استعفای غیرمنتظره من مواجه شدند و هنگامی که بجای سه وزیر مذکور حمید سیاح، دکتر شایگان و دکتر اقبال را به ترتیب به وزارت پیشه و هنر، فرهنگ و بهداری انتخاب کردم اهمیت شکست و باخت خود را درک کردند. حتی دست اللهیار صالح وزیر دادگستری نیز که تعالی خفیف و اصولی به روش حزب توده نشان می داد از وزارت کوتاه ماند و به جای او موسوی زاده به عضویت کابینه درآمد و حال آن که صالح مردی نیک نفس و آزاده و بغایت وطن پرست و بین محافل سیاسی و مردم ارجی و مقامی دارد.

مظفر فیروز وزیر کار، نیز بموجب قرار اعلیحضرت شاهنشاه و من، از اشغال پست وزارت محروم ماند و پذیرش او برای سفیرکبری ایران در روسیه از دولت شوروی خواسته شد. مظفر فیروز تقاضا کرد که در عوض، غم او محمد ولی میرزا فرمانفرمائی را به وزارت کار منصوب کنم. من به جهاتی درخواست او را اجابت کردم، ولی پس از اندک مدتی وی نیز از مسند وزارت به زیر آمد و به جای او احمد آرامش بدین سمت منصوب گردید. علت برکناری فرمانفرمائی از سمت وزارت کا و تبلیغات آن بود که دولت پس از ختم غایله آذربایجان وظایف اساسی بر عهده داشت و این شخص مرد آن میدان نبود.

شب بیست و پنجم آذر ۱۳۲۵ که ارتش فاتحانه وارد آذربایجان

گردید و سران فرقه دموکرات آذربایجان هر یک به سویی گریختند، من با خاطری شاد و رویی گشاده به امور دیگر پرداختم.

پس از تبادل نظر و مشاوره، چنین نتیجه گرفتم که قدرت اساسی و برپا نگاه‌دارنده حزب توده را در ایران، همانا کارگران و افراد متمرکز در شورای متحده مرکزی تشکیل می‌دهند که سازمان‌های آن زیر نظر رضا روستا صدر شورای مذکور و عامل کهنه‌کار سیاست شوروی اداره می‌شد، بنابراین اگر برنامه‌ای برای ازهم گسیختن آن دستگاه که متجاوز از دویست هزار نفر از کارگران به عضویت سازمان‌های آن باقی بودند، تنظیم و عملی نمی‌شد رفته‌رفته آثار شکست عمال شوروی در ایران محو می‌گشت و احساسات مخالف مردم ایران نسبت به حزب توده فرومی‌نشست و با استفاده از گذشت ایام، مبلغین و اعضای حزب توده جان تازه‌ای می‌یافتند و فعالیت‌ها و اقدامات خود را از سر می‌گرفتند. نه تنها ضرورت داشت سازمان‌های حزب توده که بر اثر شکست ایشان در غایله آذربایجان آسیب دیده بودند بسختی کوبیده شوند، بلکه ویران کردن ارکان تشکیلاتی و تئوریک حزب توده نیز دارای اهمیت درجه اول بود و اجرای این منظور جز با تنظیم و عملی ساختن برنامه صحیح و دقیقی امکان‌پذیر نمی‌گشت. به همین جهت تصمیم گرفتم وزارت کار را مبدأ برنامه مطلوب قرار دهم و چون تحقق این مقاصد خطیر توانایی و ابتکار فوق‌العاده‌ای لازم داشت، برآن شدم که شخص دیگری به جای محمودولی میرزا فرمانفرمایان که مردی معمر و علیل بود به وزارت کار بگمارد و لذا به همین منظور به حضور اعلیحضرت شاهنشاه رفتم و از ایشان درخواست کردم فرمان تصدی وزارت کار را به نام

آرامش صادر نمایند. پس از مراجعت از دربار نیز بلادرنگ فرمانفرمایان را احضار و به او تکلیف کردم از وزارت کناره‌گیری کند. چنان که گفته شد، کندی اقدام ممکن بود از تأثیر آن بکاهد و فرصت مناسب موجود فوت گردد، بنابراین در انتصاب وزیر کار جدید سرعت عمل نشان دادم، بدین معنی که یک هفته پیش از روز نجات آذربایجان، یعنی روز بیست و نهم آذر، امور وزارت کار و تبلیغات را به وزیر جدید سپردم و او نیز بلادرنگ به مقابله با تشکیلات حزب توده و شورای متحده مرکزی کارگران شتافت.

پس از ختم غایله آذربایجان و شکست حزب توده، من تصمیم گرفتم انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی را بلادرنگ آغاز کنم و از فرصتی که بر اثر غلیان احساسات مخالف حزب توده به وجود آمده بود بطور کامل بهره‌برداری نمایم و اشخاص و کاندیداهای حزب دموکرات ایران را که خود او مؤسس و موجد آن بودم به نمایندگی مجلس انتخاب کنم، بعلاوه در شروع انتخابات، محرک دیگری نیز داشتم و آن توافقی بود که بین من و جرج آلن سفیرکبیر آمریکا، درباره اعطای دویست و پنجاه میلیون دلار قرضه از بانک بین‌المللی حاصل شد. دولت آمریکا به من وعده داد که اگر وکلای دوره پانزدهم مجلس از بین اشخاصی که مخالف تصویب مقاوله‌نامه نفت ایران و شوروی باشند انتخاب گردند و مقاوله‌نامه مذکور از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی رد شود، برای اجرای نقشه هفت ساله کشور مبلغ دویست و پنجاه میلیون دلار از طریق بانک بین‌المللی به عنوان قرضه به دولت ایران کمک کند تا دولت بتواند برنامه‌های اصلاحی خود را به مرحله اجرا درآورد. همچنین سفیرکبیر آمریکا متعهد شد که دولت آمریکا تعداد

لازم مهندسين و کارشناسان فنی برای اجرای عملیات فنی سازمان برنامه و مخصوصاً در امور سدسازی و کشاورزی و هیدروالکتریک، به کشور ایران اعزام دارد تا بدین ترتیب با کمک‌های مالی و فنی آمریکا برنامه هفت ساله کشور اجرا شود و میزان تولید افزایش یابد و سطح زندگی مردم بالا رود. من خودم مبتکر و مبدع برنامه هفت ساله عمران و آبادی کشور بودم و امید داشتم که با اجرای آن، کشور ایران را آباد و نیرومند کنم، ولی بعدها چنان که خواهم گفت انگلیسی‌ها برای تأمین منافع استعماری خود هدف برنامه هفت ساله کشور را تغییر دادند و آن را همچون وسیله‌ای برای بلعیدن عواید نفت در دست گرفتند.

ناگفته نماند که پیش از ختم جنگ‌ال آذربایجان، دولت شوروی برای تصویب قرارداد نفت شمال به دولت فشار وارد می‌آورد و من وعده داده بودم که پس از انجام انتخابات و تشکیل مجلس شورای ملی بر وفق مراد روس‌ها عمل‌خواهم کرد. هنگام اردو کشی دولت به آذربایجان نیز وانمود کردم که انجام انتخابات مجلس شورای ملی با استقرار قوای انتظامی در سراسر کشور ملازمه دارد، چه بدون حفظ نظم و آرامش، شرکت در انتخابات برای افراد و احزاب آزادانه تأمین نخواهد شد و ضرورت دارد همچنان که در تمام ایالات و ولایات کشور معمول است، در آذربایجان و کردستان نیز قوای دولتی و ژاندارم که در شهرها و دهات حافظ صندوق‌های آراء هستند به وظایف خود اقدام کنند، در غیر این صورت دولت نخواهد توانست انتخابات سراسر کشور را آغاز کند و بر فرض که دولت راضی شود که انتخابات آذربایجان بدون استقرار قوای نظامی در آن دیار صورت گیرد، این موضوع در

مجلس دستاویز سایر نمایندگان قرار خواهد گرفت و اعتبارنامه کلیه نمایندگانی را که بدین ترتیب از آذربایجان انتخاب شده‌اند رد خواهند کرد و باز جنجال بزرگی در کشور برپا خواهد شد که در نتیجه هم تصویب مقاوله نامه نفت را مواجه با اشکال خواهد ساخت و هم عواقب ناگوار دیگری برای استان آذربایجان دربر خواهد داشت. وانگهی اصولاً دولت به تشکیل مجلس بدون حضور نمایندگان آذربایجان تن در نخواهد داد و مادام که قوای نظامی در آذربایجان مستقر نگردد دستور شروع انتخابات صادر نخواهد شد.

در حقیقت روس‌ها در آن موقع در انتخاب دو منفعت دچار محذور شده بودند و در عین حال از هیچ کدام دل نمی‌کنند. آنان آرزوی تصویب قرارداد نفت شمال را در سر می‌پروراندند، ولی چنان که گفته شد تحقق این آرزو بنا به اصرار و مقاومت من با اجرای انتخابات سراسری کشور و اعزام قوا به آذربایجان بستگی داشت و در نتیجه نفوذ شوروی در آن سامان از میان می‌رفت.

عاقبت فشار روس‌ها را برای تشکیل مجلس شورای ملی بهانه قرار داد و در خصوص اعزام قوای نظامی به آذربایجان با سفیرکبیر دولت آمریکا به مذاکره پرداختم و از او درخواست کردم که تصمیم دولت ایران را دایر به بازگرفتن آذربایجان به دولت متبوع خود گزارش دهد و عکس‌العمل و میزان پشتیبانی دولت آمریکا و دنیای غرب و سازمان ملل متحد را در قبال تصمیم قاطع دولت ایران در اعمال حق حاکمیت ملی استعلام کند.

جرج الن قضیه تصمیم را به دولت آمریکا گزارش داد و پیام موافقت آمیز ترومن رئیس جمهوری آمریکا، را به من بازگفت. دولت آمریکا وعده داده بود که با کلیه وسایل از تصمیم دولت

ایران پشتیبانی کند و حتی در صورتی که دولت ایران ضرور بداند حاضر است پیش از عزیمت قوای ایران به آذربایجان به دولت شوروی اخطار کند که در صورت مداخله دولت شوروی و ممانعت از اعمال حق حاکمیت دولت ایران، بلادرنگ دولت آمریکا مراتب را به شورای امنیت احاله خواهد کرد و اقدامات لازم را برای تحقق آمال ملت ایران به عمل خواهد آورد. من این نظر را پسندیدم و دولت آمریکا نیز تا این حد به وعده خود وفا کرد و بدین وسیله بازگشت آذربایجان بدون خونریزی و جنگ امکان پذیر گشت.

ذکر این نکته لازم است که نجات آذربایجان بی شک از لحاظ خارجی با مساعدت کشورهای متحده آمریکای شمالی بود، ولی پس از پیروزی، تمام عوامل و مقامات مؤثر کشور هر یک به تنهایی خود را عامل مؤثر ختم غائله آذربایجان معرفی کردند تا بدانجا که حتی احمد دهقان و سایر پادوهای سرلشکر رزم آرا رئیس ستاد ارتش، خود را در بازگشت آذربایجان سهیم قلمداد می نمودند و حال آن که از مذاکرات بین من و آلن و موافقتی که بین ما حاصل شد، هیچ ایرانی دیگری در آن موقع اطلاع نداشت. فقط به رزم آرا دستور دادم که چون هنگام شروع انتخابات آذربایجان قوای دولت باید برای حفظ نظم و آرامش در آن استان استقرار یابد، مقدمات اعزام یک لشکر کامل را به آنجا فراهم کند و به او نیز اجازه دادم که موضوع را فقط به استحضار اعلیحضرت شاهنشاه برساند، ولی همه می دانیم که پس از پیروزی آذربایجان، پهلوان پنبه ها و فرصت طلبان به خودستایی پرداختند و زحمات و کوشش های مداوم من را به حساب خود گذاردند.

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه که در تاریخ بیست و هفتم آذر

۱۳۲۵ صادر گردید، این ادعا را تأیید و تصدیق کرده است:

تهران - کاخ مرمر ۲۷ آذر ۱۳۲۵

جناب اشرف احمد قوام - نخست‌وزیر

در این موقع که به یاری خداوند متعال غائله آذربایجان مرتفع و موفقیت بزرگی نصیب کشور گردیده است، لازم می‌دانم خشنودی و رضایت قلبی خود را به شما اظهار نمایم. بدیهی است در تهیه موجبات این موفقیت مساعی و اهتمامات شما تأثیر مهمی داشته است، زیرا باوجود مشکلات فوق‌العاده، استقامت شما که محرک آن احساسات میهن‌پرستانه بوده است به وضع ناگوار آذربایجان خاتمه داد و بر افتخارات شما افزود. انتظار داریم با همان لیاقت و شایستگی که در کارها دارید با تکمیل اصلاحات و تهیه وسایل سعادت و ترقی کشور بر مراتب رضامندی ما بیفزایید.

محمدرضا پهلوی

باری، پس از برچیدن بساط دار و دسته پیشه‌وری در آذربایجان، دولت انتخابات مجلس شورای ملی را در سراسر کشور آغاز کرد و دوره پانزدهم مجلس، مرکب از عناصر بی‌طرف و ضدکمونیست تشکیل گردید و قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی به فاصله کمی پس از تشکیل مجلس مطرح و به اکثریت نزدیک به اتفاق آراء رد شد.

انتخابات دوره پانزدهم مجلس تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب

پس از حل مشکل آذربایجان تصمیم گرفتم انتخابات مجلس شورای ملی را بلادرنگ شروع کنم و قبل از این که حزب توده و سازمان‌های وابسته بدان قوای منهزم خود را بار دیگر آرایش و نظم دهند، انتخابات مجلس را بدون مداخله هواداران سیاست شوروی به پایان رساندم. بدین منظور اعضای کمیته مرکزی حزب دموکرات ایران را احضار کردم و از آنان خواستم که برای هر حوزه انتخابیه، به تعداد لازم کاندیداهای حزب را در نظر بگیرند و جهت تصویب قطعی در جلسه کمیته مرکزی حزب که از آن پس هفته‌ای سه روز با حضور من در محل دبیرخانه کل حزب تشکیل می‌یافت مطرح سازند. واضح است که در آن موقع نیز منتظرالوکاله‌ها از هر سوی به جانب من روی آوردند و همچنین افراد وابسته به دربار و ستاد ارتش داوطلب نمایندگی بودند. اعضای کمیته مرکزی نیز هر کدام به افراد معینی در یک حوزه واحد علاقه‌مند بودند و غالباً برای تعیین کاندیدها اختلاف نظر به وجود می‌آمد و هر یک می‌کوشیدند تا شخص مورد نظر را تحمیل کنند. من در این میان در وضع بحران‌آمیز و بغرنجی قرار گرفته بودم.

عده‌ای از ملاکین و سرمایه‌داران، مانند هراتی‌یزدی و ناصرالدین میرزای ناصری که قبلاً به عضویت حزب دموکرات ایران در آمده بودند، علاوه بر این که حاضر بودند پیمان وفاداری را نسبت به رهبر حزب امضا کنند، پیشنهاد کردند برای مخارج متفرقه حزبی و کمک به پیشرفت آن، مبالغی به صندوق حزب مساعدت کنند و این در معنی از نظر من و همکاران نزدیکم معاضدت به ادامه و توسعه فعالیت حزب تلقی می‌شد. اکثر این پیشنهادها پذیرفته شد، ولی این رویه دستاویز مخالفین قرار گرفت و دشمنان دولت چنین شایع کردند که حزب دموکرات کرسی‌های مجلس را می‌فروشد و حال آن که مطلب غیر از این بود. اغلب کسانی که بدین ترتیب به مجلس راه یافتند دارای زمینه و نفوذ محلی بودند و بعلاوه تماماً در حزب دموکرات عضویت داشتند و طبعاً حزب ترجیح می‌داد که نمایندگان از میان کاندیداهای حزبی انتخاب شوند، خاصه این که می‌خواستیم از انتخاب عناصر مرتجع و دسیسه‌باز ادوار سابق مجلس که هرگز قدمی به نفع مردم و مملکت برنداشته بودند ممانعت نمایم و مجلس را وسیله کشمکش و صحنه بازیگری‌های اینان که اغلب با مأمورین سفارتخانه‌های خارجی ارتباط داشتند، قرار ندهم. کوشش می‌کردم مجلس حتی المقدور از اشخاص بی‌طرف و کسانی که پیوند و بستگی به سیاست‌های خارجی نداشتند تشکیل گردد تا به کمک آنان بتوانم نقشه‌های اساسی را که برای پیشرفت و ترقی کشور تنظیم کرده بودم به تصویب مجلس برسانم و اصلاحات را در مملکت شروع کنم. به همین جهت جوانان و کسانی را که به داشتن حسن سابقه متصف بودند و هنوز با ارتباط با بیگانگان آلوده

و ناصالح نشده بودند، تقویت کردم و به مجلس فرستادم. در میان این اشخاص باید از آقایان مکی، مهندس رضوی، عبدالقدیر آزاد، خسرو هدایت، ابوالحسن صادقی، محمود محمود، ملک الشعراء بهار، سیدهاشم وکیل و دکتر رضازاده شفق را نام ببرم. اینان با کمک معنوی و مالی حزب انتخاب شدند و در صورتی که آنان را با وکلای ادوار بعدی مجلس بویژه دوره‌های هجدهم و نوزدهم مقایسه کنیم، باید اذعان کرد که وکلای دوره پانزدهم به مراتب صالح‌تر و وزین‌تر بوده‌اند. نباید فراموش کرد حتی هسته اصلی جبهه ملی را همان نمایندگان که با نظر من و مساعدت حزب دموکرات ایران انتخاب شدند، مانند آقایان مکی، دکتر بقائی، حائری‌زاده، مهندس رضوی و عبدالقدیر آزاد تشکیل دادند.

با وجود اینها چند نفری علی‌رغم تمایل من از شهرستان‌ها انتخاب شدند و دو سه نفر از مرتجعین از طریق تشبث و تملق به مجلس راه یافتند و حضور اینان در مجلس مخل هماهنگی نمایندگان مجلس محسوب می‌شد و بعلاوه به مخالفین فرصت می‌داد که انتخابات دوره پانزدهم را به منظور تخطئه و تحقیر من شدیداً مورد انتقاد قرار دهند.

دشمنان که بوسیله مأمورین سفارت انگلیس حمایت می‌شدند، مردی را که برای رهایی کشور از تجزیه و اضمحلال مساعی جمیله‌ای به کار برده بود، ناجوانمردانه آماج حملات و اتهامات نادرست قرار دادند. ناسزاهای و شماتت‌های مخالفین را تحمل می‌کردم، ولی بعدها کسانی که به خاطر ایشان طعن و لعن دشمنان را خریده بودم، باعث ناراحتی من شدند. همان اشخاصی که من قدرت خود را وسیله موفقیت آنان در انتخابات قرار داده بودم و در

عوض بغض و عصبانیت عمومی را متوجه خویش ساخته بودم، به محض آن که اعتبارنامه‌هایشان به تصویب مجلس رسید، به اغوا و تحریک معاندین و غیرمستقیم بر اثر دسایس عمال انگلیس به رویم تیغ کشیدند و سوگند و پیمان را نقض کردند^۱ و یکی پس از دیگری از حزب دموکرات ایران استعفا دادند و به گروه مخالفین پیوستند. هنگام تشکیل مجلس، هفتاد و پنج نفر از نمایندگان که عضویت حزب و امضای سوگندنامه، آنان را بر کرسی‌های مجلس نشانده بود، ظاهراً از من پشتیبانی کردند، ولی اندکی بعد عده آنان رو به کاهش نهاد و کار به جایی رسید که در اواسط دوره پانزدهم بیش از سی و پنج نفر با من همراه نبودند و شاید فقط نیم این عده باطناً وفاداری خود را نسبت به من حفظ کرده بودند.

بدیهی است تغییر روش نمایندگان منتخب حزب دموکرات ایران بنا بر میل و رغبت و رضای آنان صورت نگرفت، بلکه چنان که قبلاً توضیح داده شد، چون به جهاتی مقرر بود من و همکاران نزدیکم از صحنه سیاست ایران خارج شویم و حزب دموکرات نیز که من موجد و مؤسس آن بودم منحل گردد، لذا دائماً از مقاماتی به نمایندگان طرفدارم فشار وارد می‌آمد که از عضویت حزب دموکرات و فراکسیون پارلمانی آن حزب کناره‌گیری کنند.

۱. متن سوگندنامه اعضای حزب دموکرات ایران:

اینجانب در حضور کلام‌الله مجید به خداوند متعال و به شرافت خود سوگند یاد می‌کنم که در تمام موارد و مواقع، خصوصاً در دوره پانزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی، نسبت به قانون اساسی پایدار و صادق و نسبت به رهبر کل حزب دموکرات ایران وفادار و صمیمی و پشتیبان باشم، در سیاست خارجی با هرگونه اعمال نفوذ بیگانگان که مخالف استقلال مملکت و باعث تضییع حقوق ملت ایران باشد، مقاومت و مبارزه کرده و مرگ را بر متابعت از امیال بیگانه ترجیح داده و در سیاست داخلی خود را خدمتگزار ملت دانسته و پیوسته برای رفاه و سعادت جامعه ایرانی کوشش و بذل جهد نمایم.

اصولاً سیاست دول بزرگ استعماری در ایران همواره در جهت جلوگیری از توسعه و پیشرفت احزاب ملی عمل می‌کنند. استعمارگران که از تجمع و تشکل طبقات محروم و آگاه بیم دارند، با تشکیل دسته‌ها و احزاب نیرومند ملی جداً مخالفت می‌ورزیدند و در این طریق تا حصول موفقیت از پای نمی‌نشینند.

حزب دموکرات ایران مقارن تجزیه آذربایجان و برای مقابله با حزب توده به وجود آمد. عده بسیاری از مردم با صفای باطن و خلوص نیت به عضویت حزب دموکرات درآمدند و الحق این عده با احساسات وطن‌پرستانه خود به مبارزه دولت با دسته‌های چپ افراطی مساعدت گرانبها و مؤثر کردند، اما عده زیاد دیگری نیز به امید تقرب به من و دولت و نیل به مقامات حساس دولتی و راه یافتن به مجلس شورای ملی به سوی حزب دموکرات شتافتند و خود را چنان متعصب و علاقه‌مند نشان دادند که در این راه از یاران و همکاران دیرین پیشی گرفتند.

اگر زمامداری من ادامه می‌یافت ممکن بود شالوده‌های صحیحی از نظر سازمانی و ایدئولوژی برای حزب دموکرات به وجود آید و آن حزب با تصفیه عناصر فرصت‌طلب و بدنام و تقویت افراد صالح و وطن‌پرست بر مبنای محکمی استوار گردد و انحلال و اضمحلال آن به آسانی میسر نشود، ولی زوال قدرت حکومت من و سعايت و بدگویی و نفاق‌انگیزی اشخاص فرصت‌طلب که شاهد موفقیت را در آغوش کشیده و به مراد دل رسیده و حزب را رها کرده بودند، سازمان‌های نوبنیاد حزب را درهم فرو ریخت.

از کسانی که جز نوکری و تملق نسبت به حاکم وقت رویه‌ای

در پیش نمی‌گیرند و فاقد اعتقاد و پرنسیب اجتماعی هستند غیر از این انتظاری نمی‌رفت.

مقدم بر همه عبدالقدیر آزاد که به‌خاطر وکالت نسبت به من اخلاص و ارادت بسیار می‌ورزید، قبل از افتتاح مجلس و تصویب اعتبارنامه‌اش کتباً از عضویت حزب استعفا کرد. بعضی عمل آقای عبدالقدیر آزاد را بر شجاعت و شهامت اخلاقی وی حمل کردند، ولی عده‌ای دیگر او را نمک‌نشناس و بی‌عاطفه خواندند. حقیقت قضیه این است که عبدالقدیر مردی ساده‌لوح و خوش‌باور است و روش سیاسی او را اطرافیانش تلقین و تعیین می‌کنند و به همین لحاظ رندان و مآل‌اندیشان او را برای گسستن پیمان وفاداری نسبت به من مناسب‌تر تشخیص دادند و در نتیجه وی را اغفال و وادار کردند از عضویت حزب کناره‌گیری کند. به غیر از وسوسه و تحریک مخالفین که موجب شد آقای آزاد از حزب دموکرات و روی برگردد، علت دیگری نیز در پیمان‌شکنی وی وجود داشت. توضیح این که قبل از تشکیل مجلس، عبدالقدیر آزاد هوس کرده بود در فاصله انجام کار انتخابات سبزووار و باز شدن مجلس، به‌عنوان وزیر کشور به عضویت کابینه من درآید، لیکن چون از مراجعات خود نتیجه‌ای به‌دست نیاورد دلسرد شد و کینه من را بدل گرفت. در آن موقع احمد فریدونی کفالت وزارت کشور را بر عهده داشت و در انجام انتخابات صمیمیت نشان داده بود و به‌خاطر حسن خدمت او، من تقاضای عبدالقدیر آزاد را اجابت نکردم و این آن مرد احساساتی و زودرنج را آزرده ساخت. بدون این که بخواهیم مسئولیت آقای آزاد را در قبال وفا نکردن به عهد و میثاق خود نفی کنم، باید در نظر گرفت اگر در آن زمان

این شخص به وزارت کشور منصوب شده بود، می‌توانست فارغ از محافظه‌کاری‌ها و عدم قاطعیت امثال فریدونی، تحولی در سازمان خمود و راکد وزارت کشور بدهد و اشخاص کاهل و بیکاره را از آنجا براند زیرا به قول مرحوم ملک‌الشعراى بهار:

با فکر مردد نتوان رست ز غوغا

اینجاست که دیوانگی نیز بیاید

همچنان که این شخص پس از آن که با جبهه ملی نیز قطع همکاری دیرین کرد و در دوران حکومت زاهدی به ریاست هیئت مدیره شرکت فرش منصوب گردید، در بهبود وضع فرش ایران اقدامات جالبی نمود و ظرف مدتی کم‌تر از دو سال وضع اداری شرکت فرش و همچنین نقشه و بافت فرش‌های ایرانی را به نحو محسوسی بهبود بخشید.

گذشته از خصومت کهنه‌ای که بین من و انگلیسی‌ها وجود داشت و صرف‌نظر از مذاکراتی که میان من و سفیر آمریکا در باب جلب کمک‌های مالی و فنی دولت آمریکا صورت گرفته بود، موضوع تجدیدنظر در قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ نفت نیز ذهن من را به خود مشغول داشته بود. همه این جهات به ضمیمه کینه‌جویی مرتجعین داخلی که بر اثر ضربات من زمین خورده بودند، سقوط دولت مرا تسریع کرد.

در خصوص قرارداد ۱۹۳۳ من بدون توجه به شدت خطر و بعداً با اطلاع و وقوف کامل نسبت به یک اقدام متهورانه مبادرت ورزیدم و تصمیم گرفت در قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ به نفع ملت ایران تجدیدنظر کنم. توضیح آن که در اسفند ۱۳۲۵ که که در آن ایام شخصاً وزارت امور خارجه را اداره می‌کردم گزارشی از

انوشیروان سپهبدی سفیرکبیر ایران در فرانسه دریافت کردم. در این گزارش سپهبدی شرح داده بود «که در یکی از مجالس سیاسی متشکل درپاریس از گلبنگیان کوچک (مقصود نوبر گلبنگیان است که در سال ۱۹۷۲ درگذشت) فرزند گلبنگیان معروف و سهامدار نفت عراق که سال پیش فوت کرد (مقصود سال ۱۹۵۵ سال مرگ کالوست گلبنگیان است) شنیده است که دولت عربستان سعودی از شرکت آرامکو، صاحب امتیاز نفت عربستان، تقاضای حق الامتیاز بیشتری کرده و شرکت مزبور نیز با این درخواست موافقت نموده است، این وضع سبب خواهد شد که سایر کشورهای خاورمیانه به عنوان این که دارندگان امتیاز به مناسبت ترقی قیمت نفت در جهان سود سرشاری به دست خواهند آورد، حق الامتیاز بیشتری مطالبه نمایند. ظاهراً این نوع دعاوی غبن و تقاضای پرداخت سهم بیشتر با توجه به افزایش سود کمپانی‌های نفت ممکن است از طرف کمپانی‌های مذکور استقبال و اجابت گردد.»

گزارش فوق‌الاشعار را در جلسه هیئت دولت مطرح کردم. وزرا درباره این موضوع مهم بطور مفصل به مذاکره پرداختند و چنین استنتاج کردند که قیمت مواد نفتی در آن زمان نسبت به سال ۱۹۳۳ که قرارداد نفت (تقی‌زاده - کدمن) منعقد گردیده، به چهار یا پنج برابر ترقی کرده است، در صورتی که حق الامتیاز دولت ایران، یعنی بابت هر تن چهار شیلینگ، پس از بیست سال و اندی، کماکان ثابت مانده و دولت ایران بابت این افزایش قیمت جز سهمیه بیست درصد منافع خالص شرکت نفت، بهره‌ای نبرده است. حال آن که عدالت و انصاف و منطق چنین حکم می‌کند که با ترقی بهای محصولات نفتی، سهم دولت ایران نیز افزایش داده

شود. هیئت دولت تصمیم گرفت که در آن باب از نظر حقوقی و از جهات دیگر مطالعه کامل و کافی به عمل آورد و طریقه استیفای حقوق ملت ایران را از شرکت نفت جنوب مشخص نماید و آنگاه اقدامات لازم را معمول دارد. در آن جلسه هیئت وزیران به مناسبت این که یکی دو نفر از وزرا (از جمله دکتر شایگان) نسبت به موضوع اظهار نظر و علاقه بیشتری می نمودند، آنان را مأمور کردند تا بطور محرمانه و سری کلیه اسناد و پرونده های مربوط به قراردادهای داری و تقی زاده - کدمن را مورد بررسی و مذاقه قرار دهند و رویه ای را که دولت باید به منظور اخذ حق الامتیاز زیادتاری از شرکت نفت جنوب درپیش گیرد، تعیین و پیشنهاد کنند.

به مناسبت اهمیت موضوع، هیئت دولت تأکید کرد که موضوع کاملاً محرمانه تلقی گردد و از سرایت آن به خارج جداً خودداری شود. مرحوم هژیر وزیر دارایی وقت، شخصاً و به خط خود تصویبنامه مأموریت دو نفر از وزراء را تهیه و به امضای کلیه وزیران رسانید. ضمناً در متن تصویبنامه قید شد که برای کمک به این دو نفر از طرف وزیران خارجه و دارایی شفاهاً و محرمانه به آقایان دکتر قاسم زاده مشاور حقوقی وزارت امور خارجه و دکتر حسین پیرنیا رئیس اداره امتیازات و نفت وزارت دارایی ابلاغ شود که در مواقع لازم در اختیار نامبردگان قرار گیرند و اسناد و مدارک مربوط در اختیار ایشان گذارده شود.

دکتر شایگان قریب دو ماه و نیم به کار خود ادامه داده و غالباً عصرها در دفتر دکتر پیرنیا در وزارت دارایی حضور یافته و اسناد و سوابق امر را دقیقاً مطالعه کرده و پس از تهیه مدارک کافی به نزد من آمد و نتیجه مطالعات خود را شفاهاً به من گزارش داد.

مدلول گزارش عبارت از این بود که اگر دولت ایران موضوع تجدیدنظر در قرارداد نفت را، چه از لحاظ حقوقی و چه از نظر اقتصادی، مطرح کند قطعاً نتیجه مطلوب و مثبت را به دست خواهد آورد.

شب بعد موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم و پس از مذاکره قرار بر این نهاده شد که شخصاً مطلب را مورد مذاقه قرار دهم و با رعایت بهترین طریق اقدام، بار دیگر در هیئت وزیران مطرح و تصمیم نهایی اتخاذ گردد. در آن جلسه عده‌ای چنین اظهارنظر کردند که به موجب تصویبنامه‌ای به وزارت امور خارجه مأموریت داده شود با سفارت انگلیس و شرکت نفت باب مذاکرات را مفتوح سازد و برخی دیگر معتقد بودند که چون بر طبق قانون، دولت رأساً از مذاکره درباره مسائل مربوط به نفت ممنوع شده است، بنابراین اندکی باید تأمل کرد تا مجلس دوره پانزدهم هم تشکیل گردد و آنگاه از طریق تقدیم طرحی از جانب نمایندگان اجازه اقدام تحصیل شود. بیش از سه روز از طرح مطلب در هیئت وزیران نگذشته بود که سر جان لوروژتل سفیرکبیر انگلیس، به آقای سلمان اسدی مدیر کل بانک صنعتی وقت که با وجود آمیزش زیاد با انگلیسی‌ها مردی صالح و درستکار و وطن‌پرست است و با لوروژتل شخصاً دوست بود، تلفن و از او درخواست ملاقات کرد. اسدی نیز دعوت سفیرکبیر انگلیس را پذیرفت و به سفارت انگلیس رفت. پس از مدتی مذاکره درباره اوضاع کلی، هنگامی که اسدی قصد خداحافظی و خروج از دفتر کار سفیر را داشت، سر جان لوروژتل از او خواهش کرد که ظرف همان روز با من ملاقات کند و بطور سربسته به ایشان بگوید که اگر راجع به نفت و حقوق دولت ایران نظری دارند بهتر است آن را به وقت مناسب‌تری

موکول کنند و فعلاً اقدامی نفرمایند که شاید مصلحت نباشد. اسدی برای این که بیشتر نسبت به موضوع روشن شود، در این باب توضیحات بیشتری از سفیر انگلیس خواست، لیکن مشارالیه بیش از این چیزی نگفت و فقط خواهش کرد که عین پیغام را به من برساند و با شخص دیگری نیز در این باره سخن نگوید. او نیز چنین کرد و تا آن روز نیز خودش از سوابق امر بی خبر بود و حکمت ارسال چنین پیغامی را درک ننموده است. من از پیغام سفیر کبیر انگلیس دچار شگفتی شدم و بدستگاه خود نیز بدگمان گشتم، زیرا امری که آنقدر در اختفای آن کوشیده بود و حتی معاون و رئیس دفتر نخست وزیر از آن بی خبر بودند متأسفانه بوسیله یکی از وزیران به خارج سرایت کرده و سفیر کبیر انگلیس از آن باخبر شده بود، لیکن بدون این که ناراحتی خود را ظاهر کنم، در جواب پیغام آور اظهار داشتم که منظور سفیر انگلیس را درست درک نکرده‌ام و نمی‌دانم در چه مورد فعلاً باید تأمل کنم و چون حامل پیام اجازه خواست که بار دیگر سفیر انگلیس را ملاقات و از او توضیحات بیشتری را طلب کند، من با سادگی و در کمال ملایمت گفتم: «من خود در یکی از ملاقات‌هایی که در آتیه دست خواهد داد با سفیر انگلیس مذاکره خواهم کرد، ولی خوب است شما از این پس اگر به این گونه مجالس دعوت شدید قبلاً با اینجانب مشورت کنید.» سپس بدون این که اصلاً درباره نفت کلمه‌ای بر زبان آورم موضوعات مختلف دیگری را پیش کشیدم.

بلافاصله پس از خروج اسدی، من وزیر کار و مشاور سیاسی خود را احضار کردم و مآوقع را برایشان شرح دادم و نسبت به دو تن از اعضای کابینه خود که یکی در زیر خاک خفته و دیگری در

قید حیات است اظهار سوءظن کردم و ضمناً تصمیم نهایی خود را دایر به طرح موضوع در مجلس شورای ملی اعلام داشتم. به همین ترتیب اقدام کردم و چنان‌که بعداً ذکر خواهد شد طرح لازم را به تصویب مجلس رسانیدم.

سفیر انگلیس چند روز بعد از آن یکی از محارم خود را نزد اسدی که چیزی از پیغام سفیر انگلیس و جواب من دستگیرش نشده بود فرستاد و نتیجه کار را استعلام نمود و او جواب داد که مطلب را به من بازگفته، ولی وی یا از موضوع بی اطلاع بوده و یا این که چیزی به خاطرش نمانده و در حالی که خیلی خسته و کوفته به نظر می‌رسیده وعده داده است درباره آن تحقیق و اقدام کند. سفیر کبیر انگلیس دریافت که پیامبر ساده‌دل نتوانسته است با ابلاغ پیام به من یا به قول خودشان «روباه پیر» چیزی درک کند، بلکه خواسته است بدین وسیله موضوع را موقتاً مسکوت گذارد و سپس در موقع مناسب کارت برنده خود را در مقابل حریف بر زمین کوید. با این حال سفیر انگلیس درصدد برآمد که با اجازه دولت انگلیس اقداماتی را که در خفا علیه حکومت من آغاز کرده بود ادامه دهد و از طرق مخالفت علنی با تمام قوا برای سقوط من بکوشد تا فرصت کافی برای تعقیب نقشه خودم راجع به نفت پیدا نکنم. زمامداران انگلیس با اجرای این نقشه موافقت کردند و بلافاصله به عمال شرکت نفت از لندن دستور رسید که در مبارزه به خاطر برکناری من با سفارت انگلیس همکاری کنند.

ظرف مدت کوتاهی احزاب مختلف چپ و راست برضد من فعالیت خود را تشدید کردند. رجال منفرد سیاسی، روحانیون و جراید یکباره شیوه خود را تغییر دادند و آهنگ مخالفت ساز

کردند. وقتی که تجمع قوای حریف را به رأی‌العین مشاهده کردم به فکر چاره کار افتادم و چنین اندیشیدم که برای تخفیف حملات دشمن و به‌دست آوردن فرصت کافی، تا هنگام افتتاح مجلس، کابینه خود را ترمیم کنم و چند نفری را که مورد اعتماد و علاقه انگلیسی‌ها باشند در هیئت دولت شرکت دهد و بدین ترتیب به انگلیسی‌ها اطمینان دهم که در هیئت دولت تصمیمی مخالف منافع ایشان اتخاذ نخواهد شد.

منظورم این بود که تا افتتاح دوره پانزدهم مجلس با انگلیسی‌ها مدارا کنم و آنگاه بوسیله مجلس مقاصد خود را به مرحله عمل درآورم و به همین جهت پس از مذاکره با یکی از دوستان خود، غروب روز چهارشنبه بیست و هفتم خرداد ۱۳۲۶ به هیئت وزیران تکلیف کردم که استعفا دهند. وزیران نیز بطور دسته‌جمعی کتباً استعفای خود را اعلام داشتند. هیئت دولت جدید روز سی‌ام خرداد به اعلیحضرت شاهنشاه معرفی کردم. در دولت جدید آقایان امیرعلائی وزیر کشاورزی، دکتر شایگان وزیر فرهنگ، آرامش وزیر کار و تبلیغات و حمید سیاح وزیر بازرگانی کرسی‌های خود را به آقایان احمدحسین عدل، دکتر عیسی صدیق، سلمان اسدی و ابوالحسن صادقی سپردند و از کابینه خارج شدند. آقای علی‌اصغر حکمت نیز به سمت وزیر مشاور انتخاب و به هیئت دولت جدید ملحق شد. عبدالحسین هژیر وزیر دارایی، سپهبد امیراحمدی وزیر جنگ، دکتر اقبال وزیر بهداری و فروهر وزیر راه در سمت‌های خود ابقاء شدند.

سیاست من که عبارت از به‌دست آوردن فرصت مناسب برای تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب بود، مؤثر واقع نشد. چه

انگلیسی‌ها دریافتند که من پرده استتاری به وجود آورده‌ام و در پناه آن می‌خواهم در موقع مقتضی ضربه قطعی را وارد سازم. به همین جهت نه تنها از آن به بعد حمله انگلیسی‌ها کاهش نیافت، بلکه جنگ اعصاب برضد من بطور روزافزون ادامه یافت و عرصه بر من تنگ شد. بالآخره مجلس دوره پانزدهم در بیست و پنجم تیر ۱۳۲۶ افتتاح گردید. غیر از وکلای آذربایجان، که مخالفین بدست منصورالملک استاندار، آنان را از صندوق آراء بیرون آورده بودند، بقیه نمایندگان بر اثر مساعدت من و فعالیت حزب دموکرات انتخاب شده بودند و ظاهراً در بدو امر مورد احترام آنان بودم. در ابتدای تشکیل مجلس، وقت نمایندگان صرف دسته‌بندی‌های داخلی و بویژه کشمکش بر سر انتخاب رئیس مجلس شد. حزب دموکرات ایران سردار فاخر حکمت نماینده فارس و عضو کمیته مرکزی حزب را کاندیدای ریاست مجلس کرد. مخالفین و مخصوصاً تعزیه‌گردانان اصلی آنان، یعنی دار و دسته عامیون نیز سید حسن تقی‌زاده سفیرکبیر ایران در لندن را که بر طبق توصیه و دستور خاص از تبریز انتخاب شده بود، به‌عنوان داوطلب ریاست مجلس معرفی کردند.

جراید پایتخت نیز به همین ترتیب به دو دستل مشخص تقسیم شدند. دسته اول هماهنگ روزنامه دموکرات ایران و دسته دوم به متابعت از روزنامه اطلاعات، یعنی شخص عباس مسعودی که از اعضای ثابت و لایتغیر همان باند نامریی و دایمی حکومت ایران است، برای موفقیت کاندیدای ریاست مجلس شورای ملی فعالیت می‌کردند. عباس میرزا اسکندری که در آن دوران از همدان انتخاب شده بود، زندگی سیاسی نقی‌زاده را بشدت مورد انتقاد قرار

داد و در این راه شهادت زایدالوصفی از خود ابراز کرد. عباس میرزا به جهات مختلف و به مناسبت این که روزگاری از زعمای حزب توده بوده است، در مجلس مخالفین سرسختی داشت. مرتجعین و دست‌راستی‌ها او را تهدید کرده و قصد داشتند با اعتبارنامه‌اش مخالفت ورزند و او را از مجلس پانزده طرد کنند؛ ولی اسکندری پیش از آغاز حمله مخالفین و قبل از آن که اعتبارنامه‌اش به تصویب برسد، دل به دریا زد و به محض طرح اعتبارنامه تقی‌زاده شروع به مخالفت کرد.

دوستان عباس میرزا اقدام وی، یعنی مخالفت با اعتبارنامه تقی‌زاده را پیش از تصویب اعتبارنامه خود او بسی خطرناک و غیرعقلانه تلقی کردند و یقین داشتند با توجه به این که تقی‌زاده روزگاری از مجاهدین راه مشروطیت بوده، عمل اسکندری تأثیر نامطلوبی در نمایندگان و حتی عده‌ای از مردم خواهد گذاشت و تصویب اعتبارنامه خود او را نیز در معرض خطر قرار خواهد داد. اما عباس میرزا اسکندری که در سخنوری تسلط داشت، وضع تقی‌زاده را با شرح معایب و مضار قرارداد ۱۹۳۳ نفت جنوب دگرگون کرد. تقی‌زاده در مقام دفاع از خود اعتراف نمود که در امضای قرارداد مذکور فقط آلت فعل بوده است. با این ترتیب انتقاد از تقی‌زاده به نفع عباس میرزا خاتمه یافت و مخالفین دانستند که با رقیب نیرومندی مواجه هستند. از این پس کسانی که قصد داشتند بر سر اعتبارنامه وی جنجال و منازعه کنند دچار تردید گشتند و برای حفظ موقعیت خود از مقابله با وی احتراز کردند. به همین جهت عباس میرزا در طول دوره پانزدهم مجلس یکه‌تاز میدان شد و کسانی مانند احمد دهقان که گاهی سرسختی از خود نشان

می‌دادند و به او حمله‌ور می‌شدند، چنان با جواب‌ها قاطع و کنایه‌آمیز وی مواجه می‌گشتند که تا مدتی از معارضه و مبارزه فرو می‌ماندند. باری صراحت و شهادت عباس میرزا اسکندری مؤثر افتاد و مجلس اعتبارنامه تقی‌زاده را به قید این که عمل او در خصوص قرارداد ۱۹۳۳ مورد تأیید نیست، تصویب کرد. در موقع انتخاب رئیس مجلس نیز کاندیدای حزب دموکرات (سردار فاخر) موفق شد و در این میانه علی‌رغم سیاست انگلستان مقاصد خود را پیش برد، اما این موفقیت برای شخص من و سردار فاخر حکمت گران تمام شد. انگلیسی‌ها به منظور برهم زدن نقشه من دایر به تجدیدنظر در ارکان قرارداد ۱۹۳۳ نفت جنوب (قرارداد کدمن - تقی‌زاده) برآن شده بودند که خود تقی‌زاده عاقد قرارداد مذکور را به‌عنوان رئیس مجلس انتخاب کنند تا با استفاده از نفوذ و قدرت مقام ریاست مجلس، هم از تجدیدنظر در قرارداد نفت جلوگیری کنند و هم سقوط حکومت مرا تسریع نمایند. با این امید انگلیسی‌ها در انتخاب تقی‌زاده از آذربایجان دخالت مستقیم کردند. توضیح آن که منصورالملک استاندار آذربایجان، با انتخاب تقی‌زاده موافقت نداشت و با وجود وساطت‌هایی که شده بود باز هم در نظر خود پافشاری می‌کرد و بعلاوه از بیم مؤاخذه و عتاب من به انتخاب تقی‌زاده تن در نمی‌داد، لیکن یک هفته پیش از آغاز انتخابات آذربایجان سر جان لورژتل سفیرکبیر انگلیس به بهانه سرکشی به کنسولگری تبریز به آن دیار عزیمت نمود و ضمن ملاقات با منصورالملک موضوع انتخاب تقی‌زاده را از تبریز و انتخاب محمد ساعد مراغه‌ای را از رضائیه حل کرد.

اما من که تلخی روزگار را چشیده و به میزان مکر و حيله

عمال انگلیس وقوف کامل یافته بودم، نتایج اقدام دشمن را پیش‌بینی می‌کردم و بتی را که انگلیسی‌ها برای تأمین اغراض خود تراشیده بودند، درهم شکستم. در حقیقت عباس میرزا اسکندری با اشاره و دستور من زبان به نکوهش تقی‌زاده گشود و عدم موفقیت تقی‌زاده در انتخاب ریاست مجلس ضربه‌ای از جانب من بر سیاست انگلیس به شمار می‌رفت.

با وجود اینها دولت بریتانیا بوسیله قراولان مخصوص خود، یعنی افراد جمعیت عامیون، بسختی از من و یاران نزدیکم و همچنین سردار فاخر حکمت انتقام گرفت.

روش انگلیسی‌ها با توجه به این واقعیت تنظیم شده بود که با وجود پشتیبانی فراکسیون دموکرات که اکثریت مجلس را تشکیل می‌داد، سقوط حکومت من مشکل و امکان‌ناپذیر است. بنابراین انگلیسی‌ها بدو درصد برآمدند که وکلای حزب دموکرات را از آن حزب جدا کنند و آنگاه موجبات سقوط حکومت مرا فراهم سازند. برای اجرای این منظور نمایندگان مخالف دولت با استفاده از تریبون مجلس حملات خود را بر ضد من تشدید کردند.

روزنامه‌های اطلاعات و کیهان علیه من و دوستان نزدیکم مقالات تند و انتقادآمیز منتشر ساختند. روزنامه‌های موسمی که معمولاً در مواقع لازم، با دریافت کمک‌های مالی بوسیله استعمار انگلستان مورد استفاده واقع می‌شوند و علیه آزادیخواهان و وطن‌پرستان به کار می‌روند، از قبیل روزنامه‌های صدای وطن، صدای مردم، اقدام و از این قبیل از هیچ‌گونه هتاک‌ی و اهانت به من و همکاران وفادارم دریغ نورزیدند. به جراید دیگر مانند روزنامه‌های آتش، داد، آزاد و مجله خواندنی‌ها دستور داده شده بود با اتهامات

بی‌اساس و شرم‌آور، حکومت مرا از نظر افکار عمومی بی‌اعتبار و ناصالح جلوه دهند. دکتر مظفر بقائی که با مساعدت و کمک من از ورطه گمنامی بیرون آمده و برای نخستین بار به مجلس راه یافته بود، مأمور شد به عنوان این که من دیگر رهبر حزب دموکرات ایران نیستم، محل حزب دموکرات را که در آن موقع در کافه شهرداری بود، اشغال نماید و ضمن ایجاد انشعاب در حزب، نام و مایملک حزب را در کلوپ مرکزی تصاحب کند. این شخص فرومایه و کم‌غیرت نیز به اتفاق گروهی چاقوکش و چماق‌پدست به محل حزب حمله‌ور شد.

حسین مکی نیز که موفقیت خود را در انتخابات مجلس شورای ملی از شهر اراک، مرهون مساعدت من بود از عضویت حزب دموکرات استعفا کرد و با نهایت بی‌شرمی مخالفت با من را آغاز نمود. عبدالقدیر آزاد را نیز بوسیله احمد دهقان و محمدعلی مسعودی اغوا کردند تا علیه من اعلام جرم کند. این شخص که برای نخستین بار به وکالت مجلس انتخاب شده و حتی مخارج انتخاباتی وی را نیز حزب دموکرات ایران پرداخت کرده بود، تلقین معاندین را بر ضد نخست‌وزیر به کار بست. عده‌ای از نمایندگان فراکسیون دموکرات که سست‌عهد و ضعیف‌الاراده بودند یکایک مجبور به استعفا از حزب شدند.

اعلام جرم بر ضد قوام

نطق مهم

سقوط کابینه

هنگامی که عمال انگلیس با منتهای شدت، من و یارانم را مورد حمله قرار داده بودند، روس‌ها نیز متعاقب رد مقاوله نفت شمال، زبان به اعتراض گشودند. وزارت امور خارجه شوروی یادداشت‌های تند و شدیدالحن برای من فرستاده، مطبوعات و رادیوهای شوروی دولت و مجلس ایران را بسختی در معرض انتقاد و نکوهش قرار دادند و مرا پیمان‌شکن و ناصالح قلمداد کردند. برای نخستین بار رادیو فرقه دموکرات آذربایجان که مرکز آن در خارج از کشور و گویا در ایروان قرار داشت، پس از ناکامی روس‌ها در ماجرای نفت، با امواج خود ناسزاها و اتهامات بسیار به ملت و دولت ایران نثار کرد.

مرتجعین و مخالفین داخلی که من را در مقابل سیاست‌های خارجی متزلزل دیدند، موقع را غنیمت شمردند و علیه دولت بدسته‌بندی پرداختند. عمال سیاست بریتانیا لحظه‌ای از ایجاد فتنه و فساد غافل نمی‌ماندند و کوشش داشتند از کلیه عوامل مخالف برای سقوط حکومت استفاده برند.

مقصود اصلی آن بود که من و یارانم را به کلی در انظار عمومی خفیف و بی‌آبرو کنند و برای همیشه آنان را از صحنه سیاست ایران

طرد نمایند. انگلیسی‌ها فهرستی از این اشخاص تنظیم کردند و تصمیم گرفتند به ترتیب ایشان را آماج حملات مطبوعاتی و شفاهی قرار داده، هر یک را به طریقی منکوب کرده، از میدان مبارزه اخراج نمایند. در این فهرست غیر از نام من که در ردیف اول ذکر شده بود، به ترتیب اسامی موسوی‌زاده، خسروهدایت، حائری‌زاده، حسن ارسنجانی و دو سه نفر از وکلای ذی‌نفوذ حزب دموکرات ایران و همچنین زین‌العابدین فروزش (جمعاً ده نفر) ثبت گردیده بود.

موسوی‌زاده وزیر دادگستری، با قدرت کامل دستگاه دادگستری کشور را اداره می‌کرد و در حدود پانزده نفر از وکلای دادگستری و خطیبان حزب دموکرات به‌عنوان دوستان صمیمی، در مجلس از وی پشتیبانی و حمایت می‌کردند. موسوی‌زاده به‌مناسبت سوابق آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی نزد مردم اعتبار و حیثیتی داشت.

خسروهدایت، در آن زمان با داشتن احساسات ضد انگلیسی، وارث رهبری سازمان‌های کارگری که هنوز قدرت و اهمیت زیادی داشتند، بود و بعلاوه مقام مدیرکلی راه‌آهن را احراز کرده و مستقیماً با چند هزار کارگر خطوط آهن مربوط بود. هدایت به نمایندگی کارگران از تهران انتخاب شده و در مجلس فراکسیونی موسوم به فراکسیون کار مرکب از نه نفر از نمایندگان تشکیل داده بود.

حائری‌زاده، سوابق آزادیخواهی و همکاری و دوستی با مرحوم مدرس داشت و مورد علاقه و احترام مردم بود. وی به مناسبت شجاعت و بی‌باکی در مجلس وضع خاصی داشت و همچنین به علت این که به نمایندگی حزب دموکرات ایران در انتخاب وکلای حوزه خراسان دخالت کرده بود، در آنان نفوذ و تأثیر کلام داشت.

حسن ارسنجانى مدير روزنامه دموكرات ايران، مردى خودساخته و نويسنده‌اى با استعداد بود و از نظر انگليسى‌ها امكان داشت كه با ورود به مجلس شورى ملي مخاطراتى به وجود آورد و اسباب زحمت اينان را فراهم سازد.

بالاخره فروزش نيز كه مورد بى‌مهري عمال سياست انگليس واقع شده بود در آن دوران عضويت كميتۀ مركزى حزب دموكرات را بر عهده داشت و روزنامه نجات ايران را منتشر مى‌كرد و به نفع من و عليه مخالفين مقالات مؤثر مى‌نوشت. فروزش زحمت زيادى براى حزب دموكرات متحمل شد.

در يكي از شب‌هاى تير ۱۳۲۶ يعنى اندكى قبل از افتتاح دورۀ پانزدهم مجلس، بنا بر نقشۀ دكتر طاهرى جلسه‌اى تشكيل گرديد. در آن جلسه پس از ساعت‌ها مشاوره و مباحثه بالاخره قرار گذاردند، به منظور تقويت حس بدبينى در مردم و ايجاد حس حسادت در بين روشنفكران و رجال، من و اطرافيانم را به سوءاستفاده متهم كنند و موارد مجعول را در يكي دو روزنامه يا مجله با تيراژ زياد منتشر نموده و تا آنجا كه مقدور باشد آن را به مردم بفروشند و نسخه‌هاى اضافى را مجاناً به نشانى تمام افراد سرشناس متنفذ تهران ارسال دارند و بلافاصله تبليغات شفاهى را عليه كسانى كه مورد حملات ناروا قرار گرفته‌اند آغاز كنند و بلافاصله پس از تشكيل مجلس نيز يكي از وكلا را اغوا و تحريك و وادار نمايند برضد من راجع به مندرجات ساختگى آن روزنامه يا مجله اعلام جرم كند.

براى اجراى اين منظور جوانب امر در نظر گرفته شد و قرعۀ انتشار اتهامات بى‌اساس به نام على بشارت مدير روزنامه صدى

وطن اصابت کرد. در مورد اعلام جرم نیز عبدالقدیر آزاد وکیل تازه به دوران رسیده سبزواری که بیش از سایرین تحریک‌پذیر بود در نظر گرفته شد. برای آماده ساختن عبدالقدیر آزاد چنین تصمیم گرفته شد که نخست با چند نفر از علمداران و پایکوبان حزب استقلال که لیدری آن با عبدالقدیر بود به مذاکره پردازند و بوسیلهٔ اینان مقصود خود را تأمین نمایند. بالاخره روزنامهٔ *صدای وطن* با تیراژ چند برابر معمول انتشار یافت و از طریق توزیع مجانی بدست کلیهٔ افراد متنفذ و معروف پایتخت رسید.

روز انتشار *روزنامهٔ صدای وطن*، چندین نسخه از این روزنامه بوسیلهٔ اشخاص مختلف بدست من رسید. چندین نفر نیز در این باره با من مذاکره کردند و پیشنهاد نمودند که برای استبرای خود و مسئولین حزب دموکرات ایران چاره‌ای بیندیشم و در مقابل تبلیغات مسموم و توطئه چینی معاندین اقدامات لازم معمول دارم. انتشار فهرست مجعول دربارهٔ عواید و مخارج حزب دموکرات ایران خاطر مرا سخت آزرده ساخت، چنان که تا قبل از ظهر روز بعد با کسی ملاقات نکردم و اوقات را در تنهایی گذراندم.

مقارن ظهر روز بعد به پیشخدمتم دستور دادم که سه نفر از معتمدین و محارم را برای مشاوره و ختنی کردن دسایس مخالفین و برهم زدن نقشهٔ آنان، ساعت هشت و نیم بعد از ظهر یعنی مصادف با ختم جلسهٔ هیئت دولت به مقر تابستانی نخست‌وزیر دعوت کند. جلسهٔ مورد نظر با حضور من و مدعوین تشکیل گردید. حضار از جمله کسانی بودند که از جزئیات میزان و منابع درآمد حزب دموکرات ایران و نحوهٔ خرج آن اطلاع داشتند. این چند نفر قبل از واقف شدن به اسرار مالی حزب دموکرات که

قسمتی از آن مشتمل بر اسامی گیرندگان وجه، یعنی کسانی که اطلاعات و اخبار سری مربوط به حزب توده و حکومت پیشه‌وری و حزب کومله کردستان را تسلیم کرده و می‌فروختند، به شرافت و کلام‌الله مجید سوگند یاد کرده بودند که به خاطر حفظ منافع کشور هرگز اطلاعات و معلومات خود را ابراز نکنند و اسرار مالیة حزب دموکرات را که در راه تحصیل اطلاعات سری و برای تأمین منافع ملت و مملکت صرف شده بود مادام‌العمر افشا نسازند.

در آن جلسه محرمانه، من با چهره‌ای ملول و خسته که حاکی از بیخوابی شب قبل و خاطر افسرده‌ام بود، صورت منتشر شده در روزنامه صدای وطن را برای آنان قرائت کردم و نظر ایشان را در روشن کردن اذهان مردم ایران و بی‌اساس بودن این نوع انتشارات خواستار گردیدم.

این مطلب نیز ناگفته نماند که پیش از تشکیل جلسه مذکور بنا بدستور من ژاندارم‌های مأمور حفاظت مقرر نخست‌وزیر احضار شدند و به آنان دستور داده شد که به هیچ‌کس اعم از وزیر و وکیل اجازه ورود ندهند و به مراجعین بگویند نخست‌وزیر به تهران رفته و تا قبل از ظهر روز بعد مراجعت نخواهد کرد. اطراف مجلس مذاکره را نیز گفتم خلوت کردند و بدین ترتیب احتیاطات لازم را برای اختفای تشکیل جلسه و موضوع مذاکرات معمول داشتم. در این جلسه هر کس نظری اظهار کرد. یکی عقیده‌مند بود که من ملاحظات سیاسی و اجتماعی را کنار بگذارم و صورت کلیه وجوه درآمد حزب و همچنین ارقام مخارج را برای انتشار به جراید مرکز بدهم و یا به محض تشکیل مجلس دوره پانزدهم که قریب چند هفته به افتتاح آن مانده بود، صورت مزبور را رسماً در مجلس

مطرح نمایم و بدین وسیله خود و مسئولین حزب را از زیر بار اتهام رهایی بخشم. دیگری را عقیده بر این بود که افشای اسرار مخارج حزب دموکرات جان عده زیادی، من جمله خود من را که وثیقه دریافت اطلاعات سرّی قرار گرفته است، به خطر خواهد انداخت و بعلاوه از نظر بین المللی نیز به مصالح کشور صدمه خواهد زد و باعث خواهد شد که روابط ایران با دولت شوروی بیش از پیش تیره گردد و ایجاد چنین وضعی بی شک موافق مقصود انگلیس هاست و بعید نیست که آنها عمداً به جعل و انتشار چنین صورتی مبادرت ورزیده باشند تا مرا عصبانی و به افشای رازهای مربوط به حزب دموکرات ایران وادار کنند و لذا باید ندانسته خویشان را وسیله اجرای مقاصد انگلیس ها قرار ندهیم. سوای این نظرها یکی دیگر از حاضرین عقیده جداگانه ای اظهار کرد که نه با نظرهای آن دو نفر مطابقت داشت و نه با عقیده شخص من.

من در نظر داشتم که روز بعد در رادیو نطقی ایراد کنم و به مردم اطلاع دهم که برای رفع بدبینی آنان نسبت به مسئولین حزب دموکرات ایران، به محض رسمیت یافتن مجلس شورای ملی وضع امور مالی حزب را به استحضار همگان خواهم رساند. میخواستم به یکی از دو صورت زیر مسائل مالی حزب دموکرات را مورد بررسی مجلس قرار دهم: نخست این که پس از تشکیل مجلس تقاضای جلسه سرّی کنم و ارقام درآمد و مخارج حزب را در آن جلسه بطور تفصیل بیان کنم و ضمن اعلام مجموع درآمد که بر چهار میلیون و پنجاه هزار تومان بالغ بوده است، صورت مخارج سرّی را که برای به دست آوردن اخبار و اطلاعات محرمانه به کار رفته به مجلس تقدیم دارم و به نمایندگان تذکر دهم که اگر به نظر

ایشان بازگشت آذربایجان و زنجان و کردستان دارای چنان ارزشی نبوده که صرف دو میلیون تومان را، آن هم نه از بودجه دولت بلکه از جوهی که به عنوان کمک و حق عضویت توسط اشخاص به صندوق حزب پرداخته شده است، ایجاب کند، من حاضرم این مبلغ را از دارایی خود به صندوق حزب منتقل سازم و از رهبری حزب دموکرات کناره گیری کنم، مشروط بر این که نمایندگان حاضر در جلسه سرّی قبلاً متعهد شوند که از مذاکرات سرّی جلسه مجلس هیچ گاه پرده برندارند. طریق دیگر این که مجلس پنج نفر را که مورد اعتماد عامه باشند و اظهارنظر و عقیده ایشان برای مردم و مجلس حجت باشد انتخاب کند و این پنج نفر به کلیه ارقام درآمد و مخارج حزب دموکرات ایران رسیدگی کنند و نتیجه مطالعه و تفتیش خود را ضمن گزارشی که فقط متضمن صحت یا سقم ارقام درآمد و مخارج باشد و کیفیت استفاده از وجوه حاصله را با رعایت صلاح و منفعت کشور، بیان دارد و به اطلاع مجلس برساند، ولی از ذکر جزئیات مطلب که موجد زیان های دیگری برای کشور خواهد بود خودداری گردد. بدیهی است هیئت منتخب پنج نفری نیز باید قبلاً به قید شرافت و سوگند به قرآن مجید متعهد شوند که آنچه مشاهده می کنند و می شنوند و استنباط می کنند، برای همیشه مکتوم بدارند و از افشای آن که با توالی فاسدهای همراه خواهد بود، اجتناب ورزند.

در ابتدا نظر من مورد پسند و تأیید یکی دو نفر قرار گرفت و حتی صحبت به میان آمد که خودم این پنج نفر را با ملحوظ داشتن اعتماد عمومی نسبت به آنان انتخاب و به مجلس پیشنهاد کنم و حتی نامی از آقایان دکتر معظمی (وکیل گلپایگان) و برزین و

مهندس رضوی (وکلائی همدان و کرمان و عضو فراکسیون دموکرات) و گنجهای و دکتر متین دفتری (وکلائی تبریز و مشکین شهر و عضو فراکسیون مخالفین) برده شد، ولی مذاکرات قبل از این که به مرحله تصمیم نهایی برسد، به این موضوع اشاره شد که اگر بعدها اعلیحضرت شاهنشاه با اصرار و لجاج جریان رسیدگی به مخارج حزب دموکرات و اسامی اشخاصی را که اطلاعاتی به حزب فروخته و پول دریافت کرده‌اند، ان گنجهای یا دکتر متین دفتری بپرسد، بی‌شک آنان نخواهند توانست در مقابل ایشان سکوت کنند و از افشای مطالب استنکاف نمایند. خاصه این که کمک اعلیحضرت شاهنشاه و ستاد ارتش، ضامن موفقیت آن دو در انتخابات آذربایجان بوده است، بعلاوه احتمال مراوده بعضی از دوستان و منادین این اشخاص با سفارتخانه‌های خارجی ممکن است سبب شود که آن مقامات به انحاء مختلف به جریانات سرّی اطلاع حاصل کنند و در نتیجه مشکلات و محظورات عظیمی برای دولت به وجود آید. حضار بیش از پنج ساعت جوانب و اطراف موضوع را بررسی کردند، ولی درباره طرّقی که فوقاً ذکر شد وحدت نظر به وجود نیامد و مطلب با بن‌بست غریبی مواجه گشت. تأثر شدیدی بر من مستولی شد و در حالی که بی‌اختیار قطرات اشک از دیدگانم فرو می‌ریخت حضار را مخاطب قرار دادم و گفتم: «حال که شما همگی عقیده دارید اجرای هر یک از نظرهای من برای کشور و یا ایجاد خطری نسبت به جان اشخاص است، من از دفاع در قبال تهمت‌هایی که مخالفین بر ما وارد می‌آورند به خاطر حفظ مصالح و منافع کشور و مردم چشم می‌پوشم، اما چه کنم که مردم توجه ندارند که اگر کسی آبرو و نام نیکوی خود را

در راه خدمت به وطن فدا می‌کند به مراتب بر کسی که جان خویش را در این طریق می‌بازد رجحان دارد، زیرا جانبازان اجتماع با کسب معروفیت و نام نیک مورد اعزاز و تحسین مردم قرار می‌گیرند و کسان و بازماندگان پس از مرگشان به یاد فداکاری آنان مغرور و مفتخر خواهند بود، لیکن اشخاصی که آبروی خود را به ازای حفظ منافع کشور باخته‌اند، برای خود و اعقاب و اعوان خویش لعن و تهمت می‌اندوزند، با این حال اقلأً شما سه نفر به فداکاری‌های من در راه نجات این مردم ناظر بوده‌اید و دشمنان و مخالفان حق‌ناشناس و فراموشکار را نیز بخوبی شناخته‌اید. من تمام این ناملایمات روحی و عصبی را که بی‌شک جسم و روحم را درهم خواهد شکست، به خاطر وطنم تحمل خواهم کرد و در برابر ناجوانمردی‌ها و بی‌شرمی‌های مخالفین مغرض و نفع پرست، خود هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان نخواهم داد.

شاید آقایان داستان سیپیون آفریقایی سردار بزرگ روم را که سرانجامی شبیه به سرنوشت من داشته و قرن‌ها پیش در روم می‌زیسته شنیده باشند. شاید در حدود دو هزار سال قبل قهرمانی جنگجو و دلاور موسوم به آنیبال از سرداران بزرگ کارتاژ بر اثر حملات و یورش‌های متوالی و موفقیت‌آمیز عرصه را بر مردم روم تنگ کرده و راحت و آسایش را از ایشان سلب نموده بود. کلیه سرداران روم که از جانب دولت روم برای مقابله با آنیبال اعزام شده بودند با لشکریان خود منهدم و معدوم شده بودند. عاقبت سنا و حکومت روم به سردار رشید و جنگجوی خود سیپیون آفریقایی روی آوردند و از او دفع حملات آنیبال را خواستند. سیپیون با قشونی مجهز و کامل با آنیبال مصاف داد و لشکریان او را تار و مار

و بدین ترتیب خیال مردم و حکومت روم از جانب پهلوان کارتاژ آسوده گشت، اما پس از آن که سیپیون سرمست از پیروزی به شهر روم مراجعت کرد مورد حسادت و بغض همکاران و اقران خود قرار گرفت و به او تهمت زدند که وی در لشکرکشی برضد آنیبال مبالغی از وجوه دولت سوءاستفاده نموده و آن را به نفع خود به مصرف رسانیده است. سیپیون برای دفاع از خود در مجلس سنای روم حضور یافت و در آن روز که برحسب اتفاق با سال روز فتح او مصادف بود، پس از ذکر مقدمه کوتاهی چنین گفت که من درست یک سال قبل در چنین روزی بر آنیبال غلبه کردم و او را شکست دادم و به قیمت فداکاری و به مخاطره افکندن جان خودم شما حاضرین در این مجلس و ساکنین سرزمین روم را که از بیم هجوم لشکریان کارتاژ آنی آسوده و راحت نبودید، از گزند آنیبال و لشکریان خونخوارش حفظ کردم، ولی اکنون شما پس از رفع غایله و دفع خطر، فارغ از دغدغه حملات مهاجمین کارتاژی مرا به سوءاستفاده و سودجویی متهم می‌کنید. سیپیون پس از خاتمه مدافعات خود از فرط تأثر کشور روم را ترک گفت و به جزیره دوردستی که از قلمرو حکومت روم خارج بود پناه برد و تا پایان عمر در آنجا عزلت اختیار کرد و پیش از مرگ دستور داد بر روی سنگ قبرش این عبارت را نقر کنند: «ای وطن حق ناشناس! تو استخوان‌های مرا هم در خود نخواهی داشت».

پس از رسمیت یافتن مجلس شورای ملی عده‌ای از نمایندگان به تحریک عمال سیاست استعماری برضد من شروع به سخن‌پردازی کردند. حتی کسانی که برای نخستین بار بر اثر مساعدت من به وکالت رسیده بودند، از همگنان پیشی گرفتند و

بی‌شرمانه و ناجوانمردانه بر بخشنده عزت و قدرت خویش تاختند. اعلام جرم‌ها علیه من به مجلس تقدیم شد و خطابه‌ها در ذمّ من و یارانم ایراد گردید. روزنامه اطلاعات و کیهان همراه با جراید موسمی که هنگام خطر برای کمک به استعمار طلوع می‌کنند و به محض خاتمه بحران در محاق تعطیل قرار می‌گیرند و غروب می‌کنند، هتاکي و اهانت بسیار نسبت به من و دوستانم و رهبران حزب دموکرات ایران روا داشتند و علیه بعضی از ایشان در سرمقالات خود مطالب عاری از حقیقت و اتهامات و افتراهای گوناگون نوشتند.

پس از این که حملات مخالفین در مجلس و بوسیله مطبوعات شدت یافت و قوای دفاعی من به حد کافی تحلیل رفت، روز دوازدهم آذر ۱۳۲۶ وزرای کابینه، متعاقب تمایل اعلیحضرت همایون، جملگی در دفتر محمود جم وزیر جنگ، حاضر شدند و استعفای دسته‌جمعی خود را نوشتند و برای اعلیحضرت شاهنشاه فرستادند. من پس از این عمل ناجوانمردانه وزیران دریافتم که دیگر ادامه مبارزه بی‌نتیجه است و پایداری بیشترم جز زحمت و رنج حاصلی نخواهد داشت. از این رو تصمیم گرفتم در مجلس حاضر شوم و از انتریک‌ها و توطئه‌هایی که در داخل و خارج کشور علیه من ترتیب داده می‌شود، ضمن ایراد نطق مفصلی پرده بردارم و سپس از کار کناره‌گیری کنم و راه اروپا را در پیش گیرم. پس از چند روز، متن نطق مفصل خود را با مشورت یکی دو نفر از دوستان وفادار و مطلع خود تهیه کردم و بعد از ظهر چهارشنبه هیجدهم آذر، تقریباً مصادف با سالروز نجات آذربایجان، به مجلس رفتم و نطق تاریخی خود را ایراد نمودم، اما مجلس به من رأی

اعتماد نداد. رادیو و روزنامه‌های نیمه‌رسمی اطلاعات و کیهان نیز نطق مرا منتشر نساختند. بدین جهت ذیلاً قسمت‌های مهم خطابه خودم را درج می‌کنم.

«در زمان ما اشخاصی هستند که در روز خطر پای فرارشان خیلی سریع و تند بوده و امروز که کار تمام شده و خطر مرتفع گردیده است، به جای آن که خود را مدیون بدانند چیزی هم طلبکار شده‌اند. هستند کسانی که هنگام رسیدن قوای متجاسرین به خرم‌دره به رفقای خود پیشنهاد فرار می‌کردند و با سرعت اثاث و نقدینه خود را به سایر نقاط منتقل می‌نمودند و یک سال وطن را با آلام و مصایب آن فراموش کردند. اینک که از گردش اقطار گیتی باز گشته‌اند برای ما نقشه‌های استراتژیکی آذربایجان را می‌کشند و اظهارنظر می‌کنند که اگر در فروردین ماه سال ۱۳۲۵ به آذربایجان حمله شده بود چنین و چنان می‌شد. درست است که این اشخاص کسانی هستند که وقتی ارتش ایران قبل از تصدی اینجانب به طرف آذربایجان رفت و در شریف‌آباد متوقف شد همه این اقدام دولت وقت را بی‌موقع دانسته بودند، لیکن شنیدم همین اشخاص گفته بودند که ما چند ماه پیش از آذر ۱۳۲۵ باید به آذربایجان می‌رفتیم. برای این که نقطه تاریکی برای ملت باقی نماند، لازم می‌دانم تذکر دهم که یک علت بزرگ مدارای ما با متجاسرین عدم اطمینان از قوای خودمان بود که در آن موقع افسران تشویق به فرار می‌شدند و در تهران از افسران و گروه‌بازان، مراکز سرّی تشکیل می‌شد که نقشه آنها کمک به متجاسرین بود. افسران ما به آنها ملحق می‌شدند و هواپیماهای ما تسلیم آنها می‌شد. البته غرض من

این نیست که افسران وظیفه‌شناس چنین بودند، زیرا من از نزدیک شاهد احساسات وطن‌پرستانه و قابل ستایش افسران جوان ارتش بودم و می‌دیدم وقتی که احساسات وطن‌پرستانه آنها تحریک می‌شد بعضی از امرای ارتش ما چقدر برای نجات آذربایجان بی‌تاب می‌شدند. بیش از این توضیح این نکته را لازم نمی‌دانم و سربسته تذکر می‌دهم که ارتش ما تا چند ماه اول زمامداری من به هیچ وجه مستعد برای این کار نبود. گذشته از این من مایل بودم بدون برادرکشی و ایجاد جنگ خانگی این قضیه فیصله پذیرد، زیرا شروع جنگ خانگی آسان بود، ولسی خاتمه آن را در آن موقع هیچ کس پیش‌بینی نمی‌کرد و معلوم نبود که امروز ایران سرنوشت یونان را نداشته باشد.^۱ کسانی هم که امروز البته از راه وطن پرستی اظهاراتی می‌کنند و آن روزها فقط از دور، یعنی از آمریکا و اروپا برای آذربایجان دلسوزی می‌کردند و همچنین اشخاصی که ناچار شده بودند دموکرات‌ها قیمت املاک و اثاثیه آنها را بدهند و از ایران بروند، بی‌انصافی است که امروز زبان تنقید دراز کنند. من اگر با بردباری و ملایمت رفتار نمی‌کردم نمی‌توانستم دو نفر افسر رشید و جوان را که محکوم به اعدام شده بودند و به پای دار رفته بودند از چنگال مرگ خلاص کنم و به عایله خودشان برگردانم. در این مدت یکی از گناهان کبیره من را توقیف اشخاص معین از طرف حکومت نظامی و شهربانی دانسته‌اند. من صریحاً می‌گویم که سیاست آن روز مملکت و نجات وحدت ملی ما مستلزم این اقدام بود. عجب است کسانی که در آن ایام به

۱. یونان در سال ۱۳۲۶ یعنی همزمان با ایراد نطق قوام‌السلطنه، بر اثر تحریکات عمال شوروی و قیام کمونیست‌های داخلی به شدت دچار جنگ داخلی بود.

مناسبت این تدابیر مرا می‌ستودند، امروز همان اشخاص نسبت به همان اقدامات انتقاد می‌کنند.

آقایان! وطن‌پرستی خیلی از اوقات حکم می‌کند انسان به محرومیت‌هایی تن در دهد؛ توقیف یک یا چند تن که نتیجه آن اسکات خشم و غضب باشد، آن هم هنگامی که ارتش‌های خارجی ایران را ترک نکرده بودند، قابل اغماض است. من که مسئولیت سرنوشت پانزده میلیون نفر بی‌گناه را به عهده داشتم تشخیص می‌دادم که برای اغراض شخصی چند نفر انگشت شمار نمی‌توان مملکت را تسلیم به سرنوشت موهوم و خطرناک کرد.

«خداوندا تو بهتر می‌دانی که علاقه به سرنوشت، مرا مانع می‌شود بگویم کسانی که امروز اشک تمساح می‌ریزند چه اشخاصی هستند و در چه اشتباهاتی بودند. بعضی‌ها با کمال بی‌انصافی به من نسبت سوءاستفاده می‌دهند. بیست و دو ماه در حساس‌ترین اوقات مملکت زمامدار امور بودم و چند وزارتخانه را خودم اداره می‌کردم و در این مدت یک دینار حقوق نگرفتم، حتی از تشریفاتی که معمول همه بود استفاده نکردم. موضوع دادن چند فقره جوازهای صادراتی را برای من پیراهن عثمان کرده‌اند و هر چند گاه یک بار برای عوامفریبی و مشوب کردن اذهان عنوان می‌کنند، مثل این است که صدور پروانه‌های صادراتی به منظور استفاده‌های شخصی به عمل آمده است. برای این که اذهان عمومی در این باب کاملاً روشن شود و از سکوت اینجانب و سایر مسئولین حزب دموکرات ایران سوءاستفاده نکنند، لازم می‌دانم تذکر بدهم که تأسیس حزب دموکرات ایران به منظور نجات مملکت از تجزیه و تفرقه بود و در قبال حزب

دموکرات آذربایجان و سایر دسته‌های سیاسی که با آن همساز بودند، فقط یک حزب سیاسی و مبارزی که هدفش تجدید وحدت ملی و نجات مملکت باشد، می‌توانست اوضاع را به نحو شایسته در دست گیرد و به راه راست برگرداند، کارگران اغفال شده را متوجه حقایق امور کند، مردم روشنفکر و بی‌گناه را ارائه طریق نماید. تأسیس حزب دموکرات ایران بزرگ‌ترین خدمت به تاریخ این مملکت است و روزی که حب و بغض پایان یافت و حقایق آشکار شد، هر انسان باوجدانی ناچار به اعتراف این نکته خواهد گردید. از ترس اجتماع همین کارگران در دسته‌های غیرصالح بود که بسیاری شب‌ها در خانه خود نمی‌خوابیدند و همه هراسناک بودند و انتظار حوادث شومی را داشتند. همین قوای منظم و با انضباط که دست مخالفین وحدت ایران افتاده بود، بعضی افسران ساده ما را تشویق به نافرمانی و فرار از تهران یا شرکت در دسته‌بندی‌ها می‌کرد. اجتماعات و نمایشات آنها بود که تمام اقدامات آشوب طلبانه را صورت حق به جانب می‌داد و برخلاف حقیقت در دنیا منعکس می‌شد که مردم ایران یا اقلاً گروه کثیر و مجتمعی از آنها پشتیبان این نهضت‌های تجزیه کننده هستند. بعضی آقایان حق دارند گذشته را فراموش کنند، زیرا امروز بر اثر مساعی اشخاص وطن‌پرست و زحمات شبانه‌روزی اینجانب و عده زیادی از جوانان فداکار و سالخوردگان ایران‌دوست، آسوده از آن همه حوادث نشسته‌اند و در خود احتیاجی حس نمی‌کنند که گذشته را به یاد بیاورند و به همین جهت با کمال جرئت کسانی را که برای مملکت زحمت کشیده و فداکاری کرده‌اند و آسایش امروز مدیون فداکاری آنهاست مورد ناسزا و بی‌احترامی قرار می‌دهند،

ولی باید بدانند که دنیا را میخکوب نکرده‌اند و حوادث همیشه ممکن است تکرار شود. باید کاری کرد که بعد از این رجال ایران جرأت کنند خود را به میدان مخاطره اندازند و پیش خود فکر نکنند که وقتی فداکاری و خدمت کردند، دستمزدشان فحش و ناسزا و هتاک و اسنادات خلاف شرافت و وجدان است.

«به هر حال آن روزها من مصمم شدم در قدم اول برای تثبیت اوضاع سایر نقاط، غیر از آذربایجان و کردستان که وضع دیگری داشت، حزب دموکرات ایران را تأسیس کنم و این حزب هنگامی تأسیس شد که احزاب دیگر در متهای قدرت خود بودند. جوانان باشرف و فداکاری در این کانون ملی جمع شدند، کتک خوردند و زخمی شدند، حتی عده‌ای جان خود را فدای پیشرفت مرام و مسلک خود کردند، ولی از فداکاری باز نایستادند. روزی که این مردان شرافتمند سینه خود را سپر اسلحه ماجراجویان می‌کردند، بعضی از هموطنان عزیز من در خارج از ایران تشریف داشتند و بعضی هم گوشه املاک و خانه خود را بر محیط پرجنجال و مبارزه ترجیح داده، منتظر نتیجه این مبارزات بودند. البته تأسیس این حزب یا هر حزب دیگر مخارجی دربر داشت و از این جهت است که راجع به وجوهی که به حزب دموکرات ایران هدیه داده شده و جمع کل آن به پنج درصد ارقام موهومی که مغرضین انتشار داده‌اند نمی‌رسد، به آن عنوان سوءاستفاده داده‌اند.

«گرچه به مقتضای مصالح سیاسی کشور حذر داشتم تا این اندازه هم توضیحی بدهم، ولی برای این که خاطر آقایان برای همیشه در اشتباه نبوده و نسبت به اشخاصی که در دوره زمامداری من فداکاری‌ها کرده‌اند، بی‌جهت بدبین نباشند،

ناچار گوشه‌ای از این پرده اسرارآمیز را بالا زده و به اطلاع نمایندگان محترم می‌رسانم که قطع نظر از مصارفی که لازم و ملزوم تبلیغ و تشکیل یک حزب و جمعیت سیاسی است، قسمت عمده موفقیتی را که دولت اینجانب در تفرقه و قطع ایادی ماجراجویان به دست آورد و توانست از پیشرفت مقاصد خطرناک تجزیه‌طلبان، که تمام عوامل توسعه هرج و مرج را با وسایل کافی در اختیار داشتند، به موقع جلوگیری نماید. کمک همین وجوه بود که حزب دموکرات ایران در آن موقع در اختیار داشت و به وسایل مختلف، افراد مطمئن و مهمی را چه در محل و از مرکز، محرمانه مأمور می‌نمود که از تمام اسرار و نقشه‌هایی که افراد و دسته‌جات فوق‌الذکر برای اجرای نظریات شوم خود طرح می‌کردند، اطلاع حاصل نموده و به موقع از آن جلوگیری می‌نمود.

«موقعی که سران فرقه دموکرات آذربایجان بین تهران و زنجان و آذربایجان سرحد موهومی ایجاد کرده و به احدی بدون پروانه مخصوص اجازه تردد بین تهران و مناطق تحت سلطه خودشان را نمی‌دادند، گزارش تمام حرکات، اقدامات و مذاکراتی که در تبریز و مجامع محرمانه سران فرقه دموکرات و دیگران به عمل می‌آمد و نقشه‌هایی که طرح می‌گشت و عملیاتی را که می‌خواستند انجام دهند، هر روز در تهران تسلیم اینجانب می‌گردید. اگر من خواسته باشم حتی در زمان حاضر که مدتی از آن اوضاع ناگوار سپری شده جزئیات نقشه‌هایی را که برای ایجاد انقلاب، از ملایر تا کردستان، جهت پیوستن به تجزیه‌طلبان طرح کرده و مرکز عملیات خود را در اطراف ملایر و همدان قرار داده بودند و همچنین جریان انقلابی را که در همان زمان می‌خواستند جهت مشغول داشتن

قوای دولتی در نقاط مختلف مازندران برپا کنند به اطلاع آقایان برسانم، شاید در این زمان نیز تولید وحشت و اضطراب نماید. در هشت ماه پیش تنها در همدان و ملایر چندین هزار قبضه تفنگ به منظور کشتار برادران ایرانی توزیع شده و کسی ندانست دولت با چه وسایلی از جزئیات نقشه‌های آنها اطلاع پیدا کرده و از حدوث انقلاب که بطور قطع تمام نقاط کشور را فرا می‌گرفت جلوگیری نموده است و با صرف چه مبالغی که در اختیار حزب دموکرات ایران بود، قبل از وقت و پیش از این که نقشه‌های طرح شده جامه عمل بپوشد، نقش بر آب گردید.

«آقایان نمایندگان محترم تصدیق خواهند فرمود که حفظ حدود مملکت در مواقع توفانی، وسایل و موجباتی لازم دارد که نمی‌توان احتیاجات مادی آن را در هر موقع و زمان آشکارا درخواست نمود و جز این که به طریق فوق‌العاده و وسایلی مخصوص بتوان بر مشکلات فایق آمد، راه دیگری در پیش نیست.

«آقایان مطمئن باشند که من هیچ‌وقت برای کسب مال قبول خدمت نکرده‌ام و آنها هم که در این نوع امور متصدی کار بوده‌اند برخلاف تمام شایعات بی‌اساسی که مغرضین تبلیغ می‌کنند، از وجوهی که برای مصارف حزب دموکرات ایران هدیه می‌شود، طرفی نیستند و استفاده نکردند. افسوس که مصالح ایران و عهد و میثاقی که بسته شده اجازه نمی‌دهد از آنچه باید نهفته بماند پرده بردارم و اگر نمی‌توانم در زمان حیات خود اسرار را آشکار کنم پس از من تمام حقایق آشکار خواهد شد و مردم ایران خواهند دانست که در گذشته مردمانی بودند که صلاح کشور را بر حسن شهرت خویش مقدم داشتند و رضایت دادند خود را فدای سلامت مملکت نموده تحمل تهمت و افترا را سهل شمارند.

«با این ترتیب حزب دموکرات ایران تأسیس شد و کم‌کم به صورت یک قدرت بزرگ اجتماعی در آمد و به یاری این اجتماع قوی که شهرت بین‌المللی یافت، وحدت ملی از نو در سراسر کشور تجدید شد و زمینه برای بازگرفتن آذربایجان فراهم گردید. آذربایجان نجات یافت و ارتش بدون جنگ و خونریزی وارد تبریز شد و در اقصی نقاط شمالی مستقر گردید. انتخابات جریان یافت و حزب دموکرات ایران که حیثیت بزرگ ملی و سیاسی به دست آورده بود، نقش بزرگی را بازی کرد و در نتیجه اغلب آقایان به عنوان نامزدهای حزبی با مؤتلفین حزب دموکرات ایران انتخاب شدند. عده زیادی از آقایان پیش از انتخاب، اسنادی به حزب دموکرات ایران سپرده‌اند که در آن وفاداری خویش را تا آخر دوره پانزدهم نسبت به حزب و تصمیمات حزب اعلام کردند و حتی در همان اسناد نوشتند که اگر از راه راست منحرف شدند، پاداش آنها چه باشد. بعضی از این اسناد برای ثبت در تاریخ در دفتر حزب دموکرات ایران ضبط شده و معلوم خواهد شد کسانی که مدعی صراحت لهجه و ثبات عزم هستند، چه قول‌ها و اسناد کتبی داده‌اند. مجلس شورای ملی پس از مدتی فترت بالأخره افتتاح شد و فراکسیون پارلمانی حزب دموکرات ایران با داشتن هفتاد و پنج نفر عضو که همه مدعی صداقت و ثبات بودند، تشکیل یافت. بدون تردید اختلافات نظری در مسائل جزئی پیش آمد و این اختلافات نظر در کلیه احزاب سابقه دارد. رئیس مجلس را حزب دموکرات ایران نامزد کرد و پیش برد. مقارن زمانی که مجلس می‌خواست رسمیت پیدا کند، دولت باید استعفا می‌کرد تا رأی تمایل مجلس معلوم باشد. بیش از هفتاد نفر از آقایان اعضای فراکسیون دموکرات ایران

سوگند یاد کردند و در پای ورقه سوگندنامه امضا نمودند که تا آخر دوره پانزدهم نسبت به حزب دموکرات و رهبر حزب وفادار باشند و من به اتکای این دسته مجهز بود که مجدد قبول مسئولیت کردم و الا همان زمان در صدد استعفا بودم و طبق تشخیص اطباء، معالجه و استراحت ممتدی برای من ضروری بوده.

«آقایان! از زمانی که با تمایل مجلس چهاردهم، از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مأمور تشکیل دولت شدم، تا روزی که مجلس شورای ملی افتتاح شد، هم من مصروف نجات آذربایجان و برگرداندن ایران به حالت عادی و استخلاص ایران از ارتش‌های خارجی بوده است. آرزوی من این بود که پس از یک عمر تنعم از آب و هوای سرزمینی که مرا در دامان خود پرورش داده و دو هزار و پانصد سال سابقه زندگی و حیات دارد، بتوانم در خطرناک‌ترین ساعات که همه کس از قبول مسئولیت گریزان بود خدمتی بکنم. پس از آن که ارتش ایران وارد آذربایجان شد، من که به آرزوی خود رسیده بودم، همان موقع اگر بعضی ملاحظات نبود، می‌خواستم از ادامه کار معذرت بخواهم و ایران را به صورت یک کشور آزاد و مستقل تسلیم ملت ایران کنم و خود به استراحت پردازم، ولی یک چیز مرا مانع شد که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنم و آن، قدرت نیروی معنوی حزب دموکرات ایران بود. من نجات آذربایجان را برای مملکت کافی نمی‌دانستم و معتقد بودم که اگر بعد از این در ایران حزب مقتدری که مردم را در صفوف خود متشکل کند وجود نداشته باشد و مجلس از طرف جمعیت سیاسی قوی و نیرومندی پشتیبانی نشود و نمایندگان برای اجرای نقشه‌های

اصلاحاتی، از میان مردم ضمانت اجرایی برای خود احساس نکنند، اصلاحات اساسی این مملکت نقش بر آب خواهد بود و بدون تردید بعد از مدتی حکومت ملی متزلزل و هرج و مرج جانشین نظم و امنیت خواهد گردید و طرفداران اصلاحات واقعی حق حیات نخواهند داشت، زیرا پس از ضعیف شدن دسته‌های چپ و افراطی، طبیعی بود که اگر دسته معتدلی متشکل نشود، دسته‌های راست افراطی که مرتجع‌ترین افراد در صفوف آن هستند، جای خالی را پر می‌کرد و سیر مملکت را به قهقرا می‌برد. من پیش خود اندیشیدم که پس از بازگشت وحدت ارضی ایران، پایه اساسی اصلاحات ایران جوان و خالی از تشتت گذارده شود و این پایه متین را حزب دموکرات ایران دانستم، مخصوصاً که پس از انتخابات، نود درصد نمایندگان، نامزد حزب یا مؤتلف حزب بودند و پیوسته صمیمیت و علاقه خود را اعلام می‌نمودند و در جلسات فراکسیون‌های حزبی نطق‌های پر حرارت می‌کردند. این ابراز احساسات آقایان در حفظ وحدت طوری بود که وقتی صحبت از چند نفر افراد فراکسیون پیش آمد، حیفم آمد در میان این صفوف محکم رخنه‌ای پیدا شود و اندرزهایی دادم که البته در نظر چند نفر مطلوب نبود و میان من و دوستان قدیمی صمیمی تولید رنجش نمود. البته اتفاق نظر در کلیه مسائل در میان افراد یک حزب ممتنع است، لیکن قطع دارم که این اختلاف نظرها در مسائل جزئی قابل رفع می‌باشد. آن قدر آقایان نسبت به اینجانب ابراز علاقه و اعتماد می‌کردند که بعضی اوقات توضیح بعضی مطالب را غیر ضروری می‌دیدم و هر ساعت بیشتر به اجرای نقشه اصلاح طلبانه تشویق می‌شدم. برنامه‌ای

برای اصلاحات اقتصادی تهیه شده بود که اجرای آن هفت سال به طول انجامید و نتیجه آن سعادت ملت و آبادانی مملکت ایران بود. من آرزو داشتم این برنامه را بوسیله مجلس شورای ملی و فراکسیون پارلمانی حزب به مرحله عمل و اجرا بگذارم و بعد از آن که پایه‌های اساسی اصلاحات داخلی را گذاشتم و اقداماتی برای استرداد حقوق از دست رفته ایران در مورد بحرین و نفت جنوب به عمل آوریم، مسئولیت را از خود سلب و به عهده حزب دموکرات ایران بگذارم. حتی برای احتراز از اختلاف نظر در مجلس شورای ملی که طبعاً دسته‌ای هم به عنوان مخالف و اقلیت وجود داشت، از دوستان هم مسلک خود خواش کردم که دولت صد در صد حزبی تشکیل نشود و ترتیبی در تشکیل دولت بدهیم که وحدت ملی ایران حفظ گردد و این کار وسیله تشنج جدیدی نشود. این کار را هم کردیم و اعتراضات بعضی از دوستان هم مسلک را هم تحمل کردیم. دولت به مجلس معرفی شد و نود و سه نفر از آقایان نمایندگان هم رأی اعتماد دادند و این کار بیشتر موجب تشویق اینجانب شد و ناسزاها و دشنام‌های اشخاص مغرض را هم به همین امید که موجبات اصلاحات فراهم می‌شود تحمل کردم، ولی کم‌کم مخصوصاً پس از طرح مقاوله نفت در مجلس وضع را دیگرگون دیدم و در صدد استعفا برآمدم، ولی آقایان به دفتر اینجانب آمدند و مانع شدند و طوری مرا تشویق به کار کردند که تکرار قصد استعفا را خلاف انصاف و وجدان دیدم. در زمانی که ما وارد زندگی سیاسی می‌شدیم قول و تعهد اخلاقی بزرگ‌ترین سند محسوب می‌شد و کسی که شفاهاً تعهدی می‌کرد اگر جانش به خطر می‌افتاد محال بود از تعهد خود سرپیچی کند. مردم آن

ایام بندرت امروز یافت می‌شوند و هنوز هم آنچه باقی مانده‌اند خصیصه اخلاقی خود را از دست نداده‌اند، من با اشخاصی کار کرده بودم که به امضای خود خیلی اهمیت می‌دادند، گرچه اشخاص دورو و منافق پیدا می‌شدند، ولی وجودشان در میان مردان شریف در حکم عدم بود. بنابراین اعتماد به قول و امضای اشخاص برای من عادت ثانوی شده است، چنان‌که برای سایر رجال آن زمان که هنوز در قید حیات‌اند، این عادت موجود می‌باشد. من وقتی با تعهدات اخلاقی و قول‌ها و امضاها و سوگندها مواجه می‌شوم جز باور کردن، به حکم عادت، چاره‌ای نداشتم. این بود که هر بار در صدد استعفا برمی‌آمدم وقتی این ابراز احساسات را از آقایان نمایندگان می‌دیدم، با وجود علت مزاج، به خدمتگزاری مصمم می‌شدم تا روزی که پایه‌های اساسی یک ایران مرفعی و ثروتمند گذاشته شود و بدست این اشخاص بسپارم. من معتقد بوده و هستم که ایران جز در سایه دموکراسی و جز با اتکاء به یک جمعیت اصلاح طلب متحد نمی‌تواند سعادت‌مند شود. در ایران باید برخلاف گذشته دموکراسی به معنی واقعی خود تحقق پذیرد، حدود قوای سه‌گانه، آن طور که قانون معین کرده محدود گردد. هر جا ابهامی در قوانین هست توضیح و تفسیر شود. توطئه و تشمت برای مقاصدی که مخالف مصلحت مملکت است به عمل نیاید. درس‌ها و تجارب گذشته تکرار نشود. خارجی‌ها مداخله در امور داخلی ما نکنند. مراوده و معاشرت مأمورین بیگانه کم‌تر شود، تا کم‌تر فساد برخیزد و در نتیجه تشمت و تفرقه پیش نیاید و قوای کشور متحداً برای اصلاحات کار کنند و اگر قانع کننده نبود، دولت در برابر ملت ایران مسئول و مجرم تشخیص داده

شود. به هر حال جریان امور مجلس هر روز دلسرد کننده‌تر بود، ولی هیچ‌وقت من تصور نمی‌کردم بدون دلیل موجه و مشروعی مجلس مخصوصاً هفتاد و چند نفری که قسم‌نامه را امضا نموده‌اند، از پشتیبانی دولت منصرف شوند و هنوز هم تردید دارم که از پشتیبانی منصرف شده باشند، اگر دولت خیانتی کرده بود می‌بایست استیضاح می‌شد و جواب می‌داد و اگر قانع کننده نبود آن وقت آقایان رسماً عدم همکاری خود را اعلام می‌نمودند و ملت ایران هم قضاوت خود را می‌کرد، ولی چنین پیشامدی نکرده بود و حتی از طرح استیضاح یکی از نمایندگان مجلس هم جلوگیری کردند. این بود وقتی که می‌شنیدم برای متزلزل کردن دولت فعالیت‌هایی می‌شود باور نمی‌کردم. متأسفانه بعداً ملاحظه کردم که نه تنها این فعالیت‌ها در داخل مجلس حقیقت دارد، بلکه در خارج از مجلس نیز اقداماتی می‌شود که به‌هیچ‌وجه با شئون حکومت دموکراسی تطبیق نمی‌کند. من باید صریحاً بگویم که قوای مختلف کشور رعایت حدود را نمی‌کنند. مداخله در امور قوه مجریه را از طرف قوه مقننه و تحریکات برضد دولت از طرف قوای دیگر سرانجام مشروطیت ایران را به تراژدی غمناک خواهد رساند. این مطالب را نمی‌گویم تا تصور شود میل ادامه زمامداری دارم، بلکه از این جهت تذکر می‌دهم که لااقل بعد از این با دولت‌های ایران این قبیل معامله نشود و مملکت به دامان هرج و مرج نیفتد. در ایران اگر بخواهیم حکومت مشروطه برقرار باشد، باید قوای مختلف کشور را متوجه حدود قانونی خود نماییم و اجازه ندهیم در صدد معارضه و مداخله با یکدیگر برآیند، اگر این اجازه را دادیم ناچار حکومت ملی را از دست خواهیم داد و حکومت

به طرز دیگری گریبان ملت ایران را خواهد گرفت. وقتی در مورد کسی که مملکت را به تصدیق دوست و دشمن در تاریک‌ترین ایام از مخاطره نجات داد، این رفتار شود و از هیچ اهانت و تهمتی فروگذاری نکنند، معلوم است با دیگران چه خواهند کرد. اشخاص خیراندیش به من اندرز می‌دادند که به این مطالب در پشت تریبون مجلس اشاره نکنم، زیرا عقیده داشتند که افشای پاره‌ای حقایق مغرضین و معاندین را به دشمنی بیشتری تحریک کرده و بعد در صدد اهانت‌های بیشتری برخواهند آمد، ولی من که زندگی خود را وقف مبارزات سیاسی در راه سعادت ملت ایران کرده‌ام، از هیچ پیشامدی باک ندارم و به ملاحظه عواقب این سخنان از ادای وظیفه وجدانی سر باز نمی‌زنم. بعلاوه هنوز دموکراسی نمرده و ملت ایران این قدر فراموشکار نشده است که گذشته نزدیک را به این زودی فراموش کند. در هر حال من از دستمزدی که مجلس شورای ملی ایران به خدمات صادقانه من در راه وطن می‌دهد سپاسگزارم. من می‌روم و تاریخ ایران قضاوت خواهد کرد که به روزگار این ملت چه آمده و به پاداش فداکاری‌های خادمین مملکت چه رفتاری شده است. در خاتمه لازم می‌دانم این نکته را گوشزد کنم که علت عدم استعفای من در روزهای اخیر با وجود تحریکاتی که می‌شد برای این بود که نخواستم تسلیم زور شوم. لازم دانستم در مورد دولت من قانون اجرا شود، یعنی از همان راه که آمده‌ام بروم و مقامی که حق سپردن اختیار یا سلب اختیار از دولتی را دارد، فقط مجلس شورای ملی است و باید به این مقام قانونی و ملی تمام مردم این کشور احترام بگذارند، زیرا اگر این مرکز ثقل از احترام و اعتماد دور شود، ناچار به طرز دیگری حکومت برقرار خواهد

شد که ملت ایران را در چنگال خود خفه خواهد کرد. بیش از این هم مطلبی نمی‌گویم. صبر می‌کنم تا تاریخ جریان وقایع این بیست و دو ماه را مشروح‌تر ثبت کند و حقایق بیشتری را فاش سازد و برای این که مجلس نظر خود را دربارهٔ اینجانب اعلام کند، از مجلس شورای ملی تقاضای رأی می‌کنم و با کمال صداقت و صراحت تذکر می‌دهم که نه تنها مردم ایران بلکه افکار عمومی دنیا متوجه رأی آقایان هستند و رأی آقایان در اوضاع آتیهٔ کشور و مراکز مهم دنیا مؤثر است.»

پس از این نطق شخصاً از مجلس تقاضای رأی اعتماد کردم. نتیجهٔ کار معلوم بود، زیرا قبلاً ترتیبی اتخاذ شده بود که مجلس از دادن رأی اعتماد نسبت به من خودداری کند. اغلب نمایندگان تطمیع و تهدید شده بودند و به همین جهت از یکصد و دوازده نفر عدهٔ حاضر در مجلس فقط چهل و شش نفر به من رأی موافق دادند و سی و نه نفر نیز رأی مخالف داشتند و بیست و هفت نفر ممتنع بودند. ممتنعین اغلب از کسانی بودند که سوگندنامه و ورقهٔ وفاداری نسبت به من را امضا کرده بودند و نمی‌خواستند رسماً، علی‌رغم پیمان‌ها و قرارهای سابق، تظاهر به مخالفت با من کنند، ولی دارای آن شخصیت نیز نبودند که بتوانند در مقابل فشارهای دولت انگلیس و دربار ایستادگی نمایند.

من پس از ایراد نطق، یکه و تنها از مجلس خارج شدم و پس از اعلام رأی مخالف مجلس، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس، نزد اعلیحضرت شاهنشاه رفت و دربارهٔ نخست‌وزیر جدید مذاکراتی با ایشان به عمل آورد. در جلسهٔ بعد، از یکصد و هشت نفر عدهٔ حاضر هفتاد و دو نفر به نخست‌وزیری سردار فاخر

حکمت اظهار تمایل کردند، ولی مشارالیه به عللی از قبول مسئولیت سر باز زد و در حالی که دستخط نخست‌وزیری به نام وی صادر شده بود، در جلسه علنی مجلس رسماً عدم قبولی خود را اعلام داشت. به همین جهت در جلسه مورخ سی‌ام آذر بار دیگر تمایل مجلس نسبت به نخست‌وزیر آینده استعلام گردید و این بار حکیم‌الملک به نخست‌وزیری تعیین شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

نمایه‌ها

فهرست نام اشخاص

- آرامش، احمد ۱۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۶، ۲۹۵
- آزاد، عبدالقدیر ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۴
- آشتیانی، نوری ۳۳
- آشتیانی‌زاده، محمدرضا ۳۳، ۷۳
- افراشته، دکتر ۳۳
- آق‌اولی، سرلشکر فرج‌الله ۱۵۰، ۱۷۴
- آلن، جورج ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۴
- ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۰
- آنیال ۳۰۹، ۳۱۰
- آوانسیان، آرداشس ۱۲، ۲۰
- آهی، مجید ۴۱، ۸۱
- ابتهاج، ابوالحسن ۸۱
- ابراهیمی، فریدون ۹۵
- ابوالقاسم خان بختیاری ۲۷۴
- اتلی، کلمنت ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴
- احسان‌الله خان ۹۴
- احمدشاه ۸۳
- ادهم، دکتر عباس ۲۲۰
- اردلان، امان‌الله ۷۹، ۹۰
- ارسنجانی، حسن ۱۲، ۲۴، ۳۰۲، ۳۰۳
- ارفع، سرلشکر حسن ۱۰۱، ۱۷۴، ۲۳۱
- استالین، ژوزف ۹، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰
- ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۱۰۲
- ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹
- ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
- ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷
- ۱۹۸، ۲۵۴
- استنت، کاپیتان ۱۳۷
- اسدی، سلمان ۳۳، ۳۹، ۱۷۴، ۲۹۲، ۲۹۳
- ۲۹۵
- اسکرین، کلارمنت ۲۴۳
- اسکندانی، سرگرد علی‌اکبر ۱۰۳
- اسکندری، ایرج ۱۰۴، ۱۱۴، ۲۵۷
- اسکندری، عباس میرزا ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶
- ۲۹۹
- اسمیرنوف، سرهنگ ولادیمیر ۴۰، ۱۰۱، ۱۵۴

- اقبال، علی ۱۵۷
 اقبال، دکتر منوچهر ۶۱، ۱۶۸، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۹۵
 اکبر، حسن ۱۸۸
 الهامی، غلامرضا ۹۵
 امام، دکتر سید حسن ۱۴۰
 امام جمعه تهران، حاج سید محمد ۱۴۰
 امامی، جمال ۱۸، ۱۵۷، ۲۱۸
 امامی، حیدرعلی ۸۹
 امجدی، سرهنگ ۱۰۱
 امیراحمدی، سپهبد احمد ۱۶۸، ۲۵۷، ۲۹۵
 امیرعلائی، شمس‌الدین ۱۶۸، ۲۵۷
 امینی، ابوالقاسم ۱۵۶
 امینی، علی ۳۳
 اندروود، کلنل ۱۳۶، ۱۳۷
 انگلس، فردریک ۱۰۳
 اوکشات، کلنل ۱۰۵
 بارزانی، ملامصطفی ۱۰۶، ۲۵۳، ۲۵۴
 بارویان، پروفیسور ۲۱۳
 بختیار، امیربهمن ۲۶۶
 بختیاری، مرتضی‌قلی خان ۲۶۶
 برزین، تقی ۳۰۷
 برنس، جیمز ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۵
 بقائی، سرلشکر ۱۵۰
 بقائی، دکتر مظفر ۲۴، ۷۴، ۲۸۵، ۳۰۰
 بنش، ادوارد ۳۶
 بوشهری، امیرهایون ۱۵۰
 بولارد، سر ریدر ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵
 ۱۹۷
 بوین، ارنست ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۵
 بهاءالملک ۶۰
 بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) ۷۴، ۱۶۸، ۲۸۵، ۲۸۹
 بهیانی، احمد ۱۵۷
 بیات، مرتضی‌قلی (سہام السلطان) ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۹۹، ۱۷۰، ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۸۴
 پادگان، صادق ۹۵
 پسیان، کلنل محمدتقی خان ۱۹
 پوررضا، حبیب‌اللہ ۹۱
 پهلوی، اشرف ۲۵۴، ۲۵۵
 پهلوی، رضاشاہ ۶۲، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۴
 پهلوی، محمدرضاشاہ ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۵، ۴۴، ۶۰، ۷۲، ۸۴، ۸۵، ۱۳۲، ۱۳۴
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۲
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۰
 پیرزاد، سرگرد ۱۰۳
 پیرنظر، حسن ۱۷۴
 پیرنیا، میرزا حسن (مؤتمن‌الملک) ۱۵۷، ۱۵۸
 پیرنیا، دکتر حسین ۲۹۱
 پیشه‌وری، سید جعفر ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۴۹، ۶۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۴۸، ۱۹۹، ۲۰۰
 ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۷ تا ۲۲۵، ۲۷۰، ۳۰۵

تجدد، محمدرضا ۱۵۷	حکمت، علی اصغر ۲۹۵
تدین، سید محمد ۱۵۲	حکیمی، ابراہیم (حکیم الملک) ۱۴، ۵۷، ۹۹
ترات، مستر ۸۹، ۱۲۳، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳	۱۰۰، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
تریتی، عماد ۱۸۸	۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷
تقی زاده، سید حسن ۲۵، ۸۱، ۱۲۵، ۱۳۵	۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۸۰، ۲۴۸، ۳۲۷
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۸، ۲۷۳	
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹	
تورنبورک، ماکس ۹۳	خاکباز، حسین ۸۹
تھرانچی، محمدرضا ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۴۶	دادستان، سرلشکر ۳۲
تھرائی، شیخ حسین ۷۴	دارسی (امتیاز) ۱۴۱
تیمورتاش، عبدالحسین ۶۲	دانشیان، غلام یحیی ۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰
تیمورتاش، منوچہر ۱۳۸	داور ۶۲
تیموری، عباس ۱۳۸	دری، حبیب اللہ ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۷۴
	دشتی، علی ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۱۸
ثقة الاسلام ۳۸	دوگل، ژنرال ۳۶
	دولت آبادی، حسام ۱۵۷، ۲۶۶
جکسون ۸۹	دھقان، احمد ۲۳۳، ۲۸۱، ۳۰۰
جاوید، دکتر سلام اللہ ۹۵، ۲۲۵، ۲۷۰	
جرنیکن، جان د. ۱۲۵، ۱۳۰	ذره، ابوالقاسم ۹۴
جلیلی، سید کاظم ۸۹	ذکائی، سید حمد اللہ ۱۳۸، ۱۵۶
جم، محمود ۷۴، ۳۱۱	
جیکاک، مازور ۱۳۶، ۱۳۷	راجی، دکتر عبدالحسین ۷۴
جرچیل، وینستون ۳۶، ۱۰۲	رئیس، محسن ۸۲، ۹۰
	رادپور، مهندس ۳۳
حائری زاده، سید ابوالحسن ۷۳، ۹۱، ۲۸۵	رادمنش، رضا ۳۱، ۱۱۶
۳۰۲	رحیمیان، غلامحسین ۱۳۸
حجازی، سرہنگ عبدالحسین ۲۴۳، ۲۴۶	رزم آرا، سرلشکر حاجیعلی ۲۳۱، ۲۳۲
۲۴۷، ۲۴۸	۲۸۱، ۲۳۳
حکمت، رضا (سردار فاجر) ۲۰، ۲۵، ۷۴	رضازادہ شفق، دکتر صادق ۷۳
۲۷۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۲۶، ۳۲۷	رضوی، مهندس سید احمد ۲۴، ۷۴، ۲۸۵
	۳۰۸

روزولت، تنودور ۱۰۲، ۱۵۳	شاملو ۶۰
روستا، رضا ۱۲، ۲۰، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۱۲۱	شاهکار، دکتر ۳۳
۱۴۸، ۲۲۶	شاهنده، عباس ۱۲، ۳۳، ۲۰۹
روستا، سیف‌الله ۳۲	شایگان، دکتر سید علی ۲۹۱
	شبستری، علی ۹۴، ۹۵، ۹۸
زاهدی، سپهبد فضل‌الله ۱۵۰	شریعت‌زاده، میرزا احمدخان ۱۵۷
زرین‌کفش، علی‌اصغر ۸۱	شریف‌امامی، جعفر ۳۳، ۱۵۰
زند، ابراهیم ۷۹	شفیق، رضازاده ۱۷۳، ۲۸۵
زنکته، سرهنگ ۲۲۰	شکوه‌الملک ۲۵۴
زنوزی، فرج‌بیک ۱۰۵	شوارتسکف، ژنرال نورمن ۱۳
	شیخ خزعل ۲۳۶
سادچیکف، ایوان ۴۳، ۶۷، ۱۹۰، ۱۹۴	شیخ عبدالله خزعل ۲۳۶، ۲۴۹
۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۳۰	شیروانی، ابوطالب ۲۶۷
ساعده مراغه‌ای، محمد ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵	
۱۸۰، ۲۹۸	
سالارسعید سندیجی ۱۵۷، ۲۱۸	صادقی، ابوالحسن ۲۲۴، ۲۸۵، ۲۹۵
سالارمنصور قزوینی ۲۵۲	صالح، اللہیار ۱۲، ۱۳۲، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۵۷، ۲۷۶
سایان، لوئی ۱۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳	صدر، محسن (صدرالاشراف) ۱۰۷، ۱۰۸
سپهر، احمد علی (مورخ الدوله) ۵۸، ۵۹	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
۶۰، ۶۱، ۶۲، ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۲۹، ۲۳۰	صدیق، دکتر عیسی ۲۹۵
۲۳۲	صفوی، شکرالله ۱۲۴
سپهبدی، انوشیروان ۵۸، ۸۱، ۱۶۸، ۲۵۷	صمصام السلطنه ۵۵، ۵۷، ۶۳
۲۹۰	
سجادی، محمد ۹۴	طاهری، دکتر شیخ هادی ۱۲، ۱۸، ۸۹، ۹۰
سدان، ریچارد ۱۳۶	۹۱، ۹۵، ۹۹، ۱۲۴، ۱۵۷، ۱۶۷، ۲۶۶
سردار زائی ۱۳۷	۳۰۳
سردار عبدی‌خان ریگی بلوچ ۱۳۷	طبا، عبدالحسین ۷۴
سهیلی، علی ۱۵۲	طباطبائی، سید ضیاء‌الدین ۱۲، ۱۸، ۱۹
سیاح، حمید ۱۷۴، ۲۷۶، ۲۹۵	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۹۰
سیبیون آفریقای ۳۰۹، ۳۱۰	طباطبائی، سید محمدصادق ۱۲، ۶۲، ۱۳۹
	۱۵۶، ۱۷۱
	طوسی، داود

- عامری، جواد ۱۵۷، ۱۷۴
عبده، دکتر جلال ۲۴
عدل، احمد حسین ۲۹۵
عدل، مصطفی (منصور السلطنه) ۷۹
عضد، شاهزاده ۲۹، ۱۳۵
علاء، حسین ۱۱۳، ۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۴
علاء، سرهنگ ۲۱۶
عمیدی نوری، ابوالحسن ۱۷۴
غفاری، ذکاءالدوله ۱۶۸
فاتح، مصطفی ۱۱۲، ۱۳۶
فداکار، تقی ۱۲۱
فرامرزی، عبدالرحمن ۷۵
فرخ، مهدی ۹۸، ۱۵۷
فردوس، شهاب ۱۳۸
فرمانفرمایان، محمولی ۱۳۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
فرمند، حسنعلی (ضیاءالملک) ۱۳۸
فروزش، زین العابدین ۱۲، ۳۰۲، ۳۰۳
فروهر، ابوالقاسم ۷۹، ۲۹۵
فریدلیپ، دکتر ۸۸
فریدونی، احمد ۲۲۵، ۲۸۹
فریزر، ویلیام ۱۳۶
فریور، مهندس غلامعلی ۱۲، ۱۱۰، ۱۳۸
فلسفی، دکتر خلیل ۱۳۸
فلیچر، کنل ۱۰۵
فهیمی، خلیل (فهیم‌الملک) ۸۱
فیروز، سرلشکر محمد ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۸، ۲۵۷
فیروز، مظفر ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۱
۱۷۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۴
۲۲۵، ۲۲۹ تا ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸ تا ۲۴۸
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۵ تا ۲۶۸
قاسم‌زاده، دکتر ۲۹۱
قاضی، محمد ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۱۰، ۲۱۲
قبادیان کلهر، عباس ۱۸۸
قشقانی، ناصر خان ۲۷۰، ۲۷۳
قوام، احمد (قوام‌السلطنه) بیشتر صفحات
کاشانی، سید ابوالقاسم ۱۵۰، ۲۵۲
کاظمی، باقر ۸۱، ۱۶۷
کافتارادزه، گورکی ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۱۱۶
کدمن ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۸
کشاوری، فریدون ۱۲، ۲۵۷
کشاوری صدر، سید محمدعلی ۲۴
کلارک‌کر، آرچیبالد ۱۳۰
کلای، امیر تیمور ۱۵۶، ۱۸۸
کورتیس ۸۰، ۸۷، ۸۸
کیان، دکتر غلامرضا ۸۹
کیهان، دکتر ۳۳
گرگانی، محمد ۱۳۸
گرومیکو، آندره ۱۹۰
گلبنگیان، کالوست ۲۹۰
گلبنگیان، نوبر ۲۹۰
گلد، مازور ۲۶۹، ۲۷۰
گله‌داری، عبدالله ۹۰
گنابادی، پروین ۱۳۸
لاهوئی، ابوالقاسم ۹۴

- لقمان الملک ۷۹
لمبتون، آن کاترین ۸۹، ۱۲۳
لنکرانی، شیخ حسین ۱۱۲، ۱۵۶
لنکرانی، یوسف ۳۱
لنین ۳۸
لوروژتل، سر جان ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶۲،
۲۶۳، ۲۹۲، ۲۹۸
لیپ، دکتر ۸۷
ماتیو، نولند ۱۳۶
مارکس، کارل ۱۰۳
ماکسیموف ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۴
متین دفتری، دکتر احمد ۱۶۸، ۱۶۸
محمدرشیدخان ۲۵۳، ۲۵۴
محمدعلی شاه ۱۰۹
محمود، محمود ۲۸۵
مخبر فرہمند، حسن ۸۹
مدرس، سید حسن ۶۰، ۳۰۲
مری، والاس ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۶۶، ۱۷۵
مستشارالدولہ ۶۰، ۶۲
مستوفی الممالک ۶۰
مسعودی، عباس ۲۹۶
مسعودی، قاسم ۱۷۴
مسعودی، محمدعلی ۷۴، ۳۰۰
مشاور الممالک ۵۶، ۶۳
مشیرالدولہ، میرزا نصر اللہ خان ۶۰
مصباح فاطمی، علینقی ۲۴۳، ۲۴۵
مصدق، دکتر محمد ۳۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰،
۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰،
۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۷ تا ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷،
۱۵۶، ۱۷۳
- معظمی، دکتر عبداللہ ۳۰۷
مکی، حسین ۱۸، ۲۵، ۳۴، ۲۸۵، ۳۰۰
ملک سعود ۲۶۵، ۲۷۴
ملک مدنی، ہاشم ۸۹، ۱۲۴، ۱۷۳
ممقانی ۲۱۲، ۲۲۰
منصور، علی ۲۹۶، ۲۹۸
موسوی زادہ، علی اکبر ۱۳، ۳۴، ۲۱۲، ۲۲۰،
۲۲۴، ۳۰۲
مولونف، واتسلاو میخائیلوویچ ۳۶، ۳۹،
۴۰ تا ۴۵، ۵۰، ۵۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰،
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸
مؤید ثابتی، علی ۱۷۳
مہمین، مهندس ۳۳
میلیسپو، دکتر آرتور ۸۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۷۷
ناصری، ناصرالدین میرزا ۲۸۴
نجم، ابوالقاسم (نجم الملک) ۱۲۳، ۱۲۵،
۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۷
نجومی، اسماعیل ۸۹
نخعی، دکتر محمد ۸۱
نریمان، محمود ۱۳۲، ۱۳۷
نصرت الدولہ ۶۲، ۱۵۴
نقیسی، مهندس حبیب ۳۳، ۲۵۳
نوائی، سرہنگ دوم ۱۰۳
نوربخش، سرہنگ ۲۲۰
نوری، عمیدی ۱۲، ۲۱۶
نیک بی، اعزاز ۱۷۴
وثوق، حسن (وثوق الدولہ) ۶۰، ۱۴۱
ورزی، ابوالحسن ۲۱۶

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| هزیر، عبدالحسین ۷۹، ۱۳۵، ۲۵۷، ۲۹۵ | وکیل، سید هاشم ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۸۵ |
| همایون‌جاه، محمدعلی ۶۳ | ویشینسکی، آندره ۴۰، ۱۶۵، ۱۶۸ |
| هوور، هربرت ۸۰، ۸۷ | |
| هیئت، علی ۱۵۰ | هابسن، کلنل ۱۳۶، ۱۳۷ |
| هیتلر، آدولف ۱۵۰، ۱۵۲ | هایز، هارولد ۱۳۶ |
| | هدایت، خسرو ۲۴، ۳۴، ۷۴، ۲۸۵، ۳۰۲ |
| یزدی، دکتر مرتضی ۱۲، ۳۰، ۳۱، ۲۵۷ | هدایت، تیمسار ۲۲۴ |
| یزدی، هراتی ۲۸۴ | هریمن، آورل ۱۳۰ |

فهرست نام جای‌ها

آبادان ۱۰۰، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱،	ایروان ۵۶
۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲	اسکندریه ۱۳۵
آذربایجان ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۶،	اصفهان ۵۹ ۱۰۰، ۱۲۲، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۶۶،
۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۵ تا ۵۵، ۵۶، ۵۷	۲۷۳
۷۰، ۷۲، ۷۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳،	انگلستان ۱۳، ۱۴، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۷۹، ۸۰،
۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۷،	۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۲ تا
۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۱۰ تا ۲۲۰، ۲۲۵،	۱۳۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۷۰، ۲۷۶ تا ۳۰۷،	۱۹۱، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۶۲، ۲۶۴،
۳۱۱، ۳۱۷	۲۷۲، ۳۰۱
آذربایجان شوروی ۵۶، ۵۷، ۹۴، ۱۰۶	اورامان ۱۰۵
آستارا ۱۰۴	اهواز ۲۷۱
آغاجاری ۲۳۷	ایالات متحده ← آمریکا
آلمان ۶۰، ۶۱، ۲۳۸	ایران ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۵ تا
آمریکا ۱۳، ۵۶، ۶۱، ۷۹، ۸۲، ۸۸، ۹۳،	۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰ تا ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱،
۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹،	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶ تا ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵،
۱۳۳ تا ۱۹۵، ۱۹۱، ۱۸۱، ۱۷۵، ۱۶۲،	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۰ تا ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶،
۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۶۴، ۲۶۸	۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱،
آنازونی ← آمریکا	۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۴،
اراک ۳۰۰	۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸،
ارمنستان ۵۶	۲۶۳، ۲۶۷ تا ۲۹۰، ۳۲۴،
اروپا ۱۴۸، ۳۱۱	ایروان ۳۰۱

چکوسلواکی ۹۹	بابل ۱۰۴
حبانیه ۲۳۶	بادکوبه ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۸۷
خاورمیانه ۲۳۷، ۲۳۸	باغ جوادیه ۲۱۲
خراسان ۱۹، ۶۴، ۱۰۳، ۱۸۴، ۳۰۲	باغ سپهسالار (کوچه) ۳۰، ۳۱
خرمشهر ۲۴۴	بریتانیا ← انگلستان
خوزستان ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۳۶، ۲۴۳	بصره ۲۳۶، ۲۶۲، ۲۶۳
۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۲	بلژیک ۱۷۵
دریاچه رضائیه ۲۰۳	بلغارستان ۹۹
دول متحده آمریکا ← آمریکا	بلوچستان ۱۲۹، ۱۳۷
رضائیه ۱۰۶، ۲۲۰	بندر پهلوی ۶۵
روسیه ← شوروی	بندر شاه ۱۰۵
روم ۳۰۹، ۳۱۰	بوشهر ۲۶۹، ۲۷۰
رومانی ۹۹	بهشهر ۱۰۰، ۱۰۴
زابل ۱۳۷	پارک هتل ۸۸
زرگنده ۲۳۹	پاریس ۲۹۰
زنگان ۱۷، ۱۰۳، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۹۹، ۳۰۷	پاریس (کنفرانس) ۵۵، ۵۷
۳۱۷	تبریز ۲۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۸۴
ساری ۱۰۴	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۹۸
سبزوار ۳۰۴	ترکیه ۸۱، ۲۰۳
سلیمانیه ۱۰۵	تهران ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۵، ۳۴، ۴۲
سمنان	۴۹، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۷۱، ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۴
سنگلج ← میدان سنگلج	۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵
سنندج ۱۰۵	۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳
شاه‌آباد (خیابان) ۳۰، ۳۱	۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶
شاهرود ۶۴، ۱۰۴، ۱۸۴	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲
	۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۷
	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۶، ۲۷۱، ۳۰۵، ۳۱۷
	چالوس ۱۰۰، ۱۰۴

کارتاز ۳۰۹، ۳۱۰	شاهی ۱۰۴، ۱۰۰
کاشان ۶۰، ۲۳۰	شریف‌آباد قزوین ۱۰۱
کافه شهرداری ۱۱، ۳۰۰	شفارود ۶۵
کردستان ۱۳، ۲۱، ۷۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۳۶	شوروی ۳۴ تا ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۹، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱ تا ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۶
کرمان ۱۰۵، ۲۳۷، ۲۳۸	شهسوار ۱۰۴
کرمانشاه ۱۳۷	شیراز ۵۳، ۲۶۹
کرملین ۳۶، ۴۳، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۳۸	
کهن‌دژ ۱۰۱	
گرگان ۱۰۴	
گلیایگان ۳۰۷	صفی‌علیشاه (خیابان) ۱۱۰
گیلان ۴۹، ۵۰، ۶۵، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۲	
	طارم ۶۵
لاهیجان ۱۱۶	طبرستان ۲۲۳
لندن ۲۵، ۸۱، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۹۴	طوالش ۶۵
۲۹۶	عراق ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۶۷، ۲۹۰
مازندران ۱۰۴	عربستان سعودی ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۹۰
ماسوله ۶۵	عشق‌آباد ۵۶
ماکو ۱۰۶	فارس ۲۳۳، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴
مرو ۵۶	فرانسه ۵۹، ۱۱۱، ۲۹۰
مریوان ۱۰۵	فلسطین ۱۱۰
مسجد سلیمان ۱۰۰، ۲۳۵، ۲۳۷	فیشراآباد (خیابان) ۱۱۳
مسکو ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۰، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۸۱، ۹۴، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷	قزوین ۱۰۵، ۲۵۲
	قفقاز ۱۰۵

نوشهر ۱۰۵	۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵ تا
نیویورک ۱۳۶، ۱۹۰	۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳
	مشهد ۱۰۴، ۲۵۲
واشنگتن ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۳۵	ملایر ۱۷، ۱۸، ۳۱۷
	منجیل ۶۵
هفتکل ۲۳۷	موصل ۱۰۵، ۲۳۷، ۲۳۸
همدان ۱۷، ۳۰۸	مهرآباد (فرودگاه) ۱۸۷
هندوستان ۱۲۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۱۷	میاندوآب ۲۰۳
	میدان سنگلج ۱۱۲

احزاب، گروه‌ها، مؤسسات و نهادهای مدنی

آرامکو ۲۰۹	حزب توده ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۹۶
اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران (اسکی) ۳۴	حزب دموکرات آذربایجان ← فرقه دموکرات
اتحادیه کارگران اشکودا ۳۰	حزب دموکرات ایران ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۶۱، ۷۴، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
اتحادیه کارگران کنسرو سازی ۳۲	حزب کومله کردستان ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵۶، ۱۷۳، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۵۳، ۳۰۵
استاندارد اوپل آو نیوجرسی ۹۳، ۵۶	خبرگزاری پارس ۲۰۳
اسکی ← اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران ۱۰۵	خبرگزاری رویتر ۱۰۶
بانک بین‌المللی ۲۶۸	خبرگزاری یونایتد پرس ۲۲۰
بانک سپه ۱۵۰	راديو تبريز ۱۴۸
بانک شاهنشاهی ۱۴	راديو تهران ۶۱، ۲۲۹
بانک ملی ۴۷، ۸۱	
پولیت‌بورو ۱۲۹، ۱۷۷	
ترانس پرس آذ نفت ۱۰۵	
حزب اراده ملی ۱۱۰	
حزب ایران ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۱۰	

- راديو دهلى ۱۴۴، ۱۴۵
 راديو فرقه دموكرات آذربايجان ۳۰۱
 راديو لندن ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۶۳، ۲۶۲
 راديو مسكو ۲۵۵
 سازمان برنامه ۹۴
 سازمان ملل متحد ۷۱، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۸۰
 سفارت انگلستان در تهران ۸۹، ۹۹، ۱۰۲، ۱۵۲، ۱۳۶، ۱۵۷
 سفارت شوروى در تهران ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۲۱
 سينگلر ۹۳
 شركت ملى نفت ايران ۷۲، ۱۱۲
 شركت نفت مختلط ايران و شوروى ۲۰۴
 شورى امنيت ۷۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۹، ۲۶۲
 شورى شهرى شاهى ۳۱
 شورى متحده مركزى ۱۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۷۷، ۲۷۸
 شير و خورشيد سرخ ايران ۱۴
 فراكيون اتحاد ملى ۱۶۷
 فراكيون دموكرات ۱۶۷، ۳۰۸
 فراكيون مستقل ۱۶۷
 فراكيون منفردين ۱۶۷
 فراكيون ميهن ۱۶۷
 فراكيون وطن ۸۹
 فرقه دموكرات آذربايجان ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۶۵، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۷۷، ۳۱۷
 كنفرانس پوتسدام ۱۵۳
 كنفرانس تهران ۱۰۲، ۱۵۳
 كنفرانس مسكو ۱۳۱
 مجلس سنا ۱۳۲
 مجلس شورى ملى ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۶۸، ۷۵، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۹، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۶
 مجلس مؤسسان ۵۳
 وزارت امور خارجه ايران ۶۳، ۶۵، ۷۵، ۱۳۱، ۱۹۴

جرايد و خبرگزاري‌ها

آتش ۲۹۹	رعد امروز ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۱۳
آزاد ۲۹۹	
آژير ۹۴	ستاره ۲۱۶
آسوشيتدپرس ۱۶۵، ۶۰	
استه‌تي نيوز ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵	صدای مردم ۲۹۹
اطلاعات ۱۴۶، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۲	صدای وطن ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵
اقدام ۲۹۹	
ايزوستيا ۴۳، ۶۴	کيهان ۷۵، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۲
ناس ۶۴	مردم ۱۱۶
	ميهن ۲۶۷
خواندني‌ها (مجله) ۲۹۹	
	نجات ايران ۳۰۳
داد ۲۹۹، ۲۱۶	
داريا ۱۵۶	وظيفه ۱۱۰
دموکرات ايران ۳۰۳	



قوام السلطنه - احمد قوام



خانم اشرف الملوک همسر قوام السلطنه



قوام السلطنه و برادرش وثوق الدوله



از راست به چپ: مظفر فیروز، دکتر اقبال، قوام السلطنه، اعزاز نیک‌پی،
مجمد رضا پهلوی، سپهبد یزدان‌پناه



لویی سایان دبیر کل فدراسیون سندیکا‌های کارگران جهان در کنار رضا روستا
دبیر اول شورای متحده مرکزی



از راست به چپ: سرلشکر عمیدی، سپهبد یزدان پناه، محمدرضا شاه، منوچهر اقبال، قوام السلطنه،
سهام السلطان بیات، غفاری، مهدی مشایخی، در مانور ارتش در باغشاه



قوام السلطنه به هنگام معرفی کابینه خود در مجلس شورای ملی



قوام در بستر بیماری در کنار تنها پسرش، حسین

انتشارات معین منتشر کرد:

۱- رجال و دیپلمات‌های عصر قاجار و پهلوی

ریدر ویلیام بولارد و...

ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح

۲- بچه‌های ژوواگو (آخرین نسل روشنفکران روسیه)

ولادیسلاو زوبوک

ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح

۳- سرگذشت ژیل بلاس

آلن رنه لوساژ

ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح

۴- ایران از آغاز تا اسلام

رومن گریشمن

ترجمه‌ی دکتر محمد معین

۵- تاریخ سیستان

مؤلف گمنام

مصحح ملک الشعرای بهار

۶- تاریخ و جغرافیای تاریخی رامسر

سیدمحمدتقی سجادی

۷- نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار

دکتر غلامرضا ورهرام

۸- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند

دکتر غلامرضا ورهرام

۹- ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی

ویلhelm لیتن

ترجمه‌ی دکتر مریم میراحمدی

۱۰- بازیگران کوچک در بازی بزرگ

دکتر پیروز مجتهدزاده / عباس احمدی

۱۱- مردمان و سرزمین‌های اسلامی (۲ جلدی - به زبان فرانسه)

دانیل بلان

۱۲- تاریخ چاپ سنگی در ایران

المپیادا شچکلووا

ترجمه‌ی پروین منزوی

۱۳- درباره قیام زاندارمری خراسان و کلنل پسیان

دکتر مهرداد بهار

۱۴- تاریخ روابط ایران و انگلیس در دوره رضاشاه

علی اصغر زرگر / کاوه بیات

۱۵- در آخرین روزهای رضاشاه

ریچارد آنتونی استوارت

ترجمه‌ی کاوه بیات - عبدالرضا هوشنگ مهدوی

۱۶- انقلاب مشروطیت (کتاب‌های آبی)

به روایت اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس

رحیم رضازاده ملک

۱۷- طهران قدیم (۵ جلدی)

جعفر شهری

۱۸- یادداشت‌های علم (۶ جلدی)

اسدالله علم / به کوشش علی‌نقی علیخانی

۱۹- تاریخ علم در ایران (۲ جلدی - به زبان فرانسه)

ژیوا وسل

۲۰- وقایع‌نگاری اولین مأموریت‌های باستان‌شناسی فرانسه در شوش

(به زبان فرانسه)

نیکل شوالیه

۲۱- کوروش کبیر

هارولد لمب

ترجمه‌ی رضا زاده شفق

۲۲- ارمنستان، آذربایجان، گرجستان (۱۹۲۳-۱۹۱۷)

سرژ آفاناسیان

ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی - کاوه بیات

۲۳- سقراط و مسیح

ژرژ الداس

ترجمه‌ی عباس سلامیان

۲۴- زرتشت سیاستمدار یا جادوگر

والتر برونو هنینگ

ترجمه‌ی کامران فانی

۲۵- تاریخ حکومت‌های محلی در کرانه‌های جنوبی دریای خزر

سید محمد تقی سجادی

۲۶- ابومسلم‌نامه (چهار جلدی)

ابوطاهر طرطوسی

به کوشش دکتر حسین اسماعیلی

۲۷- حاتم‌نامه (دو جلدی)

منسوب به معروف یمنی

به کوشش دکتر حسین اسماعیلی

تبارةستان
www.tabarestan.info



انشارات معين

ISBN-978-964-165-080-5



9 789641 650805